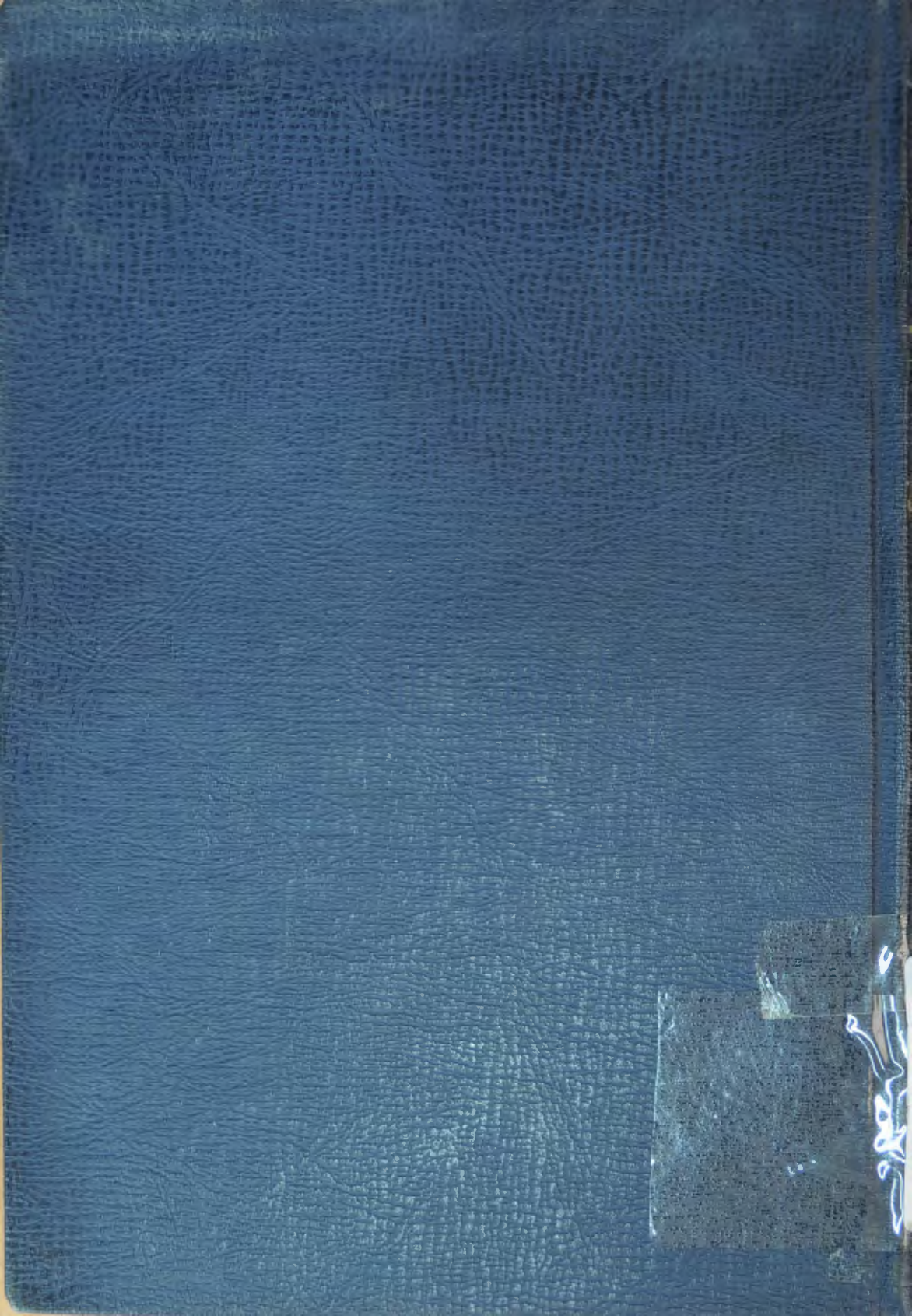






اشارات دانشگاه تهران

۵۲۰

۹۲۳  
۸۵۵۰۸  
۶۶۷۹ الف

کتابخانه استاد مدرس رضوی  
وقف کرده زبان و ادبیات فارسی  
دانشگاه تهران - ۱۳۷۱ شمسی

کتابخانه گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه تهران

شماره ثبت: ۱۳۶

تاریخ: ۱۳۶۱/۱۲/۱۷

وزارت

در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی

از تاریخ تشکیل این سلسله تا مرگ سلطان سنجر

(۴۴۳ - ۵۵۴)

شامل وزراء واصحاب دیوان طغرل اول وجفری یک والبالارسلان

وملک شاه و سه پسر او یعنی برکیارق ومحمد وسنجر

تألیف

عباس قبال

استاد فقید دانشگاه

بکوشش

محمد تقی دانش پژوه و یحیی ذکا

تهران ، ۱۳۳۸ شمسی

## فهرست مطالب و مندرجات

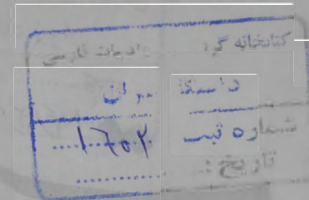
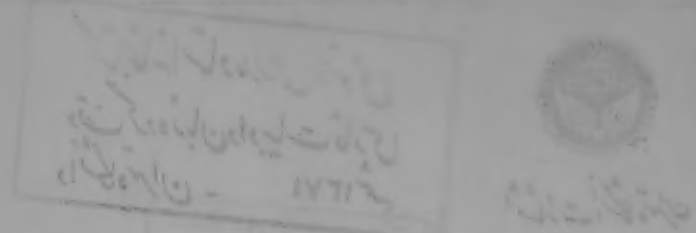
|        |                     |
|--------|---------------------|
| ۸- ۱   | سر آغاز             |
| ۲۱- ۹  | مقدمه               |
| ۳۲- ۲۲ | وزارت در عهد سلاجقه |
| ۲۶- ۲۵ | ۱- صادرات           |
| ۲۸- ۲۶ | ۲- استيفاء          |
| ۳۱- ۲۹ | ۳- طفر او انشاء     |
| ۳۲- ۳۱ | ۴- اشراف            |
| ۳۲     | ۵- عرض الجيوش       |

## وزرای جفری و طغرل

|        |                                               |
|--------|-----------------------------------------------|
| ۳۶     | ابوعلی بن شادان                               |
| ۳۹- ۳۷ | ابوالفتح رازی                                 |
| ۴۰- ۳۹ | ابوالقاسم علی بن عبدالله جوینی سالار بوژکان   |
| ۴۰- ۳۹ | رئیس الرؤساء ابو عبدالله حسین بن علی بن میكال |
| ۴۱- ۴۰ | نظام الملك ابو محمد حسن بن محمد دهستانی       |
| ۴۳- ۴۲ | عمید الملك ابو نصر منصور بن محمد کندری        |

## وزرای البارسلان و ملک شاه

|        |                                                                    |
|--------|--------------------------------------------------------------------|
| ۶۳- ۴۶ | خواجه نظام الملك قوام الدین ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی        |
| ۵۶- ۵۴ | شرف الملك ابو سعد محمد بن منصور                                    |
| ۶۶- ۵۷ | کمال الدوله ابو الرضا فضل الله بن محمد و پسرش سید الرؤساء صلح محمد |



چاپ این کتاب در چاپخانه و انبیکاه در اسفند ۱۳۳۷ بمیان درمید

بها: ۸۵ ریال



- کمال الملك اديب ابو جعفر محمد بن احمد مختار زوزنی ۶۷-۷۵  
امير الشعرا عبدالملك برهانی نیشابوری پدر امير معزی ۷۶-۸۶  
مجير الدوله ناصر الدين ابو عبدالله مكرم بن الغلاء وزير كerman ۸۷-۹۱  
ابو المعالي سديد الملك مفضل بن عبدالرزاق بن عمر عارض لشكر ۹۲  
ابو الفنايم تاج الملك مرزبان بن خسرو فيروز شیرازی ۹۳-۱۰۰  
عميد الدوله جمشيد بن بهمنيار وزير فارس ۱۰۱-۱۰۲

### وزرای برکیارق

- ابو عبدالله حسين عز الملك بن خواجه نظام الملك ۱۰۶-۱۰۸  
ابو الفضل اسعد بن محمد بن موسی مجد الملك قمی ۱۰۹-۱۱۴  
نظام الدين ابو المحاسن عبدالجليل اعز دهستانی ۱۱۵-۱۱۶

### وزرای محمد

- صدارت  
ابوبکر عبيدالله مؤيد الملك بن خواجه نظام الملك ۱۲۴-۱۴۷  
نصير الملك محمد ۱۴۸-۱۴۹  
ابو منصور خطير الملك محمد بن حسين ميبدی ۱۵۰-۱۵۴  
نصير الدين ابو المحاسن سعد الملك آبی ۱۵۵-۱۶۲  
نظام الملك قوام الدين احمد ۱۶۳-۱۷۰

- ربيب الدوله ابو منصور حسين بن محمود وزير همدانی ۱۷۱-۱۷۴  
استيفاء  
شمس الدين ابوسعید زين الملك هندو بن محمد بن هندو ۱۷۶-۱۷۷  
انشاء  
۱۷۸-۱۸۰

امير عميد محمد جوزجانی طغرائی ۱۷۹

- مؤيد الدين ابواسماعيل طغرائی اصفهانی ۱۷۹-۱۸۰  
اشراف  
کمال الملك علی بن احمد سميرمی ۱۸۱-۱۸۲  
عرض الجيوش  
انوشیروان بن خالد کاشانی ۱۸۳-۱۸۵  
شمس الملك عثمان بن خواجه نظام الملك ۱۸۶-۱۹۰

### وزرای سنجر

- کیا مجير الدوله ابو الفتح علی بن حسين اردستانی ۱۹۳-۲۰۱  
فخر الملك ابو الفتح مظفر بن خواجه نظام الملك ۲۰۲-۲۲۱  
تاج المعالي مؤيد الملك علی معین الملك ۲۲۲-۲۲۵  
ابو الحسن قوام الملك صدر الدين محمد ۲۲۶-۲۳۳  
قصه تیر خوردن معزی ۲۳۴-۲۴۲  
شهاب الاسلام عبدالرزاق بن عبدالله بن اسحق برادرزاده نظام الملك ۲۴۳-۲۴۸  
شرف الدين ابوطاهر سعد بن علی قمی ۲۴۹-۲۵۱  
معز الدوله نظام الدين محمد بن سليمان کاشغری بیغویک ۲۵۲-۲۵۳  
معین الدين مختص الملك احمد بن فضل کاشی ۲۵۴-۲۶۰  
تاریخ تقریبی فوت معزی ۲۶۱-۲۶۲  
نصير الدين ابوالقاسم محمود بن مظفر بن ابی توبه مروزی ۲۶۳-۲۶۴  
خواجه قوام الدين زين الملك ابوالقاسم انس آبادی درگزینی ۲۶۵-۲۷۴  
ناصر الدين ابو الفتح طاهر بن فخر الملك بن نظام الملك ۲۷۵-۲۷۸  
خلاصه ۲۷۹





مرحوم عباس اقبال آشتیانی

۳۲۰-۲۸۰

سه ضمیمه

۲۹۵-۲۸۰

۱- امیرداد حبشی بن آلتون تاق و امیر اسماعیل کیلکی

۳۱۸-۲۹۶

۲- يك نامه از سلطان سنجر بشف الدین زینبی وزیر المستظهر خلیفه

۳۲۰-۳۱۹

۳- شجره نسب آل اسحاق و آل نظام

باسه جنول

۳۲۵-۳۲۱

چندیادداشت

۳۳۸-۳۲۶

فهرست منابع

۳۳۹ و پس از آن

فهرستهای اعلام

## سر آغاز

مرحوم عباس اقبال آشتیانی از مورخان دانشمند ایرانی اثری گرانبها درباره تاریخ وزیران دستگاه فرمانروائی سلجوقیان ایران از خود بنیاد گلو گذاشته است و در آن از سرگذشت این وزیران که ایرانی بوده اند یاد مینماید و در این زمینه از روی مدار کی که در دست داشت با عباراتی روان و شیوا تحقیقات سودمند خود را پرداخت. این اثر را چنانکه نسخه اصل گواهد است در پاریس در خردادماه سال ۱۳۱۴ خورشیدی بیابان میرساند و گویند چون میخواسته است آنرا کاملتر سازد خود بیچاپ آن اقدام نکرد. پس از مرگ آن دانشمند بزرگوار دانشگاه تهران بنا پیشنهاد و صلاح حدید جناب آقای سید حسن تقی زاده که علاقه و شوقی بسیار به نگاهداری آثار بزرگان دانش و هنر دارند مجموعه یادداشتهای خطی آن مرحوم را خریداری کرد و در میان آن یادداشتهای نسخه اثر مورد سخن بدست آمد.

سپس موضوع چاپ این اثر سودمند در شورای دانشکده ادبیات با پیشنهاد آقای دکتر ذبیح الله صفا مطرح و تصویب شد که کتاب مزبور در سلسله انتشارات دانشگاه بیچاپ برسد و تحقیقات آن مرحوم در دسترس همگان قرار گیرد تا دیگران را که در زمینه تاریخ ایران کار میکنند سر مشقی و یارمبعی باشد. طبق اجازه اداره انتشارات و روابط دانشگاهی باینجناب مأموریت داده شد که این خدمت فرهنگی را بانجام رسانم و در چاپ آن اقدام نمایم. این جانب نیز از دوست دانشمندم آقای یحیی ذکاء که در زمینه تاریخ و ادب کار میکنند کمک خواستم تا با شرکت ایشان این کار را به بهترین وجهی که مقدور است بانجام برسانم. ایشان نیز دریغ نکردند و گذشته از راهنماییها که در کار چاپ کردند نیمی از کتاب را بخط خود پاکتوس کردند، نیم دیگر را دوست گرامیم آقای محمد شیروانی نوشتند. چرا که نخواستیم نسخه خط مرحوم اقبال به چاپخانه برود و آلوده گردد. اما خود مرحوم اقبال دو ضمیمه این کتاب را از روی همین

نسخه به مطبعه داده و در مجله یادگار بچاپ رسانده است. کار تصحیح و مقابله فرمها با نسخه اصل را خود اینجانب در عهده گرفتم و گاهی نیز آقای ذکاء بانجام رسانید و بنده از ایشان بسیار سپاسگزارم.

اشعار امیر معزی که در این کتاب بسیار آمده بادیوان چاپ مرحوم اقبال مقابله کردید و تا اندازه ای که میشد کوشیدم که غلط در چاپ کمتر رخ دهد و نسخه ای برابر با اصل بدست خوانندگان برسد و هیچگونه تصرفی در آن نشود.

در پایان از منابع این کتاب هم تا اندازه بحث کردم و آنها را فهرست دادم. از دوست دانشمند آقای ایرج افشار نیز بسی سپاسگزارم که از هیچگونه راهنمایی فنی و علمی دریغ نکردند و با اجازه ایشان سرگذشتی که در فرهنگ ایران زمین (دقت ۳ جلد ۳) از مرحوم اقبال نوشته اند در اینجا آورده شد.

در پایان از آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشمند دانشگاه و رئیس اداره کل انتشارات دانشگاه بسیار سپاسگزارم که اینجانب را بانجام این خدمت علمی تشویق فرموده و در احیاء اثر مرحوم اقبال و تخلید یاد او سبب گشته اند.

**محمد تقی دانش پژوه**

## عباس اقبال

(۱۳۱۴ ق - ۱۳۳۴ هـ)

عباس اقبال، استاد دانشگاه تهران و عضو پیوسته فرهنگستان ایران که از دانشمندان بسیار کوش و سخن آور زمان ما بود پس از شصت سال زندگانی پرثمر و سودبخش در بیست و یکم بهمن ماه ۱۳۳۴ در گذشت.

اقبال در سال ۱۳۱۴ قمری در خاندانی پیشهور از مردم آشتیان زاده شد. چند سال از دوران کودکی او بدو درگیری گذشت. اما شور و شوق با سواد شدن که در نهاد اقبال جوش میزد او را بمکتب کشانید. چنین اندیشید که ساعتی از کار کردن بکاهد و بمزنی کمتر تن در دهد تا درس بخواند. مدتی دراز نپایید که توانست بنیروی کار و کوشش، خود را از مکتب خانه به دارالفنون برساند. سرانجام دوره متوسطه را پایان آورد.

بدینگونه جوانی که از خانواده ای تهی دست و دور افتاده و گمنام بود بی هیچ دست مایه بتحصیل علم پرداخت و در کوتاه ترین زمان ممکن از تحصیل فراغ حاصل کرد. پس از آنکه دوره دارالفنون را پایان برد چون از جوانان هم دوره خود داخلتر و پر شورتر بود بمعانوت کتابخانه معارف که در همان مدرسه دارالفنون فراهم شده بود بر گمارده شد. همچنین از او خواستند که در مدرسه بتدریس زبان فارسی بپردازد.

روز بروز کار اقبال بالایی گرفت. در آن روز کار در مدارس معروف تهران درس میگفت. در دارالمعلمین عالی زبان فارسی و در مدرسه سیاسی و مدرسه نظام تاریخ و جغرافیا تدریس میکرد. گروهی بسیار از مردان نامور امروزی ما شاگردان اقبال میباشند.

اقبال چون در مدرسه نظام درس میگفت در سال ۱۳۰۴ هـ بسمت منشی هیأت نظامی ایران پیاریس رفت. در پیاریس، باز از سر نو بدرس خواندن و دانش آندوختن پرداخت. از دانشگاه سرین درجه لیسانس در ادبیات را دریافت کرد.

هنگامی که اقبال از مدرسه دارالفنون دیپلم گرفته بود بمناسبت آنکه معاونت کتابخانه معارف را داشت بامشاهیر دانشمندان روزگار خود که در تهران محفل انس



و بحث داشتند آشنائی یافته بود. دورانی را با ملك الشعراء بهار ورشید یاسمی و سردار معظم تیمورتاش و سعید نفیسی همشهر بود و مجله «دانشکده» را نشر میدادند. زمانی را با محمدعلی فروغی و ابوالحسن فروغی و غلامحسین رهنما و عبدالعظیم قریب که مجله فروغ تربیت را چاپ میکردند همکاری داشت. شهرت نویسندگی اقبال از این دومجله برخاست. هر کسی که با ادب فارسی آشنا بود و مجلات آن روز کار را میخواند اقبال را شناخت.

اقبال هنگامی که بیاریس رفت با میرزا محمدخان قزوینی آشنا شد. از همان هنگام دوستی گرانقدر همیشه گئی میان آن دو پدید آمد که تا مرگ با آن همراه بود. قزوینی اقبال را از روی آثاری که در تهران انتشار داده بود میشناخت. بیگمان دوستی و همیشینی مرحوم قزوینی در مایه گرفتن اقبال بسیار مؤثر افتاد.

اقبال پس از بازگشت از اروپا با ستادی دانشگاه انتخاب شد و در فرهنگستان ایران نیز از اعضا پیوسته بود.

در سال ۱۳۲۴ شوق خدمتگزاری بزبان و ادبیات فارسی اقبال را بر آن داشت که مجله ای در زمینه تحقیق در مسائل مختلف مربوط بتاریخ و ادب ایران انتشار دهد. این مجله بنام «یادگار» نشر شد و مدت پنج سال ادامه یافت و در شمار بهترین مجلاتی بود که تاکنون در زبان فارسی چاپ شده است. ضمناً بتألیف انجمنی بنام «انجمن نشر آثار ایران» مبادرت کرد. غرض وی از این کار آن بود که کتابهای مهم و مفید فارسی را نشر کند. پس از آنکه یادگار در سال ۱۳۲۸ تعطیل شد اقبال بسیار خسته و فرسوده بادی حسرت زده و آشفته از ایران ریمده شد و برای اینکه پایان عمر را آسودگی و آرامشی داشته باشد سمت نمایندگی فرهنگی ایران در کشورهای ترکیه و ایتالیا را پذیرفت و تاروی که در گذشت در همین مقام باقی ماند. در شهر رم (در ایتالیا) زندگی را بسر برد و از جهان کناره گرفت.

مرگ اقبال برای ما گران بود. مردی از دست ما رفت که سالیها خواهد گذشت و همانندش بوجود نخواهد آمد. بگفته شاعر:

از شمار دو چشم يك تن كم وز شمار خرد هزاران بیش

## فهرست آثار عباس اقبال

- ۱۳۴۲ ق قابوس و شمگیر زیاری، از انتشارات مجله ایران شهر، برلین، ۲۷ ص.
- ۱۳۰۶ ش شرح حال عبدالله بن المقفع فارسی، از انتشارات مجله ایران شهر، برلین، ۷۵ ص.
- ۱۳۰۸ ترجمه یادداشت های ژنرال ترزل فرستاده ناپلئون بسمت هند، از انتشارات اداره شورای نظام، ز + ۱۶۷ + ۸ ص.
- ۱۳۰۹ تصحیح «حدائق السحر فی دقایق الشعر» اثر وطواط، از انتشارات کتابخانه کاوه، ع + ۱۵۰ + ۳ ص.
- ۱۳۱۰ ترجمه «مأموریت ژنرال گاردان در ایران» تألیف پیرش کنت آلفرد دو-کاروان، از انتشارات اداره شورای نظام، ۱۹۳ ص.
- ۱۳۱۱ خاندان نوبختی، یو + ۲۹۷ ص.
- ۱۳۱۲ ترجمه «طبقات سلاطین اسلام» تألیف استانیلین پول، از انتشارات کتابخانه مهر، یط + ۳۳۹ ص.
- ۱۳۱۲ تصحیح «بیان الادیان» تألیف ابوالمعالی محمدالحسینی العلوی، یج + ۶۷ ص.
- ۱۳۱۲ تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت (جلد اول از جمله جنگیز تا تشکیل دولت تیموری)، ز + ۶۳۶ ص.
- ۱۳۱۲ کلیات علم جغرافیا، ۲۴۷ ص.
- ۱۳۱۳ چاپ «بیست مقاله قزوینی»، جلد دوم، ۲۹۰ ص (چاپ دوم در سال ۱۳۳۲).
- ۱۳۱۳ تصحیح معالم العلماء (متن عربی) تألیف رشیدالدین ابی جعفر محمد السروی (ابن شهر آشوب)، ۱۲ + ۱۴۲ ص.
- ۱۳۱۳ تصحیح «تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام» تألیف منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی، ی + ۲۹۵ ص.
- ۱۳۱۳ تصحیح «تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان» تألیف هندو شاه بن سنجربن عبدالله صاحبی نخجوانی، ی + ۳۶۸ ص.

- ۱۳۱۳ تصحیح «تمة الیتیم» (متن عربی) تألیف ابومنصور ثعالبی، در دو جلد، ۱۷۴ + ۱۲۸ ص.
- ۱۳۱۴ تاریخ اکتشافات جغرافیائی و تاریخ علم جغرافیا، ۲۴۷ ص.
- ۱۳۱۴ تصحیح شاهنامه فردوسی، از چاپ کتابفروشی بروخیم، جلدهای ۲ و ۳، ۶۵۴ ص.
- ۱۳۱۵ کلیات جغرافیای اقتصادی، ج + ۲۲۱ ص.
- ۱۳۱۵ ترجمه «سیرت فلسفی رازی» ابوبکر محمد بن زکریای رازی، یو + ۱۶ ص.
- ۱۳۱۷ تصحیح «طبقات الشعراء فی مدح الخلفاء والوزراء» (متن عربی) تألیف ابن مقفع، از انتشارات اوقاف کتب، لندن، ۲۰۱ + ۶ + ۲۰۹ + XXXII ص.
- ۱۳۱۹ تصحیح «دیوان امیر معزی»، از انتشارات کتابفروشی اسلامیة، س + ۸۶۸ ص.
- ۱۳۱۹ تصحیح «لغت فرس» تألیف اسدی طوسی، ک + ۵۷۱ ص.
- ۱۳۲۰ تصحیح «تاریخ طبرستان» تألیف بهاءالدین محمد بن حسین بن اسفندیار کاتب، از انتشارات کلاله خاور، یب + ۳۳۱ + ۱۷۵ ص.
- ۱۳۲۰ تصحیح و انتخاب «سیاست نامه»، تألیف خواجه نظام الملک، از انتشارات وزارت فرهنگ، یو + ۲۹۹ ص.
- ۱۳۲۰ کلیات تاریخ تمدن جدید، ب + ۳۶۴ ص.
- ۱۳۲۱ تصحیح کلیات عبید زاکانی (قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و عشاقنامه)، از انتشارات مجله ارمغان، کد + ۱۴۷ ص.
- ۱۳۲۳ نشر مجله یادگار تاسال ۱۳۲۸ (پنج سال).
- ۱۳۲۴ نشر «رجال کتاب حبیب السیر» گردآورده عبدالحمید نوائی، ضمیمه سال اول مجله یادگار، ک + ۳۰۴ ص.
- ۱۳۲۵ تصحیح «روزنامه میرزا محمد کلاتر فارس»، ضمیمه سال دوم مجله یادگار، ک + ۱۲۷ ص.
- ۱۳۲۵ نشر «شرح حال عباس میرزا ملک آراء» بایهتیم عبدالحمید نوائی، بامتن و عباس اقبال در احوال مؤلف، نشریه شماره ۱ انجمن نشر آثار ایران.

- ۱۳۲۵ تصحیح «انیس العشاق» تألیف شرف الدین رامی، نشریه شماره ۲ انجمن نشر آثار ایران، و + ۶۴ ص.
- ۱۳۲۶ ترجمه «مسئله در دو بار ایران» تألیف دکتر فوریه، از انتشارات کتابفروشی علمی، کبر علمی، ۳۲۵ ص.
- ۱۳۲۷ تصحیح «تاریخ نو» تألیف جهانگیر میرزا، از انتشارات کتابفروشی علمی، کبر علمی، ک + ۴۷ ص.
- ۱۳۲۷ نشر «جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳» تألیف کیتین هنت، ترجمه حسین سعادت نوری با حواشی و اضافات عباس اقبال، ضمیمه سال سوم مجله یادگار، ب + ۱۲۴ ص.
- ۱۳۲۸ تصحیح «شد الا زار فی حط الاوزار عن زوار المزار» تألیف معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، با مشارکت مرحوم محمد قزوینی، از انتشارات وزارت فرهنگ، ه + ۶۲۱ ص.
- ۱۳۲۸ تصحیح «سقط العلی للخصرة العلیا» تألیف ناصر الدین منشی کرمانی، تحت نظر مرحوم محمد قزوینی، ل + ۱۴۸ ص.
- ۱۳۲۸ مطالعاتی درباره بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، ۱۴ + ۱۵۰ ص.
- ۱۳۲۸ تصحیح «مجمع التواریخ» (در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد) تألیف میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، ح + ۱۶۶ ص.
- ۱۳۲۸ تصحیح «ترجمه محاسن اصفهان» بقلم حسین بن محمد بن ابی الرضا آوی، ضمیمه یادگار، ز + ۱۶۸ ص.
- ۱۳۲۹ تصحیح «عنبه الکتبه» (مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر) بقلم مؤید الدوله منتجب الدین بدیع اتابک الجونی، با مشارکت مرحوم محمد قزوینی، از انتشارات وزارت فرهنگ، ی + ۱۷۰ ص.
- ۱۳۳۱ تصحیح «المضاف الی بدایع الازمان فی وقایع کرمان» تألیف حمید الدین احمد بن حامد کرمانی ملقب بافضل کرمان، ه + ۶۰ ص.

۱۳۳۳ تصحیح «فضایل الانام من رسائل حجة الاسلام» (مکاتیب فارسی غزالی)،  
و + ۲۰ ص.

۱۳۳۳ تصحیح «شرح قصیده عینیه ابن سینا در احوال نفس ب زبان فارسی»، مندرج  
در شماره ۴ سال اول مجله دانشکده ادبیات، ص ۱۴ تا ۲۹.

۱۳۳۴ تصحیح «ذیل بر سیر العباد سنائی» از حکیم اوحدالدین طبیب رازی، مندرج  
در شماره ۳ سال ۲ مجله دانشکده ادبیات ص ۸ تا ۱۶.



جز این مرحوم عباس اقبال یک دوره سه جلدی تاریخ ایران و یک دوره سه جلدی  
تاریخ عمومی و یک دوره سه جلدی جغرافیای عالم و یک جلد کتاب جغرافیای اقتصادی  
برای تدریس در مدارس متوسطه تألیف کرده است که از بهترین کتب در این زمینه  
میباشد و بارها بطبع رسیده است.

مرحوم عباس اقبال مقالات بسیاری در مسائل مختلف ادبی و تاریخی و اجتماعی  
دارد که درجراید و مجلات چاپ شده است و مهمترین آنها را باید در مجلههای بهار،  
دانشکده، آینده، مهر، ایرانشهر، ارمغان، ایران امروز، یغما، آموزش و پرورش،  
شرق، فروغ تربیت، نشریه امور خارجه، اطلاعات ماهیانه، دانشکده ادبیات خواند.

«گوهر سلجوق کز نوربخارا در رسید  
هم بمشرق هم بمغرب نورا از آن گوهر رسید  
ابتدا از طغرل و جفری درآمد کار ملک  
نام ایشان در جهان داری بهر کشور رسید  
آنکهی بر تخت عم بنشست شه الب ارسلان  
جوش جیش او بقصر و خانه قیصر رسید  
بعد از آن سلطان ملک ده در جهان شد پادشاه  
وز فلک منشور عدل و استقامت در رسید  
بعد از او از برکیارق و ز محمد مدنی  
سقف ایوان شهنشاهی بکیوان در رسید  
هم در آن مدت ز بهر راحت و امن جهان  
نوبت شاهی بسلطان جهان سنجر رسید»  
امیر الشعراء معزی نیشابوری

## شماره

سلاجقه طایفه‌ای هستند از ترکمانان غزو خزر که در ایام دولت امرای سامانی در دشت‌های مجاور بحیره آرال یعنی بحیره خوارزم و سواحل شرقی دریای آبسکون (بحر خزر) و دره‌های علیائی سیحون و جیحون سکونت داشتند و مسکن ایشان بین مسکن ترکان کافر غز و قرق و بلاد اسلامی ماوراءالنهر فاصله بود و ایشان به همین مناسبت نزدیکی بممالك اسلامی قبول اسلام کرده و گاهی نیز در کشمکشهای امرای سامانی باملوک خانیه ترکستان ییاری سامانیان برمیخواستند و در جهاد با کفار تورانی شرکت میجستند و همین مسلمان بودن ایشان و حسن نظر امرای سامانی بآن طایفه باعث آن شده بود که کسی مانع رفت و آمد و مهاجرت آن جماعت بممالك اسلامی نشود، چنانکه جد سلاطین سلجوقی یعنی **سلجوق بن دقاق (تقاق)** در اواخر عهد سامانیان باقبیله خود از توران بسرمین مسلمانان مهاجرت کرد و در ناحیه **جند** (کنار سیحون و دره علیای این شط رو بروی بلاد کافر نشین ترکستان) مقیم شد.

بعد از مرگ سلجوق پسرش میکائیل با ترکمانان قبیله پدري با کفار مجاور مساکن خود بجهاد پرداخت ولی در این مجاهدت بقتل رسید و سه پسر از وماند **یغفو** (جغفو)، **جغری** و **طغرل**. این سه پسر پس از مرگ پدر قبیله خود را از ناحیه جند کوچ داده عازم حدود بخارا شدند و در بیست فرسخی پایتخت سامانیان اقامت گزیدند. لیکن بخارا که از مجاورت این طایفه اندیشه ناک شد در صدد دفع ایشان برآمد. سلاجقه از وحشت پناه بیغراخان ایلک خانی در ترکستان بردند و در بلاد اوساکن شدند. بغراخان چندی بعد طغرل را مجبوس کرد ولی جغری بزودی موفق آمد که برادر را از حبس نجات بخشد و بمستیاری اوقبیله پدري را برداشته باریگر عازم بخارا شدند و در این سفر سلاجقه در **نور** از اعمال بخارا سکونت اختیار کردند و در موقعی که ایلک خان سلسله سامانی را



بر انداخت و بر بخارا استیلا یافت یعنی در سال ۳۸۹ سلاجقه صاحب شوکت و عظمت و اعتباری قابل اعتنا شده بودند و بتدریج عدت و عدت ایشان تا آنجا ترقی یافت که با وجود اقتدار سلطان عظیم الشانی مثل سلطان محمود غزنوی، این طایفه دائماً روابط او را با خانات ترکستان مورد تهدید قرار میدادند و راه سفرای او را که بین ایران و توران رفت و آمد میکردند میزدند.

در سال ۴۲۰ قنّه ترکمانان سلجوقی در ماوراءالنهر و ایران اسباب زحمت کلی شد مخصوصاً قبیله‌ای که تحت ریاست **ارسلان بن سلجوق** برادر میکائیل بودند و در ریگزار مجاور بخارا اقامت داشتند سر بفساد برداشتند و سلطان محمود ارسلان را گرفت و بیلاذ هند بجزب فرستاد و جمعی از طایفه او را کشت. لیکن جماعت بسیاری از ایشان گریخته بخراسان ریختند و بقتل و غارت پرداختند و چون لشکریان غزنوی بتعقیب ایشان آمدند باصفهان رو کردند و جمعی نیز بآذربایجان رفتند ولی باز جمع کثیری از این طایفه در خراسان ماندند و سلطان محمود ارسلان را جاذب از سرداران خود را بدفع ایشان فرستاد. ارسلان جاذب با وجود کوشش بسیار نتوانست سلاجقه را از آشیانه‌های مستحکم که در اطراف جبل بلخان (بین کوهستانهای شمال خراسان و ساحل بحر خزر) داشتند براندازد و سلطان محمود خود ناچار شد بخراسان بیاید و مدتی در اطراف نیشابور و دهستان، سلاجقه را تعقیب میکرد لیکن عاقبت پیر انداختن و قلع آن طایفه قادر نیامد و در همین سال نیز وفات یافت.

پسرش سلطان مسعود بعد از استیلا بر غزنه و دفع اصحاب برادر خود محمد، از آنجا چون یاری جماعتی از سلاجقه بگرفتن تاج و تخت پدری نائل آمده بود از اینرو قبیله آنها را که در جبل بلخان مقیم بودند امان داد، بشرط آنکه در اطاعت بمانند. لیکن سلاجقه قبیله ارسلان بن سلجوق دائماً باعث آزار مردم خراسان بودند و غالباً تا حدود ری تاخت و تاز می‌کردند و تا سال ۴۲۷ هر قدر مسعود سرداران او ایشانرا منهدم می‌نمودند و کشتار میکردند شورش ایشان دفع نمیشد و حتی دامنه قتل و غارت این طایفه تمام بلاد مغرب و شمال غربی ایران را تا دیار بکر و موصل فرا گرفت، ولی باتهام این

احوال این شعبه از سلاجقه که آنها را **غزان عراقی** خوانده‌اند نتوانستند بتشکیل دولتی موفق شوند و امرا و سلاطین عراق و آذربایجان و الجزیره بزودی دوره تاخت و تاز آنان را خاتمه بخشیدند.

اما سلاجقه اصحاب طغرل و جفری و یبغو که در ایام قنّه اتباع ارسلان بن سلجوق در ماوراءالنهر مانده بودند در حدود سال ۴۲۶ بقصد خراسان حرکت کردند و چون بکنار جیحون رسیدند هارون بن التون تاش خوارزمشاه ایشانرا پیش خود خواند و بطغرل و جفری و یبغو پیشنهاد اتفاق و اتحاد کرد و ایشان بخوارزم رفتند لیکن خوارزمشاه بر سلاجقه غدر کرد و شمشیر در ایشان نهاد و سه پسر میکائیل بن سلجوق بعد از جنگ سختی از خوارزم بحدود نسا آمدند و راه مرو را پیش گرفتند و بسلطان مسعود که در طبرستان بود پیغام فرستادند و از او امان طلبیدند، لیکن سلطان ایشانرا امان نداد و سرداری را بدفع آن طایفه فرستاد و او سلاجقه را در شعبان ۴۲۶ در نزدیکی نسا شکست داد، اما سلاجقه منهدم بر گشتند و لشکریان سردار فاتح را درهم شکستند و غنایم و اسیرانی را که او گرفته بود از سپاهیان غزنوی پس گرفتند. سلطان مسعود از رد پیشنهاد سلاجقه پشیمان شد و بعد از آن هر چه تهدید و استمالت خواست شرایانشانرا از خراسان دفع کند میسر نیامد از جمله دهستان را بداد و نسا را بطغرل و فراوه را یبغو سپرد و بهر یک لقب دهقان داد لیکن آن سه برادر خلعتها و احکام سلطانی را رد کردند و از مسعود خواستند که عم ایشان ارسلان بن سلجوق را که محمود بهند فرستاده بود رها کند. مسعود حاضر شد و او را ببلخ آورد و واداشت که با برادرزادگان خود مکاتبه کند و ایشانرا به اطاعت سلطان بخواند، اما برادرزادگان ارسلان چون بمواعید سلطان اطمینان نداشتند زیر بار اطاعت او نرفتند، مسعود ارسلانرا بجزب فرستاد و خود بغزنه برگشت و سلاجقه بگرفتن بلخ و نیشابور و طوس و جوزجانان مشغول شدند و در ۴۲۹ بر اکثر بلاد این مملکت دست یافتند. جفری بیک مرو را کرسی خود اختیار کرد و در آنجا در اولین جمعه معاوجب سال ۴۲۹ بنام خود خطبه خواند و طغرل نیشابور را که در ۴۲۹ بر آن استیلا یافت. سلطان مسعود چنانکه باید بامر خراسان و سلاجقه اعتنائی نمی‌کرد و عمال

کشوری و لشکری او نیز در خراسان کفایت و استعدادی نداشتند و مردم خراسان هم بر اثر حسن سیرت سلاجقه با ایشان میلی داشتند. بهمین جهت بعد از آنکه ارکان دولت غزنوی در صدد توجه با مردم خراسان برآمدند و لشکری عظیم با آنجا فرستادند کاری نتوانستند از پیش برد و سلاجقه در جنگ قطعی **دندانقان** نزدیک مرو در پنجشنبه هشتم رمضان سال ۴۳۱ مسعود و لشکریان او را شکست دادند و این شکست در حکم اعلان خاتمه استیلای غزنویان بر ماوراءالنهر و خراسان و عراق و مقدمه استقرار سلاجقه در این بلاد بود.

سلاجقه که مسلمان بودند و با القائم خلیفه عباسی نیز روابط احترام و اطاعت داشتند بعد از منہزم کردن غزنویه به سهولت بر قسمت غربی ممالک ایشان مستولی شدند و این ممالک را بترتیب ذیل بین خود تقسیم کردند: از نیشابور تا جیحون و ماوراءالنهر سهم جفری بیک داود باهرچه که او از ماوراءالنهر تسخیر کند، چنانکه بزودی بخارا و بلخ و خوارزم را هم ضمیمه این ممالک کرد. قهستان و جرجان سهم برادر مادری طغرل بیک یعنی **ابراہیم بنال**. هرات و پوشنگ و سیستان و بلاد غور سهم **ابوعلی حسن بن موسی بن سلجوق** پسر عم طغرل و بیغو و جفری. و قسمت عمده خراسان و عراق و ریاست کل ممالک تازه تسخیر شده در دست طغرل بیک که نام اسلامی او محمد است قرار گرفت.

سلطان رکن الدین ابو طالب طغرل محمد سلجوقی در سال ۴۳۳ جرجان و طبرستان را تحت اطاعت خود آورد و در ۴۳۴ خوارزم و کرمان و مکران و بادغیس و هرات را ضمیمه ممالک خویش نمود و برادرش ابراهیم بنال در همین سال بر همدان استیلا یافت و او در ۴۳۹ دامنه تسلط خود را تا حدود کنگاور پیش برد و سال بعد از الجزیره نیز گذشت و سرحد دولت سلجوقی را از این طرف بکنار دریای سیاه و مجاورت ممالک سلاطین عیسوی روم شرقی رساند و در ۴۴۲ اصفهان نیز ضمیمه ممالک سلجوقی شد و در ۴۴۶ آذربایجان و ارمنیه را طغرل مسخر خود ساخت و باین ترتیب در عرض ده سال از کنار جیحون تا سواحل بحر سیاه و از ساحل بحیره خوارزم و دریای آبسکون تا بحر عمان جمیع ممالک ایران را تحت اداره خود آورد و سلسله‌های کوچکی را که در

این بلاد حکومت میکردند مثل آل زیار در جرجان و آل بویه در اصفهان و فارس و دیالمه کا کویه در همدان و روادیان را در آذربایجان خراجگزار و مطیع خود نمود و دست غزنویان را نیز یکباره از ایران برید و چون شوکت و قدرت او بنهایت رسید بخیال دفع خلیفه مستنصر فاطمی که بر مصر و شام و قسمتی از عراق استیلا یافته بود بالشکر فراوان عازم بغداد شد و خلیفه در این تاریخ از او دفع فتنه ابوالحارث بساسیری که برخلیفه شوریده و جانب مستنصر فاطمی را گرفته بود استمداد نمود. طغرل در سال ۴۴۷ ببغداد رسید و بساسیری بگریخت و خلیفه بیاداش این خدمت نام او را بسلطنت در خطبه در بغداد جاری کرد و نام ملک رحیم دیلمی را که تا آن تاریخ بنام او خوانده میشد حذف نمود. طغرل در این سفر جماعتی از امرای الجزیره را نیز تحت اطاعت خود آورد و خلیفه برای آنکه سلاجقه را بخود نزدیک کند دختر جفری بیک را در سال ۴۴۸ باز دواج خود در آورد. طغرل بیک از ۴۴۷ تا ۴۴۸ باقشونی بسیار در بغداد ماند و از اقامت و لشکر یانش مردم صلعات بسیار دیدند. عاقبت بعد از سیزده ماه اقامت بطرف موصل حرکت نمود و آنشهر را با دیار بکر و سنجان کاملاً در اطاعت خویش آورد و پس از واگذاری موصل به ابراهیم بنال ببغداد برگشت و سال بعد بساسیری را کشت و فتنه او را خواباند و پس از مطیع ساختن بلاد جنوبی عراق در ۴۵۳ دختر خلیفه را بنام خود خطبه کرد و او را در ۴۵۵ ازدواج نمود باین ترتیب بین خاندان سلجوقی و عباسی رابطه خانوادگی مستحکمتر شد و در همین سال نیز در ری مرد.

اما برادر طغرل یعنی امیر داود بیک که کرسیش مرو بود و بر قسمت عمده ماوراءالنهر و خراسان استیلا و حکومت داشت در رجب سال ۴۵۱ چهار سال قبل از طغرل فوت کرد و پسرش **الب** **ابو** **ارسلان محمد** جای او را گرفت و چون طغرل فرزندان نداشت وزیرش عمیدالملک کندری پسر دیگر جفری بیک یعنی سلیمان را بسلطنت برداشت و نظام الملک طوسی **الب** **ارسلان** را در خراسان بهمین مقام معرفی نمود. اما چون میل غالب امراء **الب** **ارسلان** بود عمیدالملک نیز چاره ندید جز آنکه خطبه سلطنت را در ری بنام **الب** **ارسلان** بخواند و سلیمان را ولیعهد او معرفی کند. باین ترتیب **الب** **ارسلان**

محمد بن داود جفری بیک که در ۴۵۵ بجای طغرل اختیار شده بود بالقب عضد الدوله ابوشجاع برهان امیر المؤمنین وارث مملکت عظیمی شد که از توران تا شام و از اران تا مکران وسعت داشت.

در عهد سلطنت سلطان عضد الدوله الب ارسلان بن جفری بیک (۴۵۵-۴۶۵) و عهد پسرش سلطان جلال الدوله و معزالدین ابوالفتح ملکشاه (۴۶۵-۴۸۵) وسعت مملکت سلجوقی از دو طرف مشرق و مغرب بیشتر شد چنانکه الب ارسلان ختلان و چغانیان را در سال اول جلوس خود در طرف مشرق و شهر آبی از بلاد شمالی الجزیره را در طرف مغرب گرفت و در سال ۴۶۳ بر حلب استیلا یافت و امپراطور روم شرقی را مغلوب و اسیر کرد و یکی از امرای او بر قسمتی از فلسطین دست یافت و ملکشاه در طرف شمال شرقی دامنه سلطه خود را تا آن طرف کاشغر پیش برد و سراسر ماوراءالنهر را فتح کرد و خوانین این بلاد را با خان کاشغر مطیع خود ساخت و بلاد شام را غالباً بدست امرای سلجوقی گرفت چنانکه مقارن فوت او از «جیحون تا انطاکیه» بلکه از کاشغر تا حدود مصر بنام آن سلطان خطبه میخواندند.

بعد از مرگ ملکشاه و از میان رفتن خواجه نظام الملک همچنانکه یگانگی این سلطان و وزیر باعث آنهمه شوکت و اعتلای دولت سلجوقی شده بود رقابت پسران ملکشاه بایکدیگر از طرفی و عدم توافق پسران خواجه از طرفی دیگر دولت بزرگ سلاجقه را رو بتجزیه و ضعف برد و سلجوقیان بسلسله های چند منقسم شدند. از قبیل سلاجقه کرمان فرزندان قاورد بن جفری بیک عم ملکشاه و سلاجقه روم فرزندان تاج الدوله تش بن الب ارسلان برادر ملکشاه و سلاجقه عراق یعنی برکیارق و برادرش محمد و فرزندان محمد، و این سلسله ها تا برکیارق (۴۸۵-۴۹۸) و محمد (۴۹۸-۵۱۱) و سنجر (۵۱۱-۵۵۲) حیات داشتند لااقل اسماً از این پسران ملکشاه که سلطان اعظم خوانده میشدند فی الجمله احترامی نداشتند، مخصوصاً سلاجقه کرمان و عراق ولی بعد از مرگ سنجر و از دست رفتن قسمت عمده ممالک سلجوقی بر اثر قدرت یافتن اتابکان و خوارزم شاهیان، پادشاهان سلجوقی دیگر هیچگونه اسم و اعتباری نداشتند و بتدریج یعنی قریب

چهل سال بعد از مرگ سنجر بکی سلسله ایشان از عراق بر افتاد و فقط سلاجقه روم تا مدتی بعد از استیلای مغول در آسیای صغیر باقی ماندند.

بنابر این سلاطین بزرگ سلجوقی که تمام نام و نشان این سلسله از ایشان است شش نفر فیلند:

۱ - سلطان رکن الدین ابوطالب محمد طغرل بن میکائیل بن سلجوق بن دقاق (۴۲۹-۴۵۵).

۲ - سلطان عضد الدوله الب ارسلان محمد بن جفری بیک داود بن میکائیل بن سلجوق بن دقاق (۴۵۵-۴۶۵).

۳ - سلطان جلال الدوله معز الدین ابوالفتح ملکشاه بن الب ارسلان (۴۶۵-۴۸۵).

۴ - سلطان رکن الدوله ابوالمظفر برکیارق بن ملکشاه (۴۸۵-۴۹۸).

۵ - سلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد بن ملکشاه (۴۹۸-۵۱۱).

۶ - سلطان معز الدین ابوالحارث احمد سنجر بن ملکشاه (۵۱۱-۵۵۲).

دولت سلجوقی بعد از دولت خلفا در عهد بنی امیه در قرن اول از خلافت عباسیان دومین دولت بزرگ اسلامی است که لااقل در قسمت مشرق توانسته است بیشتر ممالک اسلامی را تحت یک حکومت و اداره بیاورد و سلسله های عدیده ای را که از عصر متوکل (از حدود ۲۳۲) ببعد در قسمت شرقی خلافت اسلامی تشکیل یافته و مقارن استیلای سلاجقه غالباً در حال ضعف سر میگردند مطیع خود کند و چون سلاجقه سنی مذهب و مطیع اوامر روحانی خلیفه عباسی بودند در حقیقت میتوان گفت که در عهد ایشان بار دیگر خلافت بغداد موفق شده است که اطاعت فرمان روحانی خود را بر این ممالک عظیمه که در عهد دیالمه و صفاریان و علویان شکست عظیمی یافته بود دو باره برقرار سازد.

اگرچه دولت عظیم سلجوقی را ضربت شمشیر و شهادت و جلالت لشکر کشانی بی باک و جنگی آور مثل فرزندان سلجوق بن دقاق تشکیل داده و برهبری و دلوری این



يك مشت بدوی توانا و قانع بوده است، که بر لشکریان غزنوی و سایر مخالفین دیگر غالب آمده است. اما دوام این دولت عظیم و قوام و انتظام این بنای لرزان خواهی نخواهی بایستی مبتنی بر اساسی پایدار باشد که آنرا کاردانی مدبر پی یفکنند و بدایت و کفایتی که از آن سیاست و اداره تعبیر میشود در پایداری نگاهداشتن این اساس و عمران آن بکوشند و این کاری نبوده است که از جمعی تر کمانان بی تجربه و شهی و مدنیت ندیده بر آید و از طایفه ای که از همه چیز دنیا بیخبر بوده و حتی یکی از اعظم سلاطین ایشان یعنی سنجر بعد از سه بطن ماندن در ایران و بلاد اسلام هنوز از خواندن و نوشتن بهره ای نداشته، ساخته شود.

دولت سلجوقی نیز از این حیث شبیه بدولت چنگیزی است با این تفاوت که چنگیز بر اثر هوش و عقل فطری يك سلسله نظاماتی بنام «یاسا» برای اتباع خود مقرر داشته بوده است که لاقلاً در امور لشکر کشی و مسائل مربوط برباط افراد زیر دست او در حفظ انتظام و پیشرفت کار بسیار مفید و مؤثر بوده، در صورتیکه تر کمانان سلجوقی با وجود کمال رشادت و زیر کی رؤسای خود از این نظامات نیز خالی بودند و تنها عاملی که بزودی جمیع حوائج ایشانرا از این رهگذر رفع کرد و سلاطین سلجوقی را در حفظ آن همه ممالک فسیحه توانائی داد طبقه کتاب و عمال دیوانی ایرانی بود که عمر خود را در دولت سامانی و غزنوی و دیالمه و خلفا با اداره قسمت های مختلف ممالک شرق گذرانده و از همه جهت بصیر و کار آزموده و خبیر بودند و در جمیع شعب امور کشوری و لشکریم همه گونه اطلاعات داشتند و در جوار امان و خراسان و عراق از این جماعت عده کثیری چه از عمال سابق دیوان و چه از طبقه جوانی که بر روی کار می آمدند وجود داشت.

سلاحه چون مسلمانان بودند به سهولت میتوانستند از این جماعت استفاده کنند و ایشانرا در کار کتابت و عمیدی و استیفا و حکومت (قضا) محل رجوع خود قرار دهند. مخصوصاً چون از خود هیچگونه فکری در باب این اداره ممالک نداشتند این طبقه از عمال دیوانی تقریباً عین تشکیلات و انتظامات اداری را که در عهد سلفان غزنویان در جوار امان و خراسان وجود داشت بقی گذاشتند و دیوان سلاحه بقی از پادشاه

تغییرات بمقتضی زمان و بعضی تبدیلات اصطلاحی عین همان دیوان غزنویان و سامانیان بود.

اداره این کارگاه عظیم را ابتدا ابوالقاسم علی بن عبدالله سالار بوژگان و ابو محمد حسن بن محمد نظام الملك دهستانی و رئیس الرؤسا ابو عبدالله حسین بن علی بن میکال غزنوی که طبقه اول و زرای سلاحه محسوبند و هر سه در ابتدای تشکیل این سلسله و در عهد طغرل اول متصدی مقام صدارت شده اند، در عهد داشتند و بمعیت يك عده کتاب و عمال پرورده دستگاه غزنویان امور اداری مملکت تازه تأسیس شاهرآرام میردند و بعد از ایشان ابو نصر منصور بن محمد عمید الملك کندی وزیر طغرل مخصوصاً **خواجه بزرگ اتابک قوام الدین ابو علی حسن بن علی بن اسحاق طوسی** ملقب به **صدر الاسلام و نظام الملك** این شالود را استحکام بخشیدند و خواجه بزرگ نظام الملك ماموری که در دولت سلاحه در حکم خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جونی و خواجه رشید الدین فضل الله وزیر همدانی است و از اعظم وزرای کافی و مدبر بشمار می آید در مدت سی سال وزارت خود در دستگاه الب ارسالان و ملک شاه بدستاری عمال و کتاب زیر دست و پسران با کفایت خود و بقوة درایت و تدبیر قسمت اعظم ممالک اسلامی را در منتهای نظم و ترتیبی که تهیه آن در آن ایام میسر میشده است راه میبرد و خود بشخصه بجزیلات امور لشکری و کشوری و تفحص حال مردم و نشر علم و ادب و رفع جور و ستم توجه میکرد و بقدری مقتدر و محبوب و نافذ الحکم بوده که در بعضی موارد قدرت حقیقی او بر نفوذ سلطان سلجوقی می چربیده چه علاوه بر محبوبیت در میان عامه رشته غالب امور کشوری و لشکری را بدست پسران و پروردگان خود داده بوده و کتاب و عمال دیوانی همه ریزه خوار خوان نعمت و بر آورده او بودند و هیئت غلامان شخصی او که ایشانرا «**نظامیه**» میخواندند در واقع حکم لشکری جان نثار را نسبت بخواجه خود داشتند و همین کیفیات بود که در مدت سی سال با وجود تحریکات بعضی از عمال دیوانی و دلسر دیهای ملک شاه هیچکس جرئت آن که خواجه را از مقام خود میندازد نداشت و چندین بار کسانی که در این مرحله قدم زدند همه مغلوب و منکوب از میان رفتند و خواجه تا وقتی



که پییری رسیده و امارات ضعیف و سستی مزاج در او ظاهر شد چون کوه بن مقام متین خود استوار بود. در آخر کار ملکشاه از طول مدت خواجه و استیلاء او بر ممالک و تصرف او در اموال بر سیل استبداد و تحکم پسران و دامادان و خدم او در اطراف و اکناف جهان ملول شد و اتفاقاً عثمان [شمس الملك] پسر خواجه حکومت مرو داشت و میان او و شحنة مرو بهم برآمد و شحنة از بندگان خاص سلطان بود. عثمان بفرمود تاشحنة را بگرفتند و باز نگه داشت. شحنة بخدعت سلطان آمد و حال بنمود و این حرکت ماده تغیر شد و سلطان بغایت برنجید، ارکان دولت را پیش خواجه پیغام فرستاد و گفت «باخواجه بگویند که اگر در ملک شریکی آن حکم دیگر است و اگر تابع منی چرا حد خویش نگاه نمیداری و فرزندان و اتباع خویش را تأدیب نمیکنی که بر جهان مسلط شده اند تا حدی که حرمت بندگان ما نگاه نمیدارند، اگر میخواهی که بفرمایم دیوات از پیش تو بگیرند.» ایشان بخدعت خواجه آمدند و پیغام او ادا کردند. خواجه برنجید و در خشم شد و گفت «باسطان بگویند که تو نمیدانی که من در ملک شریک توام و تو باین مرتبه بتدبیر من رسیده ای و بریاد نداری که چون سلطان شهید الب ارسلان کشته شد چگونه امراء لشکر را جمع کردم و از جیحون بگذشتم و از برای تو شهرها بگشودم و اقطار ممالک شرق و غرب را مسخر گردانیدم، دولت آن تاج بدین دیوات بسته است هر گاه این دیوات برداری آن تاج بردارند.» (۱)

از این بیان هم درجه استبداد و تحکم خواجه در دولت ملکشاهی معلوم میشود و هم صدق پیشگوئی او، چه اندکی بعد از قتل او و مرگ ملکشاه دولت سلجوقی بهم برآمد و کسانی که خواجه را پیش ملکشاه منفور کرده بودند نتوانستند حتی چند ماه نیز چرخ کارهای اداری ممالک ملکشاه را بگردانند بعلاوه نفوذ سی ساله خواجه بزودی از میان نمیرفت و تا نظامیه و پسران خواجه بامری رضا نمیدادند از هیچکس کاری ساخته نمیشد. چنانکه مدعی خواجه یعنی تاج الملك ابوالغنائم شیرازی موفق نشد که باوجود مساعدت خلیفه و ترکان خاتون زوجه سلطان، محمود را بجای ملکشاه بسلطنت بردارد و خود جای خواجه را بگیرد. نظامیه او را قطعه قطعه کردند و برکیارق پسر

بزرگ سلطان را بروی کار آوردند و وزارت او را بیکى از پسران خواجه یعنی عز الملك حسین سپردند.

حق خواجه نظام الملك و پسران او در دولت سلجوقی و منتی که خاندان او بر سلاطین این سلسله دارند از مسلمیات است و در فصول بعد بآن بتفصیل اشاره خواهند شد همینقدر در اینجا میگوئیم که بر تخت نشاندن الب ارسلان و تثبیت سلطنت او در مقابل سلیمان برادرش که دست نشاندۀ عمید الملك بود و استقرار سلطنت ملکشاه و از میان بردن مدعیان عدیده او از برکت تدابیر و کفایات خواجه و استقرار سلطنت برکیارق نتیجه کفایت و کاردانی مؤید الملك پسر هنرمند او و سلطنت سلطان محمد ایضا بر اثر زحمات و تدابیر همین مؤید الملك است و دولت سنجر نیز قریب پنجاه و پنج سال در دست فخر الملك پسر خواجه و شهاب الاسلام برادرزاده اش و صدرالدین محمد و ناصرالدین طاهر دو پسر فخر الملك می گشت (تمام مدت امارت و سلطنت سنجر ۶۲ سال است) و شمس الملك عثمان پسر دیگر خواجه مدتی وزارت سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه و قوام الدین حسن بن ناصرالدین طاهر بن فخر الملك ایامی چند وزارت سلطان سلیمان سلجوقی را داشت و پسران دیگر و دامادان و دست پروردگان خواجه نیز بهمین شکل هر کدام در دستگاه دولت سلجوقیان چرخى را میگردانند و در حقیقت از ایامی که جفری بیک بر مرو مسلط شد تا قریب بیرافقاندن سلاجقه عراق، امور دولت سلجوقی بتفاوت ایام کم و بیش تحت سیطره و نفوذ خاندان آل اسحاق یعنی خواجه نظام الملك و برادرزادگان و بنی اعمام و فرزندان و دامادان او بود. کسی که بخواهد تاریخ تشکیلات اداری و انتظامات کشوری و دیوانی سلاجقه را تحقیق کند قسم اعظم کار او خواهی نخواهی متوجه تحقیق عملیات خواجه نظام الملك و پسران و کسان او خواهد شد.

#### ۴- اشراف:

رئیس این دیوانرا **مشرّف** می گفتند.

#### ۵- عرض الجیوش:

رئیس این دیوان **عارض** لقب داشت. (۱)

اگرچه خواجه بزرگ غالباً درسفر و حضر با سلطان مصاحب بود و در میان رؤسای دواوین تنها او مستقیماً با سلطان سروکار داشت و بقیه زیر دست او بودند لیکن مواقعی که وزیر در حضور نبود و سلطان میخواست او امر خود را بآنها بفرستد آنهارا **ب توسط امیر حاجب کبیر** که همان **حاجب سالار عهد** سامانیان و غزنویان باشد بخواجه بزرگ میرساند و امیر حاجب کبیر کسی بود که مشافهه او امر سلطانرا می شنید و به وزیر میرساند و از طرف او آمروناهی بود (۲).

هر يك از این پنج تن صاحب دیوان زیر دست خود یک نفر **نایب** نیز داشتند و گاهی نیز اتفاق می افتاد که سلطان دوشغل را در عهده يك نفر می گذاشت و اگرچه مقام صدارت از جمیع مراتب دیگر عالی تر بود لیکن اتفاق افتاده است که کسی از صدارت افتاده و بعد بریاست دیوانی که از جهت اهمیت البته از آن پستتر بوده نامزد شده است چنانکه خطیر الملك میبیدی بعد از افتادن از صدارت سلطان محمد بن ملکشاہ مقام طغرائی را در زیر دست جانشین خود ریب الدوله قبول کرد.

حدود وظایف و اختیارات این پنج تن و روابط ایشان با یکدیگر و ترتیب اداره کردن ایشان ولایت را متأسفانه درست مشخص و معین نیست و روشن ساختن آن موقوف بتتبع دقیق تواریخ سلاجقه و مطالعه اسنادی است که از آن عهد بجا مانده و این کار اگرچه بازنمی تواند تمام مطلب را واضح نماید لیکن اگر فرصت آن کسی را دست دهد بسیاری از مسائل مربوطه بآنها مکشوف خواهد ساخت. و ما برای آنکه ذهن مطالعه کنندگان محترم نسبت بوظایف هر يك از رؤسای دواوین مذکور فی الجمله آشنائی پیدا کنند از

۱ - عباد کاتب ص ۱۰۰

۲ - عباد کاتب ص ۱۱۷

#### وزارت در عهد سلاجقه

غرض از وزارت در اینجا مجموع اداراتی است که هر کدام از آنها مانند وزارتخانه های حالیه يك رشته از امور دیوانی رسیدگی میکردند و اگرچه تشبیه آنها بوزارتخانه های حالیه از جهت تشکیلات بهیچوجه درست نیست ولی از لحاظ رشته مشاغلی که بهر کدام محول بوده شباهتی داشته اند.

این ادارات یا دواوین اگرچه بمقتضای زمان و تجارب و رأی شخصی خواجه بزرگ یعنی صدر دیوان وزارت که بعد از سلطان اولین شخص مملکت محسوب بوده تغییر میکرد ولی اساس آن چنانکه گفتم مقبوس از دیوان سلاطین غزنوی بوده است.

در عهد سلاجقه امور اداری مملکت در دست پنج کسی قرار داشته که از جهت اهمیت مقام در عرض یکدیگر نبوده اند بلکه رتبه دیگری محسوب میشده است و این پنج تن هر کدام ریاست دیوانی را در عهده داشته و این پنج دیوان بترتیب اهمیت بقرار ذیل است:

#### ۱- صدارت یا وزارت ( بدون قید و علی الاطلاق ):

متصدی این شغل را باختلاف زبان فارسی یا عربی **خواجه بزرگ** یا **صدر** یا **دستور** یا **وزیر** می گفتند و این عالی ترین مقامات دولتی بود.

#### ۲- استیفاء:

متصدی آن **مستوفی** که مقام بود در مملکت سلطان بعد از مقام خواجه بزرگ بود.

#### ۳- طغرا:

رئیس این دیوانرا **طغرائی** می گفتند و او در ایامی که سلطان بشکار میرفت و خواجه بزرگ همراه نبود وزیر سلطان محسوب میشد. دیوان طغرا شامل شعبه ای بود بنام **دیوان الرسائل والانشاء** که جماعتی بنام **منشی و کاتب رسائل** در آن کار میکردند.

مجموعه مراسلات رسمی دیوان سلاجقه که قسمتی از آن خوشبختانه در کتابخانه شرقی  
لنینگراد باقی است و بامر اولیای محترم وزارت معارف ایران عکسی از روی آن برداشته  
شده. چند فرمان رسمی را که در تعیین شغل و انتصاب متصدیان این دواوین است از طرف  
سلطان، عیناً در اینجا نقل میکنیم و سطوری را که در این باب مورد توجه میتواند قرار  
گرفت بخط سرخ می نمائیم. (۱)

## ۱ - صدارت

منشور الوزارة برسم صاحب مجدالدین نصر من انشاء شرف الدین فی شعور سنه  
اربع و اربعین و خمسمایه.

«اولی ترین کاری که اندیشه صافی و نظر شافی بدان گمارند و مجامع رأی و همت  
بترتیب آن مصروف دارند و در تمهید مبادی و تشیید مبانی آن احتیاط و تنوq نمایند کار  
وزارت است که مصالح جمهور و منازم امور خلق بدان تعلق دارد و بهاء و آرایش مملکت  
و نظام و آراستگی دولت از آن حاصل شود و از آن عهد که نوبت ملک و پادشاهی بهار سینه  
است و آفتاب جهان داری ما بر اقطار عالم تافته، اندیشه ما مقصور بوده است بدان که  
مملکت را ثبتها الله دستوری متدین و عالم و کافی و خوب سیرت و نیکو سیرت  
و قوانین ملک شناخته و آینده دولت دانسته و سرملوک خوانده و از تجارب  
روزگار تهذیب یافته اختیار کرده آید تا ما را بر نیکو کاری دارد و راه های  
خوب نماید و بر آنچه نزدیک تر بود به رضات ایزدی و محمادت عاجل و  
مثوبت آجل تحریر کند و مصدوقه حال رعایا و زیردستان صافی از شوائب  
و غرض بسمع ما رساند، مصالح کافه مسلمانان یاد دهد و مقرر گرداند، چه  
ما بهمه حال آن فرمائیم کردن که وزیر گوید و نماید و پیش ما آرد و هر چه  
فرمائیم اعتماد بر قول او باید داشتن و فصول سخن او همه با اصول انگاشتن،  
و مأثورست از خاتم انبیاء صلوٰة الله و سلامه علیه: اذا اراد الله بملك خیراً افیض له وزیراً  
صالحاً، ان نسی ذکره وان نوى خیراً أعانه وان اراد شکرأ کفله، و حکمت در نهاد  
قاعده وزارت همین دیده اند تا وزیر عون پادشاه باشد بر ذکر آفریدگار تبارک  
و تعالی کردن و شکر نعمتها از اردن و عدل و داد گستردن، پیغامبران و رسل با  
معجزه و کرامات و شرف و حی و رسالت هم از وزیر مستغنی نبوده اند و ببحاجت از بار تعالی  
خواسته چنانکه در کتاب عزیز و قرآن مجید [آمده است]: واجعل لی وزیراً من اهلی  
هارون اخی اشد به ازری، مستجمع این مأثور شایسته این منصب بزرگ صاحب اجل  
مؤید منصور مظفر مجد الملة والدین صدر الاسلام والمسلمین نظام الملوک



والسلاطين قوام الملك والامة تاج الممالك والامة صفى الامام ومجد الانام  
سيد الوزراء فى العالمين خواجة بزرگ (۱) ابى البركات نصر بن صاحب مؤيد  
امير المؤمنين ادام الله تمكينه يافتند که بآداب دين و دنیا آراسته است و بطاعت خداى  
و خدمت پادشاه پيراسته و بصنوف فضایل متفرد و بفنون مناقب متحلى و آن معانى که اعيان  
جهان يکى از آن ستوده شوند همه اورا جمع و انواع علوم که .... (۲) ...

## ۲ - استيفاء

منشور استيفاء ممالك محروسه بنام نظام الدين کيخسرو بن مجد الدين بتاريخ  
شوال سنه ثلاث وستين و خمسمائه.

اولتر شغلى که عنايت بتمهيد قواعد آن مقرون دارند و اهتمام بر تشييد ارکان  
آن مقصور و موفور گردانند و در تفويض و ترتيب آن احتياط و تنوق نمايند و اندیشه صافى  
و نظر کافى بر آن کمارند استيفاء مملکت و ضبط اموال ولايت است که مصالح  
لشکر منصور و مناجح ديوان معمور بدان تعلق دارد و قواعد نظام ملک و  
راستى ميان لشکر و رعيت بدان حاصل بود و اعمال و اموال مملکت در ضبط  
آيد، مقلد اين شغل کسى بايد که بسداد سیرت مشارايه بود و در کمال ديانت  
متفق عليه، اسرار معاملات دانسته و دقايق حسابها در ضبط آورده، بانواع  
کفايت و رسوم داني آراسته و بآداب خدمت پادشاهي پيراسته، قلم او حکم  
عدل و شاهد صدق باشد و فاصل ميان حق و باطل و قوام مصالح و نظام  
مناجح امور سلطاني و حفظ اموال ديواني بدان مقرون و اجل اوحد (۳)

نظام الدين کيخسرو بن مجد الدين رضى امير المؤمنين ادام الله تأييده يگانه زمانه بود و  
در صيانت و ديانت و خویشتر داری و امانت انگشت نماى جهانيان و دولت، هواجوى  
خاص و دعاگوى باخلاص و ما ميخواستيم تادرسايه دولت ما بپايه قرب رسد و از عواطف

۱ - غالب ابن القاب بعد از خواجه نظام الملك در جزء القاب صدور سلجوقيه قرار گرفته  
بوده است.

۲ - بقیه مراسله از اصل نسخه ساقط است.

۳ - اوحد و اجل از القاب مخصوص عمال ديواني بوده، معزى در مدح سعد الملك سعد بن  
مجد آبی منشی قبل از وزارت او گوید:

بر صفت تو گرفت بیش و بیشی  
اوحد عصرى و در خطاب اجلى  
مدح اجل سعد ملک سعد محمد  
گشت نصير تو هم اجل و هم اوحد

و اکرام بعوارف انعام مخصوص گردد و بزرگترین منصبى که از مناصب ارباب قلم بناسيه  
کفايت منصوب (۱) شود (۲) و شايسته اين عمل خطير و شغل جسيم اورا ساختيم و اعتماد  
بر کفايت و ديانت و راست کاری اوداشتيم و استيفاء ممالك محروسه بدو تفويض فرموديم  
و بقلم کفايت او باز بستيم و حساب ملک بناسيه امانت و ديانت او منوط داشتيم و اين منشور  
محرر شد مستفرغ بانواع تکریم و تبجيل و مقررین بقبول اعزاز و تشریف تا بدان نطق  
شافى و قلم کافى او آراستگى اين شغل که نظم مملکت بدان بسته و مصالح جمهور  
لشکر و رعيت بدان پيوسته و دخل و خرج ديوان در ضبط قلم و حساب آيد و اصول  
و فروع آن معلوم علم او باشد و دواعى اختلال در همه حال و احوال از آن  
گردد و محاسبان ديوان حضرت و مستوفيان اعمال مملکت و محرران خطوط  
وزارت همه نايبان او باشند و قليل و كثير از اموال مملکت چيزى بر و پوشيده  
ندارند و نقير و قطمير از و فر و نگذارند آنچه معهود است از کفايت و کار داني  
او در همه ابواب تقدیم کنند، و جانب عدل و راستى در همه احوال نگاهدارند  
و فرمان بر آن جمله است که از ديوان وزارت حماها الله تعالى در توقيير و  
احترام و تمکين و احتشام او مبالغت نمايند و در رعایت جانب او باقصى الغايه  
برسند و درجه او معمور ترين درجات شناسند و مرسوم و رسوم و ايجاب و  
اقطاع و اطلاق بروى برقرار موقوف دارند و در آنچه بد ديوان استيفاء تعلق دارد  
رجوع بدو کنند و اعتماد ما در تقرير معاملات و تحرير محاسبات بر قلم او دانند، اودر  
محاسبات و لسان او اثبات در بروات حجت خویش دانند و کتب فى شوال سنه ثلاث و  
ستين و خمسمائه.

و در فرمان ديگرى که حکم نصب مستوفى کرکان است چنين آمده:

«... فلان چنانکه از کفايت و استقلال او باعباء مهمات بزرگ معتاد است  
آن کار بواجبى ضبط کند و جملگى معاملات و وجوه اعمال ضرايب و طيارات  
و غير آن در قلم آرد و نقير و قطمير باز جويد و محاسبات روشن و مهذب دارد  
تا بمزيد اعتماد پيوند ... الخ.»

و در منشور استيفاء زين الدين ابوالعلاء صاعد بن حسين مستوفى در مأمورت او

بمرور مسطور است:

۱ - ظاهر آ: منوط

«... استیفای جملگی خطه مرو از شهر و روستا و نواحی و جوانب قصبه از مملکتی و مالی و ارتقاعی مبارکی باهتمام اومفوض گردانیم بنیابت استیفاء حضرت حمه الله از استقبال معاملات و ارتفاعات سنة ثلاث و اربعین و اجازت دادیم تا بفرغ دل و فسحت امل بر آن کار رود و ترتیب ضبط محاسبات اسباب خاص قدیم و حدیث پیش گیرد برین تفصیل که بر اثناء مثال نوشته اند و بهر موضعی نایبی سدید و مهتدی فرستد تا معاملات ارتفاعات را بقلم مضبوط گردانند و در آن طریق امانت و راستی سپرند و هیچ چیز از قلم فرو نگذارند و محاسبات روشن و پرداخته دارند تا بوقت خویش نسبتی منقح و مهذب بدیوان مافرستد و کیفیت آن تقریر می کند و دخل و خرج در قلم آورد و حسابهای گذشته با احتیاط بازستد و اگر چیزی از قلم فرو شده باشد یا خیانتی رفته تدارک آن واجب شناسد. فرمان چنانست که از همه جوانب بر احترام و اعزاز و اکرام زین الدین متوقر باشند و کافه و کلا و عمال و متصرفان اسباب و معاملات و زعماء و رعایا را عهده استوفی نایب زین الدین را دانند و مرسومی که فرموده است و حجت دیوان بدیوان ناطق میامیرسانند و هیچ قاصر نگردانند و همه معمول رای ما بر قلم او دانند و تحصیل فراغ دل و ابتغاء رضای اومتعین شناسند و آنرا امتثال لایح و ظاهر دانند.»

از این جمل که نقل کردیم واضح میشود که مستوفی کل مملکت یعنی متقلد ریاست دیوان استیفاء کسی بوده است که اداره جمیع «اموال دیوانی» و «دخل و خرج» و «ضبط محاسبات» را در عهده خود داشته و از طرف دیوان استیفاء بهر ولایت مأموری بنام «مستوفی نایب» از جانب خود میفرستاده و این نایب که باید مانند رئیس خود مردی «بسداسیرت و کمال دیانت» موصوف و «باسرار معاملات و دقائق حسابها» آشنا و «قلم او حکم عدل و شاهد صدق» باشد مأموریت داشته است که صورت دخل و خرج حوزه قلمرو خود را در ضبط آورد و «جملگی معاملات و وجوه ضرایب و قطاریات و ارتفاعات» را صورت بردارد و نسخه ای «منقح و مهذب» از آن بدیوان استیفاء بفرستد و از روی دفاتر دیوان استیفاء «مرسوم» حوزه مأموریت خویش را مطابق «حجت دیوان» وصول کند و این شغل در حقیقت همان پیشکاری مالیه حالیه است و مستوفی کل مملکت مقام وزیر مالیه را داشته است.

## ۲ - دیوان طغرا و رسائل و انشاء

«طغرا» کلمه ای ترکی است و ظاهر آن از همین عهد استیلای ترکان سلجوقی بر ایران در میان اهل دیوان مستعمل شده و غرض از آن خطی قوسی بوده است که در دست فرمانها و مناشیر و امثله مابین علامت هر سلطان و بسم الله موضعی خاص می کشیدند و کسی را که مأمور کشیدن این خط قوسی بوده بعربی طغرائی و بفارسی طغراکش میخواندند و چون این کار فقط حسن خط می خواسته است در آن ایام چنین می گفتند که تقلد این دیوان محتاج بفضلی چندان نیست (۱) و خط طغرا که از همین خطوط قوسی مرکب بوده تا این اواخر در دربار سلاطین آل عثمان رواج داشته و در سایر ممالک اسلامی نیز آنرا میشناخته اند. (۲)

این مختصر ملقط است از یکی از مثالهای دیوان سلاجقه در باب واگذاری منصب طغرائی بکسی:

«... واجب نمود که منصب طغرائی که لایق حال و مطابق کمال او بوده بدو مفوض گردانیدن تا باستظهار کامل و وثوق و فراغ این اشتغال را ملابس گردد و بمزید اعتنا و قبول رعایت مستوثق شود و شرایط و مراسم آن بواجبی محفوظ دارد، و سبیل صدور و اکابر و امرا و رؤسا و اعیان و امثال و مشاهیر و کافه حشم و خدم و طبقات مردم آنست که وی را طغرائی و کماشته و برگزیده ما شناسند و عنایت در حق او شامل دانند و احتشام و توقیر و اکرام لازم شمرند و برین جمله روند و اعتماد کنند.»

بنابر این طغرائی یا طغراکش در حقیقت کسی بوده است که فرمانها و مثالها و منشورها را بصفه سلطان میرسانده و آنها را بنام او موشح میکرد و است.

در جزء دیوان طغرا دیوان دیگری بوده است بنام دیوان رسائل و انشاء که متقلد آنرا رئیس با وزیر یا صاحب دیوان رسائل می گفتند و او در حقیقت رئیس دارالانشاء سلطانی بود و در زیر دست خود عده بالنسبه زیادی محرر و منشی و کاتب

۱ - عمادکتاب، صفحات ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۳۷

۲ - معزی گوید در مدح تاج الملک ابوالفناهم طغرائی ملک شاه (ص ۶۳۸ از دیوان او): کارهای چون کمان از غل او گردد چو تیر چون کنه برنامه شامشوی تیر و کمان

«... استیفای جملگی خطه مرو از شهر و روستا و نواحی و جوانب قصبه از ملک و مالی و ارتقاعی مبارکی باهتمام اومفوض گردانیم بنیابت استیفاء حضرت حماد الله از استقبال معاملات و ارتفاعات سنه ثلاث و اربعین و اجازت دادیم تا بفرایغ دل و فسحت امل بر آن کار رود و ترتیب ضبط محاسبات اسباب خاص قدیم و حدیث پیش گیرد برین تفصیل که برائتاء مثال نوشته اند و بهر موضعی نایی سدید و مهتدی فرستد تا معاملات ارتفاعات را بقلم مضبوط گردانند و در آن طریق امانت و راستی سپردند و هیچ چیز از قلم فرو نگذارند و محاسبات روشن و پرداخته دارند تا بوقت خویش نسبتی منقح و مذهب بدیوان مافرستد و کیفیت آن تقریر می کند و دخل و خرج در قلم آورد و حسابهای گذشته با احتیاط بازستد و اگر چیزی از قلم فرو شده باشد یا خیانتی رفته تدارک آن واجب شناسد. فرمان چنانست که از همه جوانب بر احترام و اعزاز و اکرام زین الدین متوفر باشند و کافه و کلا و عمال و متصرفان اسباب و معاملات و زعماء و رعایا عاظم الله استوفی نایب زین الدین را دانند و مرسوم می که فرموده است و حجت دیوان بدیوان ناطق میامیرسانند و هیچ قاصر نگردانند و همه معول رای ما بر قلم او دانند و تحصیل فرایغ دل و ابتغاء رضای اومتعین شناسند و آنرا امثال لایح و ظاهر دانند.»

از این جمل که نقل کردیم واضح میشود که مستوفی کل مملکت یعنی متقلد ریاست دیوان استیفاء کسی بوده است که اداره جمیع «اموال دیوانی» و «دخل و خرج» و «ضبط محاسبات» را در عهده خود داشته و از طرف دیوان استیفاء بهر ولایت مأموری بپایم «مستوفی نایب» از جانب خود میفرستاده و این نایب که باید مانند رئیس خود مردی «بسادسیرت و کمال دیانت» موصوف و «باسرار معاملات و دقائق حسابها» آشنا و «قلم او حکم عدل و شاهد صدق» باشد مأموریت داشته است که صورت دخل و خرج حوزه قلمرو خود را در ضبط آورد و «جملگی معاملات و وجوه ضرایب و طایرات و ارتفاعات» را صورت بردارد و نسخه ای «منقح و مذهب» از آن بدیوان استیفاء بفرستد و از روی دفاتر دیوان استیفاء «مرسوم» حوزه مأموریت خویش را مطابق «حجت دیوان» وصول کند و این شغل در حقیقت همان پیشکاری مالیه حالیه است و مستوفی کل مملکت مقام وزیر مالیه را داشته است.

## ۲ - دیوان طغرا و رسائل و انشاء

«طغرا» کلمه ای ترکی است و ظاهراً از همین عهد استیلای ترکان سلجوقی بر ایران در میان اهل دیوان مستعمل شده و غرض از آن خطی قوسی بوده است که در میان فرمانها و مناشیر و امثله مابین علامت هر سلطان و بسم الله بوضعی خاص می کشیدند و کسی را که مأمور کشیدن این خط قوسی بوده بعربی طغرائی و بفارسی طغراکش میخواندند و چون این کار فقط حسن خط می خواسته است در آن ایام چنین می گفتند که تقلد این دیوان محتاج بفضل چندان نیست (۱) و خط طغرا که از همین خطوط قوسی مرکب بوده تا این اواخر در دربار سلاطین آل عثمان رواج داشته و در سایر ممالک اسلامی نیز آنرا میشناخته اند. (۲)

این مختصر ملقط است از یکی از مثالهای دیوان سلاجقه در باب واگذاری منصب طغرائی بکسی:

«... واجب نمود که منصب طغرائی که لایق حال و مطابق کمال او بوده بدو مفوض گردانیدن تا باستظهار کامل و وثوق و فراغ این اشتغال را ملابس گردد و بمزید اعتنا و قبول رعایت مستوفی شود و شرایط و مراسم آن بواجبی محفوظ دارد، و سبیل صدور و اکابر و امرا و رؤسا و اعیان و امائل و مشاهیر و کافه حشم و خدم و طبقات مردم آنست که وی را طغرائی و گماشته و برگزیده ما شناسند و عنایت در حق او شامل دانند و احتشام و توقیر و اکرام لازم شمرند و برین جمله روند و اعتماد کنند.»

بنابر این طغرائی یا طغراکش در حقیقت کسی بوده است که فرمانها و مثالها و منشورها را بصفه سلطان میرسانده و آنها را بنام او موشح میکرد و است.

در جزء دیوان طغرا دیوان دیگری بوده است بنام دیوان رسائل و انشاء که متقلد آنرا رئیس یا وزیر یا صاحب دیوان رسائل می گفتند و او در حقیقت رئیس دارالانشاء سلطانی بود و در زیر دست خود عده بالنسبه زیادی محرر و منشی و کاتب

۱ - عباد کاتب، صفحات ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۳۷

۲ - معزی گوید در مدح تاج الملک ابوالفانام طغرائی ملک شاه (ص ۶۳۸) از دیوان او:

کارهای چون کمان از قلم او کردد چو تیر چون کتفه بر نامه شاهنشاهی تیر و کمان



رسائل داشت که طرف اعتماد و خازن اصرار دولت بودند و بهمین جهت غالباً از دربار سلطانی ایشان را بطراف برسالت و سفارت و انجام مأموریت‌های سری و سیاسی می‌فرستادند و غالباً نیابت صدارت نیز با صاحب دیوان رسائل بود.

اینک قسمتی از یکی از فرمانهای دولتی سلجوقی در باب تعیین رئیس دیوان انشاء :

«... سالهای بسیار و روزگار دراز طی کرده شد تا رای مبارک، برفضایل و مآثر اکفی الکفاة اجل عالم فلان ادام الله تأییده و قوف یافته است و در هر خدمت از مهمات دولت که بروی اعتماد فرموده شده است و بتدبیر و شهاست او باز گذاشته آمده چندان آثار پسندیده نموده است و چنان اعتناق آن کرده که او هام اقران از کفاة عصور دهة ایام بدان ترسیده و چنانکه رأی ما خواست است و همت بدان نظر افکنده، آن کار بسر می‌برده است و ما را از آن فارغ دل داشته و بدین سبب اعتماد مامتزاید و متضاعف بوده است و منزلت و رتبت او در مجلس ما افزوده است و موقوف و مقام او پیش تخت ترقی گرفته و همت باعلا و بلند نام شدن درجه و تنویه و تمهید اساس محل و مرتبت او در دیوان التفات داشته و از ایزد سبحانه و تعالی استخارت کرده آمده است تا اکنون که بالهام ایزدی و تلقین اقبالی و ظفر نیابت دیوان وزارت بوی تفویض فرموده شد و زمام امر و نهی و حل و عقد مهمات ملک و مصالح دین و دولت بدست کفایت و فضل و فطنت او داده آمد تا چنانکه از وی معهود بوده است و متعارف روی بدان آرد و برای صائب ترتیب کلیات مصالح ممالک حرسها الله بواجبی پیش گیرد و خاطر ما از آن فارغ گردد. و وجوه ارزاق و مواجب حشم و خدم معین و مرتب گرداند و اسباب ترفیه خلایق جهان که ودایع آفریدگارند غزوا و عیال مهیا کند و هر رسم محدث و قاعده ناپسندیده که مسلمانان را از آن رنجی است و شایبه ظلمی و حیفی دارد براندازد و کارهای ملک عالم را بتازگی بقلم طراوتی دهد و ترتیبی کند که از آن ذکر جمیلی و ثواب جزیل میسر و مدخر گردد و آن قرار و آثار آن مؤید و مخلص ماند و همچنین ترتیب دیوان انشاء که نازک تر شغلی در دیوان آنست بواجبی پیش گیرد و در هر چه طبقات کتاب که امنای اسرار و ثقات خفایای احوال ملک اند تحریر کنند تأنق و تأمل نماید و بر دقایق الفاظ و معانی ایشان مطلع باشد و حال عقل و فضل هر يك از مکتوب و نتایج و نتایج

قریحت و علم او بداند که : کتاب الاجل عنوان عقله و فضله، تاهر مثال و خطاب که نافذ و صادر گردد و بآدانی و افاضی جهان رسد متضمن مصالح و فواید جهان و جهانیان باشد و علی تعاقب الایام و ترادف الشهور و الاعوام مسطور و مذکور می‌ماند و صدور دفاتر و وجوه صحف بدان موشح و مزین همی گردد. این مثال فرمودیم تا کفاة اولیای دولت و امثال دین و ملت حسن رای ما در باب اکفی الکفاة بواجبی بشناسند و بر عایت صفای اعتقاد که در حق او داریم و قوف یابند و چون این دو منصب رفیع را بمکان او مشرف گردانیدیم در جملگی مصالح ملک و دولت رجوع با او کنند و هر چه او بکمال دهاء و ذكاء و فطنت ایراد و اصدار کند معترض نشمرند و از آن عدول ننمایند و طریق مساعدت و متابعت سپرند و معروفان و مشهوران اطراف و اکناف و اصناف رعایا بلاد و نواحی بر آ و بحرآ و سهلاً و جبلاً احوال خویش بدیوان انها می‌کنند و اکفی الکفاة را باز می‌نمایند و سفارت و اهتمام او از مجلس، بحصول مطالب و مقاصد محفوظ و محدود می‌گردد.»

#### ۴ - دیوان اشراف

دیوان اشراف در حقیقت در اداره اموال دیوانی و ضبط محاسبات و جمع دخل و خرج مکمل دیوان استیفا بوده و مشرف کل مملکت که مثل مستوفی کل بهر ولایت از جانب دیوان خود يك نفر مشرف نایب می‌فرستاده در حکم رئیس تقشیر کل مائی را داشته است. این است صورت یکی از مثالهای دولتی عهد سلاجقه در تعیین خواجه عمید الدین بنیابت اشراف جرجان :

«خواجه عمید الدین که در امانت گزاری و معرفت رسوم معاملات و دقایق محاسبات از اقران و اکفاء ممیزست و در هنرمندی و خویشن داری از اصحاب قلم بمازندان متفرد نیابت دیوان اشراف در معاملات جرجان و ابواب المال که تعلق بوکیل دیوان خاص دارد و از وجوه مواجب حشم مفروزست فرموده شد که جملگی آنرا در قلم گیرد و از قلیل و کثیر غافل نباشد و بر دخل و خرج و قوف یابد و نقیر و قطمیر از قلم فرو نگذارد و هر قسمت که که در سرای ریاست حماه الله کنند باخبر باشد و محصول و مصروف بتفصیل می‌نویسد و نسخه آن بدیوان اشراف می‌فرستد و در همه معانی شهاست و

کفایت ظاهر کند تا بمزید اعتماد مقرون گردد. فرمان چنانست که عمال و متصرفان مگر همان دام تمکینهم بر توقیر و احترام متوفر باشند و بی علم و معرفت او کاری نگذارند و تصرفی نکنند و همچنین نایب سرای ریاست دام تمکینه بی حضور او قسمتی نکند و آنچه کرده است معلوم گرداند و جملگی گماشتگان از ترك و تازیك حرمت او موفوردارند و شکر و شکایت او مؤثر و مسموع دانند. (۱)

## ۵ - دیوان عرض الجیوش

عارض لشکر که متقلد دیوان عرض الجیوش بوده حکم لشکر نویس را در عهد قاجاریه داشته و بکار ضبط وجوه و اموال مواجب لشکریان و جیره و علوفه ایشان و نگاه داشتن صورت «متجند» و سپاهیان میپرداخته و او نیز نایبی داشته است که بیشتر در حضر میمانده و در غیاب عارض که غالباً در اردو گاههای مهم مقیم بوده بترتیب اداره این دیوان میپرداخته چون این دیوان کم اهمیت ترین دو اوین خمس دربار سلجوقی بوده و با وجود قدرت سپهسالاران و امرای لشکری، عارض لشکر چندان نفوذ و قدرتی نداشته از جمله عارضین عهد سلجوقی نام عده کمی بجا مانده است و در مجموع مراسلات رسمی مذکور در فوق هم فرمانی در این باب بدست نیامد تا از آن رو لا اقل اندك اطلاعی نسبت بترتیب این شغل و حدود و وظایف متصدی آن فراهم شود.

۱ - در سیاست نامه خواجه نظام الملک (ص ۵۷ از چاپ پاریس) چنین آمده است: «کسی را که بروی اعتماد تمام است او را اشراف فرمایند تا آنچه بدرگاه رود او میداند و بوقتی که خواهد و حاجت افتد می نماید و این کس باید که از دست خویش بهر شهری و ناحیتی نایبی فرستد سدید الرای و کوناه دست که آنچه رود از اندك و بسیار بلم ایشان باشد نه چنانکه بسبب ایشان از مشاخره و مزدبازی باریعت افتد و بنازگی رنجی حاصل شود و ایشان را آنچه بکار آید از بیت المال بدهند تا ایشان بخیاخت کردن و بر شوق شدن محتاج نباشند و این فایده که از راستی کردن ایشان حاصل شود ده چندان وسد چندان مال باشد بدیشان دهند بوقت خویش و چون شغل اشراف مستلزم آنها با باصلاح حالیه دادن راپورت بوده است زیاد در انظار خوشنما محسوب نمیشده چنانکه باخرزی در دمیة القصر در شرح حال عبیدالملک کندی که ابتدا این شغل را داشته گوید چون طغرل جاسوسی را دون مقام او میدید او را بولایت خوارزم منصوب نمود.

## وزرای سلاطین سلجوقی

از عهد

جفری و طغرل

تا

تاریخ مرگ سلطان سنجر

وزیرای جغری و طغرل

(අධ්‍යයන ප්‍රශ්න)

وزرای جغری و طفل  
(از ۴۲۸ تا ۴۵۵)



## خلاصه زندگانی طغرل و جغری

چنانکه در مقدمه این رساله مذکور افتاد طغرل و جغری و بیغو سه پسر میکائیل بن سلجوق بن دقاق در مدتی قلیل در عهد سلطان مسعود بن محمود غزنوی بر قسمت عمده خراسان استیلا یافتند، جغری در تاریخ رجب ۴۲۸ در مرو و طغرل در تاریخ ۴۲۹ در نیشابور خود را پادشاه خواندند و اساس دولت عظیمی را که در عهد فرزندان جغری باعلی درجه شوکت و اعتبار رسید ریختند.

جغری بیک که نام اسلامی او داود است از ۴۲۸ تا ۴۵۲ بر قسمت شرقی خراسان تا ماوراءالنهر امارت میکرد و دار السلطنه او مرو بوده و در تمام مدت سلطنت برادر خود طغرل که ریاست سلاجقه را یافته بود سر از اطاعت او بیرون نبرد و سه سال قبل از فوت طغرل وفات کرد و چون طغرل که در طرف مغرب سرحد دولت سلاجقه را بشرحی که دیدیم تاحلود دریای سیاه رساند مرد، سلطنت سلاجقه بعزت عقب نداشتن او بالبارسلان پسر جغری بیک رسید و تخت و تاج بخانواده او انتقال یافت و تا آخر روزگار سلاجقه همچنان در این خانواده باقی بود.

## وزرای جغری و طغرل

از وزرای جغری بیک که امارتی فقط در تحت امر برادر خود طغرل داشته اطلاع دقیقی نداریم فقط ذکر یک نفر بنام **ابوعلی بن شادان** در تواریخ هست (ابن الاثیر و قایع سال ۴۸۵ و اخبار الدولة السلجوقیه ص ۲۷ و تجارب السلف ص ۲۶۶) که در عهد جغری بیک عمید بلخ بوده و خواه نظام الملك ابتدا در زیر دست او در بلخ بکتابت ایام می گذاشته است. این ابوعلی بن شادان بگفته صاحب اخبار الدولة السلجوقیه در موقعی که جغری بیک با پسر خود البارسلان بتسخیر ترمذ در خراسان مشغول بوده (حدود سال ۴۲۸) سمت وزارت جغری را داشته است و هموست که بقول معروف خواجه را در موقع مرگ وزارت البارسلان گماشته.

اما وزرای طغرل که اولین سلطان سلسله سلجوقی است اگر چه اسامی ایشان را

میتوان در بعضی از کتب تواریخ یافت لیکن دوره وزارت هر کدام مشخص نیست؛ بطور کلی از تاریخ ورود طغرل بعراق تا تاریخ انتصاب عمید الملك کندهری بوزارت او یعنی مابین سنوآت ۴۳۶ و ۴۴۸ چهار نفر در دستگاه طغرل وزارت کرده اند، بنابراین با عمید الملك که بزرگترین وزرای او و یکی از مشهورترین صدور دولت سلجوقی است از پنج نفر از وزرای طغرل اطلاع داریم بقرار ذیل:

۱- **ابوالفتح رازی**، وزارتش در ۴۳۴.

۲- **ابوالقاسم علی بن عبدالله جوینی**، که در ۴۳۶ بوزارت طغرل رسید.

۳- **رئیس الرقضاء ابو عبدالله حسین بن علی بن میکائیل زنوی**.

وزارت این دو شخص یکی بعد از دیگری مابین سنوآت ۴۴۸ و ۴۳۶

۴- **نظام الملك ابو محمد حسن بن محمد دهمتانی**.

۵- **عمید الملك ابو نصر منصور بن محمد کندهری**، وزارتش از اواخر سال ۴۴۸ تا ۴۵۵ مرگ طغرل.

## ۱- ابو الفتح رازی

ذکر این شخص فقط در تجارب السلف هست و این است عین عبارت آن کتاب در باب این وزیر: «صفت وزارت ابو الفتح رازی» او اولین وزیر اولین سلطان است از سلجوقیان و هو ابو طالب محمد طغرل بیک ابن میکائیل بن سلجوق، و در مبداء کار در اصفهان خدمت علاءالدوله بن کاکویه میکرد صاحب اصفهان، و بعد از آن ملازمت پسرش فرامرز نموده و فرامرز او را بر سالت پیش سلطان طغرل بیک فرستاد. طغرل بیک چون او را بدید بیستندید و بفرمود تا ملازم در گاه باشد و او نیز رغبت نمود، طغرل بیک او را خلعت داد و وزارت باو تفویض کرد. چون فرامرز بشنید برنجید و بفرمود تا سرای ابو الفتح را غارت کردند و املاک او را بتصرف گرفت و بعد از مدتی طغرل بیک اصفهان را حصار داد و فرامرز آنجا بود میان ایشان کار بصلح انجامید بآن قرار که فرامرز صد هزار دینار بطغرل بیک دهد چون این مصالحه مقرر شد طغرل بیک بطبرستان رفت و کیا ابو الفتح را باصفهان فرستاد

## خلاصه زندگانی طغرل و جغری

چنانکه در مقدمه این رساله مذکور افتاد طغرل و جغری و بنغو سه پسر میکائیل بن سلجوق بن دقاق در مدتی قلیل در عهد سلطان مسعود بن محمود غزنوی بر قسمت عمدت خراسان استیلا یافتند، جغری در تاریخ رجب ۴۲۸ در مرو و طغرل در تاریخ ۴۲۹ در نیشابور خود را پادشاه خواندند و اساس دولت عظیمی را که در عهد فرزندان جغری با عالی درجه شوکت و اعتبار رسید ریختند.

جغری بیک که نام اسلامی او داود است از ۴۲۸ تا ۴۵۲ بر قسمت شرقی خراسان تا ماوراءالنهر امارت میکرد و دارالسلطنه او مرو بوده و در تمام مدت سلطنت برادر خود طغرل که ریاست سلاجقه را یافته بود سر از اطاعت او بیرون نبرد و سه سال قبل از فوت طغرل وفات کرد و چون طغرل که در طرف مغرب سرحد دولت سلاجقه را بشرحی که دیدیم تا حدود دریای سیاه رساند مرد، سلطنت سلاجقه بعزت عقب نداشتن او بالبارسلان پسر جغری بیک رسید و تخت و تاج بخانواده او انتقال یافت و تا آخر روزگار سلاجقه همچنان در این خانواده باقی بود.

## وزرای جغری و طغرل

از وزرای جغری بیک که امارتی فقط در تحت امر برادر خود طغرل داشته اطلاع دقیقی نداریم فقط ذکر یک نفر بنام ابوعلی بن شادان در تواریخ هست (ابن الاثیر وقایع سال ۴۸۵ و اخبار الدولة السلجوقیه ص ۲۷ و تجارب السلف ص ۲۶۶) که در عهد جغری بیک عمید بلخ بوده و خواه نظام الملک ابتدا در زیر دست او در بلخ بکتابت ایام می گذاشته است. این ابوعلی بن شادان بگفته صاحب اخبار الدولة السلجوقیه در موقعی که جغری بیک با پسر خود البارسلان بتسخیر ترمذ در خراسان مشغول بوده (حدود سال ۴۲۸) سمت وزارت جغری را داشته است و هموست که بقول معروف خواجه را در موقع مرگ وزارت البارسلان گماشته.

اما وزرای طغرل که اولین سلطان سلسله سلجوقی است اگر چه اسامی ایشان را

میتوان در بعضی از کتب تواریخ یافت لیکن دوره وزارت هر کدام مشخص نیست، بطور کلی از تاریخ ورود طغرل بعراق تا تاریخ انتصاب عمیدالملک کندری بوزارت او یعنی مابین سنوآت ۴۳۶ و ۴۴۸ چهار نفر در دستگاه طغرل وزارت کرده اند، بنابراین با عمیدالملک که بزرگترین وزرای او و یکی از مشهورترین صدور دولت سلجوقی است از پنج نفر از وزرای طغرل اطلاع داریم بقرار ذیل:

۱- ابو الفتح رازی، وزارتش در ۴۳۴.

۲- ابو القاسم علی بن عبدالله جوینی، که در ۴۳۶ بوزارت طغرل رسید.

۳- رئیس الرقساء ابو عبدالله حسین بن علی  
بن میکال زنوی.  
۴- نظام الملک ابو محمد حسن بن محمد  
دهستانی.

۵- عمیدالملک ابو نصر منصور بن محمد کندری، وزارتش از اواخر سال ۴۴۸ تا ۴۵۵ مرگ طغرل.

## ۱- ابو الفتح رازی

ذکر این شخص فقط در تجارب السلف هست و این است عین عبارت آن کتاب در باب این وزیر: «صفت وزارت ابو الفتح رازی، او اولین وزیر اولین سلطان است از سلجوقیان و هوا بوطالب محمد طغرل بیک ابن میکائیل بن سلجوق، و در مبداء کار در اصفهان خدمت علاءالدوله بن کاکویه میکرد صاحب اصفهان، و بعد از آن ملازمت پسرش فرامرز نموده و فرامرز او را بر سالت پیش سلطان طغرل بیک فرستاد. طغرل بیک چون او را بدید بیستید و بفرمود تا ملازم در گاه باشد و او نیز رغبت نمود، طغرل بیک او را خلعت داد و وزارت باو تفویض کرد. چون فرامرز بشنید برنجید و بفرمود تا سرای ابو الفتح را غارت کردند و املاک او را بتصرف گرفت و بعد از مدتی طغرل بیک اصفهان را حصار داد و فرامرز آنجا بود میان ایشان کار صلح انجامید بآن قرار که فرامرز صدهزار دینار بطغرل بیک دهد چون این مصالحه مقرر شد طغرل بیک بطبرستان رفت و کیا ابو الفتح را باصفهان فرستاد

وزارت این دو شخص یکی  
بعد از دیگری مابین سنوآت  
۴۴۸ و ۴۳۶

تا آن مال را از فرامرز قبض کرد، و در عقب طغرل بیک روان شد، چون بطغرل بیک رسید و مال بخزانة رسانید طغرل بیک را بغایت خوش آمد. گفت او مردی امین است زیرا که اگر مال را بستندی و بیعضی از قلاع تحصن کردی تدبیر حصول آن دشوار آمدنی و ابوالفتح چون تسلیم کرد از خدمت استعفا خواست و سلطان او را اجازت داد تا اینجا پیش ابوکالیجار بن بویه رفت و بوزارت رسید و بسیار نگذشت که ابوکالیجار او را معزول کرد و بگرفت و این حال در شعبان سنه تسع و ثلاثین و اربعه مبعوضه (۱) بود.

طغرل بیک در سال ۴۳۴ اصفهان را مورد تعرض لشکران خود قرار داد و ابتدا دسته سپاهی بغایت آنجا فرستاد و بعد خود از ری قصد آنجا را کرد لیکن ابومنصور فرامرزن علاءالدوله کاکویه از در صلح جوئی در آمد و بطیرداخت مالی طغرل را از تصرف آن شهر باز داشت و طغرل پس از تسخیر همدان بجرجان و طبرستان رفت (۲) پس و تلبورت راژی در دستگاه طغرل از این قرار در موقع رسالت او از جانب فرامرز و قصد طغرل اصفهان را یعنی در سال ۴۳۴ شروع میشود.

ذکر این ابوالفتح راژی بعنوان وزیر طغرل در هیچیک از تواریخ دیده نشد و از قرار بیان صاحب تجارب السلف در باب وزارت او در پیش ابوکالیجار بن سلطان الدوله بن بهاءالدوله دیلمی و گرفتن ابوکالیجار او را در تاریخ ۴۳۹ می گوید شکی بجا نمی ماند که غرض از این شخص همان ذوالسعادات محمد بن جعفر بن محمد بن فسانجس است که در تاریخ ۴۳۶ در موقع ورود ابوکالیجار بیفداد سمت وزرات او را داشت و در ۴۳۹ همانطور که هندوشاه مؤلف تجارب السلف می گوید این سلطان او را گرفت و در حبس انداخت و ذوالسعادات در حبس بود تا در رمضان سال ۴۴۰ در حبس مرد یا بقولی بدستور ابوکالیجار بقتل رسید و سن او در این تاریخ پنجاه و یک بود و این ذوالسعادات از منشیان قابل و شعرای خوش سخن بوده است و ابن الاثیر این قطعه شعر را از گفته های او نقل کرده:

۱- تجارب السلف ص ۲۶۰-۲۶۱

۲- ابن الاثیر وقایع سال ۴۳۴

اود عکم و انی ذواک ثواب  
و ان فراقکم فی کل حال  
اسیر و ما ذممت لکم جوارا  
و اشکر کلاما و طنت دارا  
و اذکر کم اذا هبت جنوب  
و اذکر فی اغتراب  
لکم منی المودة فی اغتراب  
و اتم الف نغمی فی اقترابی (۱)

کنیه این شخص را چنانکه دیدیم صاحب تجارب السلف ابوالفتح می نویسد و ابن الاثیر یک بار او را ابوالفرج محمد بن جعفر بن محمد بن فسانجس و بار دیگر محمد بن جعفر بن ابی الفرج میخواند و احتمال دارد که در متن یکی از دو کتاب تجارب السلف یا ابن الاثیر در این مورد اشتباهی راه یافته باشد.

چون ذوالسعادات در تاریخ ۴۳۴ وزارت طغرل رسیده و در رمضان ۴۳۶ وزارت ابوکالیجار را که در سال قبل بجای جلال الدوله سلطان شده بود یافته پس وزارت او در دستگاه طغرل طولی نکشیده است و ظاهراً از همان اوان جلوس ابوکالیجار (شعبان ۴۳۵) در خدمت این سلطان که با ابومنصور فرامرزن مخدوم اولی ذوالسعادات رقابت داشته داخل شده بوده است.

## ۴۳۷ و ۴۳۸ = ابو القاسم جوینی و رئیس الروم و هیگالی و دهستانی

ابن الاثیر اولین وزیر طغرل را ابو القاسم علی بن عبدالله جوینی می نویسد و این ظاهراً بآن علت است که با ابن الاثیر از وزارت ذوالسعادات در دستگاه طغرل اطلاعی نداشته و با مناسبت کوتاهی مدت آن و غلبه وزارت دیالمه بر ذوالسعادات آنرا قابل ذکر شمرده است.

این شخص را طغرل بگفته ابن الاثیر در سال ۴۳۶ بوزارت خود برداشت بنابراین تاریخ وزارت او بعد از ترک ذوالسعادات خدمت طغرل را اتفاق می افتد. سپس ابن الاثیر گوید که طغرل بعد از این ابو القاسم علی بن عبدالله جوینی وزارت خود را به رئیس الروم

۱- ابن الاثیر وقایع سالهای ۴۳۶ و ۴۳۹



ابو عبد الله حسین بن علی بن میkal و بعد از او به نظام الملك ابو محمد حسن بن محمد دهستانی داد و این دهستانی اولین کسی است که بلقب نظام الملك ملقب شده. (۱)  
مؤلف راحة الصدور و زرای طغرل را قبل از عمید الملك چنین تعداد میکند:  
ابو القاسم الکو بانی و ابا احمد الدهستانی عمروك. (۲) شکی نیست که این ابو القاسم الکو بانی مندرج در راحة الصدور همان ابو القاسم علی بن عبدالله جوینی و ابا احمد الدهستانی همان نظام الملك ابو محمد حسن بن محمد دهستانی ابن الاثیر است. ضبط «الکو بانی» در راحة الصدور درست نیست و صحیح آن «الکوبانی» بایاء مثناة تحتانیه است و «کوبان» یا «کوبن» شکل فارسی «جوین» است که بعدها آنرا بخیال اینکه ثنیة کلمه ای عربی است «جوین» تلفظ کرده اند.

این شخص ابو القاسم جوینی همان کسی است که سالار بوژگان لقب داشته و قبل از آمدن سلاجقه بخراسان در ریاست نیشابور سر میکرده و در ورود طغرل اول به نیشابور ۴۲۹ به خدمت او پیوسته و در ۴۳۶ بوزارت او رسیده و بعد از عزل از وزارت بکار ریاست و دهقانی املاک خود باز گشته و تا آخر عمر در این حال میزیسته است (رجوع کنید بدمیه القصر و اواخر تاریخ مسعودی ابو الفضل بیهقی که ذکر او را مکرر می کند).  
اما رئیس الرؤسا ابو عبد الله حسین بن علی بن میkal غزنوی ابتدا و انتهای دوره وزارت او معلوم نیست همینقدر از دمیه القصر چنین بر می آید که او در عهد عمید الملك کندری سمت ریاست دیوان رسائل و انشاء طغرل را داشته و باخرزی مؤلف دمیه بسمت کاتب رسائل در دیوان او محرری می کرده (دمیه القصر نسخه خطی ملکی نگارنده صفحات ۱۱۵ و ۱۳۴ و ۱۸۴).

در باب ابا احمد دهستانی عمروك مندرج در راحة الصدور ظاهر چنین است که ما بین دو کلمه «دهستانی» و «عمروك» واوی وجود داشته و از نسخه ساقط شده و عبارت چنین بوده است: ابا احمد الدهستانی و عمروك. «ابا احمد» در متن راحة الصدور بلا شبهه غلط است و تحریف «ابو محمد» باشد و ابو محمد دهستانی عصار یعنی همان نظام الملك

۱- ابن الاثیر و تاریخ سال ۴۳۶

۲- راحة الصدور ص ۹۸

ابو محمد حسن بن محمد دهستانی است که ابن الاثیر ذکر او را آورده و غرض از عمروك (یا عمروك مطابق ضبط نسخه دمیه القصر نگارنده) عمروك و باطی قصار مستوفی است در عهد طغرل بیک و ظاهر چنین است که دهستانی و عمروك یا عمروك در ایام صدارت شیخ ابو القاسم جوینی ریاست دیوانهای دیگری را داشته اند و اگر چه وزیر یعنی رئیس دیوانی بوده اند ولی صدارت نیافته اند و یکی از شعرای عصر یعنی ابو نصر القا بید المهبلی در هجو محتشمین دستگاه طغرل می گوید:

ان المقابح والفضایح كلها مستجمعات فی ابن عبد الله (۱)  
كلب تصدر للوزارة وهو عن ام العزيز و خالته تباهی  
اضحت امور الملك واهیه به و كذلك ان بقیت علیه کماهی

و همو در شکایت از زمان و ابناء آن گوید:

الله در عصابة نادمتهم كانه عاصرة هذه الاعصار  
فبليت بعدهم بكل مؤاجر ما بين قصار الى عصار

غرض از اواز قصار عمروك رباطی مستوفی است در ایام رکن الدین طغرل بیک و از عصار ابو محمد دهستانی که بگفته باخرزی خراسان و عراق را بنوبت از ظلم و جور خود پر کرده بود. (۲)

## اصحاب دیگر دیوان

غیر از صدور و وزرائی که ذکر کردیم در دمیه القصر اسامی چند نفر دیگر از اصحاب دیوان سلاجقه در عهد طغرل متفرق دیده میشود که بعضی کاتب رسائل و بعضی در دیوانهای مختلف سمتهایی داشته اند ولی استقصای حلال هریك علی العجالة مقذور نیست بهمین جهت فقط اسامی ایشان را در اینجا یادداشت می کنیم بقرار ذیل:

شیخ الدوله ابو الحسن علی بن محمد بن عیسی البرکزدی و ابو الفتح مسعود بن محمد بن سهل وزیر امیر بیغو و ابو نصر احمد بن حسن باخرزی وزیر

۱- غرض از «ابن عبدالله» شیخ ابو القاسم علی بن عبدالله جوینی سالار بوژگان است که صدارت طغرل را داشته.  
۲- دمیه القصر ص ۶۳

حسین بن موسی یبغو درهرات و شیخ ابوبکر عبدی<sup>(۱)</sup> کاتب دیوان ابوالقاسم جوینی و شیخ ابوبکر مستعین شریک باخرزی دردیوان میکالی وغیره.

### ابو نصر منصور بن محمد عمیدالملک کندی

(تولدش در ۴۱۵ قتلش در ذی الحجه ۴۵۶ وزارتش در عهد طغرل از ۴۴۸ تا ۴۵۵)

عمیدالملک کندی اولین وزیر مشهور سلاجقه است چه در حقیقت در عصور وزارت اوست که دولت سلجوقی وسعت کامل یافته و طغرل یک بغداد رسیده و خلیفه خطبه سلطنت را بنام او جاری ساخته است. عمیدالملک بگفته صاحب تجارب السلف از قبیله جراحیان شیعی بود است که درهرات مقیم بودند و ولی او سال ۴۱۵ در قریه کندر از مضافات نیشابور متولد شده است نام او را جماعتی از مورخین بجای منصور بن محمد یا شهاب محمد بن منصور<sup>(۲)</sup> نوشته اند (از جمله در عنوان یکی از قبول تاریخ سلاجقه عمادکاتب که ظاهراً الحاقی است و در تجارب السلف وغیره) در صورتیکه ابن الاثیر و معاصر عمیدالملک یعنی باخرزی در دمیة القصر آنرا منصور بن محمد ضبط کرده و مداح خاص او لامعی گرگانی شاعر مشهور در چند قصیده او را منصور بن محمد میخواند و من بدبختانه در اینجا دسترسی بدیوان لامعی ندارم تا آن قصاید را در ذیل حال عمیدالملک نقل کنم.

طغرل یک در یکی از سفرهای خود بنیشابور از امام موفق هبة الله بن محمد بن حسین کسی را خواست که در فصاحت فارسی و عربی ماهر باشد تا او را بکتابت خود اختیار نماید امام موفق عمیدالملک را که در این تاریخ بسیار جوان بود بخدمت طغرل گماشت و البته این داخل شدن عمیدالملک در خدمت طغرل نمیتواند در همان سال نخستین ورود طغرل بنیشابور یعنی ۴۲۹ باشد چه عمیدالملک در آن تاریخ جوانی چهارده

۱- از بزرگان کاتب و شاعران اول عهد سلجوقی و ظاهراً ظهیر قاریایی دولاب مصر که گوید بنظم و اثر یوسفی و صاحب عباد بن یوسف میگوید.  
۲- این اشعار ظاهراً ناشی از عمادکاتب است چه او در شرحه هم این وزیر را ابو نصر محمد منصور الکندی نوشته (معجم الامراء ج ۱ ص ۱۱۴)

پانزده ساله بوده و لابد چند سال بعد از این تاریخ در دیوان طغرل داخل شده است. بخصوص که صاحب تجارب السلف میگوید که عمیدالملک قبل از این تاریخ مدتی نیز نیابت ضیاع موفق را بر عهده داشت<sup>(۱)</sup> و باخرزی در سال ۴۳۴ او را پیش امام موفق دیده بود و عمیدالملک در این تاریخ جوانی بوده است شایسته ارتقاء بمراتب عالیه چنانکه بعد از اتصال بخدمت طغرل بقول باخرزی در دیوان اشراف داخل شده و بعد طغرل او را به ولایت خوارزم فرستاده و در همین سفر خوارزم بوده است که طغرل او را بخیاثتی منسوب و او را از حلیه رجولیت محروم ساخته است.

شرح حال عمیدالملک در اکثر کتب تواریخ مبسوطاً مذکور است و بهمین جهت از تکرار آن می گذرم فقط در اینجا بمسائلی که در سایر تواریخ روشن نشده و برای دانستن ابتدای زندگانی و دوره وزارت او مورد احتیاج است اشاره کردیم.

قتل عمیدالملک در ذی الحجه سال ۴۵۶ اتفاق افتاده و چون دوره وزارت او هشت سال و چند ماه بوده<sup>(۲)</sup> پس ابتدای وزارت او مقارن میشود با اواخر سال ۴۴۸ بعد از وزارت نظام الملک دهستانی.

از کتاب دیوان عمیدالملک کندی واز امنا و مختصین او باخرزی از دهخدا ابوالبدر مظفر بن دهخدا ابی الحسن علی بن محمد قصری نام میرد و قطعانی از اشعار او را در دمیة القصر می آورد و فضل و کفایت او را میستاید (دمیة ص ۱۵۵-۱۵۶).

۱- تجارب السلف ص ۲۶۱ که در آنجا با شهاب بجای «موفق» وائق چاپ شد.

۲- عمادکاتب ص ۲۹.





خواجه بقول صاحب تاریخ بیہق در سال ۴۱۰ متولد شد<sup>(۱)</sup> و ابتدا چنانکہ در احوال جغری گفتیم خدمت ابن شادان عمید بلخ و وزیر جغری را میکرده و ابن شادان در مرض موت خواجه را بہ البارسلان پسر جغری توصیه کرده و خواجه قبل از سلطنت البارسلان در موقعیکہ امارت خراسان را داشته منصوب شدہ است. بعد از آنکہ طغرل در ۱۸ رمضان سال ۴۵۵ مرد عمیدالملک کندی وزیر او کہ ازری محل وفات سلطان دور بود خود را بسرعت بوی رساند و پسر جغری یعنی سلیمان را کہ مادرش در عقد طغرل در آمدہ بود و طغرل نیز او را جانشین خود قرار دادہ بسلطنت برداشت. لیکن این انتخاب باتفاق پذیرفته نشد و امرا و اقربای دیگر طغرل بخلاف برخاستند از جملہ یکی از امرای طغرلی در قزوین و خواجه نظامالملک وزیر البارسلان پسر دیگر جغری این امیرزادہ را بجای برادش سلطان خواندند و عمیدالملک چون دید کہ ہواخواہان البارسلان غالبند او نیز درری ہمین کار را کرد و سلیمان را ولیعهد البارسلان قرار داد و قتلش بن اسرائیل عم پدر البارسلان نیز براو شورید. البارسلان بدستیاری خواجہ سلیمان را مغلوب و مقتول کرد و در ذی الحجہ ۴۵۵ بری رسید و خود را سلطان خواند و خواجہ در سیزدہم این ماہ رسماً بوزارت دولت سلجوقی برقرار گردید و نظامالملک لقب یافت. در سیاست نامہ منسوب بہ خواجہ چنین آمدہ است کہ: «نخستین وزیری کہ در

لقب او الملک آورده اند نظامالملک بود کہ لقب او قوامالملک کردند»<sup>(۲)</sup>

این مطلب کہ معلوم نیست بچہ ترتیب در اصل سیاست نامہ اگر واقعاً اصل آن از خواجہ بودہ است داخل شدہ بکلی بی‌پاست چہ علاوہ بر عمیدالملک کنعزی کہ لقب او مضاف بالمملک بودہ ابو محمد دہستانی نیز چنانکہ گفتیم لقب نظامالملک داشتہ و مدتی قبل از این نظامالملک دہستانی و عمیدالملک کندی یکی از وزرای مشہور عراق یعنی ابو غالب محمد بن علی وزیر الوزراء لقب فخرالملک داشتہ.<sup>(۳)</sup> و ابوعلی

۱- صاحب تجارب السلف تولد او را در جمیعہ پانزدہم ذی القعدہ سال ۴۰۸ می‌نویسد و گوید مولداو «نوقان طوس» بود و ابن الاثیر ہم تولد خواجہ وا ۴۰۸ ذکر کردہ

۲- سیاست نامہ ص ۱۳۷ چاپ باریس

۳- رجوع کنید بشتہ الیتیمہ ثمالی جلد اول صفحات ۱۴ و ۸۱ و ۸۳ و ذیل تاریخ دمشق ص ۶۴ و ابن الاثیر و غیرہ.

## ۱- خواجہ بزرگ سید الوزراء صدر الاسلام

### قوام الدین نظام الملک غیاث الدولہ

رضی خلیفہ

ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی

(تولدش در ۴۱۰ قتلش در ۴۸۵ و رمضان ۴۸۵، ابتدای وزارتش در یکشنبہ سیزدہم ذی الحجہ ۴۵۵، مدت مداخلت قریب بیس سال)

«تو آن خجستہ وزیری کہ از کفایت تو

کشید دولت سلجوق سر بعلین

معزی»

شہر وزرای سلاحہ بلکہ یکی از بزرگترین صدور تاریخ مشرق خواجہ ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی یعنی نظامالملک بزرگ است کہ از اواخر عمر جغری یک تا یکماہ قبل از مرگ سلطان ملکشاہ یعنی قریب بہ سی سال و اندی زماہ جمیع مہام ملکی دولت سلجوق در دست او بودہ و چنانکہ در مقدمہ این رسالہ یادآور شدیم اساس وقوام دولت سلجوق از برکت کفایت و تدبیر او و دوام و بقای آن نتیجہ اثر ہمین کردانی خواجہ و پسران و بستگان دیگر اوست و در حقیقت ہر چہ از پیشرفت و ظفر نصیب البارسلان و ملکشاہ شدہ خواجہ بزرگ را در آن دخالتی عظیم بودہ است و این نکتہ را چہ بجا گفته است امیر الشعراء دولت معزی آنجا کہ میگوید:

«تو آن خجستہ وزیری کہ از کفایت تو کشید دولت سلجوق سر بعلین تو آن ستودہ مشیری کہ در فتوح و ظفر شدہ است کلک تو با تیغ شہر یار قرن»

شرح حال خواجہ در جمیع کتب تواریخ مبسوطاً و مسطوراً است و غرض در اینجا بخصوص استقصای احوال او نیست اینست کہ از داخل شدن در بیان جزئیات این باب و تقریر جزئیات خواجہ میگذریم و فقط بعضی نکات اساسی را جمع با و دو روز وزارتش اشارہ میکنیم

احمد بن محمد رازی مسکویه حکیم و مورخ مشهور که در سال ۴۲۱ فوت کرده  
عبدالمملک نامی را در یکی از قصاید عربی خود مدح گفته است.<sup>(۱)</sup>

از اشعار معزی چنین بر می آید که لقب دولتی خواجه قوام الدین نظام الملک  
بوده است و هم قوام الملک نظام الدین و چون لقب اول بر نام او غلبه کرده خواجه  
باین لقب بیشتر اشتها یافته است و این القاب یعنی قوام الدین و نظام الملک و قوام الملک  
و نظام الدین مثل سایر القاب خواجه از قبیل صدر الاسلام و سید الوزراء و خواجه بزرگ  
را سلاطین سلجوقی غالباً برای زنده داشتن یاد خواجه به پسران و نوادگان او که به  
وزارت رسیده اند می بخشیده. اینک بعضی از ابیات معزی که در آنها القاب خواجه را این  
شاعر یاد کرده. در قصیده ای که بمطلع ذیل است :

شدست باغ پر از رشته های در خوشاب      شدست راغ پر از توده های عنبر ناب  
گوید :

همی ز سبیل بهاری شود سراب چو بحر      چنانکه بحر شود پیش جود خواجه سراب  
غیاث دولت سلطان قوام دین رسول      نظام ملک جهان سید اولوالالباب  
ایضاً در قصیده ای بمطلع ذیل :

تا طلیسان سبز بر افکند جویبار      دیبای هفت رنگ ببوشید کوهسار  
معزی گوید :

هر سال در جهان دوبهار است خلق را      طبعی بهار اول و طبعی دگر بهار  
طبعی بود لطایف یزدان دادگر      طبعی بود مدایح دستور شهریار  
عاجل قوام ملک اتایک نظام دین      شمس الکفاة سید سادات روزگار  
صلو اجل خلیفه سلطان حسن که هست      از حسن خلق حجت احسان کردگار  
ایضاً در قصیده ای که باین مطلع است :

کنون که خور بترازو رسید و آمد تیر      شدند راست شب و روز چون ترا زو و تیر

گوید :

کفیده نارو درو دانهای سرخ پدید      چو روز رزم دهان مخالفان وزیر  
قوام دین رضی مقتدی<sup>(۱)</sup> اتابک شاه      نظام ملک حسن سید صغیر و کیوی  
ایضاً در قصیده ای بمطلع :

چرا همی بگزینی بر وصال فراق      چرا همی ز خراسان روی بسوی عراق  
گوید :

وفا و مهر تو بر جان من مقیم شده است      چنانکه عدل رضی خلیفه<sup>(۲)</sup> در آفاق  
نظام ملک خداوند سید الوزراء      ابو علی حسن بن علی بن اسحاق  
ایضاً در قصیده ای بمطلع ذیل :

زباغ و راغ با سبب لشکر تشرین      گرفت راه هزیمت سپاه فروردین  
گوید :

ز بهر آنکه درختان بدان زبان خوانند      بچشن مهر مدیح وزیر شاه زمین  
نظام ملک رضی خلیفه شمس کفاة      غیاث دولت و صدر اجل قوام الدین  
ابو علی حسن آن صاحبی که در عقبی      روان صاحب کافی بمهر اوست رهین  
و همچنین در چند قصیده دیگر.

قتل نظام الملک بانفاق جمیع مورخین در مغرب ایران در بین همدان و کرمانشاهان  
(در صحنه یا حنودنها و ندیا برو جرد)<sup>(۳)</sup> در تاریخ دهم رمضان سال ۴۸۵ اتفاق افتاد و خواجه در  
این تاریخ ۷۵ یا ۷۷ سال داشته است و این واقعه بدست یکنفر اسماعیلی که درزی صوفیان  
بعنوان تقدیم عرض حالی پیش آمده صورت گرفته و نظام الملک در این موقع چندی بوده

۱- مقتدی (۴۶۷-۴۸۷) - اولین سفر ملکشاه با نظام الملک بپنداد در عهد مقتدی دوسال  
۴۷۹ بوده.

۲- بگفته مؤلف وصایای نظام الملک القاب : « الوزير الموفق المملوک نظام الملک  
رضی امیر المؤمنین » دو سالی که خواجه با ملکشاه بپنداد رفته و سلطان بصاهر خلیفه مفتخر  
گشته باوداده شده.

۳- رجوع کنید به حواشی آخر جلد سوم جهانگشای جوینی بقلم علامه استاد آقای میرزا  
محمدخان قزوینی

است که بر اثر سعایت بعضی از اصحاب دیوان از قبیل ابوالغنائیم تاج‌الملک مرزبان بن خسرو فیروز شیرازی رئیس دیوان رسائل ملک‌شاهی و سیدالملک عارض لشکر و عمیدالدوله وزیر فارس از نظر التفات ملک‌شاه افتاده بوده

نمایش نظام‌الملک را اصحاب او باصفهان بردند و در محله کُرّان در موضعی که جوی آب بزرگ در میان آن مقام می‌رود بغایت تزه و خوش دفن کردند و آن مقام را اهل اصفهان «**تربت نظام**» گویند.<sup>(۱)</sup>

در یکی از قصایدی که معزی در مدح خواجه ابوالمحاسن شهاب‌الاسلام عبدالرزاق بن عبدالله بن اسحاق بر اندزاده خواجه نظام‌الملک که در ۵۱۱ بوزارت سنجر رسید [سروده است] چنین می‌گوید:

عم او صدر وزیران از فراست گفته بود      عبدالرزاق است فخر دوده و تاج تبار  
این فراست بین که در فرجام کار آمد پدید      آنچه آن پیر مبارک گفت در آغاز کار  
ای شمال مشک بو ای رهنورد زود رو      چون ز شهر بلخ باشد پیر **نشابور**ت گذار  
ای زبان بندگان آن صدر ماضی را بگو      چشم بگشاوز خواب خوش‌زمانی سر بر آر  
تا ببینی پور خویش و نور چشم خویش را      پیش سلطان جهان باجاه و قدر و اقتدار  
هم خرامان در امامت در لباس احتشام      هم گرازان در وزارت بر بساط اقتدار... الخ  
این قطعه معزی اگر اشتباه نکنم صریح است که خواجه نظام‌الملک عم

عبدالرزاق صدر ماضی در موقع انتصاب عبدالرزاق بوزارت سنجر یعنی در ۵۱۱ یعنی ۲۶ سال بعد از مرگ خود در نشابور در «خواب خوش» بوده یعنی تربت او در آن شهر که مقام خانوادگی ایشان محسوب میشده قرار داشته در صورتیکه صاحب تجارب السلف محل قبر خواجه را در اصفهان بتصریح معین میکنند. یا باید بگوئیم در نسخه‌های دیوان معزی (که از آن الآن دو نسخه در زیر دست من است) نشابور غلط است و «صفاهان» بوده و یا آنکه بعد از مدتی تنش خواجه را به نشابور انتقال داده و در تربت خانوادگی ایشان دفن کرده‌اند بهر حال این اشکال باقی و مستلزم تحقیق دقیق‌تری است که علی‌العجل فرست

آن نگارنده را میسر نیست.

ملک‌شاه بعد از قتل خواجه بیغداد رفت و تاج‌الملک ابوالغنائمها نامزد مقام خواجه نمود لیکن قبل از آنکه مراسم جلوس خواجه جدید بردست وزارت بعمل آید سلطان در دهم شوال سال ۴۸۵ در بغداد فوت کرد.

علت مرگ او را غالب مورخین (مثل ابن‌الاثیر و صاحب تجارب السلف) تبی دانسته‌اند که بر اثر استحمام بعد از شکار براو عارض شده بود. لیکن مورخین قریب‌العهد باو مرگ سلطان را در نتیجه خوردن سمی باو دانسته‌اند. صاحب مجمل‌التواریخ فارسی که کتاب خود را در ۵۲۰ در عهد سلطان سنجر نوشته گوید: «گویند دارو دادنش<sup>(۱)</sup>». و ابوالحسن بیهقی در این باب چنین نویسد: «اورا زهر دادند بردست خادمی و آن زهر شحم ارنب بحری بود<sup>(۲)</sup>». و اگر این مسئله درست باشد چنانکه بعید نیز نمی‌نماید بایستی این کار بدست نظامیه یعنی غلامان و مختصین خواجه که از قتل مخدوم خود و بی‌التفاتی سلطان نسبت باو متغیر بوده و بر روی کار آمدن تاج‌الملک را که از خصام خواجه بشمار میرفت برای عاقبت خود وخیم می‌شمردند انجام گرفته باشد چنانکه این پیش-آمد از صدارت تاج‌الملک جلوگیری کرد و وقتی ترکان خاتون زوجه سلطان صدارت را باو داد نظامیه در او ریختند و او را قطعه قطعه کرده بر کیارق پسر سلطان را باو وزارت عز‌الملک پسر خواجه بر روی کار آوردند. بهر حال چون عامه مردم از قتل خواجه متالم بودند و سلطان و خواص تازه بروی کار آمده او را تاحدی مسؤل میدانستند مرگ ملک‌شاه در ایشان چنانکه باید اثری نکرد و شاعر دولت امیرالشعرا معزی صریحاً می‌گوید:

دستور و شهنشه از جهان رایت خویش      بردند و مصیبتی نیامد زین بیش  
بس دل که شدی ز مرگ شاهنشہ ریش      کر کشتن دستور نبودی در پیش

مؤلف تجارب السلف گوید: «وفات سلطان بعد از وفات خواجه در نظر خلق جهان عظمی زیاده نداشت<sup>(۳)</sup>». مابین مرگ نظام‌الملک (دهم رمضان ۴۸۵) و مرگ ملک‌شاه (۱۵ شوال همین سال) از چهل و سه تا چهل و پنج روز فاصله بوده است. صاحب تجارب السلف

۱- عکس نسخه پاپوس ورق 266a

۲- عکس نسخه لندن ورق 43b

۳- تجارب السلف ص ۲۸۱



این فاصله را «کمتر از يك ماه تمام» و بی‌هیی صاحب قاریخ بیهق «کمتر از چهل روز» و عمادکاتب ۳۳۳ روز می‌شمارد (۱). معزی گوید دومیثیه ملک‌شاه:

شغل دولت بی خطر شد کار ملت با خطر  
مشکل است اندازه این حادثه در شرق و غرب  
مردمان گفتند شوریده است شوال ای عجب  
شر این معنی کتون معلوم شد از مرگ شاه  
رفت در يك ماهه بفر دوس برین دستور پیر  
شد جهان پر شور و شر از رفتن دستور شاه  
این بلاها هیچ زیرك را نبند اندر ضمیر  
کرد تا که قهر یزدان عجز سلطان آشکار  
ای دریغا این جنس شاه و وزیر ی این چنین  
و این است مریثه امیر الشعرا از خواجه:

کی توان گفتن کشد ملک شهنشه بی نظام  
کی توان گفتن کشد بدر زمین زیر غم  
قهر یزدان نرم کرد آنرا که بودش دهر نرم  
عالمی در يك زمان معدوم شد در يك مکان  
شد شکار عالم آن کو کرد عالم را شکار  
در ره بغداد صیاد اجل دامی نهاد  
آنکه بودی چون حسام اندر بنان او قلم  
آنکه خصمان در پیام او همی عاجز شدند  
ای جهان بی وفایتی بصر کردی حلال  
آنکه تیغ عدل کرد اندر پیام دولتش  
بود حاش خالک و جودش آب و هست اندر غش

راست پنداری خلاص در نیامند از قیاس  
ای وزیر شاه عالم بردی از عالم علم  
ای بامر و نهی کرده بر سر کیتی فسار  
شد وزارت بر تو گریان بر بساط تعزیت  
نه بیالذ چون تو در باغ ظفر سروی بلند  
مرگ تو پر کار شیون کرد ملک اندر کشید  
آنکه پیوسته بمده تو زبان برداشتی  
با دریغ و حسرت تو در غریب افتاده اند  
زعفران و نیل بودستند گویی کز صفت  
گر نبود اندازه عیرت مدام اندر جهان  
باد شخصت را نثار از حامل عرش مجید  
دست حسرت جاحه صبر معزی چاک کرد  
تا جهانی را معزا کرد حی لاینام

شرح آثار و محمد خواجه نظام الملک و ابنیه خیر او از بنای مدارس نظامیه و ادب و الکتابها و مدایحی که شعرا از او گفته و کتابهایی که بنام او تألیف کرده اند خود میتواند موضوع رساله ای علیحده شود و حال او در حیاتش مصداق این دوشعر معزی است که دژ او گوید:

زطلع شعر و ادب هر کجا نکو سخنی است  
تویی مصنف شعر و مؤلف آداب  
همی گفتند ثنائی تو المقتلح کلام  
همی کنند مدیح تو ابتعای کتاب  
و دمیة القصر باخرزی و خریدة القصر عماد کاتب مشحون بمدایح خواجه و ذکر مداحان  
اوست و از معاصرین ابوعامر فضل بن اسماعیل حیرجانی کتابی بنام **قلائد الشرف** شامل  
مدایح خواجه جمع آورده بوده است.

شرف الملك در ۴۹۴ در اصفهان اتفاق افتاد و او علاوه بر بنای قبر ابوحنیفه و مدرسه باب الطاق مدرسه‌ای نیز جهت حنفیین در مرو ساخت (۱) نایب شرف الملك در دیوان استیفا ابو الفضل اسعد بن محمد بن موسی براوستانی (بلاسانی) قمی بود که بعد از شرف الملك خوارزمی مجد الملك لقب یافت (۲) و مقام استاد خود را در دیوان استیفا یافت و ما شرح حال مجد الملك مادر فضل و زرای بر کیارق بیان خواهیم کرد. شرف الملك مستوفی از ممدوحین امیرالشعرا معزی است و مکرر ذکر و مدح او در دیوان این شاعر دیده میشود از جمله در مدح او و تقاضای پرداخت قرض خود معزی گوید در قصیده‌ای بمطلع ذیل:

گل و مه است همان شکفته عارض یار      که گونه گل و نور مهش بود هموار

\* \* \*

اگر چه وسوسه بردل ز عشق دارم صعب      دلم ز وسوسه عشق کی خورد تیمار  
چگونه راه برد و وسوسه بسوی دلی      که حرز خوش کند مدح سید ابرار  
عماد دین شرف الملك کر شمایل او      همی فروزد دین محمد مختار  
سر سعادت ابو سعد کر کفایت او      همی فزاید مدح شه ملوک شکار  
ز شاعران منم اندر جوار خدمت او      عزیز دار مرا اندرین خجسته جوار  
صدف شده است مرا طبع در ستایش تو      همی کنم ز صدف در شاهوار نثار  
چوپشت و گردن من زیر بار مت تست      روا مدار که بروی ز قرض دارم بار  
قرب ششصد دینار قرض بود مرا      گزاردم بتحمل چهار صد دینار  
دو ست دینار اکنون بماند از غم و رنج      نمانده است مرا ذره‌ای شکیب و قرار  
بدین قدر چو همی کار من تمام شود      سخن چه باید گفتن زیان صد و ز هزار  
چه گویم از غرض شاعری که عادت او ست      بهر دری شدن و شعر خواندن که یار

۱- ابن الاثیر و قایم سال ۴۹۴.

۲- نایب اول شرف الملك ابو غالب حسن بن موسی براوستانی قمی (عماد م ۶۰ دمی م

۱۰۵) و بعد از او نجیب جرفادقانی بود و مجد الملك بعد از جرفادقانی باین مقام رسیده است.

## وزرا و همال دیگر دیوانی

۲- عماد الدین ابو سعد شرف الملك محمد بن منصور بن محمد

خوارزمی

(صاحب دیوان استیفا و فانش دسال ۴۹۴)

خواجه عماد الدین ابو سعد شرف الملك محمد بن منصور مستوفی خوارزمی از ایام سلطنت البارسلان در زیر دست خواجه نظام الملك سمت استیفا داشته و او از مشاهیر وزرای سلجوقی است از حیث حسب و نسب و بکرم و خیر و فضل و ثروت مشهور بوده و گفته‌اند که او سیصد و شصت دست جامه داشته که هر روز يك دست آنرا بتناسب ایام و فصول می پوشیده و چون آنها را می بخشیده و یا خلعت میداد، خازن او نظیر آنرا تهیه میدیده و بجای آن در جامه خانه میگذاشته است.

شرف الملك مستوفی در دوازدهم صفر سال ۴۵۹ سفارت از طرف البارسلان پیش خلیفه بیغداد آمد و قرآنی نفیس با قطعه‌ای لعل بدخشی به هدیه تقدیم خلیفه کرد و نامه سلطان را رساند و چون دید که بامر خواجه نظام الملك در بغداد بنای مدرسه نظامیه شروع کرده‌اند او نیز دستور داد که بر ضریح ابوحنیفه بنایی بسازند و در محله باب الطاق دار الخلافه جهت اصحاب آن امام مدرسه‌ای بنا نمایند و شریف ابو جعفر بیاضی این دو بیت را بر سر در آن مدرسه نوشت:

الم تر هذا العلم کان مشتتاً      فجمعته هذا المغيّب فی اللحد  
کذلك کانت هذه الارض ممتةً      فانشرها فضل العمید ابی سعد (۱)

بعد از وفات البارسلان شرف الملك همچنان در منصب استیفا باقی بود و مؤید و معین خواجه نظام الملك بود لیکن مدتی قبل از قتل خواجه و مرگ سلطان از این شغل استعفا خواست و صد هزار دینار تقدیم کرد تا سلطان او را از خدمت معاف داشت. وفات

مرا از خط تو و خاصه کان مجلس تو  
نگار کاک تو کز مرا کند جو نگار  
کرامت قدر ینگری ز ملک و اقی خویش  
و کز تمام کند شغل من بدایر دای (۱۶)

### ۳- ابو الرضا فضل الله بن محمد کمال الدولة بن ابی نصر

#### المتاح بن القاضي احمد الزوزنی

(صاحب دیوان انشاء و اشراف تا سال ۴۷۶)

کمال الدولة ابو الرضا فضل الله بن محمد و پدرش شیخ ابو نصر المتاح و جدش قاضی احمد بن محمد و پدر کمال الدولة یعنی سیدالر و سا ابو المحاسن معین الملك محمد همه اهل شعر و ادب و ترسل و بلاغت بوده اند. جد کمال الدولة قاضی احمد بن محمد از بزرگان شعرا و منشیان عصر خویش بوده و دیوان شعری داشته که باخرزی از آن ابیات چندی انتخاب و در ردیه القصص گنجانده است و از جمله اشعار او این چهار بیت است که به پس خود ابو نصر پدر کمال الدولة نوشته :

سلام و ریحان و روح و راحة  
تذکر نی الايام طلعة وجهه  
فیالیتنی ألقى صباحاً طلوعه  
فیالیتنی أحیی الى وقت عوده  
على ولدی المرضی عندی ابی نصر  
و تمنعنی عما أريد سوى الذکر  
و نمسی و نغدوا سالمین من الهجر  
و یالیته یحیی الى آخر الدهر

و شیخ ابو نصر در جواب پدر خود نوشته است :

لعمري ابی انی کتبت و ادمعی  
و ما کنت أدري قبل ذلك ما النوی  
و لکننی أرجو یمن دعائه  
تعیل و تمحوا ما انفق من صدری  
فأدرتني الايام ما کنت لا أدري  
من الله صنعا یتقیم به أمری

و از اشعار این قاضی احمد بن محمد چه کمال الدولة است :

سقى الله أياماً لنا و لیا لیا  
لقد کن فی صدر ازمان بحسنها  
و کن لوجه الدهر خالاً فاقبلت  
تصرمت الايام الا تذکراً  
أعائق فیها جید حالی خالیا  
صداراً و فی سلك اللیالی لثالی  
حوادث ردت عن الخال خالیا  
لبهجة أيام مضمین خوالیا

۱- طاعراً یعنی طعناً و توبیخ

۲- رجوع کنید ایضا به دیوان ابیوردی ص ۲۰ که تصدیق غزالی در مدح او دارد.



وهذا صنع الدهر بين عولي النهى  
على زمان ليس لى لىتنى ارى  
اذا لم يكلفهم قلى فتقاليا  
طلوع زمان لاعلى ولا ليا<sup>(۱)</sup>

پسر قاضی احمد یعنی شیخ ابونصر اهل ادب و از رواة اشعار بوده و باخرزی اشعار بعضی از شعرای قبل از عهد خود را بیک واسطه از او نقل میکنند<sup>(۲)</sup>.  
کمال الدوله در دیوان رسائل و انشاء تا سال ۴۷۶ باقی بود و پسرش سید الرؤسا ابوالمحاسن معین الملک محمد از او نیابت میکرد و این سیدالرؤسا که از منشیان زبردست فارس بوده و صاحب چهارمقاله برای هرتدبیری مطالعه مجالس او را با مجالس شرف الملک مستوفی لازم میشمارد از ندما و مختصین ملکشاہ محسوب میشده و سلطان باو انس بسیار داشته و خواجه نظام الملک او را بشرف دامادی خود مفتخر ساخته بوده است.

در شوال سال ۴۷۶ کمال الدوله و سیدالرؤسا بدشمنی خواجه متهم شدند و سلطان سیدالرؤسا را کور کرد و کمال الدوله از ترس بخواجه نظام الملک پناه جست و مقام این پسر و پدر از این تاریخ بکلی ساقط شد و سلطان شغل وزارت رسائل خود را در عهده خواجه شهاب الدین ابوبکر عبیدالله مؤیدالملک بن خواجه نظام الملک قرار داد و مؤیدالملک ابتدا ابواسمعیل طغرانی را بنیابت خود برگزید و بعد این سمت را بامر سلطان بیکى از کتاب رسائل زیر دست کمال الدوله یعنی به ادیب ابوجعفر محمد بن احمد روزنی وا گذاشت و ادیب ابوجعفر روزنی چنانکه خواهیم دید بعد از استعفاى مؤیدالملک مستقلاً بالقب کمال الملک ریاست دیوان رسائل سلطانی را یافت و بعد از کمال الملک تاج الملک ابوالغنائیم مرزبان شیرازی باین مقام رسید و تاج الملک تا مرگ ملکشاہ در این سمت بود. پس وزرای رسائل ملکشاہی بر تیب از این قرار بوده اند:

۱- دمیة القصر (نسخه خطی نگارنده من ۳۳۳-۳۳۴)

۲- ایضاً من ۱۴۲

۱- کمال الدوله ابوالرضا نایب اوپسرش سید الرؤسا ابوالمحاسن معین الملک<sup>(۱)</sup>.

۲- ابوبکر عبیدالله مؤیدالملک<sup>(۲)</sup> نایب او ابتدا ابواسمعیل طغرانی و بعد ادیب ابوجعفر روزنی.

۳- کمال الملک ابوجعفر محمد بن احمد مختار روزنی<sup>(۳)</sup>.

۴- تاج الملک ابوالغنائیم مرزبان خسرو فیروز شیرازی نایب او کیا مجیر الدوله ابوالفتح علی بن حسین اردستانی<sup>(۴)</sup>. و ابوالغنائیم در همین سمت بود تا ملکشاہ وفات یافت.

کمال الدوله و پسرش سیدالرؤسا از مشوقین شعرا و اهل ادب بوده و دیوان معزی مشحون بذکر این پدر و پسر است. از مدایح معزی در حق کمال الدوله دو مطلب تاریخی راجع باحوال او استنباط میشود: یکی آنکه لقب دیگر کمال الدوله امیر مؤید بوده، دیگر آنکه کمال الدوله را سابقاً امیر عبدالملک برهانی پدر معزی مدح میگفته و چون برهانی در سال ۴۶۵ یعنی همان سال جلوس ملکشاہ فوت کرده و او امیرالشعراى البارسلان بوده پس علی القاعده کمال الدوله از مدتی پیش از جلوس ملکشاہ در دستگاه البارسلان هم مثل شرف الملک مستوفی در همین دیوان رسائل ریاست داشته است. معزی گوید در مدح او:

هزار شکر کنم دولت مؤید را      که داد باز بمن دلبر سهی قدرا  
از آتش دل مشتاق و از بلای فراق      فرو گذاشته بودم وثاق و مرقدا

• • • •

و گر طراز مدیخ من است بر قرطاس      محل مجد و علو مهتر مؤید را

۱- کمال الدوله در دیوان رسالت نایب دیگری نیز داشته است بنام ابوالحسن علی بن یحیی که باخرزی ذکر او را در دمیة من ۲۳۸ آورده.

۲- شرح حال او را در ضمن وزرای سلطان معبد ذکر خواهیم کرد.

۳- احوال او بیاید.

۴- احوال او در فصل وزرای سنجر بیان خواهد شد.

ضعفی که جهانی است مفرط از حکمت  
مدام خدمت او سنت مؤکد شد  
ز بورضاست چهارا همیشه نوروضیاء

تو آن کسی که ز نام تو یافت استحقاق  
بروزگار تو گر نصر احمد آید باز  
حروف ابجد اگر تا ابد کنی تضعیف

بمد کلک تو در شرق و غرب محتاجند

من آن معزی برهانیم که نشر کنم  
باهتمام تو سال دگر تمام کنم  
ز خدمت تو بحدی رسم که گوئی تو  
ایضاً معزی گوید در قصه‌ای بمطلع ذیل :

چون شمرم یازده منزل ز راه روزگار  
و در مدیحه چنین تخلص کند :

صدر کافی کف کمال دولت شاه جهان

صورت روضان تو داری شاخ طوبی کلک تو  
از علی بودست وز تو معجز تیغ و قلم  
اخترمیمون بکلکت بوسه از گریه بدهد

ای خداوندی که فرزند تو اندر خورد تست  
دو محمد آفرید ایزد سزای تهنیت

خطیغ کشته جهان این جهان مفرد را  
قضا فریفته شد سنت مؤکد را  
چنانچه زینت و زیب از رضاست مشهد را

کمال دولت عالی بنای سرمد را  
خجل کنند عبید تو نصر احمد را  
فزون از آن ز تو فخرست مرأب وجد را

هر آنکه هست سزاوار کوس و مطرد را

بفر دولت تو شعرهای بی رد را  
نگاشته بمدیح تو صد مجلد را  
ایا غلام بیار آن امیر اوحد را... الخ

منزلی دیدم مبارک و ز منازل اختیار

بورضای مرتضی تدبیر پیغمبر شعار

وز تو بینم ملک سلطان جهان فردوس وار  
تا ترا ایزد قلم داد و علی را نوالفقار  
چون گذارد دست تو بر نامه سلطان نگار

تو درخت عز و اقبال و فرزند تو بار  
آن محمد در نبوت وین محمد در تبار

آن محمد بود یزدان را رسول نیک بخت  
آن ز عبدالله نسب کرد و ز دین آورد رسم  
آن یکی کردست مرحسان ثابت را بزرگ  
چيست کوبامن نکر دست از کرامت و زکرم  
ایضاً در قصیده‌ای بمطلع ذیل :

یکی جادوست صورتگر دلیل گنبد گردون  
معزی گوید :

کمال دولت عالی ستوده بورضا کورا  
نبود اندر هنر ز آدم باز تا اکنون

خداوند تو بی بیچون بجود و همت احسان  
من این خدمت برین هر گام میراث از پدر دارم  
پسر بهتر بدین خدمت که بر جای پدر باشد  
تو به دانی ز هر صراف و هر نقاد در عالم  
نشاید تاج و افسر را کجاسنگی بود روشن  
ترا شاعر چو من باید ید بیضا بر آورده

منم چون پشه حیران خوان بر ساحل جیحون  
وزین نعمت منم شاگرد برین منت منم هر هون  
معزی چون بود نایب ز برهانی پدرم بفون  
که شغل شاعری چونست و کار شعر گفتن چون  
نشاید درج و دفتر را کجا شعری بود موزون  
منظم کرده هر شعری ز کوه خانه قارون... الخ

اما اختصاص عمده معزی در دستگاه ملکشاهی در میان وزراء و اصحاب دیوانی به  
پسر کمال الدوله یعنی ابوالمحاسن سید الرؤسا معین الملك محمد بوده و اوست که  
معزی را در پیش سلطان ملکشاه مقرب کرده و جهت او رتبه امارت شعراء گرفته و مکرر  
از خلعتها و انعامات سلطانی او را بهره‌ور ساخته است. اینک از مدایح معزی در حق این  
سید الرؤسا در قصیده‌ای بمطلع :

ایا ستاره خوبان خلت و یغما  
بدهی دل مارا همی زنی یغما  
هر آن غزل گفته را گویم ای غزال لطیف  
معین ملک ملک ابوالمحاسن محسن

بود مقدمه مدح سید الرؤسا  
کریم خوب سیر مهر خجسته لقا

بزرگواری آزادهای خداوندی . . . که از کفایت او چشم عقل شد بینا . . .

بخامه تو شود حجت فتوح روان بنامه تو شود حاجت ملوک روا

بود زکلك تو طغرای شاه را زینت بود زمهر تو اجرام چرخ را بالا . . .

امارت شعرا با هزار خلعت خوب باهتمام تو داده است شهریار مرا

که یافتست مگر بفر دولت تو هزار خلعت خوب و امارت شعرا... الخ

ایضاً در قصیده‌ای بمطلع ذیل گوید:

بتی که قامت او سرو را نخواند راست خمیده زلف کره گیر او چوقامت ماست . . .

مگر همی شناسی که در زیادت و جاه پناه من بخداوند **سیدالروساست**

**معین مملکت** شهریار نیک اختر که فر دولت نیک اختران بدو پدید است

**ابوالمحاسن** کا حسان بزرگ نام بدوست **محمد** آنکه محامد بدو تمام بهاست . . .

ایا ستوده ولی نعمتی که گاه سخن ثنا گر تو ز بهر تو مستحق ثناست

بدولت تو خداوند در صناعت شعر جواز دولت من بنده برتر از جواز است

همی ز منزلت و جاه من سخن گویند بهر کجا که در آفاق مجمع الشعر است... الخ

از اشعار معزی چنین برمیآید که یکی از القاب دولتی **سیدالروسا** **مجد الدوله**

بوده است چنانکه گوید:

ربود از دلم آن زلف بقرار قرار نهاد بر سرم آن چشم پر خمار خمار . . .

سزد که بر لب من پای او نهاد منت چو دست سید احرار بر لب احرار

**معین مملکت** و **مجد دولت** سلطان که ملک و دولت از او یافته است استظهار

**ابوالمحاسن** پیرایه محاسن خلق **محمد** آیت دین **محمد** مختار... الخ

ایضاً در قصیده‌ای بمطلع:

چو آفتاب و مه است آن نگار سیمین بر کنز آفتاب گل و ماه سنبلیل آرد بر

گوید:

**معین ملک** شهنشاه و **مجد دولت** او **ابوالمحاسن** خورشید فعل زهره نظر

بزرگواری کاندر کفش قلم کوی قضا مصور گشته است در میان قدر . . .

مرا همی عجب آید ز کلك فرخ تو که تیرغالیه باراست و مارغالیه خور... الخ

ایضاً در قصیده‌ای بمطلع:

شه ز تأثیر سپهر سرکش نامهربان وصل یار مهربان چون فصل باد مهر کان

گوید:

**مجد دولت** افتخار ملت صاحب کتاب **ابوالمحاسن** آفتاب دولت صاحبقران

دوده و نعل **کمالی** از تو مانده تا بحشر همچو از سلطان عالم دوده البارسلان

ایضاً در قصیده‌ای بمطلع:

سمن بری که دلم تنگ کرد همچو دهان صنوبری که تنم موی کرد همچو میان

گوید:

نه هر لبی چو لب تو است و هر خطی چو خط نه هر دلی چو دل **مجد دولت** سلطان

**معین مملکت** شهریار هفت اقلیم که نازد از قلمش هفت کنبه گردان

**ابوالمحاسن** کافی **محمد بن کمال** سر کفایت و چشم محامد و احسان

نداشت عنوان زین پیش نامه دولت همی کند قلمش نامه را کتون عنوان . . .

مرا ز خدمت تو نام و نان بدست آمد که اصل دولت و اقبال نام باشد و نان

فرو ختم همه عالم خبریدم این نعمت که هم مبارک و هم درخورست و هم ارزان

بهشت و از بیاراستی سرای مرا همی سراید وصف سرای من رضوان

هم از تو یافتم این پایگاه و این حیثیت که خواستم که مرا چون تویی بود مهمان

مدیح کوی تو شد لاجرم عشرت من همی مدیح تو از بر کنند پیر و جوان



من و عشریت من کر رضا دهی امروز  
ایضا در قصیده‌ای بمطلع ذیل :

نگارا ماه گرجونی سوار سرو بستانی  
معزی در مدح او و حال خود گوید :

مگر دارنده مهر معین ملک سلطانی  
که از اعجاز اقبالش همی نازد مسلمانی

• • •

ز بوبکر قهستانی<sup>(۱)</sup> همی باد آورده ر کس  
ز بس سپه‌ور و جامه که تودادی معزی را  
ز بس نعمت که فرمودی بیاب شاعر<sup>(۲)</sup> مخلص  
ز بهر شاعری کورا پذیرفتی و بگزیدی  
ز بهر هائی تورا فردا هزاران آفرین باشد

لقب دینی سیدالروشا **شرف‌الدین** بوده است و معزی گوید در قصیده‌ای بمطلع :  
چون سخن گوید یابم زدهانش خبری  
چون کمر بندد بینم ز میانش اثری

• • •

عمده ملک خراسان **شرف‌الدین** هدی  
پسر **فضل** کریمی که بافضل و کرم  
کمال الدوله ابورضا و پسرش سیدالروشا ابوالمحاسن معین‌الملک تا سال ۴۷۶ د  
دیوان رسالت و طغرائی ملک‌شاهی یکی برهاست و دیگری بنیابت باقی بودند. در این سال  
سیدالروشا که برجاه خواجه فظلم‌الملک و اصحاب او و کثرت اموال ایشان رشک میبرد

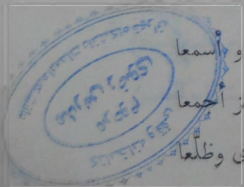
۱- مقصود از این شخص همید ابوبکر علی بن حسن و خجی قهستانی وزیر و سائل امیر محمد بن  
سلطان محمود غزنوی است که از بزرگان کتاب و شعرای عصر خود بوده و فرخی شاعر معروف از  
مداحان و مفتاحین اوست و صلاتی که قهستانی بر فرخی داده مشهور و مورد مثل است . سوزنی گوید:  
فرخی هندی غلامی از قهستانی بشو است  
سی غلام ترك دادش با لکام و با شام  
برای احوال او رجوع شود به عواشی حدائق السعیر طبع نگارنده .  
۲- یعنی پدر معزی که خواجه عبدالملک برهانی باشد.

بملکشاه پیشنهاد کرد که اگر سلطان خواجه و یاران او را بسیدالروشا تسلیم کند او از  
ایشان دو کرو درینار گرفته تقدیم سلطان خواهد کرد. خواجه نظام‌الملک چون از این  
سعایت خبر یافت غلامان ترك خود را که چندین هزارتن بودند با سلاح و اسبان ایشان  
در محلی حاضر ساخت و سلطان را دعوت نمود و گفت: من عمر خود را در خدمت سلطان  
و پدر وجد او گذارده‌ام و بر این دولت حق خدمت دارم ساعیان چنین نموده‌اند که اموال  
سلطانی ده يك آنرا برداشت میکنم این راست است ولی من آنرا بمصرف این غلامان  
میرسانم و آنها را برای ادای خدمت سلطان حاضر کرده‌ام و بعضی از آن مال را نیز به  
صدقه وصله و موقوفات میدهم که اجر آن بسططان باز میگردد، اموال و جمع دارائی  
من درید قدر ب سلطان است اگر آنرا در ضبط آرد من بمرفعی میسازم و در زاویه‌ای مقیم  
می‌نشینم. سلطان ملک‌شاه امر داد تا سیدالروشا را گرفتند و از حلیه بصر عاری ساختند و  
او را بقلعه ساوه بردند. و کمال الدوله نیز بر اثر این واقعه از مقام افتاد و بخواجه نظام  
الملک توسل جست و با دادن دوست هزار دینار از عذاب سالم ماند و مقام او در دیوان  
طغرا و انشاء نصیب ابوبکر عبیدالله مؤیدالملک پسر خواجه نظام‌الملک گردید (ابن‌الاثیر  
وقایع سال ۴۷۶).

از مداحان دبسته خاندان کمال الدوله مخصوصاً پسر او ، یکی نیز مؤیدالدین  
طغرائی شاعر مشهور است که يك قسمت از دیوان او را مدایح سیدالروشا گرفته (از ص  
۲۳ تا ۵۴) مخصوصاً بعد از نکبتی که بحال سیدالروشا راه یافت طغرائی او و خود و سایر  
مخلصین او را تسلیت میدهد و نکبت خاندان کمالی را که بر اثر فضل و کرم بعقیده او  
شامل حال ایشان شده به نکبت برامکه تشبیه میکند و از آن جمله بذکر این قطعه قناعت  
هیکنیم که بعد از نکبت ایشان سروده است.

أتانی والاخبار سقم و صحه  
فان كان حقاً ما يقال فقد هوت  
تفاوت عروض المجد فيه وثلمت

ثنا خبر مرّ أصم و أسما  
نجوم المعالی وانقضى العز أجما  
واضحت ركاب الجود حسرى وظلما



فيا آل فضل الله هلا وقتكم  
امثلكم ومن آل بركك أسوة  
على انكم لم تنكبوا في نفوسكم  
ارى بعدكم طرف المكارم خاشعاً  
وقد قصرت ايدي المكارم بعدكم  
ولو انصفت حامت عليكم ودافعت  
و لكنه دهر يضيق مارعى  
وما هو الا مثل قاطع كفه  
لا ترعتم الدنيا ندى فأفقتهم  
و خلفتم في الناس آثار عرفكم  
و غادرتم في جانب المجد ثلثة  
وقد زاد طيبا ذكر كم مذ منحتهم  
(ديوان طغرائی ص ۵۱-۵۲)

ایادیکم صرف الزمان المفجعا  
اناخ بهم ريب الزمان فججمعنا  
و جنبکم مامس لامس مصرعا  
و خدا المعالی از بدل لون أضرعا  
و کنتم لها بوعاً طويلا و أنزعا  
قراع الليالى عنکم ما تد فعا  
و ينقض ما أوعى و يهمل مارعى  
بکف له أخرى فأصبح أقطعا  
صنائع عز لم يصادفن مصنعا  
فصارت كمجرى السيل اصبح مرتعا  
و خرقا دواما لا يصادف مرقعا  
کذا العود ان شبتہ نار تضيوعا

از بعد از سال ۴۷۶ که سیدالرؤسا کور و پدرش کمال الدوله ابورضا از کار بر کنار  
شد دیگر از احوال این خاندان اطلاعی نداریم.

#### ۴= کمال الملك اديب ابو جعفر محمد بن احمد مختار زوزنی

(دبیس دیوان طنز و انشاء ملکشاھی بعد از مؤید الملك)

##### و احوال

امیر عبد الملك برهانی پدر امیر الشعراء معزی

ناصر الدین مکر ابن العلا وزیر سلاجقه کرمان

چنانکه سابقاً گفتیم ملکشاه بعد از آنکه در شوال سال ۴۷۶ میلاد رؤسا را کور  
کرد و پدرش کمال الدوله را از وزارت رسائل انداخت این مقام را با میر ابو بکر عیدالله  
مؤید الملك بن خواجہ نظام الملك سپرد و این وزیر جدید مدتی طویل در این شغل نماند  
و بشرحی که در ذیل وزرای محمد خواهیم دید در همین سال ۴۷۶ بمأموریت دیگری  
منصوب شد، و سلطان وزارت رسائل را بیکي از کتاب زیر دست کمال الدوله که شاعری  
زبردست نیز بود یعنی اديب ابو جعفر محمد بن احمد مختار زوزنی که بعد از  
ارتقاء باین مقام کمال الملك لقب یافت سپرد.

احوال این اديب ابو جعفر کمال الملك محمد بن احمد مختار زوزنی بشرحی که  
خواهیم گفت با احوال امیر الشعراء عبد الملك برهانی نیشابوری پدر امیر الشعراء محمد  
معزی خلط شده و برای آنکه رفع این التباس از طالبان تاریخ ادبیات فارسی شده باشد  
در این موضوع بخصوص قدری بتفصیل وارد میشویم بشرح ذیل:

در کتاب لباب الالباب عوفی (ج ۲ ص ۶۸) در جزء شعرای آل سلجوق ذکر شاعری  
آمده بوده است که بدبختانه قسمت اول ترجمه حال او از نسخهای که اساس طبع نسخه  
موجود است محو شده و بقیه حال این شاعر که ناشر آن کتاب نام او را «استاد ابو الحسن  
اعلی بهرامی سرخسی» ضبط کرده چنین شروع میشود:

... بجوهر ذات تو قايم شد و نزدیک آمد که منزل احباب را وداع و ندای

اجل را سماع کند این چند بیت بدست پسر بحضرت فرستاد، شعر:

يك چند باقبال تو ای شاه جهانگیر      کرد ستم از چهره ایام ستردم

طغرای نكو كاری و منشور سعادت      پیش ملك العرش بتوقیع تو بردم

آمد چهل و شش ز قضا مدت عمرم      در خدمت در گاه تو صد سال شمردم

بگذاشتم این خدمت دیرینه بفرزند      و ندر سفر از علت ده روز بمردم

رفتم من و فرزند من آمد خلف صدق      او را بخدا و بخداوند سپردم

و اشعار تازی او مطبوع است و او پیوسته در مصاحبت اسماعیل بن غصن بودی و این دو

بیت تازی در مدح او گفته است:

سقانی تحت غصن الورد وردا      يكسبك الصنايع ابن غصن

غزال لوباری البدر اُربی      علی البدر المنیر بالف حسن

تا اینجا بود آنچه در لباب الالباب از احوال این شاعر باقی مانده است که بدون

هیچ تصرفی نقل شده.

اما استاد ابوالحسن علی بهرامی سرخسی از شعرای سبکتکین اهلبی و عوفی ذکر

اورا پیش از این موضع در طبقه شعرای ملوک غزنوی (درج ۲ ص ۵۵-۵۷) آورده و بنا برین

هیچ مناسبت نداشته است که او را بار دیگر در عداد شعرای آل سلجوق معبود کند.

بعلاوه شاعری که معاصر سبکتکین (وفاتش در سال ۳۸۷) بوده بسیار بعید است که تا عهد

سلاجقه زنده مانده باشد و چون بدایلی که ذیلاً بیاید این حکایت و اشعار از کمال

الملك ادیب ابو جعفر مختار روزنی است و از بهرامی سرخسی نیست باید بگوئیم که

نام بهرامی که از طرف نسخ یا طابع در این موضع از لباب الالباب بغلط افزوده شده

بهیچوجه بجا نیست و مناسبتی ندارد. بیت آخر قطعه فوق بشهادت قول نظامی عروضی

در چهارمقاله (ص ۱۴) که آنرا مؤلف خود از معزی شنیده بوده از پدر این شاعر یعنی از

خواججه عبدالملك برهانی نیشابوری است، و آن جزء قطعه‌ای بوده است که در عهد نظامی

سمرقندی سخت شهرت داشته و به همین علت هم نظامی از آن قطعه بذکر همین بیت اکتفا

کرده است و قطعه مزبور سفارش ناممماندنی بوده است از طرف برهانی خطاب بسلطان

جلال الدوله ملکشاه سلجوقی در سفارش پسر خود معزی در موقع مرگ خویش که در

همان سال جلوس ملکشاه یعنی در ۶۵۰ در قزوین صادر شده.

اما بقیه اشعار این قطعه از برهانی نیست و ظاهراً بعد از برهانی چند نفر بتناسب

حال و موضوع قطعه‌ای بهمین وضع و قافیه گفته و بیت برهانی را بعنوان تضمین بآخر آن

می‌چسبانیده‌اند، چنانکه عین قطعه فوق را بعضی از زبان خواجه نظام الملك با اندك

تحریراتی بتناسب حال خواجه نقل نموده‌اند، و قطعه منسوب بخواجه که در تاریخ گزیده

و تذکره دولتشاه سمرقندی آمده این است:

چل سال<sup>(۱)</sup> باقبال توای شاه جوانبخت      کرد ستم از چهره ایام ستردم

طغرای نكو نامی و منشور سعادت      پیش ملك العرش بتوقیع تو بردم

چون شد ز قضا مدت عمرم نود و شش<sup>(۲)</sup>      در حد نپاوند زيك زخم بمردم

بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند<sup>(۳)</sup>      او را بخدا و بخداوند سپردم

اما سه بیت مندرج در لباب الالباب بکلی که نقل کردیم بدلائل ذیل نمیتواند از

برهانی پدر معزی باشد:

اولاً: در آن از طغرا و منشور و توقیع سخن میرود و این اشاره بآنتست که گونده

از اهل دیوان و متصدی طغرا و انشاء بوده و برهانی که سمت امیر الشعرائی البارسلان را

داشته و در همین شغل نیز در اوان سلطنت ملکشاه در قزوین فوت کرده هیچوقت متصدی

این مقام نبوده است.

ثانیاً: در این قطعه سن گونده «چهل و شش» معین شده و معزی صریحاً در مرثیه

پدر خود گوید:

۱- این يك دروغ، زیرا مدت سلطنت ملکشاه بیست و شش سال بیش نبود و خواجه هم

بر روی هم بیش از سی سال وزارت نکرده.

۲- دروغ دوم، عمر خواجه باختلاف روایت تاریخ تولد او بین ۷۳ و ۷۵ بوده.

۳- دروغ سوم، و ذوات سلاجقه دو عهد ملکشاه بعد از قتل خواجه بهیچیک از پسران او

فرستاده.



چند کبیرم من حساب عمر او پنجاه و شش نیست دیدارش مرا روزی الی یوم الحساب  
بعلاوه اگر عمر معزی را موقع پیرستن بخدمت ملکشاه ( بعد از آنکه مدتی  
این شاعر در قزوین مدح نوالسعادات شرفشاه جعفری را می گفته ) باقل تقدیری که  
تناسب با اشعاری که او در معرفی خود بسلطان جدید گفته داشته باشد بیست بگیریم  
بفرض صحت انتساب قطعه فوق برهانی، بایستی تولد معزی در چهارده یا نوزده سالگی پدرش  
اتفاق افتاده باشد و این بسیار بعید است.

ثالثاً: قطعه عربی که در لباب الالباب آمده و ما آنرا نقل کردیم و بگفته عوفی  
آن نیز از گوینده قطعه فارسی مذکور در فوق است از برهانی پدر معزی نیست و قائل  
آن معلوم است، و آن از کمال الملک ادیب ابو جعفر محمد بن احمد مختار زوزنی است  
از معاصرین ابوالحسن علی بن حسن باخرزی (متوفی سال ۴۶۷) که از رفقا و ندمای نجاش  
او بوده و باخرزی ذکر او را در درمیه القصر آورده و آن قطعه بشهادت باخرزی از این ادیب  
ابو جعفر مختار است در مدح ابواب ابراهیم اسماعیل بن غصن دوست او و تمام آن اینست:

|                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| سقانی تحت غصن الورد وردا  | کمسبوك النصار مع ابن غصن  |
| غزال لوبیاری البدر اربی   | علی البدر المنیر بالف حسن |
| قرمت وقد شربت الکاس نقلاً | فقال وقد نوى شفتیه لسنی   |

صاحب تذکره عرفات نسخه کاملی از لباب الالباب در دست داشته و این قسمت را  
که در نسخه چاپی ناقص است او بتمامی از عوفی نقل کرده و از ملاحظه عرفات بخوبی  
معلوم میشود که این قسمت از لباب الالباب نه در شرح بهرامی سرخسی بوده است و نه در  
شرح حال برهانی بلکه شرح احوال ادیب مختار مذکور یعنی کمال الملک ابو جعفر  
محمد بن احمد زوزنی است و ابتدا ذکر برهانی در میان نبوده، و چنین ظاهر است که  
عوفی اصلاً برهانی را نمیشناخته و حتی در شرح حال پسرش نیز اسمی از او نمرده.

صاحب عرفات می گوید در شرح حال ادیب مختار:

محمد عوفی آن را [یعنی بیت برهانی مندرج در چهارمقاله را] از ادیب مختار  
نقل کرده و غالباً برهانی همان ادیب مختار است؛ باین ترتیب دیده میشود که صاحب

عرفات خواسته است بین قول صاحب چهارمقاله (که بیت معروف را از برهانی شمرده)  
و قول عوفی (که آنرا با ادیب مختار نسبت میدهد باتمام قطعه) جمع کند و برهانی را با  
ادیب مختار یکی بدانند و این بشرحی که ذیلاً بیاید درست نیست و برهانی و ادیب مختار  
دو کس باشند.

**اما احوال این ادیب مختار:** باخرزی باینکه ادیب ابو جعفر محمد بن احمد  
مختار زوزنی یعنی کمال الملک از دوستان نزدیک او بوده و او را بمنزله فرزند خود نام  
میرد اطلاع مبسوط از حال او بدست نمیدهد فقط چندبار اشعار و حکایات دیگران را  
از قول او روایت می کند و بذکر قطعاتی از اشعار او می پردازد که از آن جمله است  
اشعاری در مدح خواجه نظام الملک و قطعه ای در مدح اسماعیل بن غصن که آنرا در فوق  
نقل کردیم.

ادیب ابو جعفر بن مختار در اوایل سلطنت ملکشاه از نواب کمال الدوله ابورضا بوده  
چون مؤید الملک بجای کمال الدوله در دیوان رسالت نشست بعد از اندک مدتی بامر ملکشاه  
نیابت خود را باین ادیب ابو جعفر داد و ادیب ابو جعفر پس از انصراف مؤید الملک مستقلاً  
رئیس دیوان انشاء و طغرای سلطانی شد و تأمرد در این شغل بود و پس از وفات مقامش  
بتاج الملک ابوالغنائم رسید (عمادکاتب ص ۶۰-۶۱).

در نسخه چاپی خلاصه تاریخ عمادکاتب بقلم بغدادی اصفهانی کنیه کمال الملک  
زوزنی همه جا ابوالمختار چاپ شده و گویا صحیح آن ابو جعفر بن المختار بوده است  
و باین المختار، چه مختار بشهادت باخرزی لقب پدر او احمد بوده، زآن جمله باخرزی  
در مدح او گوید:

|                           |                      |
|---------------------------|----------------------|
| شعرك يا ابن المختار مختار | یکاد حب القلوب یمتار |
| فراستی فیک آن تسودوان     | ذیل دون الغیوب أمتار |

عوفی علاوه بر آنکه بشهادت نقل صاحب عرفات ذکر این ادیب بن مختار را در  
لباب الالباب آورده بوده حکایت تاریخی بسیار مفیدی نیز راجع باو در کتاب دیگر یعنی

در جوامع الحکایات ولوامع الروایات ذکر کرده و ماعین آنرا درینجا نقل میکنیم  
شرح ذیل :

در ایام دولت سلطان ملکشاه اناالله برهانه سالها صاحب دیوان رسالت ابوالرضا بود و ایشان [کذا] را صاحب دیوان طغرا میخواندند ، و چون سلطان بر ابوالمحاسن متغیر شد بفرمود اورا میل کشیدند و شغل طغرا از وی بستد و بمؤیدالملک پسر خواجه نظامالملک داد و آن شغل بمکان او جمال گرفت. و در عهد ابوالمحاسن مردی بود که نام او ابو جعفر زوزنی بود و او را ادیب مختار خواندندی و بکمال عقل آراسته و بانواع هنر متحلی ، ثری فائق و نظمی رائق و لفظی عذب و خطی لطیف ، و سالها دبیری سلطان کردی و سلطان اورا بحق المعرفه شناختی. چون مؤیدالملک حاکم طغرا شد اورا پیشکار نفرمود و استاد ابواسماعیل کاتب اصفهانی<sup>(۱)</sup> را که از علمای کبار بود و از افاضل ، نیابت خود داد و ادیب زوزنی بیکار شد و هر چند شفیعیان برانگیخت مؤیدالملک استماع نکرد و او را شغلی نفرمود. و چون عطلت اواز حد گذشت و بیکاری او بغایت رسید شمانت اعلا اورا مضطر گردانید ، قاضی مظفر لیثی که از افاضل علماء بود و قاضی سلطان بهرام شاه چنین گفت که : روزی در خدمت سلطان نشسته بودم ادیب مختار در آمد و خدمت کرد و بایستاد و چنان نمود که مگر حاجتی دارد سلطان گفت مگر ادیب کاری دارد ؟ ادیب خدمت کرد و گفت : بنده سالهای دراز خدمت دیوان رسالت کرده و نایب طغرا کش بوده و امثله من با طراف عالم رسیده و دوست و دشمن خط من دیده و در این مدت هر گز خیانتی نکرده ام و از من گناهی در وجود نیامده که بدان مستحق عزل باشم ، اکنون تا این شغل بمؤیدالملک جمال گرفته بندمرا محروم گردانیده و بی سببی خط عزل بر من کشیده ، اگر بنده در این حالت بخدمت یکی از ارکان دولت [پیوندد] مردمان بد گویند و عیب میکنند. اگر ای اعلی حق قدیم بنده را رعایت فرماید فرمان دهد تا مؤیدالملک بنده را در سلك محرران انتظام دهد که بنده بکلی محروم نماند . سلطان روی بمن کرد و گفت : قاضی برو و

۱- همان مؤیدالدین ابواسمعیل حسین بن علی کاتب طغرانی اصفهانی صاحب لامیه المعجم که ذکر او در احوال مؤیدالملک بیاید.

مؤیدالملک را بگوی که ادیب مارا خدمتکار قدیم است و او را محروم نباید گردانید و بر کار خود می باید داشت ، و اگر در حق دیگری عنایت داری مارا مضایقه نیست بحمدالله در ملک چندان وسعت هست که اگر هزار دبیر باشد بکار آید و ساز و منفعت و رفق حاصل آید. قاضی گفت من خدمت کردم و بیرون آمدم. سلطان گفت : قاضی همین ساعت برو و فرمان من برسان و جواب این سخن باز آر ، که منتظر نشسته ام. قاضی گفت من رفتم و مؤیدالملک را بدیدم و پیغام شاه رسانیدم او خدمت کرد و گفت فرمان پادشاه را باشد لیکن من سوگند خورده ام تا من در کار باشم ادیب را کار نفرمایم و پادشاه رواندارد که بنده خیانتکار باشم. قاضی گفت که من او را گفتم که این نیکو نیست و بپادشاه این مباسطت نباید کرد و درین معنی مبالغه کردم و همچنان بر استبداد خود بود ، چون خود را معذور کردم بخدمت سلطان آمدم. سلطان فرمود که مؤید چه گفت ؟ گفتم خدمت کرد و امتثال نمود و خاموش بایستادم ، سلطان دانست که سخنی گفته است که درملاء نمی توان گفت. مرا پیش تخت خود خواند ، من پیش رفتم و حدیث سوگند او بر زبان راندم و دیدم که اثر غضب بر روی پادشاه پیدا آمد و چهره برافروخت و گفت : اگر مؤید سوگند خورده من سوگند نخورده ام که ادیب را طغرا کشی نفرمایم پس روی بقماج کرد که امیر صاحب دیوان بود ، گفت ما طغرا کشی دیوان را بادیب دادیم باید که او را بخزانه بری و تشریفی که معهود است در وی پوشی و او را بدیوان بری و بر راست بالش وزارت بشانی. ادیب خدمت کرد و دست راست ملکشاه بیوسید و حاضران او را تهنیت کردند و بحکم سلطان روز دیگر او را تشریفی فاخر پوشانیدند و بدیوان برده بجایگاه نوشتانند ، و نظامالملک اگر خواست و اگر نخواست او را تهنیت کرد و بشاشت نمود ، البته ممکن نبود که در حق پسر خود سخنی گفتی و کار او باصلاح باز آوردی ، و ادیب تا در حیات بود طغرا کش بود ، و استبداد مؤیدالملک یکی از اسباب نقصان حرمت و حشمت نظامالملک شکست<sup>(۱)</sup>

۱- خلاصه این حکایت در تاریخ نکارستان قاضی احمد غفاری ص ۱۷۲-۱۷۳ نیز مذکور است .

حال که معلوم شد که ادیب ابو جعفر احمد مختار زوزنی، ملقب بکمال الملک که بوده و چه سببی در دستگاه ملک شاه داشته بخوبی واضح میگردد که قول عوفی در لباب الالباب و نسبت دادن قطعه فارسی مشهور باو بی اساس نیست مخصوصاً در این بیت که میگوید:

طغرای نکوکاری و منشور سعادت      پیش ملک العرش بتوقیع تو بردم  
مؤید این نکته است که گوینده آن تادم مرگ شغل طغرا کشی و منشور نویسی داشته ظاهراً ادیب ابو جعفر زوزنی در این قطعه نظر به قطعه برهانی در توصیه پسر خود معزی داشته و شعر آخر قطعه برهانی را هم در آخر قطعه خود بر سبیل تضمین آورده و همین کیفیت باعث بر آن شده است که بعضی آن قطعه را بیرهانی نسبت دهند. بعضی دیگر برهانی و ادیب مختار را یکی بشمارند. و در این بیت از آن قطعه که ادیب مختار زوزنی گوید:

آمد چهل و شش رخصت مدت عمرم      و اندر سفر از علت ده روز بمردم  
گویا او بمدت عمر خود اشاره میکند و از «آن خدمت دیرینه» غرض او شغل دبیری است که سالها در دیوان کمال الدوله و بعدها باستقلال متصدی آن بوده است. از امیر الشعرا معزی قصیده ای در مدح این ابو جعفر زوزنی در دست هست بمطلع ذیل:

چه صورتست که بیجان بدیع رفتارست      چه پیکر است که بیدل شکفتن گفتار است  
و در مدیحه گوید:

زبان دولت و دین است در دهان هنر      چو در بنان ادیب رئیس مختار است  
محمد آنکه سپهر محامد هنر است      برای پاک سمای نجوم و سیار است

• • • •

هر آن نگار که پیدا شود زخامه او      طرا زمملکت خسرو جهاندار است  
توقع است که منشور من بیآراید      بدان عبارت شیرین که در شهوار است  
مرا نوشتن منشور من به از خلعت      که در چپر کهر است او و گنج دینار است

از اینکه معزی هیچ اشاره ای بوزارت او و القاب مناسب این مقام نمیکند ظاهراً چنین است که این اشعار مربوط بایامی است که ادیب مختار زیر دست کمال الدوله و پسرش سیدالرؤسا کلام میکرده و توقع معزی در آراستن منشور خود با احتمال قوی منشور امارت شعرای اوست که او را سیدالرؤسا با خلعتهای خوب از ملک شاه جهت معزی گرفته بوده است. (۱)



جلد و شهم بود و درین صناع [ یعنی شاعری ] مرزوق و خداوند جهان سلطان شهید  
البارسلان را در حق او اعتقادی بودی . . . الخ  
از این جمله مطلب ذیل استنتاج میشود :

۱- برهانی در خدمت البارسلان (۴۵۵-۲۶۵) معزز و محترم بوده و در دستگاه او  
سمت امیر الشعرائی داشته.

۲- برهانی در اول دولت ملکشاه که بسال ۴۶۵ بجای پدر نشسته فوت کرده.

۳- وفات برهانی در شهر قزوین اتفاق افتاده است.

عین این سه مطلب ارقصاید معزی نیز برمی آید، در قصیده ای بمطلع :

چون نماز شام پروین نور زد بر آسمان ساربان از بهر رفتن بانگ زد بر کاروان  
که در مدح ابوسهل عبدالرحیم رئیس ری است معزی گوید :

من باقبال ملکشاهی چنین مقبل شدم **هه چو برهانی بفر پادشاه البارسلان**  
در قصیده دیگر در مدح سید ابوهاشم علوی حسنی رئیس همدان بمطلع ذیل :  
**هر کس که دل بر آن صنم دلستان نهاد** جان در بلا فکند و تن اندر هوان نهاد  
معزی گوید :

مقبل شد این حکیم جوان از قبول تو **تابخت رخت پیش حکیم جوان نهاد**  
هست از تو منتظر که نبی حشمت پسر **چو ناکه حشمت پدر البارسلان نهاد**

ایضاً معزی گوید در مدح سرهنگ قطب الدین عماد الدوله ساوتگین از امرای  
لشکری البارسلان که ملکشاه پس از جلوس او را بلقب عماد الدوله مفتخر و بحکومت  
بلادی که تحت فرمان عمش فاورد بود (یعنی فارس و کرمان و قسمتی از عراق) گماشت :  
زمانه همچو یکی نامه بود بی عنوان **فلک نوشت بر آن نامه نام ساوتگین**  
ستوده سیف مسلمانی و **امیر عراق** **عماد دولت صاحبقران و قطب الدین**

. . . .

خدا یگانا یکچند از فراق پدر **زمانه تار بدیدم بچشم روشن بین**  
مرا بخدایت در گاه خواست پیوستن **اجل ز کالبدش جان گمست در قزوین**

## احوال امیر الشعرا خواجه عبدالملک برهانی نیشابوری

پدر امیر معزی

(۴۰۹-۴۶۵)

بمناسبت ذکری که درین فصل از خواجه عبدالملک نیشابوری پدر امیر معزی رفت  
بی مناسبت نمیدانیم اطلاعاتی را که راجع باحوال این شاعر که در عهد البارسلان سمت  
امارت شعرا داشته و بزرگترین گویندگان عصر او بوده جمع آورده ایم در اینجا ذکر  
کنیم .

برای تحقیق حال خواجه عبدالملک برهانی امروز راهی نداریم جز آنکه به  
اشارات معزی در طی قصاید او متوسل شویم زیرا که در منابع موجوده هیچگونه اطلاع  
مقتعی راجع باحوال برهانی در دست نیست جز آنچه را که نظامی عروضی در چهارمقاله  
(از ص ۴۰ تا ۴۲) آورده و آن عین تقریری است که در سال ۵۱۰ معزی برای نظامی عروضی  
کرده است و در صحت آن بقرینه مطالبی که از قصاید خود معزی استنباط میشود شکی  
باقی نمی ماند و این است آنچه معزی راجع پیدر خود بنظامی عروضی گفته بنقل از  
چهارمقاله :

« پدر من امیر الشعرا برهانی رحمه الله در اول دولت ملکشاه بشهر قزوین از عالم  
فتا بدار بقا تحویل کرد و در آن قطعه که سخت معروفست مرا بسلطان ملکشاه سپرد ،  
درین بیت :

من رفتم و فرزند من آمد خلف صدق **او را بخدا و بخداوند سپردم**

پس جامگی و اجراء پدر بمن تحویل افتاد و شاعر ملکشاه شدم و سالی در خدمت  
پادشاه روزگار گذاشتم که جز وقتی از دور او را نتوانستم دیدن . . . پدر من مردی

ملك بشهر نسا بوز شاه را فرمود قبول وحشمت ومنشور و خلعت و تمكين  
منم كه پيش شهنشاه نايب پدرم بمرغزار علوم اندرون چوشير عربی  
پسر بجای پدر بهتر اندرین خدمت برین بساط زمذحت فشانده در ثمنین  
بجود، جاه و قبول تو آرزو مندست چنانكه تشنه بكأس دهاق و ماء معین  
ایضا معزی در نیشابور در مدح ملكشاه گوید :

خلق نیشابور در نعمت همی تن پروردند زانكه سلطان نكو كار رهى پرور توئى  
هر زمان در آسمان آید پیام جبرئیل كای نسا بوز از بهشت عدن خرمتر توئى  
خمر و اشاء اگر آمد عمر برهانی بسر تاقیامت وارث عمر چنان چاكر توئى  
جان او هر ساعتی گوید كه ای فرزندانم پيش سلطان جهان حق مرا حقوق توئى  
معزی و پدرش برهانی را بعضی از تذکره نویسان مثل تقی الدین كاشی از مردم سمرقند  
و بعضی دیگر مثل دولتشاه از اهل نسا [ظاهراً تحریف نسا بوز] نوشته اند ولی صحیح قول  
صاحب لباب الالباب است كه معزی را نیشابوری میخواند و از اشعار او چنین برمی آید  
كه خود و عشیرتش از مردم نیشابور بوده اند چنانكه خود گوید :

وداع كن كه هم اکنون كه من بخواهم رفت گسسته دل ز نسا بوز و صحبت احباب  
و خطاب بملكشاه گوید :

تا رایت منصور تو ای خسرو منصور از ری حرکت كرد سوی شهر نسا بوز  
كیتی است همه شهر و بهر شهر تو داری شایسته و بایسته یكى چاكر مشهور  
این چاكر مخلص كه ترا هست درین شهر هست از شرف خدمت تو مقبل و منظور  
و در مدح خواجه فخر الملك گوید :

دعای خلق نسا بوز لشكریست تورا كه نگهبانش همی ساعتی نهر ز نهر  
يكی منم كه دعاهاى تو عشیرت من چو «قل هو الله و الحمد» كرده اند ز بر

بعلاوه نظامی عروضی از قول معزی نقل كند كه چون سالی در دستكاه ملكشاه  
ماند و مقبول نشد و مقروض ماند بامیر علاء الدوله علی بن فرامرزكا كویه گفت : «بستوری

خواه بنده را تا نسا بوز باز كرد و وام بگذارد و با آن باقى كه بماند همی سازد و مختاری  
غزنوی گوید در ستایش طبع خود :

در شعر همی زیادتی جوید بر طبع معزی خراسانی  
معزی مقارن فوت پدر با او در قزوین بوده و چون برهانی در این شهر فوت كرده  
او در فصل پائیز یا اواخر تابستان در قزوین سرگردان مانده و بحكمران و رئیس قزوین  
یعنی نوال السعادات فخر المعالی ابوعلی شرفشاه جعفری از ممدوحین پدر خود متوسل شده  
و در همین باب میگوید :

خدا یگانا بخشایش آر برتن من از آنكه رای تو بر صد هزار تن بخشود  
چو زیر خاك نهان شد خلیل حضرت تو میان جان من افروخت آتش نمرود  
ز درد آنكه بیالود زیر خاك تنش دلم چو خون شد و از دیدگان فروپالود  
رسید نوبت سرما و فصل گرما رفت شتاب صبر من و سردی هوا بقزود  
غنود دیدم بلب ز باد شهر پرور ز شهریار چرا چشم من شبی نغنود  
ربود حسرت و تیمار راغ باد خزان نسیم جود تو تیمار من چرا نربود  
درد كشت زمین هر كسی و همت تو نهال حسرت و بیمارم چرا ندرود  
غریب شهر توأم بشنو از من این قصه كه مصطفى بكرم قصه غریب شنود  
روم كه گر نروم باشم اندرین هفته بخون جمله خویشان خویشان مأخوذ  
رضای مادر و خشنودی پدر جویم كه در كتاب خود ایزدم را چنین فرمود  
اگر بزودی یابم ز شاه دستوری شوند جمله زمن مادر و پدر خوشنود  
نگاه دار شها حق نعمت پدرم كه از كمال محبت ترا بجان بستود  
بحق خدمت برهانی و بخت او كه شغل بنده بدین هفته بر گذاری زود  
و در قصیده دیگر كه در وصف خزان و مدح همین شرفشاه جعفری است معزی گوید :

تا ز عدل تو بقزوین نیست يك سائل فقیر هر كه او آید بقزوین باعسا و باجرا  
باجوال كوهر و صندوق زر بیرون شود بی پدر گشتم بهر مجلس معزاء و مصاب

حسروا بودم در این بخت غریب و نوسفر  
بر غریب نوسفر ناگاه غران شد غراب  
پشت چون پشت یتیم بی پدر با انکسار  
چشم چون چشم غریب نوسفر با انکسار  
بر وفاتش بود دعوی از قضا و از قدر  
نیست کس را با قضا و با قدر جنگ و عتاب  
چند گیرم من حساب عمر او پنجاه و شش  
نیست دیدارش مرا روزی الی یوم الحساب  
گر پسندی پیش تو خدمت کنم همچون پدر  
کز پدر فرزند را نیکوتر آید انتساب  
من رهی دور از همایون طلعت تو مدتی  
دیده اندر چشم خون گشت و دل اندر بر کتاب  
کر بخدمت قصد کردم گفت در بان باریست  
ور فرستادم یکی خدمت ندادندم جواب  
اشك رخسارم بزریدی بود مانند ذهب  
بر امید دیدن تو هر شبی کردم دعا  
تا که جان دارم خداوند بدین عالی بساط  
دولت پاینده را گویم که اسجد و اقترب

اما تخلص برهانی بظن غالب مأخوذ از لقب البارسلان یعنی **برهان امیر المؤمنین**  
گرفته شده و این لقب را خلیفه عباسی القائم بضمیمه لقب عضدالدین بآن سلطان داده  
بوده. و لامعی گرگانی از مداحان مخصوص البارسلان در اشعار خود باین لقب اشاره  
میکند، از جمله می گوید:

ملک را شاهنشده و سلطان چنین باید چنین  
که نهیب او بمصر و که سپاه او بچین  
از حد غزینش لشکر تا حد انطاکیه  
از حد او غانش موکب تا حد مافارقین  
در جهان بدون کدامین شاه جز کف الانام  
بوشجاع البارسلان برهان میرمؤمنین  
باحتمال قوی همانطور که پسر البارسلان یعنی معزالدین والدینا ملک شاه پسر  
برهانی را بلقب خود معزی خواند البارسلان نیز امیر الشعرا را بلقب خود  
برهانی منسوب داشته است.

از اشعار معزی چنین برمی آید که برهانی پدر او از دباریان و امرا و معاصرین  
البارسلان اشخاص ذیل را مدح گفته و معزی نیز نظر بحق خدمت پدر خود نسبت

باین بزرگان، گاهی ایشانرا ستوده و یادآور خدمتگزاری پدر خویش نسبت بآن منحصن  
شده است:

۱- **امیر ضیاءالملک ابویعقوب یوسف بن باجر** . چنانکه معزی گوید:

**ضیاءالملک** خورشید ایران  
ابویعقوب یوسف ابن باجر

.....

زبان بنده برهانی همیشه  
بمدح و آفرینت بود فاخر

دل من بنده نیز ای فخر ایران  
همه ساله ز قهر تست شاکر

مهاجر گشتم از شهر و بر خوش  
نخواهم گشت از این خدمت مهلجر

.....

مرا مقصود از این خدمت قبولست  
رسم زان پس بخدتهای فاخر  
این شخص که از امرای لشگری سلجوقی بوده ظاهراً پسر همان باجری است که  
مورخین باختلاف اسم او را **فاجر و تاجر و بیچر** ضبط کرده اند ولو در عهد جفری مقدم  
عساگر او بوده (ابن الاثیر سال ۴۹۰ و عماد ص ۵۶) و این همان کس است که خواجه  
نظام الملک قبل از پیوستن بخدمت جفری پیش او بدبیری سر میگردانده است.

این امیر پسر بزرگتری داشته است بنام **مسعود** که در عصیان نکش بر ملک شاه  
در سال ۴۷۷ و طغیان ارسلان ارغو بر بر کیارق در وقایع خراسان دخالتهایی داشته است (۱)  
۲- **کمال الدوله ابورضا** و پسرش **سید الرضا** که شرح احوال ایشان و اشعار  
معزی در این خصوص سابقاً مذکور شد. (۲)

۳- **ثقة الملک ابومسلم سروشیاری رئیس ری و داماد خواجه نظام الملک**. این

شخص قبل از سال ۴۶۴ رئیس ری بود، در این تاریخ عهده الملک عطاش داعی معروف اسماعیلیان  
به ری آمد و حسن بن صباح را بنیابت خود برگزید و حسن تا ۴۷۲ در ری بود. چون در  
این تاریخ میان او و خواجه نظام الملک برهم خورد ابومسلم در صدد تعقیب حسن برآمد  
و حسن باصفهان گریخت. ابومسلم در ۴۸۵ که غلامان نظام الملک بر کیارق را بسطقت

۱- رجوع شود باین الاثر در تاریخ این سال و عماد کاتب ص ۲۵۷ و انبیا الملوک السیوخیم ص ۸۵.

۲- رجوع شود به همین رساله ص ۶۱ و ۶۴.



برداشتند و او را از اصفهان گریزانیده به ری آوردند تاجی مرصع بر سر بر کیارق آویخت و در ریاست ری باقی بود تا آنکه یکی از فدائیان اسماعیلی بنام خداداد او را در سال ۴۹۴ هجری ضرب کلرد کشت (۱).

این است اشعار معزی در مدح این شخص و اشاره بسابقه خدمت پدر برهانی در نزد او:  
 زودا که نو بهار بر آرد سر از زمین      کرد بدوات      ثقة الملك آشکار  
 صدر عراقیان و خداوند رازیان      بو مسلم      ستوده رئیس بزرگوار  
 نسل سروشیار پراکنده در جهان      بو مسلم      است سید نسل سروشیار  
 گرگاه کودکی پدر از وی کناره شد      بخشش      بغز و ناز بیورود در کنار

.....

در مجلسی تو بود یکی شاعر عزیز      زان شاعر عزیز معزی است یادگار  
 از شهر یار خلعت و منشور یافت (۲)      مقبل شدم بخلعت و منشور شهر یار  
 دانم که اختیار پدر خدمت تو بود      من نیز چون پدر کنم این خدمت اختیار  
 ده روز بندگی بکنم بر بساط تو      زان پس شوم بخدمت سلطان روزگار... الخ

۴- سید ابوطاهر مطهر بن علی ذوالفخرین (۳)، معزی در مدح این شخص گوید:  
 خدمت آن کن که فخر امت پیغمبر است      سید السادات ذوالفخرین و تاج اصفیا  
 قبله اقبال بو طاهر مطهر بن علی      الامام بن الامام المرتضی بن المرتضی

.....

کرد برهانی باول خدمت تو مخلصی      یافت او اقبال تو هم مرتجا هم مانجا  
 کرد خواهم خدمت تو مخلصاً همچون پدر      تا باقبال تو گردم مقبل اندر مبتدا  
 غرض ازین شخص ظاهر السید المرتضی ذوالفخر بن المطهر بن علی علوی (۴) است  
 که سمت نقابت علویان ری را داشته و باخرزی او را در سال ۴۳۴ در ری ملاقات کرده

۱- ابن الاثیر و قایم این سال وزیده التواریخ ابوالقاسم کاشی و واحة الصدوق ۱۴۰-۱۴۱ هجری و عباد کاتب ص ۹۳ و جلد سوم جهانگشا و حواشی آن بقلم حضرت علامه آقای میرزا محمدخان قزوینی؛  
 ۲- رجوع شود بهین رساله ص ۷۵  
 ۳- در آخر عهد که استاد ابو مسلم را ثقة الملك نوشتند سید مرتضی قم را ذوالفخرین نوشتند (بعضی فضایل النواصب ص ۱۷)  
 ۴- قلت یوما للمرتضی المطهر بن علی العلوی... (سمانی ۳۴۸)

است و در فهرست اسماء مشایخ الشیعة تألیف شیخ منتجب الدین قمی نیز ذکر او آمده و او از فرزندان عبدالله الباهو بن امام زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است و نقابت ری در خاندان او باقی مانده تا عهد لشکر کشی سلطان قکش خوارزمشاه در سال ۵۹۱ هجری (۱).

۵- امیر عضد الدین شمس الملوك علاءالدوله علی بن امیر شمس الملوك  
 ظهیر الدین ابی منصور فرامرز بن کاکویه امیر علاءالدوله ابی جعفر عضد الدین  
 محمد بن دشمنز یار رستم بن مرزبان دیلمی، این شخص پسر امیر ابو منصور فرامرز  
 و نواده علاءالدوله کاکویه معاصر شیخ الرئیس ابوعلی سینا است که او را در سال ۴۴۳ طغرل  
 پس از فوت پدرش به حکومت یزد نامزد کرده و او ندیم ملکشاه بوده و در سال ۴۶۹ سلطان  
 دختر جغری بیگ زوجه سابق القائم خلیفه را باز دواج او در آورده و همواره در خدمت ملکشاه  
 میزیست و حدود ۴۸۸ در جنگ بین نقش پسر البارسلان و بر کیارق بقتل رسید و است؛ و این همان  
 شخص است که بنا بر شهادت نظامی عروضی ملکشاه را نسبت بمعزی بر سر مرحت آورده  
 و برای او اجرا و جامگی پدرش را گرفته است و معزی خود در اشاره بهمین سوابق نعمت  
 و مدح امیر علاءالدوله گوید:

این فخر ترا بس که همی وصف تو گویم      در بزمکه شمس ملوکان عضد الدین  
 شهزاده آزاده علی بن فرامرز      پشت سپه و مونس سلطان سلاطین  
 جد و پدرش را عضد و شمس لقب بود      وین هر دو لقب یافت ازو رونق و تیرین  
 ایضاً در قصیده دیگر گوید:

میر اجل علی فرامرز خسروی      درستم رسوم و معنی سامان  
 کشت از مناقب جو علی بخت من بلند      شد بر مدایح دو علی طبع من روان  
 پیغمبر گزیده بدو بود شاد دل      جغری بک ستوده بدین هست شادمان  
 دانم شنیده ای تو خداوند حال من      گز فرقت پدر تن من بود ناتوان

۱- عبدة الطالب ص ۲۴۴ و تجارب السلف ص ۳۳۳ و ابن الاثیر در وقایع سال ۵۹۱ و مقدمه معالم العلماء، ابن شهر آشوب طبع نگارنده.

بودم میان خلق چو آشفته گلن تنه  
 دادم لقب معزی و بشنید شعر من  
 میرا منم بخدعت تو نایب پدر  
 گر گلستان شعر ز بلبل تپیده است  
 فرخنده بود بر متنبی بساط سیف  
 فرخنده شد بساط تو بر من که یافتم  
 گر پیش شهریار مرا حشمتی نهی  
 حاصل کنم بدولت تو همه کنج بسوختن

۶- ذوالسعادات فخر المعالی ابوعلی شرفشاه علوی جعفری رئیس قزوین، که  
 تفصیل اشعار معزی در حق او گذشت، و تنها قطعه شعر مفصلی که از برهانی در دست هست  
 تشبیب قصیده‌ای است از او در مدح همین ذوالسعادات و آنکه در کتاب مونس الاحرار  
 محمد بن بندر جاجرمی آمده اینست :

هر آن روزی که باشم در خرابات  
 هر آن روزی که در مستی گزارم  
 مرا بی خویشتن بهتر که باشم  
 چو از بند خرد آزاد کردم  
 مرا موسی بفرماید به تورا  
 مرا کوئی لباسات نو تا کی  
 گهی اندر سجود پیش معشوق  
 گهی گویم که ای ساقی قدح خذ  
 من و باده کشیدن تا زمستی  
 پند بر خم خمرم وقف کرده است  
 یکم آزاد مردم لایالی  
 همی نازم چو موسی در مناجات  
 مبارك باشم ایام و ساعات  
 نه قرآنی نمایم من نه طاعات  
 بر آسایم ز تهدید عبادات  
 چو کردم حق فرعونی مراعات  
 خراباتی چه دادم جز لباسات (۱)  
 گهی پیش مغنی در تحیات  
 گهی گویم که ای مطرب غزل های  
 کشم نعره ز حجره در سماوات  
 سبیلیم کرد مادر بر خرابات  
 کنم در وصف قلاشان مباحات

۱- معزی نیز در مدح همین ذوالسعادات قصه‌ای گوید بمطلع :

اگر سرای لباساتین خرابات است  
 مرا میان خراباتیان لباسات است

چو دانستی که مرد تره‌انم  
 خرافات خراباتی چه گویم  
 سخن گویم ز شاهی جعفری اصل  
 خداوندی جوادی نیکوی ذات  
 ممکن بر من سلامی خواجده هیات  
 ندانم من بجز هزل و خرافات  
 قسمت مدیحه این قصیده در دست نیست و یقین است که برهانی قافیه (آت) را  
 برای گنجاندن لقب شرفشاه که ذوالسعادات بوده اختیار کرده است.

۷- شرف الملک، معزی در مدح او گوید:

تابکی من از بلاد خراسان بلا کشم  
 در خدمت رکاب تو آیم سوی عراق  
 یا مفضل الکفا و یا سید الذی  
 برهانی از شمار قدم بود پیش تو  
 این آمد از بلاد خراسان مرا بکف  
 تا سید العراقین ای ملک را شرف  
 مدح الموحدين له یس یختلف  
 مشهور بود نام و نشانش بهر طرف  
 او غایب است و نایب و فرزند او منم  
 و آورده ام ز خاطر خویش احسن الطرف  
 الخ ...

ظاهراً مقصود از این شرف الملک همان شرف الملک محمود بن منصور بن محمد  
 مستوفی خوارزمی است که احوال او گذشت بخصوص که شرف الملک مستوفی بشرحی  
 که گفتیم از مدتی قبل از جلوس ملک‌شاه در مملکت سلجوقی سمت استیفاء داشته و بهمین  
 جهت یقیناً برهانی او را در عهد البارسلان مدح گفته بوده است.

از اشعار برهانی غیر از تشبیبی که مذکور افتاد شعری در دست نیست. در یک جنگ  
 خطی متعلق به نگارنده قطعه‌ای کوچک هست بنام خواججه عبدالملک سمرقندی که به  
 احتمال قریب یقین باید همان خواججه عبدالملک برهانی باشد که او را بشرح مذکور  
 در پیش برخی با شتاب سمرقندی دانسته‌اند و آن قطعه که آب لطف و فوق از آن می‌تراود  
 اینست :

ای مردم چشم از نظر ما مرو آخر  
 ای جان عزیز از تن رنجور مشودور  
 وی عمر گرامی زبر ما مرو آخر  
 وی سایه رحمت ز سر ما مرو آخر  
 ای نقش خیال خط جان پرور جانان  
 از لوح سواد بصر ما مرو آخر

دوبیت از اشعار برهانی را نیز پسرش معزی در طی قصیده‌ای تضمین کرده و گفته :  
 دو بیت شعر ز گفتار خواجه برهانی  
 که هست سورت او: هل اتی علی الانسان  
 که نام و نعل تو باقیست تا بدان ساعت  
 دیگر از ممدوحین برهانی خواجه ابو عبدالله ناصرالدین مکرّم بن العلاء وزیر  
 شاعر پرور مشهور سلاجقه کرمان است که احوال او را چون در هیچ کتابی جمع بدست  
 نمی‌آید ذیلاً مذکور میدارم.

## ناصرالدین ابو عبدالله مکرّم بن العلاء مجیر الدوله وزیر سلاجقه کرمان

صاحب تاریخ سلاجقه کرمان محمد بن ابراهیم در این کتاب خود (ص ۱۸) از جمله  
 مداحان مکرّم بن العلاء که بدان صلوات فراوان بشعرا و زائرین اشتها فوق العاده پیدا  
 کرده و قصه او با ابواسحق ابراهیم بن عثمان غزی (۴۴۱-۵۲۴) و شبل الدوله ابو الهیجاء  
 مقاتل بن عطیه بکری (وفاتش در ۵۰۵) معروف است<sup>(۱)</sup> در ردیف غزی و عباسی نام برهانی  
 و معزی را نیز می‌برد و میگوید که دیوان این شعرای مفلح بحسن آثار و کمال بزرگواری  
 او شاهد عدل است.

در دیوان امیرالشعرا يك قصیده فقط در مدح مکرّم بن علاء هست بمطلع ذیل :

چيست آن دریا که هست از جنبش او در جهان

نیل و سیحون و فرات و دجله و جیحون روان

و در مدیحه گوید ،

صاحب دولت مجیر دولت و صدر کفاة ناصر دین کدخدای خسرو کیتیستان  
 سید و تاج وزیران مکرّم آنکه هست منعم فی کل حال مقبل فی کل شأن

.....

کوش او کوئی بکرمان بشنود بیواسطه هر کجا در کشوری آید ز درویشی فغان  
 او بکرمان است و از جودش بهر اقلیم هست منتی بر هر مکن و نعمتی در هر مکان

.....

نام آن صاحب که شاهنشاهرا دستور بود<sup>(۱)</sup> از مناقب داستان شد درری و در اصفهان

۱- یعنی صاحب اسمعیل بن مهرداد وزیر شاهنشاه فخرالدوله دیلمی.



نام این صاحب کدوستور است **ایران‌شاه را** (۱) گفت آن صاحب بیک زلت خلود اندرسقر آن فساد شرع را در خاندان کردی غلو آن بدی آردیو دانستی و نیکی از خدای کرچه از بخشیدن او گوشها شد پر خبر ورچه توقیعات آنرا در رسایل نسخت است و از این بیت که معزی گوید :

ور بینم مجلس عالیت را یکشب بخواب  
جنت الاعلی تو پنداری همی بینم عیان  
معلوم میشود که این قصیده را بخدمت او فرستاده است و خود معزی در کرمان پیش او نبوده. از این قصیده واضح است که معزی او را در ایام سلطنت ایران‌شاه بن‌تورانشاه (۴۹۵-۴۹۰) مدح گفته و چون صاحب تاریخ سلاجقه کرمان او را از وزرای قبل از تورانشاه (۴۷۷-۴۹۰) می‌شمارد پس معلوم میشود که مکرّم بن‌العلاء لا اقل قبل از سال ۴۷۷ ابتدای سلطنت تورانشاه تا سال ۴۹۰ سال اول سلطنت ایران‌شاه وزیر کرمان بوده و قرائن دیگر حاکی است که او حتی از ایام سلطنت قاوورت (۴۶۷-۴۶۶) مؤسس سلسله سلجوقیان کرمان در سمت وزارت بوده است (۲) بشرح ذیل :

در تاریخ کرمان ضمیمه زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشی آمده است که «رض بردسیر از بناهای صاحب مکرّم بن‌العلاء است». بردسیر که قاوورت و پسران او آجارا پایتخت خود قرار دادند و قاوورت در ۴۷۷ بر آن استیلاء یافت در این تاریخ ربضی خراب داشت (تاریخ سلاجقه کرمان ص ۲) و در ۴۶۷ یکسال بعد از قتل قاوورت ربض آن آباد بوده است و سلطان‌شاه جانشین قاوورت در مقابل لشکریان ملک‌شاه در آن تحصن اختیار نموده بوده

۱- ایران‌شاه بن تورانشاه (۴۹۰-۴۹۵) از سلاجقه کرمان.

۲- چون برهانی در حدود ۴۶۵ فوت کرده پس مدایح او از مکرّم بن‌العلاء و ذیر که بقول صاحب تاریخ سلاجقه کرمان مدوح برهانی نیز بوده قاعداً تا قبل از سال فوت برهانی یعنی قبل از ۴۶۵ سروده شده بود ، و این نیز حاکی است که وزارت مکرّم بن‌العلاء پیش از تاریخ فوق یعنی در عهد قاوورت شروع شده بوده است.

(ایضاً تاریخ سلاجقه کرمان ص ۱۷) پس بنای ربض کرمان بدست مکرّم بن‌العلاء قبل از تاریخ ۴۶۷ انجام یافته است و با کثر احتمال این کار در عهد قاوورت شده بوده . و در يك قصیده از قصاید غزی که ذیل<sup>۱</sup> بنقل آن خواهیم پرداخت این شاعر از فتوحات مکرّم بن‌العلاء از جمله از فتح عمان صحبت میکند و فتح عمان از وقایع سلطنت قاوورت است (تاریخ سلاجقه کرمان ص ۸-۱۰).

ابن الاثیر در وقایع سال ۴۵۹ در طغیان قاوورت بر الب ارسلان گوید که وزیر قاوورت مردی جاهل بود و او را باستبداد و طغیان برداشت و یقیناً این کس که در ۴۵۹ وزارت قاوورت را داشته کسی دیگر غیر از مکرّم بن‌العلاء که در عهد خود از مشاهیر بشمار میرفته بوده است و شاید قاضی فرازی باشد که صاحب تاریخ سلاجقه کرمان بخوبی از او نام نمی برد (تاریخ سلاجقه کرمان ص ۴).

ابو اسحق ابراهیم بن عثمان بن محمد کلبی غزی (۴۴۱-۵۲۴) از مشاهیر شعرای عهد ملک‌شاه و سنجر در خراسان و عراق از مداحان مخصوص مکرّم بن‌العلاء است و قصاید بسیار در مدح و شرح فتوحات او در حدود بحر عمان و معاربه با خوارج آن حدود دارد از آن جمله قصیده ایست بمظلم ذیل:

ورود رکاب الدع یکفی الرکائب  
و شتم قراب الربع یشفی الترائب  
و از این قصیده است این دو بیت مشهور که آنها را ابن خلکان در احوال غزی (جلد اول ص ۲ از چاپ پاریس) آورده.

حملنا من الایام ما لانطقه  
کما حمل العظم الکسیر العصابا  
ولیل رجونا أن یدب عذاره  
فما اختط حتی صار بالفجر شائباً  
و در مدیحه گوید در ذکر فتح عمان :

سوابح کالتینان تحسب أثنی  
تسمن من کرمان عرفاً عرفته  
مسخت المطایا ان مسحت السبابا  
فهن یلاعبن التشاط لوانبا

.....

تبسم نغم الدهر منه بصاحب  
إذا جد لم يصحب سوى العزم صاحباً

• • • •

ولم ير ليثاً حانداً قبل مكرم  
ينافس في العليا ويعطى الرغائباً

• • • •

ثنى نحو شمطاء الوزارة طرفه  
فصارت بادئى لحظة منه كاعباً  
فتحت اللهها يا ناصر الدين باللهي  
وفاتها يدعى الخطيب المخاطباً

• • • •

و يوم الهمايين ماجوا و فوقهم  
سماء قسى يرسل التبل حاصباً  
اشرت من التدبير والبحر بينكم  
بنجم رآه الجيش في البر ثاقباً

• • • •

بدا بك وجه الدين ابيض مشرقاً  
ووجه عدو الدين اسود شاحباً... الخ

این قصیده بتمامی مثل بسیاری دیگر از قصاید غزی بخط در ضمن دیوان ابوالمظفر ابیوردی در مصر چاپ شده و جامع یا طابع دیوان آنها را با بیوردی نسبت داده است و در نسخه قدیمی دیوان غزی که در کتابخانه ملی پاریس بنشانه 316 Arabe هست در عنوان این قصیده چنین مسطور است: «مدح ابو عبدالله مکرم بن العلاء بکرمان و یدکر ماوقعه فی الخوارج بالحرب التي جرت فی البحر وظفر بهم».

و در یکی دیگر از قصاید غزی در مدح مکرم بن العلاء (دیوان ابیوردی ص ۲۷۶-۲۷۹) لقب مکرم بن العلاء یعنی مجیر الدوله که در شعر معزی نیز آمده مذکور است چنانکه این شاعر گوید:

فلله صدر كاتب سلمت له  
کأن المعاني في محارب كتبه  
کواكب عجم في أهلة أحرف  
بدور المعاني بينهن کوامل  
اليك مجير الدوله انجردت بنا  
رواجل من آمالنا و رواجل  
على السير دون ابن العميد رسائل  
قناديل ليل والسطور سلاسل

ومن لم يساعده المنى فهو خائب  
ومن لم يفرسه الفنى فهو راجل  
محيالك بدر و الملوك كواكب  
وكفك بحر والا كف جداول  
قصتك لا بالشعر من ارض غرة  
ولكن بقولى اننى لك آمل... الخ  
وبيت آخر این قصیده که در شرطه گفته است یعنی:

بقيت بقاء الدهر يا كهف اهله  
و هذا دعاء للبرية شامل  
از ایات بسیار مشهور سایر است که غالباً ادبای بعد از غزی بدان تمثیل جسته اند.

## ۵ = ابوالمعالی سدیدالدین سدیدالملک مفضل بن

عبدالرزاق بن عمر (۱)

(عارض لشکر ملکشاہ و رئیس دیوان اشراف برکیارق)

این شخص در قسمت اخیر سلطنت ملکشاہ سمت عارض لشکر را داشته و در موقعی که تاج الملک شیرازی در دربار سلطانی بر ضد خواجہ نظام الملک مشغول دستہ بندی شدہ سدیدالملک عارض را ہم با خود ہمدست کردہ بود (عماد کاتب ص ۶۲). بعد از مرگ ملکشاہ و قتل تاج الملک، سدیدالملک نیز مانند غالب اصحاب دیوانی سلطانی سرگردان بود تا آنکہ پس از ظهور دولت سلطان غیاث الدین محمد و از میان رفتن مؤید الملک وزیر او، سدیدالملک در دستگاہ محمد داخل شد و محمد او را در سال ۴۹۵ بمأموریتی مالی ببغداد فرستاد و مستظہر او را در ہمین سال بوزارت خود برگزید ولی در سال بعد، از این مقام افتاد و محبوس شد، چون از حبس بیرون آمد بحلہ سیفیہ گریخت و از آنجا پیش برکیارق رفت و سلطان سمت اشراف ممالک خود را باو داد (ابن الاثیر و قایع سالہای ۴۹۵ - ۴۹۶)

ذکر این ابوالمعالی سدیدالملک را شاعر معروف ابوالمعالی نحاس رازی در قطعہ معروفی کہ در باب وزرای ملکشاہی گفتہ آورده است و عجب اینست کہ بعضی از تذکرہ نویسان مثل صاحب ہفت اقلیم و مجمع الفصحا این ابوالمعالی سدیدالملک را با ابوالمعالی نحاس شاعر اشتباہ کردہ و زندگانی ایشانرا با یکدیگر مخلوط نمودہ اند (رجوع شود بحواشی حدائق السحر در احوال ابوالمعالی رازی).

## ۶ = ابو الغنائم جمال الدین تاج الملک مرزبان بن

خسرو فیروز شیرازی

(رئیس دیوان طغرا و انشاء، قتلش در معرہ ۴۸۶)

چنانکہ در احوال کمال الدولہ بورضا و کمال الملک ادیب ابو جعفر مختار زوزنی کہتیم سلطان ملکشاہ بعد از مرگ ادیب زوزنی ریاست دیوان رسائل یعنی وزارت اشا و طغرای خود را با ابو الغنائم تاج الملک شیرازی داد. تاج الملک در سال ۴۳۸ در فارس توند یافته و پدر او در خدمت ملوک این سرزمین سمت وزارت داشتہ و تاج الملک در زیر دست او بآداب دبیری آشنا شدہ بودہ

در ایام امارت سرہنگ قطب الدین عماد الدولہ ساوٹگین بر کرمان و فارس و عراق (از سال اول سلطنت ملکشاہ) ابو الغنائم تاج الملک در خدمت او داخل شد و نظر توجہ و اقبال او را جلب نمود تا آنجا کہ ساوٹگین او را بسلطان ملکشاہ معرفی کردہ و او را شایستہ خدمات دیوانی دانست. سلطان ہم او را در دستگاہ خود پذیرفت و وزارت بعضی از فرزندانش را کہ بعدہا بسلطنت رسیدند (ظاہر ناصر الدین محمود یا ابوشجاع احمد یاهر دو) بلو و اکذاشت و حرم و خانہا و خزاین خود را باو سپرد و سفارتها و مأموریتہای لشکری باوداد و بعدہا دیوان انشاء و طغرای خود را نیز در عہدہ او گذاشت. (عماد ص ۶۱)

تاج الملک مردی بود فصیح و زیرک و صاحب سخا و ہمتی بلند، لیکن جامطلب و طالب صدارت بہمین جهت در عین آنکہ کمال اقدام و توقیر را نسبت بخواجہ نظام الملک مرعی میداشت پیش سلطان نیز بتقیب صورت حال او می کوشید و در این سعایت با مجد الملک قمی صاحب دیوان استیفاء و ابوالمعالی سدیدالملک عارض ہمدست بود و ہمین سعایتہای ایشان بالاخرہ در آخر کار خواجہ را از نظر ملکشاہ انداخت و واسطہ ابلاغ پیغام درشت سلطان ہم بخواجہ نظام الملک، تاج الملک و مجد الملک بودند و این جماعت



که سر دسته ایشان تاج الملك محسوب میشد چنانکه مکرر گفته ایم آنقدر کوشیدند تا آنکه در حقیقت خواجه را که پیر نیز شده بود از کار برکنار کردند و زمام اختیار امور دیوان در دست تاج الملك و مجد الملك و سدید الملك قرار یافت و بر تصرف اموال دولتی و اعمال ملکی استیلای کامل یافتند و چنین می نمایند که در قتل خواجه هم بی شرکت نبوده اند و شاید ملک شاه نیز برای نجات یافتن از تسلط خواجه و پسران و نزدیکان او در انجام این نقشه دخالتی داشته است. در مطالعه تاریخ سلاجقه بنظایر این قبیل اسباب چینی ها از طرف سلاطین و امراء و وزراء مکرر تصادف میشود مخصوصاً چون این دوره مقارن ایام شور فدائیان اسماعیلی و حملات ایشان باریکان دولت بوده غالباً این نوع کشتن هارا که علت و محرك آن مستور میماند با اسمعیلیه می بستند و یا آنکه ایشان را بارتکاب این قبیل جنایات و امید داشتند. بهر حال در اینکه در عصر سلاجقه و مقارن قتل خواجه غالب مردم مخصوصاً بستگان بخواجه نظام الملك را عقیده بر این بوده است که قتل خواجه بتحرک تاج الملك و موافقت نظر ملک شاه انجام یافته شکی نیست و قطعه قطعه کردن تاج الملك را نظامیه بهمین جهت روا داشتند و اشعار معزی که سابقاً در حال خواجه نقل کردیم حاکی از اشاراتی بهمین مطلب یعنی دخالت ملک شاه در قتل وزیر خود است مخصوصاً این بیت:

بس دل که شدی زمرگ شاهنشہ ریش  
و در تاریخ گزیده و جامع التواریخ و زبدة التواریخ این قطعه که از سید اجل<sup>(۱)</sup> است آمده:  
عجب مدار که از کشتن نظام الملك  
عجب تر آنکه روا داشتند کشتن او  
بزرگ سهوی آن قاعده ندانستند  
هزار سال بیاید که تا خردمندی  
گر کشتن دستور نبودی در پیش  
بدان امید کشان ملک و مال را م شود  
که تیغ زنگ بر آرد چو بی نیام شود  
میان اهل کمایت چو او نظام شود

۱- سید اجل عزیز بن هبة الله (۴۵۹-۵۲۷) از سادات علوی حسینی بیبک است و جد او علی الشریف قبیله التیاه خراسان بود و سلطان سنجر نقابت علویین خراسان و وزارت خود را باد تکلیف کرد ولی او نپذیرفت.

و بیت دوم این قطعه صریح است که قائل آن قتل خواجه را بتصوب کسانی میداند که امید رام شدن ملک و مال را در دست خود داشته اند یعنی اعیان درباری ملک شاه.  
صاحب تجارب السلف گوید (ص ۲۸۱):

«بعد از شهادت خواجه، تاج الملك ابو الغنائم از برای وزارت ترشح یافته بود، همه می گفتند که وزیر او باشد. و سلطان چون بیغداد آمد بفرمود تا منجمان روزی از برای [نشاندن] تاج الملك ابو الغنائم درمسند وزارت اختیار کنند، ایشان باتفاق روز آدینه منتصف شوال سنه خمس و ثمانین و اربعه ماهه اختیار کردند و سلطان ملک شاه روز چهارشنبه بشکار رفت و در شکار گاه محموم شد بیغداد آمد فصد کرد و قوتش ساقط گشت و روز آدینه که جهت جلوس ابو الغنائم مختار بود سلطان ملک شاه در گذشت».

بعد از مرگ ملک شاه تاج الملك که سمت وزارت ترکان خاتون زوجه او را نیز داشت<sup>(۱)</sup> پسر این خاتون یعنی محمود را که شش ساله بود (بقول ابن الاثیر چهار سال و چندماه) بالقب ناصر الدینا و الدین بسلطنت نامزد نمود و تاج الملك و ترکان خاتون مرگ سلطان را پنهان کردند و کسانی را باصفهان فرستادند تا بر کیارق پسر ارشد سلطان را گرفتند و در حبس انداختند. غلامان نظامیه که تاج الملك را محرک قتل مخدوم خود میدانستند شوریدند و بر کیارق را از حبس نجات داده بسلطنت برداشتند و او را از اصفهان برداشته بری پیش ابو مسلم سروشیاری رئیس این شهر که داماد خواجه بود بردند.

تاج الملك و محمود و ترکان خاتون باصفهان آمدند و پس از جمع سپاهی بدفع بر کیارق رفتند و در اواخر ذی الحجه سال ۴۸۵ در بروجرد باو برخوردند لیکن منہزم شدند و باصفهان برگشتند. بر کیارق اصفهان را محاصره کرد و در حین محاصره تاج الملك را که در جنگ بروجرد گریخته لیکن بزودی دستگیر شده بود بخلعت او آوردند، بر کیارق ابتدا میخواست وزارت خود را باو بدهد و تاج الملك حاضر شده بود که ۲۰۰۰۰۰ دینار در عوض تسلیم کند ولی نظامیه که از او کینه ای شدید در دل داشتند و میخواستند وزارت از خاندان خواجه بیرون نرود شورش کردند و بر کیارق گفتند که

جز بس تاج الملك بجزی دیگر راضی نخواهند شد، عاقبت درو ریختند و او را در ۱۲ محرم ۴۸۶ قطعه قطعه کردند و تاج الملك در این تاریخ ۴۷ سال داشت (ابن الاثیر و قایع سال ۴۸۶ و تجارب السلف) (۱).

تاج الملك مثل سایر اعیان درباری ملک شاه ممدوح شعرای بزرگ عصر خود بوده و معزی و قاضی ارجانی او را در اشعار خود ستوده اند ولی بعضی دیگر از ایشان نیز زبان هجو درو کشوده و او را بزهد فروشی و ریا منسوب داشته چه تاج الملك صائم الدهر بود و ندین و تصون کردی و بوقت روزه گشودن بسیار خلق را جمع آوردی و چون بوزارت رسیدن آن قاعده برداشت و ابن الهباریه درین معنی گفته است:

قد كان صوم الدهر يجمعنا      فالآن فرق بيننا الدهر  
و تمكنت منهم مكيدة      فمضى النفاق وأمكن الجهر (۲)

و یکی از شعرای فارسی زبان عهد او از همین روزه داشتن او در قطعه ای یاد کرده بوده است و عماد کاتب آن قطعه را عربی کرده گوید:

يا صائماً مذلم يزل      من كل شر صائماً  
لا زال ملكك بالسعوى      دالى القيامة قائماً  
لا زال طرف الدهر عند      لك ابا الغنائم قائماً (۳)

از امیر الشعرا معزی چهار قصیده در مدح تاج الملك در دست است که نام و القاب و بعضی از اشارات تاریخی مربوط بزندگانی او از آنها استنباط میشود از این قرار:

۱- «تاج الملك لقب مرزبان که خمیر مایه العاد و فتنه جهان و خلیف و مهاد حسن صباح بود از آن هفت شخصی است که اول بیعت کردند. و معلومست که اول بشبهی و مجبیری گشتی و باآخر بلعدهی کشته شد. (بعض مثالب النواصب)».

۱- تجارب السلف ص ۲۸۱.

۳- نسخه اصلی تاریخ سلاجقه همدان کاتب نسخه کتابخانه ملی پاریس ورق 576.

۱- در قصیده ای بمطلع:

عاشق آنم که عنابش همی بارد شکر      فتنه آنم که سنجابش همی پوشد حجر  
گوید:

که ز بی شرمی نهد بر سوسن آزاده پای      که ز بی آبی نهد بر لاله سیراب سر  
که ز مشک و غالیه برسیم سازد ساحری      همچو کلک تاج ملك شهریار دادگر  
صدر دنیا بوالغنائم کز سعادتهای چرخ      سوی در گاهش غنیمتهای فتح است و ظفر

• • • •

پیش سلطان هست جاهت بیشتر هر ساعتی      لاجرم در ملك و دولت هست جای بیشتر  
خانه محروس و فرزندان عزیز شاه را      کدخدای امداری و وزیر نامور  
از جلال توست حضرت را جلال است و شرف      و ز جمال توست دیوانه را جمال است و خطر (۱)  
تا قلم گشته است در دست تو مفتاح فتوح (۲)      هست هر سال نوی این شاه را فتیحه دگر  
گاه جوش لشکرش در شام و در انطاکیه      گاه کرد موکبش در خلیج و در کاشغر  
قهرمان ملك او شد رای تو در شرق و غرب      ترجمان تیغ او شد کلک تو در بحر و بر  
خسروان را خانه و گنج و پسر باشد عزیز      شاه را هستی تو تاج خانه و گنج و پسر  
روزگار تو پسر را و پدر را در خور است      هم پسر نازد همی از روزگار تو هم پدر... الخ  
۲- ایضاً در قصیده ای بمطلع:

ای پرنگار کشته بتو دور روزگار      وز دور آسمان تن تو گشته پرنکار  
گوید:

بر فرق روزگار تو بی تاج ملك ببخش      در دست تاج ملك شهنشاه روزگار  
فرخنده بوالغنائم کاحرار ملك را      از خدمتش غنایم و جاه است و افتخار  
صدری که از جواهر اقبال دولتش      عقد است تا قیامت در کردن تبار

۱- یعنی دیوان سلطان و پسر و حرم او.

۲- اشاده بر پادشاه او و بر دیوان و سائل سلطان.

۳- اشاره بسپردن ملک شاه غزانه و حرم و پسر خود را باو.

گرچه درم ز نقش بدیعت نامور  
نقش درم ز خامه او هست مسترق  
ورچه حرم زامن شریف است نامدار  
امن حرم زخانه او هست مستعار

.....

زان واقعه که ملک بدو گشت دردمند  
نقص نکشت جله تو در صدر مملکت  
پشت شریعتی تو و یزدانت باد پشت  
امروز هست مایه تو بیشتر زدی  
طغرای دار مملکت و گنج شاه را  
ایضاً در قصیده‌ای بمطلع ذیل:

عاشق بدری شدم کز عشق او گشتم هلال  
معزی گوید:

آفتاب وصل اورا گر زوال آمد چه شد  
بوالغنائیم مرزبان کز خدمتش هر مرزبان  
تاج از آن دادش لقب سلطان که دارد در قلم  
کر بنزد پادشاهان عز تاج از گوهر است  
گوهر تاج شهان در پیش این گوهر بود

.....

۱- ظاهراً معزی در اینجا از «آن حادثه که دهر بدو گشت سوگوار» مرکه یکی از پسران ملکشاه را که از همه پیش او عزیزتر بوده یعنی ابوشجاع احمد ملقب بملک الملوك عضدالدوله تاج‌الملک عده امیرالمؤمنین را اراده میکند. و او که در سال ۴۸۰ از طرف ملکشاه بولیمبی اختیار شده بود دو سال ۴۸۱ دوسن یازده فوت کرد و با احتمال بسیار قوی تاج‌الملک وزارت اورا داشته است چنانکه عماد کاتب و معزی میبای آن اشاره می‌کنند و مؤید این نکته لقب تاج‌الملک است که بطن غالب از تاج‌الملک یکی از القاب همین ابوشجاع گرفته شده و اگر این استنباط صحیح باشد معلوم میشود که این قصیده معزی مقارن سال وفات احمد یعنی در حدود سال ۴۸۱ سروده شده.

حل و عقد ملک و دخل و خرج نعمتهای خویش  
زیر اقلام تو دارد خسرو نیکو خصال  
تا گرفتی ملک هفت اقلیم در زیر قلم

دولت عالیت را هستند هفت اختر عیال  
چون قلم گیری و بر منشور شه طغراکشی  
شاخ طوبی را بود بانقش مانی اتصال  
طوبی آنکس را که در دیوان همی بیند ترا

شاخ طوبی را دریمین و نقش مانی در شمال

.....

شکر بوبکر قهستانی بگوید چند جای  
فرخی در شعرهای خویش چون آب زلال  
من نخوانم خویشتن را فرخی لیکن ترا  
صد چو بوبکر قهستانی شمارم در نوال<sup>(۱)</sup>  
خویشتن رازان نخوانم فرخی کز روی عقل  
در مدیح تو هم از من مدح تو باشد محال  
۴- ایضاً در قصیده‌ای که مطلع آن این است:

کیمیا دارد مگر باخویشتن باد خزان  
ور ندارد چون همی زرین کند باد خزان  
معزی گوید:

عشق و مدح اندر هم آمیزم که خوب آید همی  
عشق بر بدر زمین و مدح بر صدر زمان  
تاج‌الملک و جان آفاق و جمال دین حق  
عمده فتح و غنائیم بوالغنائیم مرزبان  
آن که بفروزد همی از سیرت و آثار او  
ملت صاحب کتاب و دولت صاحب قران

.....

هر زمان در دولت سلطان فراید عقل او  
لاجرم سلطان در اقبالش فراید هر زمان

.....

ملک را تاجی و زبید خاک پای همت  
تاجهای قیمتی در کنجهای شایگان  
تاج حور اندر جنان گر قیمتی دارد عظیم  
مثل تو تاجی ندارد هیچ حورا در جنان

.....

۱- رجوع کنید بدیل صفحه ۶۴ از همین رساله.



لی سپهر فضل و مختار خداوند سپهر  
ای جهان عقل و مقصود خداوند جهان  
خوان تو سرمایه عقل است و قانون شرف  
فرخ آن شاعر که بر خوان تو باشد مدح جهان

روز من فرخنده شد مانند جشن نو بهار

تا ترا گفتم مدیحت در دو جشن مهرگان  
عرض کردم هر دو خدمت را بشرط بندگی

آن یکی اندر سمرقند آن دگر در اصفهان... الخ  
ظاهراً در این بیت که معزی میگوید يك مهرگان در سمرقند و مهرگان دیگر در اصفهان بوده اشاره است بسفر اخیر ملک‌شاه در سال ۴۸۲ بماوراءالنهر و فتح سمرقند و سرکوبی احمد بن خضر خان ایلکی، چه در این سفر تاج‌الملک با سلطان همراه بوده و ملک‌شاه او را مأموریت داد که در اصلاح کار یعقوب برادر پادشاه کاشغر بکوشد، تاج‌الملک این مأموریت را انجام داد و بخراسان برگشت و از آنجا باصفهان پیش سلطان رفت (ابن‌الاثیر در وقایع سال ۴۸۲).

و در همین قصیده معزی گوید:

شکر انعامت رسیده است از خشن تا قندهار  
نقش اقلامت رسیده است از حبش تا قزوین  
قاضی ارجانی گوید در مدح او:

أوليس تاج الملك من آدابه  
وهو الامام المقتدى بفعاله

ان كان جاد به الزمان فانه  
قل في الوری طراً اذا استثنيت

امصّر الاقلام وهي ضعيفة  
وتتال مهما شئت وهي قصيرة

.....

أ أبا الغنائم دعوة من خادم  
لو كان يدينه اليك قبول... الخ

(دیوان ارجانی ص ۳۳۳-۳۳۵)

## ۶ = عمیدالدوله جمشید بن بهمنیار وزیر فارس

(که در ۴۷۶ کور شد)

یکی از وزرای زیر دست سیدالرؤسا نایب و پسر کمال‌الدوله ابورضا مردی بود که سابقاً در خدمت امیر فارس وزارت میکرد و عمیدالدوله بن بهمنیار نام داشت. این شخص که مردی کارداران و صاحب همت بود با سیدالرؤسا دست‌یکی کرد و چون سیدالرؤسا بشرحی که در احوال او گذشت در سال ۴۷۶ در توطئه برضد خواجه پیش سلطان فیروز نیامد و کور شد عمیدالدوله نیز عین این سر نوشت را پیدا کرد (عمادکاتب ص ۶۵).

از احوال این عمیدالدوله بیش از این اطلاعی در دست نیست لیکن گوینده نامی از معاصرین او یعنی امیرالشعرامعزی و ابوالمظفر ایبوردی بدوقصیده او را مدح گفته‌اند، قصیده معزی راجع است بایام وزارت او در اصفهان و فارس و قصیده ایبوردی بعد از کور شدن او در ۴۷۶ سروده شده، در قصیده معزی نام او جمشید آمده و در عنوان قصیده ایبوردی هم این اسم بشکل جهنشیاد(؟) که ظاهراً تحریف جمشاد شکل دیگر جمشید است طبع شده، قصیده معزی چنین شروع میشود:

بر آمد ساج گون ابری ز روی ساج گون دریا  
بخار مرکز خاکی نقاب قبه خضرا

.....

نماید تیره و گریان ز بیم باد نوروژی  
چو چشم دشمن دولت ز بیم خشم مولانا  
عمید دولت عالی و جمشید قوی دولت  
هنرمندی کرونازند اصل (۱) آدم و حوا

.....

زاعیان بر گزیده او بجد و همت عالی  
خداوند همه شاهان معزالدین والدینا  
اصفهان گشت از او خرم چو باغ از فر فروردین  
کنون خرما یببخار است و باشد خار یبخرما

نه هر والی چو او باشد بکف کافی بدل عادل نه هریتی بود کعبه نه هرطوری بود سینا

.....

الا یا مهتر مقبل عمید مشتری طالع عطار دیش تو خواهد که بنشیند با سقیفا... الخ  
قصیده ایوردی چنین شروع میشود:

الله جارك والنبي الهادي يامن يوالي فيهما ويعادي

و از این قصیده معلوم میشود که عمید الدوله در قلعه قلاع اسماعیلیه و سر کوبی ایشان نیز مقاماتی داشته است<sup>(۱)</sup>

## وزراء و اصحاب دیوان

### سلطان رکن الدین برکیارق

(۴۸۵-۴۹۸)

معزول ساخت و این مقام بعد از او چنانکه آرزوی دیرینه مجدالملک قمی بود نصیب او شد.  
از سال ۴۹۲ تا ۴۹۷ چنانکه در سلطنت محمد و احوال وزرای او بیاید بین بر کیارق  
و محمد بر سر سلطنت پنج جنگ اتفاق افتاد و در این کشمکش های بین دو برادر در سال ۴۹۲  
مجدالملک قمی وزیر بر کیارق بدست جمعی از امرأ لشکر یان هواخواه مؤیدالملک  
کشته شد و در ۴۹۴ مؤیدالملک وزیر محمد بدست بر کیارق از نعمت حیات محروم  
گردید. عاقبت دو برادر در ربیع الآخر ۴۹۷ بایکدیگر صلح کردند و این معاهده باقی  
بود تا آنکه بر کیارق در تاریخ ۱۲ ربیع الآخر ۴۹۸ وفات یافت و محمد بلا معارض و  
مستقلاً بجای ملکشاه بر کرسی سلطنت جلوس نمود.

بعد از قتل مجدالملک بر کیارق وزارت خود را بنظام الدین ابوالمحاسن  
عبدالجلیل اعز بن محمد دهستانی داد و چون این اعز دهستانی را اسماعلیه در ۱۲  
ذی الحجه ۴۹۵ کارد زدند وزارت بر کیارق نصیب یکی از وزرای سابق سلطان محمد  
یعنی ابومنصور محمد بن حسین خطیر الملک میبیدی شد و این خطیر الملک تا سال  
مرگه بر کیارق در وزارت او باقی بود، پس وزرای بر کیارق بقرا و ذیلند:

- ۱- ابوعبدالله عز الملک حسین بن خواجه نظام الملک (۴۸۶-۴۸۷ ذی الحجه ۴۸۷)
  - ۲- ابوبکر عبیدالله مؤیدالملک برادر او (۴۸۷-۴۸۸ دومامو کسری)
  - ۳- ابوالفتح مظفر فخر الملک برادر دیگر او (۴۸۸-۴۹۰)
  - ۴- ابوالفضل اسعد مجدالملک قمی (۴۹۰-۴۹۲)
  - ۵- ابوالمحاسن عبدالجلیل اعز دهستانی (۴۹۳-۱۷ ذی الحجه ۴۹۵)
  - ۶- ابومنصور محمد خطیر الملک میبیدی (۴۹۵-۱۲ ربیع الآخر ۴۹۸)
- احوال خواجه ابوبکر عبیدالله مؤیدالملک و خطیر الملک میبیدی را در ذیل وزرای  
سلطان محمد و احوال فخر الملک را در جزء وزرای سلطان سنجر ذکر خواهیم کرد  
بهمین جهت در اینجا بتقریر احوال عز الملک بن نظام الملک و مجدالملک قمی و عبدالجلیل  
اعز دهستانی می پردازیم و بمناسبتی در آخر این فصل از عمادالملک پسر و دیگر خواجه  
نظام الملک نیز ذکر می کنیم.

## خلاصه سلطنت بر کیارق

سلطان ابوالمظفر کن الدین بر کیارق فرزند زبیده خاتون بزرگترین چهارپسری  
است که بعد از سلطان ملکشاه از او باقی ماندند و او را چنانکه سابقاً گفتیم غلامان نظامیه  
در اصفهان علی رغم تاج الملک و ترکان خاتون زوجه سلطان که میخواستند اصغر فرزندان  
ملکشاه یعنی محمود پسر ترکان خاتون را جانشین ملکشاه نمایند با سلطنت برداشتند.  
بر کیارق بکمک نظامیه در ذی الحجه ۴۸۵ سپاهیان ترکان خاتون را در برزجرد مغلوب  
کرد و بعد بر اصفهان پای تخت پدری دست یافت و رسماً جانشین سلطان متوفی گردید و  
ابوعبدالله عز الملک حسین بن خواجه نظام الملک را بوزارت خود برداشت،  
در او ان سلطنت بر کیارق عم او تاج الدوله تش بن البارسلان براو شورید و  
بر کیارق را در ۴۸۷ مغلوب ساخت لیکن تش در حقر سال ۴۸۸ در نزدیکی زی منهرم  
و مقتول شد و در این تاریخ وزارت سلطان بر کیارق را برادر با کفایت عز الملک یعنی  
شهاب الدین ابوبکر عبیدالله مؤیدالملک داشت و او را بر کیارق در ذی الحجه سال  
۴۸۷ بعد از فوت عز الملک بوزارت خود برگزیده بود.

بر کیارق بعد از آسوده شدن از شر تش بتحریر مادر خود زبیده خاتون و وزیر او  
شمس الدین ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی مجدالملک قمی مؤیدالملک را  
از کار انداخت و برادر دیگر او ابوالفتح مظفر فخر الملک را سمت وزارت خود داد  
و مؤیدالملک بتفصیلی که در احوال او بیاید مدتی در عراق و همدان و اصفهان باین و آن  
متوسل میشد و ایشانرا بر بر کیارق و مجدالملک بعضیان تشویق میکرد تا آنکه بگنجه  
پیش محمد برادر بر کیارق رفت و او را که امیر اران و گنجه بود بر بر کیارق شوراند.  
محمد با سلطنت خواهی برخاست و سمت وزارت خود را بمؤیدالملک داده در شوال ۴۹۲  
برای تسخیر عراق و دفع بر کیارق از گنجه عازم ری شد. درین فاصله بر کیارق که  
برای خواباندن انقلابات خراسان بآن حدود رفته بود فخر الملک را از وزارت خود



وزرای برکیارق بجای تهیه دفع تش در بغداد بلهو و لمب مشغول شدند و در این تاریخ مقتدی خلیفه نیز در محرم ۴۸۷ فوت کرد و مستظهر بجای او نشست و برکیارق وزرای او بیعت خلیفه جدید را پذیرفتند. عاقبت برکیارق بجلوگیری عم خود تش عازم الجزیره شد لیکن از او شکست خورد و بموصل برگشت و عزالملک که در رکاب سلطان بود در ذی الحجه سال ۴۸۷ در موصل وفات یافت و جنازه او را از موصل ببغداد آورده در نظامیه بخاک سپردند (۱).

عزالملک در حیات پدر خود امیر و حاکم خوارزم بود و جمیع امور دولتی خوارزم در دست او قرار داشت و او در این مقام بود تا آنکه قبل از قتل پدر خویش که برای انجام خدمتی بحضور سلطان ملکشاه و خواجه شتافت و چون در این اثنا خواجه و سلطان از میان رفتند او نیز در اصفهان اقامت گزید تا موقعیکه بوزارت برکیارق رسید. امیرالشعرا معزی در موقعیکه عزالملک هنوز امیر بود یعنی در حیات پدرش و سلطان ملکشاه او را بقصدهای مدح گفته که مطلع آن اینست:

بتی که اونسب از لعبتان چین دارد      بروز پاک زشب صد هزار چین دارد  
و در مدیحه گوید:

چنانکه اصل سخاوت امیر عزالملک      حسین بن رضی میر مؤمنین دارد  
بزرگ بار خدایی که روز مجلس و بار      جمال (۲) معتمد و فر مستعین دارد

• • • •

بزرگوارا گردون بقدر جاه و شرف      ترا ستاره نسل قوام دین دارد

• • • •

من از خدای بخوام که در مکان و شرف      ترا بدولت و نیک اختری میکن دارد  
بزرگ سایه عدل معز دین خدای      قبول و حشمت تو تا بروز دین دارد

۱- عماد کاتب ص ۸۳ - ۸۴ و ابن الاثیر و تاریخ سالهای ۴۸۶ و ۴۸۷ - دکان و وزارت  
سنه و شهر آ معجم الالقاب بنقل از عماد کاتب.

۲- عزالملک در عهد خود بحسن صورت و جمال مشهور بوده (ابن الاثیر)

## ابو عبدالله حسین عزالملک بن خواجه نظام الملک

(وزارتش از اوایل ۴۸۶ تا ذی الحجه ۴۸۷)

بعد از آنکه غلامان نظامیه در تاریخ ۱۲ محرم سال ۴۸۶ ابو الفنایم تاج الملک را که اسیر برکیارق شده و این سلطان میخواست بوزارتش بردارد کشتند برکیارق برای راضی نگام داشتن ایشان وزارت خود را بیکی از پسران خواجه نظام الملک یعنی عزالملک که در اصفهان مقیم بود و اگذار کرد و این عزالملک که از دو برادر مشهور خود یعنی مؤید الملک و فخر الملک که در این تاریخ در اصفهان نبودند کوچکتس بود و بعد از قتل پدر و مرگ ملکشاه در اصفهان اقامت داشت و ایام خود را بشرا بخوار کی میگرفت و از کفایت و کاردانی خالی بود، بهمین جهت برخلاف انتظار عامه کاری از وی ساخته نشد و اختلالی که بعد از مرگ ملکشاه در امور سلطنت و مملکت پیش آمده بود بدست او اصلاح نیافت بلکه روز بروز بدتر شد.

عزالملک بعد از جلوس بر مقام وزارت ریاست دیوان طغرا را ببرادر کوچک خود عبدالرحیم که کنیه و لقب او ابو الفتح بهاء الملک است سپرد و دیوان استیفا را در عهد استاد علی بن ابی علی قمی گذاشت. و این استاد علی قمی که در وزارت کشتگی اتابک و مریدی برکیارق بود فی الجمله کفایتی داشت و اگر کاری در او ان دولت برکیارق و دوره وزارت عزالملک پیشرفت می کرد از برکت کاردانی وزیر جدید استیفا بود. سلطان برکیارق با وزیر خود یعنی عزالملک و ابو الفتح عبدالرحیم بهاء الملک برادر او و استاد علی بن ابی علی قمی در ۱۷ ذی القعدة ۴۸۶ در اواخر خلافت مقتدی ببغداد آمدند و در این تاریخ برکیارق خبر رسید که عم او تاج الدوله تش شورش کرده و در نفر از امرای سلجوقی یعنی قسیم الدوله آق سنقر و بوزان را که نسبت ببرکیارق مطیع بودند کشته است.

از این قصیده که معزی در آن عز الملك را امیر میخواند و قبول حشمت او را در زیر سایه معز الدین یعنی سلطان ملکشاه از خدا میخواهد و ابداً اسمی از وزارت او نیست معلوم میشود که این قصیده در ایام امارت او (ظاهر امارت بر خوارزم) گفته شده بعلاوه معزی در ایام وزارت یکساله او چنانکه در احوال امیر حبشی بیاید در خراسان بوده است و دوره وزارت عز الملك را در عراق درک نکرده.

ابوالمظفر ایبوردی در جلوس عز الملك بوزارت گوید :

أما وتجتى طيفها المتأوب      ليالى رَوْحنا المطايا بغرب

• • • •

واودى قوام الدين حتى تولعت      صروف الليالى بى فرغن مشربى  
ساذكره للركب كلت مطيهم      وللسفر اذ اعياهم وجه مطلب  
ولولا نظام الدين كانت لحومنا      وان كرمتم نهى نسور واذنوب  
ولازال من ابناء اسحاق كوكب      يلوح اذا ولى الزمان بكوكب

• • • •

اذا كنت جارا للحسين فلا تبل      رضى المتجنى واترك الدهر يغضب... الخ (۱)

## شمس الدین ابو الفضل اسعد بن محمد بن موسی مجد الملك بر اوستانی قمی شهید الدوله

(مستوفی سلطان ملکشاه و وزیر برکیارق از ۴۹۰ تا تاریخ قتلش در ۱۸ شوال ۴۹۲)

مجد الملك قمی که اهل بر اوستان از آبادیهای معروف قم بوده و بعضی نیز مثل ابن الاثیر او را بلاسانی نوشته اند چنانکه در احوال شرف الملك خوارزمی مستوفی کل ممالک ملکشاهی دیدیم ابتدا نایب او در دیوان استیفا بود و بعد از کناره گیری شرف الملك مستقلاً سمت مستوفی کل را در دستگاه ملکشاه پیدا کرد.

بعد از فوت کمال الملك ادیب ابو جعفر زوزنی و ریاست یافتن ابو الفنایم تاج الملك شیرازی بر دیوان اثناء و طغرا، مجد الملك تاج الملك که هر دو از جوانانی لایق و وزیر و کاردان بودند از در دوستی و موافقت با یکدیگر در آمده باطناً بر ضد سیطره عجیب خواجه پیر نظام الملك و پسران و کسان او قیام کردند و عارض لشکر یعنی ابوالمعالی مفضل بن عبدالرزاق سدید الملك را هم با خود یار ساختند و در حقیقت متنفذترین وزرای زیر دست صدر مملکت یعنی رئیس دیوان رسائل و رئیس دیوان استیفا و عارض لشکر دامن سقوط او را بکمر زدند و بشرحی که سابقاً دیدیم بالاخره موفق آمدند که او را از نظر سلطان بیندازند و زمام امور ملکی را خود در دست بگیرند. بعد از قتل خواجه و مرگ سلطان مجد الملك مستوفی که از حزب مخالف خواجه و از یاران تاج الملك بوده در اصفهان مقیم شد و چون آفتاب دولت یندوام تاج الملك غروب کرد و نظامیه روی کار آمدند مجد الملك نمیتوانست خود را در دستگاه دولت جدید وارد کند و همچنان عاطل بود تا آنکه عز الملك مرد و وزارت پیرادرش خواجه ابوبکر عبیدالله مؤید الملك رسید. برکیارق بعد از فوت عز الملك برادر او مؤید الملك را که در قندهار خراسان و کشمکشهای بین ارسلان ارغو و بوری برس باصفهان گریخته بود بوزارت خود برداشت

و این مرد کافی کاری که بعد از خواجه یکی از لایقترین وزرای سلاجقه است و با وجود سابقه دشمنی که بین مجدالملک و خانواده او بود نظر بکفایت و لیاقت مجدالملک اورا بخدمت خود خواست لیکن مجدالملک کناره گیری را مصلحت خود دانست و شاید چون طالب صدارت بود مانند در زیر دست مؤیدالملک را که استقلالی تمام داشت و حکومت کردن بر او ممکن نبود مقرون بصرفه خود نمیدید.

باری مؤیدالملک در دوره وزارت کوتاه خود در دستگاه بر کیارق (از ذی الحجه ۴۸۷ تا صفر ۴۸۸) بزرگترین دشمن سلطان یعنی عم او تش را در ۱۲ فرسخی ری مغلوب و مقتول کرد و اساس دولت اورا که در عهد برادرش عزالملک تزلزل گلی یافته بود بر پایه ای استوار و مستحکم ساخت لیکن بر کیارق قدر خدمت او را ندانست و مجدالملک که همواره چشم بصدارت دوخته بود بلافاصله بعد از شکست و قتل تش از اصفهان بری آمد و بازیده خاتون مادر بر کیارق که نسبت بمؤیدالملک نظری خوش نداشت دست یکی کرد و این خاتون و مجدالملک چنانکه در احوال فخرالملک خواهیم دید بالاخره بر اثر رشوه هایی که فخرالملک بسلطان و دشمنان مؤیدالملک داد بر کیارق را بعزل مؤیدالملک واداشتند و فخرالملک برادر بزرگتر او را که کفایت و لیاقت مؤیدالملک را نداشت در صفر ۴۸۸ بوزارت بر کیارق نشانندند تا در حقیقت او آلت اجرای مقاصد ایشان باشد.

در تمام مدت وزارت فخرالملک در پیش بر کیارق (۴۸۸-۴۹۰) وزیر واقعی مجدالملک بود که وزارت زبیده خاتون و ریاست استیفاء سلطانی را داشت و فخرالملک اسمی بلاسمی و صورتی بدون معنی بود (عماد ص ۸۶) عاقبت در سال ۴۹۰ موقعی که بر کیارق با وزیر خود فخرالملک و مجدالملک برای دفع قتنه خراسان با برادر خوش سنجر بآن دیار رفته بود فخرالملک را از وزارت معزول کرد و مجدالملک را سمت صدارت داد و فخرالملک چنانکه در اموال او بیاید بوزارت سنجر رفت و مقام کیا معبر الدوله اردستانی را گرفت.

وزارت مجدالملک کمی در پیش بر کیارق قریب دو سال طول کشید (۴۹۰ تا شوال ۴۹۲) و او در این مدت بهمدستی زبیده خاتون بر جمیع مهم مملکتی مستولی بود لیکن

دشمن قدیم او مؤیدالملک از سال ۴۸۸ که بتحریک زبیده وزیر او مجدالملک از کار افتاده بود تمام هم خود را صرف کشیدن انتقام از ایشان کرد و بشرحی که در احوال او در ذیل وزرای سلطان محمد بیاید بالاخره توفیق یافت که مجدالملک را در ۱۸ شوال ۴۹۲ در زنجان بکشد و زبیده را در همین ماه درری محبوس و مقتول سازد و بر اثر سلطنت برداشتن محمد بزرگترین زحمت را در بقیه مدت سلطنت بر کیارق برای او از این رهگذر تولید نماید. واقعه قتل مجدالملک را در ضمن احوال مؤیدالملک نقل خواهیم کرد.

مجدالملک قمی بتصدیق انوشروان بن خالد از فاضلترین و کاردارانترین مستوفیان روزگار بود و در حفظ قوانین و تدبیر دواوین و ضبط حساب نظیر نداشت (عماد ص ۶۰) بعلاوه مردی کریم و فضل دوست بود و فضلا و شعرا را مینواخت و بهمین جهت ذکر محمد او زینت دیوان غالب ایشان شده است، از آن جمله امیرالشعر امعزی و مؤیدالدین طغرائی اورا بقصایدی غرا ستوده اند که ما ذیلاً بیعضی از آنها اشاره می کنیم.

از معزی سه قصیده و یک ترکیب بند مفصل در مدح مجدالملک باقی است. از آن قصاید یکی بمطلع ذیل است:

زهی خجسته و فرخنده باد فروردین  
بفرخی و خوشی آمدی ز خلد برین  
و در تخلص بمدح گوید پس از مدح علی بن ابی طالب:

در مدینه علمست و در مناقب او  
در خزانة عقل است رای شمس الدین  
اجل و سید دولت ستوده مجدالملک  
بشیر خلق زمان و مشیر شاه زمین  
سرفضایل ابو الفضل کاختران سپهر  
بصد هزار قرائش نیاورند قرین

• • • • •

چو گشت رای تو پیوند رایت سلطان  
کشید رایت عالیش سر بعلین  
همه عراق و خراسان بجمله خالی گشت  
ز ظالمان بلاجوی و مفسدان زمین  
شده است شاه بتدبیر و رای تو چو پدر  
ستوده سیرت و نیکو خصال و نیک آئین  
این قصیده در ایام وزارت مجدالملک پیش بر کیارق سروده شده و در آن اشاره



است بتصفیه عراق از شش و امیران سپهسالار و تصفیه خراسان از ارسلان ارغو و غیره.  
قصیده دیگر معزی در مدح مجدالملک بمطلع ذیل است:

تا سلامت بجله آمده سلمی  
حلّه شد از خرمی چو جنت مأوی  
و در مدیحه گوید:

دل نکشد بار غم چو دیده ببیند  
بار که مجد ملک سید دنی  
بدر زمین شمس دین مؤید دولت (۱)  
صدر زمان اسعد محمد موسی  
بار خدایی که از سعادت او یافت  
هر چه همی از زمانه کرد تمنی

.....

مملکت شاه را ز خصم تهی کرد  
همچون بی کعبه را ز لات و زعرّی

.....

ای بسزا صاحبی که هر که بر غبت  
پیش تو آید ز دیگران کند ابری

.....

قاعدۀ ملک شد برآی تو محکم  
رای تو چون حجت آمده است بدعوی  
خامۀ توسست و لاغر است و لیکن  
ملک و خزانه بتوست محکم و فربّی

.....

بار خدا با پس از مدایح سلطان  
هست همه مدحها بنام تو اولی  
در صفت تو سخنوران جهانرا  
نثر بشره رسید و شعر بشعری  
هست معزی بدولت تو عجم را  
همچو عرب را جزیر و اخل و اعشی... الخ

مطلع قصیده سوم معزی در مدح مجدالملک این است:

خط است گرد عارض آن ماه دلستان  
یاسنبل است ریخته بر طرف گلستان  
سپس گوید:

جان پرورم بدوستی و مدح صاحبی  
کو هست پرورنده ملک خدا بیگان

۱- در نسخه «مؤید دولت» دارد ولی ظاهراً صحیح «مشید دولت» است که لقب دیگر مجدالملک بوده و بیعتی در تاریخ بیعت او را مجدالملک مشیدالدوله اسد بن محمد بن موسی القاسمی نامد (ورق 30b از عکس نسخه لندن).

فرخنده مجد ملک و پسندیده شمس دین  
تاج تبار و واسطه عقد دودمان  
بو الفضل مجد آنکه ز اقبال و نام او  
منسوخ گشت نام بزرگان باستان  
.....

دارد بزرگ کلک در از عقل و از هنر  
کنج و سپاه مملکت صاحب القرآن... الخ  
وثر کیب بند معزی در مدح مجدالملک که شامل نه بند است چنین شروع میشود:  
عاشق شدم بآن بت عیار چون کنم  
صعب است کار چاره این کار چون کنم  
و بند تر کیب این است:

فرخنده مجد ملک و پسندیده شمس دین

دارنده زمان و فرازنده زمین

و در مدیحه گوید:

بو الفضل کز فضایل او ملک نام یافت  
اسعد که از سعادت او بخت کام یافت  
آن صاحبی که پیش خدای و خدایگان  
از اعتقاد پاک قبولی تمام یافت  
تا او بکار دولت و ملت بایستاد  
ملت گرفت رونق و دولت نظام یافت  
.....

ایضاً:

اقبال تو بعالم علوی علم کشید  
وز فخر بر صحیفه دولت رقم کشید  
تا بر گرفت زیر قلم ملک شهریار  
بر نام بدسگالش کردن قلم کشید  
.....

از دولت و سعادت او شادمانه شد  
آن کس که او نحوست ایام غم کشید  
آسوده شد عراق و خراسان بعدل او  
و آن کس که در عراق و خراسان ستم کشید... الخ

از مؤید الذین طهرائی اصفهانی در مدح مجدالملک قمی هشت قصیده و قطعه  
در دست است که در دیوان این شاعر از صفحه ۳۴ تا ۴۳ طبع شده و برای اطلاع از آنها  
ممکنست بدانجا مراجعه شود.

برخلاف شعرائی که مجدالملک قمی را باحسان و کرم ستوده‌اند موفق الدوله ابوطاهر حسین بن خاقونی از منشیان وعمال دیوانی عصر او را بیخبل منتسب ساخته و قطعه معروف: می تازد بیخبل مجد الملک... الخ را در هجو او ساخته است و این الهیاره نیز در کتاب الصلاح والباغم تفصیل قتل او را برشته نظم کشیده (۱).

۱- مجدالملک دیندار و معتقد بود و هنوز آثار خیرات او در حریم مکه و مدینه ظاهر است و در مشاهده ائمه علوی و سادات فاطمی احسانهای او متواتر است از اوقاف و شمع سوختن، و خط و توقیع او هنوز مقتدای اصحاب دولتست و رسوم و قواعد و هنوز دوخیرات و نیکیها باقی است و از بزرگی و قدر و رفعت او هنوز لقب او یکی نداده‌اند و مجدالملک مطلق او را خوانند... در خیل خانه او هزاران ابوبکر و عمر و عثمان [نام] شیعی و سنی محترم و مقبول باشند و هفتصد غلام ترک داشته باشد چه حنفی چه شیعی چه سنی... آنچه از اهل تصوف و حکماء سنت و حنفیان را مراعات کردی و تمکین دادی از آفتاب مشهورتر است و قبه حسن بن علی که عباس عبدالطلب پدر خلفا آنجا مدفونست مجدالملک فرموده است و چهارطاق عثمان عفان بقیع هم مجدالملک فرموده است که هیچ سنی را حیات آن نیست که درش بر نهاده و مجدالملک را شب و روز درمشاهد دعا و ثنا گویند... و پدر مجدالملک متصلست بقبر و مشهد حسین بن علی (بعض مثالب النواصب).

مجدالملک ابوالفضل اسمعیل بن محمد بن موسی البراوستانی قدس سره شاعی و معتقد و مستبصر و عالم و عادل بود اما چون در مشورت سلطنت و قوت وزارت و فرماندهی و چنانچه بجا می رسید که مادر سلطان بر کیارق بخواست و گنجهای عالم برداشت و بر لشکرها دنیا از حد روم تا بلاد ترکستان و چین و ماچین فرمانده شد و سلطانی و تاج بخشی میکرد امرا و خواجگان دولت بر وی حسد بردند و بغوغای لشکر کشته شد (بعض مثالب النواصب).

برادر مجدالملک یعنی اثیرالملک ابوالمجد سعد بن محمد بن موسی بعد از قتل برادرش تادر قید حیات بود ممکن و محترم بود از قبل سلطان وقت، و رئیس المراقین مطلق او را نوشتندی و چون متوفی شد از بزرگی و رفعت قدر او خاك قم نقل کردند بمشهد مقدس علی بن موسی الرضا علیه السلام و آنجا مدفون است (بعض مثالب النواصب).

وزیر سعید شهید مجدالملک اسمعیل بن محمد بن موسی البراوستانی القبی قدسی الله روحه با بزرگی رفت و قبول و حرمت، خیرات بسیار فرموده چون قبه امام حسن بن علی و زین العابدین و محمد الباقی و جعفر الصادق علیهم السلام که هر چهار معصوم در یک مدفونند و عباس بن عبدالطلب آنجا مدفونست بدینه رسول بگورستان بقیع، و مشهد موسی کاظم و محمد تقی علیهما السلام بقابر قریش هم او فرموده در بغداد و مشهد سید عبدالعظیم حسنی و بیسی از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی فرموده باعدت و آلت و شمع و اوقاف که همه دالست بر صفای اعتقاد او. در مقابل تربت حسین بن علی علیهما السلام در کربلا مدفونست و مشهور است که قصیده یائی که امیرمزی برو خواند هزار دینار زر سرخش بداد (۱۳۷؟)

باید از این قصیده یائی مقصود این قصیده باشد.

تا سلامت بطله آمد سلمی

خلد شد از خرمی چو جنت ماوی

تا آنجا که گوید:

دل نکشد باو غم چو یاز بپند

بهر زمین شمس دین مؤید دولت

بار که مجد ملک سید دینی

صدر زمان اسمعیل محمد موسی

(دیوان معزی ۷۳۲)

## نظام الدین ابوالمحاسن عبدالجلیل اعز بن محمد دهستانی

(دو برابر کیارق از صفر ۴۹۳ تا تاریخ قتلش در ۱۲ ذی الحجه ۴۹۴)

بعد از قتل مجدالملک و شکست بر کیارق و سرگردانی او در اواخر سال ۴۹۲ و اوایل سال ۴۹۳ بر کیارق کسی را بصدارت خود بر نداشت ولی همینکه در اوایل ۴۹۳ بیفداد آمد در این شهر در ماه صفر ۴۹۳ برادر کمال الملک دهستانی (۱) که در سال ۴۸۲ عمید عراق شده بود یعنی نظام الدین ابوالمحاسن اعز بن محمد را بوزارت خود برگزید و این دهستانی ۱۲ صفر سال ۴۹۵ یعنی دو سال تمام در وزارت بر کیارق برقرار بود.

بر کیارق برخلاف برادر خود محمد که نسبت بیاطنیه خصوصت شدید میکرد با ایشان بر سر عنایت بود و دوستدار رفیقان و از حسن خلق و سیرت ایشان مکره نبود و رفیقان ملازم خدمتش بودند چون کیا فخر آور اسدآبادی که با مردم سخن دعوت گفتی، وزیر دهستانی بفرمود تا بی اجازه سلطان او را در لشکر گاه با جمعی یاران بکشتند سیدنا غلامی آرسی را بفرمود تا بدر اصفهان شر او بدست غلام کفایت کرد و این واقعه در ۱۲ ذی الحجه سال ۴۹۵ اتفاق افتاد. (زبدة التواریخ ابو القاسم کاشی ص ۷۸ و ابن الاثیر در وقایع ۴۹۵).

شرح حال دهستانی را در ایام وزارت و تحقیق تاریخ قتل او را در ضمن احوال جانشینش خطیر الملک میبیدی در ذیل و زرای سلطان محمد ذکر خواهیم کرد.

لقب وزارت دهستانی معلوم نیست، ابن الاثیر او را **الوزیر الا زمی** نویسد و صاحب راحة الصدور او را **اعز الملک** خوانده و در زبدة التواریخ لقب فارسی جهت او ذکر میکند که **دردانه** است و مناسبت آن مفهوم نشد.

۱- کمال الملک دهستانی قبل از ۷۹۱ از طرف ملک شاه عید عراق بود، در ۴۸۲ معزول و برادرش عبدالجلیل جای او را گرفت، و فاتهش در ۴۸۷.

از قاضی ار جانی دو قصیده در مدح این وزیر اعز در دست است که در هر دو لقب اسلامی و اورانظام الدین میگوید (دیوان ار جانی ص ۱۷۳ و ۳۱۲) و در یکی از آنها بجهنگ دهستانی باملاحده اشاره میکند و میگوید:

یخرا الناظرین له سجوداً      اذا أبدى عن الخد الاسیل  
کما نظر الملوك الى کتاب      علی عنوانه عبدالجلیل

.....

وزیر الدولتین دعاء راج      لصدق مقاله حسن القبول  
اعدت نظام هذا الدین لّما      تطرف نجمه افق الافول  
وملت علی بنی الالهاده حتی      ترک جموعهم جزر النصول  
یسوم عز دین الله فیہ      وحل الکفر منزلة الذلیل  
غسلت اديم تلك الارض منهم      بغیث عن دمائهم هطول الخ  
و در قطعه ای نیز که در هجو جانشین این وزیر (ظاهراً خطیر الملک مبدی) گفته (دیوان ار جانی ص ۳۲۹) باو اشاره میکند و میگوید:

هذا الوزير الاجل      مافی مطاویه غل  
الشّر فیہ قليل      والخیر فیہ اقل  
وانه لو علمتم      بعد الاعز اذل

از امیر الشعرا بهیچوجه مدحی از این وزیر اعز عبدالجلیل دهستانی دیده نمیشود و علت آن هم ظاهراً این باشد که دهستانی قبل از وزارت بر کیارق بیشتر ایام تصدی خود را در بغداد و عراق گذرانده و در دوره وزارت او نیز پیش بر کیارق معزی در خراسان در دولت ملک سنجر و وزیرش خواجہ فخر الملک میزیسته است.

الشکرة ربکم الله رب العالمین

## وزرا و اصحاب دیوان

### سلطان

## غیاث الدین ابو شجاع محمد بن سلطان ملکشاہ

در دوره امارت  
(۴۸۶ - ۴۹۲)

و در دوره سلطنتش  
(۴۹۲ - ۵۱۱)



## خلاصه سلطنت محمد بن ملک‌شاه

**تولدش :** در سال ۴۷۴ ، سومین پسر جلال‌الدوله ملک‌شاه ، از سنجر و محمود بزرگتر و از برکیارق کوچکتر.

**مادرش :** تاج‌الدین خاتون سفریه که همان مادر سنجر باشد (۱) چه محمد و سنجر از يك مادر بودند و برکیارق از زن دیگر ملک‌شاه و محمود از زنی دیگر.

**سلطنتش :** در سال ۴۸۶ برکیارق او را بامارت گنجه فرستاد. محمد در سال ۴۹۲ باغواي مؤيد الملك پسر نظام الملك بر برادر عاصي شد و خود را سلطان خواند و بر سر اين مقام از سال ۴۹۳ تا سال ۴۹۶ بين دو برادر پنج جنگ واقع شد که در بعضی محمد غالب و در بعضی دیگر مغلوب بود، عاقبت در سال ۴۹۷ دو برادر صلح کردند و قرار شد که ممالك شمالی سپیدرود کیلان تا باب‌الابواب یعنی آذربایجان و آران و دیاربکر و الجزیره و موصل و شام از آن محمد باشد و عراق و اصفهان و بلاد آل مزید در عراق عرب از آن برکیارق، چون برکیارق در تاریخ ربیع‌الآخر سال ۴۹۸ وفات یافت محمد رسماً بسلطنت بنام خود خطبه کرد و جانشین پدر خود سلطان جلال‌الدوله ملک‌شاه شد و برادرش سنجر که از سال ۴۹۰ در خراسان و ماوراءالنهر امارت میکرد مقام سیادت او را بر خود فرض شمرد.

۱ - ملک‌شاه سه زن داشت : ۱ - خاتون سفریه مادر سنجر و محمد ۲ - زبیده خاتون مادر برکیارق ۳ - ترکان خاتون مادر ناصرالدین محمود (و ظاهرأ ابو شجاع تاج‌الملك احمد که در ۴۸۱ فوت کرده)

## مقدمه

سلطان ابو شجاع غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدوله ملک‌شاه سلجوقی در چهاردهم شعبان سال ۴۷۴ تولد یافته و مادرش تاج‌الدین خاتون سفریه است و سنجر با او از يك مادر بوده است و او سومین پسر ملک‌شاه است بعد از برکیارق و احمد که این دومی سه سال قبل از تولد محمد در سال ۴۸۱ بسن یازده وفات یافته بود و از سنجر و محمود بزرگتر بوده است. چون ملک‌شاه بسال ۴۸۵ در بغداد فوت کرد محمد که در آن تاریخ یازده سال داشت با ترکان خاتون زوجه دیگر ملک‌شاه که مادر پسر کوچکتر او محمود بود باصفهان رفت و ترکان خاتون که جانشینی ملک‌شاه را جهت پسر خردسال خود محمود میطلبید محمد را هم با خود نگاهداشت. لیکن چون برکیارق فرزند ارشد ملک‌شاه اصفهان را در محاصره گرفت محمد پنهانی پیش مادر خود تاج‌الدین که در اردوی برکیارق بود رفت و در سال ۴۸۶ به همراهی برادر به بغداد آمد و برکیارق در هجده سال حکومت ولایت گنجه و مضافات آنرا باو سپرد و محمد کمی بعد بدستیاری اتابک و امراء لشکری خود ولایت آران را هم از چنگ فضلون بن ابی‌الاسوار روادى بیرون آورد (۱) و امیر مستقل آن نواحی شد.

در سال ۴۹۲ چنانکه در احوال مؤيد الملك خواهیم گفت این خواجه بزرگ که چهار سال بود از وزارت برکیارق افتاده و از مجد الملك وزیر او و مادر برکیارق

۱ - در نسخه اصل کتاب در عبارت فوق کلمه «روادی» (یا شدید و او) آورده شده و این با درست است زیرا ابوالمظفر فضلون بن ابی‌السوار (نه ابی‌الاسوار) از خاندان شدای کرد نژاد گنجه بوده که آنها را «روادی» (بدون تشدید) نیز نامیده‌اند و اینها جز از «روادبان» نازی نژادند که در آذربایجان حکومت میکردند. دیگر آنکه گرفتن آران از دست فضلون شدای مذکور و سپردنش به سرهنگ سوتکین چند سال قبل از این تاریخ و بدست سلطان ملک‌شاه سلجوقی بوده و فضلون نیز بنا بتصریح ابن‌الاثیر در کامل‌التواریخ در سال ۴۸۴ در بغداد وفات یافته بوده است. در این باره رجوع شود به کتاب شهر یاوران کتنام بخش ۲ ص ۲۲ و بخش ۳ ص ۱۰۱ ی. ذ. کاه.

زبیده خاتون و از خود سلطان متوحش بود و در پی پناهی میگشت بکنجه پیش محمد و او را بر خلاف برادر شوراند و او را با خود برداشته بری آورد و درری او را بسلطنت ناهزد کرد و خود وزیر او شد و درری بر مادر بر کیارق دست یافته ابتدا او را بحبس انداخت و بعداً امر داد تا او را خفه کردند.

بر کیارق که در این تاریخ در ری بود چون تاب مقاومت سپاهیان محمد و مؤیدالملک را نداشت ری را ترك گفته باصفهان آمد لیکن مردم آن شهر در بندهای شهر را بر روی او نگشودند و بر کیارق ناچار بخوزستان رهسپار شد و از آنجا بیفداد ورود نمود در ۱۷ صفر سال ۴۹۳، و خلیفه امر داد خطبه سلطنت را بنام او بخوانند. بر کیارق ابوالمحاسن عبدالجلیل بن علی بن محمد دهستانی ملقب به أعزرا بوزارت خود برگزید و برای مقابله با محمد عازم عراق شد.

جنگ اول بین بر کیارق و محمد در ۴ رجب ۴۹۳ در کنار سفیدرود در چند فرسنگی همدان اتفاق افتاد و وزیرای هر دو سلطان هر يك همراه لشکریان مخدوم خود بودند بر کیارق شکست یافت و ابوالمحاسن دهستانی وزیر او اسیر شد مؤیدالملک او را احترام تمام کرد و به بغداد فرستاد تا خطبه را بنام محمد جاری کند.

بر کیارق بعد از این هزیمت با پنجاه سوار از راه ری با سفر این رفت و از امیر ابوشجاع حبشی بن آلتوتاق که در این تاریخ بر ولایت قومس و قسمتی از جرجان و خراسان استیلا داشت مدد خواست. امیر حبشی دعوت او را اجابت نمود و قرار شد که یکدیگر را در نیشابور ملاقات کنند و برای مقابله بالشکریان سنجر که از بلخ بسرکوبی امیر حبشی می آمدند آماده شوند.

سنجر در محل بوژگان (بوزجان) از آبادیهایی بین نیشابور و هرات لشکریان امیر داد و بر کیارق و پنج هزار پیادگان امیر باطنی طَبَسِی امیر اسماعیل بن ابی الحسن کیلکی را که بمدد ایشان آمده بودند منهزم ساخت. حبشی گریخت و بر کیارق نیز بدامغان منهزم شد و از آنجا از راه بیابان خود را بحوالی اصفهان رساند. و چون محمد زودتر از او باصفهان دخیل گردید بر کیارق ناچار راه خوزستان را پیش

گرفت و در آنجا سپاهیانی گرد آورد و بعضی از امرای محمد را نیز جلب نمود و به همدان رفت.

جنگ دوم بین بر کیارق و محمد در سوم جمادی الاخره سال ۴۹۴ در نزدیکی همدان اتفاق افتاد و محمد شکست یافت و مؤیدالملک اسیر بر کیارق شد و بر کیارق او را باقتحام خون مادر بدمست خود کردن زد.

محمد بعد از شکست بخراسان به پناه برادر خود سنجر رفت و سنجر بااردوی عظیم بجرجان بملاقات او شتافت و دو برادر بمعیت هم عازم بغداد شدند و در ۲۷ ذی الحجه بدار الخلافه ورود کردند و بر کیارق هم چون یاران او در عراق او را ترك گفته بودند در ۱۷ ذی القعدة به بغداد آمده بود ولی در حین ورود دو برادر او بدار الخلافه در نهایت پریشانی و تنگدستی سر میگرد و گرفتار ناخوشی سختی مشرف بموت بود. درباریان مستظهر خلیفه چون از اتباع بر کیارق آزار بسیار دیده بودند سنجر و محمد را بخوشی پذیرفتند و خلیفه هر دو را منشور و لوا داد و خطبه را بنام محمد جاری ساخت و ابوالمحاسن دهستانی و امرای بر کیارق سلطان مرصرا با خود برداشته بواسطه رفتند و اتفاقاً بر کیارق در آنجا بهبودی یافت.

در مرقعی که محمد در بغداد بود **خطیر الملک ابو منصور محمد بن حسین میبیدی** را بوزارت خود اختیار نمود، و خطیرالملک بعد از مؤیدالملک دومین وزیر سلطان محمد است و اگر چه بعد از قتل مؤیدالملک سلطان محمد **نصیر الملک محمد بن مؤیدالملک** را بوزارت فرزندان خود برگزیده و بیاس خدعات پدر او را در کارهای دولتی وارد کرده بود لیکن چون بعد از قتل مؤیدالملک تا ورمحمد به بغداد امور سلطنتی او سر و صورتی نداشت و زبیری نیز رسماً اختیار نکرده بود.

در ماه صفر ۴۹۵ بارسوم بین محمد و بر کیارق جنگ در گرفت لیکن بعد از دو روز امرای طرفین کار را بمصالحه گذراندند و قرار شد که بر کیارق سلطان باشد و محمد ملک و قسمت غربی ممالک پدري بین ایشان تقسیم شود یعنی اصفهان وری و عراق در حکم بر کیارق باشد و از سفینرود یعنی از ابتدای جنوبی خلج زنجان تا باب الابواب که

متضمن آذربایجان و گنجه و اران و موصل و دیار بکروشم باشد تحت فرمان محمد.  
اما محمد کمی بعد صلح را نقض نمود و در جماد الاولی سال ۴۹۵ هجری آمد ولی  
در این محل از برادر شکست خورده منهزمأً باصفهان رفت و ابواب اصفهان را بر روی  
بر کیارق بست و حصار شد عاقبت چون تاب مقاومت نیلورد از شهر گریخت و خطیر الملک  
هم بمید فرار کرد.

جنگ پنجم بین محمد و بر کیارق در خارج شهر خوی در ۸ جماد الآخره سال  
۴۹۶ هجری دلد و باز محمد شکست خورد؛ و برادر در آخر کار در ربیع الآخر سال ۴۹۷ یا  
یکدیگر بقرار سابق صلح کردند و تمارک بر کیارق (۱۲ ربیع الآخر سال ۴۹۸) این  
حال مصالحه برقرار بود.

سلطان محمد بعد از صلح با برادر چون خطیر الملک بمید گریخته و بعد از اسیر  
شدن بدست سپاهیان بر کیارق و قتل ابوالمحاسن دهستانی بدست باطنیه بوزارت  
بر کیارق منصوب شده بود، در تبریز ابوالمحاسن سعد الملک سعد بن محمد آبی  
را بوزارت خود برقرار نمود و از آنجا به فتح موصل رفت و از آنجا به بغداد شتافت، چه  
شنید که برادرش بر کیارق فوت کرده و امیرای از امرای بر کیارق پسر سلطان متوفی  
یعنی ملکشاه بن بر کیارق را بسلطنت برداشته است.

سلطان محمد در جمعه ۸ روز با آخر جمادی الآخره مانده سال ۴۹۸ هجری بغداد رسید  
و با آنرا که آذر صلح در آمد بخشود و بالاستقلال بر مقام پدر و برادر بسلطنت کل ممالک  
سلجوقی نشست و سنجر نیز کماکان اطاعت برادر را پذیرفت.

سعد الملک آبی را در سال ۵۰۰ هجری سلطان محمد در اصفهان باتهام همدستی با باطنیه  
بدار آویخت و وزارت خود را بخواجه احمد پسر خواجه نظام الملک سپرد و این خواجه  
و خطیر الملک میبیدی و ریب الدوله پسر ابوشجاع وزیر همدانی بترتیب یکی بعد از دیگری  
وزارت سلطان محمد را تا سال فوت اوداشتند. پس وزرای سلطان محمد از سال ۴۹۲ که  
دری بدست مؤید الملک بسلطنت نشسته تا ۵۱۱ سال فوت او بترتیب بقرار ذیلند:

۱- خواجه بزرگ عمادالدین ابوبکر عبیدالله مؤید الملک بن خواجه نظام الملک  
طوسی (۴۹۲-۴۹۴).

۲- نصیر الملک محمد بن مؤید الملک بن خواجه نظام الملک (در ۴۹۴).

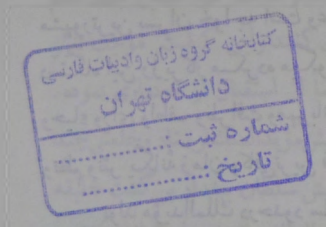
۳- ابومنصور محمد بن حسین خطیر الملک میبیدی (بار اول ۴۹۴-۴۹۵).

۴- نصیرالدین ابوالمحاسن سعد الملک سعد بن محمد آبی (۴۹۸-۵۰۰).

۵- خواجه بزرگ صدرالاسلام قوامالدین احمد نظام الملک بن خواجه نظام  
الملک (۵۰۰-۵۰۴).

۶- خطیر الملک میبیدی سابق الذکر (بار دوم از ۵۰۴-۵۱۱).

۷- عمادالدین ابومنصور محمد بن حسین بن حسین ملقب به ریب الدوله  
(۴۵ روز در ۵۱۱).





## الف - صدارت

۱ - حمادالدین، شهابالدین، ظهیرالدوله، نصیرالملک، خواجه بزرگ

ابوبکر حمیدالله مؤیدالملک بن خواجه نظامالملک

(تولدش در حدود سال ۴۴۴ و قتلش در سال ۴۹۴)

نسل نظام ملک بکردار دفترست  
کاقبال نکته‌ها همه زان دفتر آورد  
لیکن بود نتیجه دای صواب تو  
هر نکته کان نکوتر و زیاتر آورد  
«امیرالشعرا معزی»

خواجه ابوبکر عبیدالله مؤیدالملک بن خواجه نظامالملک بعد از فخرالملک مشهورترین پسران خواجه است و عمادکاتب از قول انوشروان بن خالد معاصر او که در دستگاه این وزیر کار می‌گردد که مؤیدالملک شخصی عدیم‌النظیر بود و در ذکا و حیاء و رای و لطف و ظرافت و مهربانی و عاطفت نادره زمان خود بشمار میرفت و در بلاغت و نظم و نثر یگانه زمان و کافی‌ترین فرزندان خواجه بود<sup>(۱)</sup>.

تولد مؤیدالملک در حدود سال ۴۴۴ اتفاق افتاده چه سن او را در موقع قتلش قریب پینجاه نوشته اند و در این صورت از برادر خود فخرالملک (۴۳۴-۵۰۰) قریب ده سال کوچکتر بوده و ظاهراً او دومین پسر خواجه نظامالملک است که با برادر خود فخرالملک از همان اوایی که خواجه در خدمت امیر باجر (بیجر) متولی امور بلخ می‌گذرانده و اندکی بعد از آن بمر و بیش جغری بیک داود سلجوقی پدر الب ارسلان رفته<sup>(۲)</sup> همراه پدر بوده و

۱- حمادکاتب ص ۸۸-۸۵ و ۸۹

۲- ابتدای استیلای جغری بیک بمر و و جاری شدن غطبه امارت بنام او در اول جمعه رجب سال ۴۲۸ و فوت او در صفر سال ۴۵۲ است. چون ذکر این که خواجه در موقع پیوستن به خدمت جغری بیک دو پسر خود فخرالملک و مؤیدالملک را مضطرب کرد و بیش جغری بیک از بلخ بروگریخت در تواریخ هست پس معلوم میشود که خواجه بین سال ۴۴۴ (سال تولد مؤیدالملک) ۴۵۲ پیش جغری بیک رفته است.

نظامالملک موقعی که میخواست است از پیش امیر باجر از بلخ بگریزد و بمر و نزد جغری بیک برود فخرالملک و مؤیدالملک را که همراه خود داشته قبل از فرار در محلی پنهان کرده بوده است<sup>(۱)</sup> و واضح است که در آن موقع خواجه پسری بزرگتر از فخرالملک و مؤیدالملک نداشته و اینکه عمادکاتب (ص ۷۳) جمالالملک را اکبر اولاد نظامالملک می‌شمارد ظاهراً اشتباه است زیرا که اکبر فرزندان خواجه بتصریح ابن الاثیر فخرالملک بوده است که در حدود سال ۴۳۴ تولد یافته بوده<sup>(۲)</sup>.

تا سال ۴۶۶ یعنی یک سال بعد از جلوس ملکشاه و استقرار خواجه نظامالملک از طرف سلطان جدید بر منصب صدارت از مؤیدالملک و دخالت او در کارهای دولتی ذکر می‌شود تواریخ نیست و ظاهراً او بعزت جوانی اگر مصدر مشاغلی نیز در زیر دست پدر خود بوده شغلی معتبر و مستقل نداشته است.

در سال ۴۶۶ مؤیدالملک بمأموریتی از طرف سلطان و پدر خود خواجه مأمور بغداد شد و ورود بدار الخلافه باطغیان دجله و غرق بغداد تصادف کرد بهمین جهت قائم خلیفه و درباریان او نتوانستند از مؤیدالملک استقبال کنند و این کیفیت موجب تفتیر مؤیدالملک شد و چنین تصور کرد که خلیفه مخصوصاً از استقبال او خودداری نموده. خلیفه چند کس بتقدیم عنده بیان علت این پیش آمد پیش مؤیدالملک فرستاد و خلعتی چند روانه منزل او کرد و اندکی بعد که وزیر خلیفه از پیش سلطان ببغداد برگشت خلیفه دستور داد که او را نیز برای معامله ای که در حق مؤیدالملک رفته بود استقبال نکنند.

مؤیدالملک از این تاریخ در بغداد جهت اقامت خود منازلی تهیه دید و از این زمان بمید غالب ایام را مؤیدالملک در بغداد و الجزیره سر می‌کرده و مقام ریاست و امارت داشته و در حقیقت با وجود خلیفه و وزیر او امور عراق و الجزیره بدست سعدالدوله گوهر آئین شهنشاه سلطان ملکشاه و خواجه مؤیدالملک نایب خواجه نظامالملک می‌گذشته و مؤیدالملک با وجود جوانی بر اثر کفایت و حسن تربیت و بلاغت و انشاء در عراق و الجزیره

۱- ابن الاثیر در وقایع سال ۴۸۵

۲- ایضاً وقایع سال ۵۰۰

مظهر قدرت و سیاست پدر خویش خواجه نظام الملك بود و در دربار خلیفه عباسی هم رتبه وزیر او محسوب میشد چنانکه در سال ۴۶۷ موقیعکه المقتدی بجای القائم بکرسی خلافت نشست مؤید الملك نیز از کسانی بود که در ردیف وزیر خلیفه و نقیب النقباء و قاضی القضاة با خلیفه جدید بیعت کردند.

در سال ۴۷۰ مؤید الملك بار دیگر ببغداد آمد و در منزل خود که جنب مدرسه نظامیه بود منزل کرد و مقارن ورود او مابین جمعی از ساکنین بازار مجاور مدرسه نظامیه و بازار دیگری نزديك آن بر سر امور مذهبی نزاع شد و مؤید الملك هر قدر خواست این فتنه را بخواباند توفیق نیافت و چون خبر بنظام الملك رسید کسی ببغداد فرستاد و از خلیفه خواست که وزیر خود را که در این کار مقصر می دانست عزل نماید.

در سال ۴۷۳ مؤید الملك بالشکری بچنگ مهر باط صاحب قلعه تکریت رفت و آنجا را تسخیر نمود سپس باصفهان بخدمت ملکشاه و پدر خود رفت و در ۴۷۵ در ماه جمادی الاولی از اصفهان ببغداد برگشت و وزیر خلیفه عمید الدوله بن جهمیر که داماد نظام الملك بود باستقبال او شتافت و مؤید الملك با احترام تمام بدار الخلافه ورود کرد و وزیر دستور داد که در مقابل منزل او هر روز در موقع نماز طبل بزنند، مؤید الملك مالی گزاف داد تا آن رسم را موقوف کردند و طبلها را بتکریت فرستاد و در ماه شعبان همین سال خبر قتل برادرش جمال الملك ببغداد رسید و مؤید الملك بعزای برادر نشست. (رجوع کنید بمعاد کاتب صفحات ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۷۲، ۷۳، ۷۵ و ابن الاثیر در وقایع سالهای مربوطه).

در سال ۴۷۶ چنانکه در شرح حال کمال الملك ابو جعفر ادیب مختار زوزنی گفتیم مؤید الملك بعد از کور شدن ابوالمحسن سید الرؤسا محمد بن کمال الدوله و از کار افتادن پدر او از دیوان طغرا و انشاء از طرف ملکشاه بسمت این وزارت منصوب شد و رتبه امارت او بصاحب دیوانی و وزیر و طغرا کشی تبدیل یافت و این انتصاب مؤید الملك بعد از شوال سال ۴۷۶ صورت گرفته چه در این تاریخ بوده است که ملکشاه سید الرؤسا را کور کرد و مؤید الملك در این سال لاقلاً تا تاریخ جمادی الاخری در بغداد بوده و در هزای شیخ

ابو اسحاق شیرازی و تعیین جانشین او شرکت کرده (ابن الاثیر سال ۴۷۶). وزارت انشاء مؤید الملك در پیش ملکشاه چند مدتی دوام نکرده چه او بزودی از این کار استعفا خواست و کمال الملك ابو جعفر زوزنی بجای او اختیار شد و سلطان در سال بعد یعنی در ۴۷۷ او را پیش شرف الدوله مسلم بن قریش مروانی فرستاده و او را که از ترس سلطان فراری بوده باطاعت خوانده و پس از دادن اطمینان بخدمت سلطان که در الجزیره بوده آورده.

از تاریخ سال ۴۷۷ داده سال بعد از آن ذکرى از مؤید الملك در تواریخ نیست و نمیدانیم که او در این مدت بچه شغلی سر میکرده و احتمال کلی میرود که در ظرف اکثر این مدت در مأموریهائی در غیر حوزه عراق و ایران غربی بسر میرده چه اگر در این حدود مصدر شغلی بود یقیناً در تواریخ معتبر این قسمت مثل تاریخ ابن الاثیر مثلاً ذکر آن دیده میشد و محتمل است که همچنانکه از بعضی از مدایح معزی برمی آید در این اوقات مؤید الملك در حدود سیستان و هرات مأمور بعضی لشکر کشیها بوده است.

در سال ۴۸۷ چنانکه در احوال و زرای بر کیارق ذکر کرده ایم مؤید الملك در خراسان بود و در فتنه بین ارسلان ارغو و بوری برس باصفهان گریخت و در ذی الحجه این سال بعد از برادر خود عز الملك ابو عبدالله حسین که اندکی قبل وفات یافته بود بوزارت بر کیارق منصوب شد.

وزارت مؤید الملك در دستگاه بر کیارق چنانکه سابقاً دیدیم چندان دوامی نکرد و در ماه و کسری بیشتر طول نکشید (از ذی الحجه ۴۸۷ تا صفر ۴۸۸) ولی این مرد مدبر بانفوذ در همین مدت قلیل بر کیارق را که مدعیان بسیار داشت بر تخت پدر مستقر کرد و بزرگترین مخالفین او را که عم او تاج الدوله تش بود در ۱۲ فرسخی ری در ۱۷ صفر ۴۸۸ مغلوب ساخت و در مصر که کشت و سلطنت بر کیارق مسلم و صافی شد.

بعد از آنکه مؤید الملك بتحریر مجد الملك قمی و زبیده خانوم مادر بر کیارق

و همیستی فخر الملك برادر مؤید الملك بایشان از وزارت بر کیارق افتاد بامر سلطان مجبوس شد و بعد از قلیل مدتی از زندان خلاص یافت و عازم بغداد شد و چنین وانمود

کرد که بعد ازین میخواست بترقیب امور منازل و املاکی که در بغداد از عهد پدر داشت بپردازد و بعبادت سرگرم باشد و کرد کارهای دنیائی نکردد لیکن خیال کشیدن انتقام از مجدالملک و زبیده خاتون از خاطر او بیرون نمیرفت بعلاوه بعد از سوابق ممتدی که در اداره امور ملکی داشت نمیتوانست آرام بنشیند و یک باره از دخالت در اداره دستگاه عظیمی که قسمت اعظم آن ساخت دست باهنر پدر او بود خودداری نماید بهمین جهت در مدت اقامت در بغداد پیوسته در فکر جستن پناهگاهی بود و راهی میجست که در دستگاه مخالفین بر کیارق زمام امور را بدست گیرد و انتقام خود را از آن بی عدالتی که در حق او رفته بود بکشد.

مؤیدالملک ابتدا از بغداد بحله پیش امیر صدقه بن دبیس مزیدی رفت، صدقه او را اکرام تمام نمود و پیاس سوابق حقوق مؤیدالملک و ایام قدرت و نفوذ او در عراق از او بخوشی تمام پذیرائی کرد، لکن چون امیر صدقه کسی نبود که بتواند بابر کیارق درافتد مؤیدالملک نمیتوانست در انجام مقاصد خود باو تکیه کند. بهمین نظر در ایامی که بر کیارق برای رفع قتنه خراسان با امیر حبشی و برادر خود سنجر بآن مملکت رفته و سرگرم کشمکش در آنجا بود (۴۹۰-۴۹۲) و امیر آنروالی جدید عراق از طرف سلطان در اصفهان با اسمعیلیه جنگ میکرد، مؤیدالملک موقع را برای آمدن بایران مناسب دید و از حله با اصفهان شتافت و امیر آنرا بمخالفت بابر کیارق برانگیخت و او را گفت: «تو از محمود پسر ترکان خاتون چه کمتری، سلطان ملکشاه تو را از همه فرزندان دوست تر داشتی و پسر خواندی ووقع وشکوه تو در دلها بیش از همه ملکانت و بهنر بیش از ایشان و سپاه و رعیت دوستار و هواخواهان تواند، بسلطنت بشین چندانکه یک فتح بکنی جهان ترا مسلم شود» (۱).

آنر بتحریر مؤیدالملک بمخالفت سلطان بر کیارق علم مخالفت برافراشت و دعوی سلطنت کرد و از روی باصفهان آمد و ببر کیارق که هنوز در خراسان بود پیغام فرستاد که اگر مجدالملک را باو تسلیم کند مطیع خواهد ماند والا در عصیان نسبت

بسلطان باقی خواهد بود و این درخواست باغواهی مؤیدالملک بود که میخواست بهر نحو باشد بر خصم خود دست یافته او را نابود کند. اما در این اثنا آنرا بعضی از غلامان او کشتند و مؤیدالملک پس از این پیش آمد از ترس مجدالملک و بر کیارق و زبیده خاتون چون در عراق و خراسان پناهی جهت خود نمیشناخت بگنجی بخدمت محمد بن ملکشاه گریخت و پیش آن شاهزاده که در حقیقت بر گنجی و آن سلطنت میکرد و نسبت به بر کیارق هم چندان نظری خوش نداشت و باطناً در خیال گرفتن مقلم او بود عزیز و محترم شد.

مؤیدالملک بزودی در مزاج محمد نفوذ کامل پیدا کرد و او را واداشت که نام بر کیارق را از خطبه در بلاد آن و گنجی حذف کند، و خود را سلطان خوانده برای تسخیر عراق و تصرف اصفهان و بغداد دیوایتخت پدر خود ملکشاه عازم شود. محمد نیز با اشارات مؤیدالملک گوش قبول داده با اتفاق لشکری آماده سلطان و مؤیدالملک که مقام وزارت او را یافته بود در شوال سال ۴۹۲ از گنجی بطرفی حرکت کردند (راحة الصدور ص ۱۴۷).

بر کیارق که در قتنه آنر سپهسالار، خراسان را ببرادر خود سنجر و امیرداد حبشی بن آلتون تاق سپرده و بسرعت از راه قهستان بطرف خوار ری رهسپار شده بود چون از قتل آنر و فرار مؤیدالملک بگنجی اطلاع یافت و کمی بعد از خروج برادر خود محمد بتحریر مؤیدالملک و حرکت او بطرف عراق خبر پیدا کرده بجمع آوری سپاه پرداخت و از روی بزینجان رفت، اما قسمتی از سپاهیان او که در شهر سجاس بودند بر او عاصی شدند و بسلطان پیغام دادند که مجدالملک وزیر را بایشان تسلیم کند تا بقتلش برسانند و علت این امر آن بود که اسماعیلیه که جماعتی از ارکان دولت بر کیارق را بزخم کلد از روی پدر آورده بودند، این را بر مجدالملک بستند و چنین شهرت دادند که او محرک این قتلها بوده. امرای بر کیارق با انتقام خون اکبری که بقتل رسیده بودند و تسلیم مجدالملک اصرار کردند و چون بر کیارق باین امر راضی نمیشد بغیمه وزیر ریختند و دستگذا و غارت کردند. مجدالملک بگیمه بر کیارق گریخت، امرای عاصی بدون



آنکه جانب احترام سلطان را رعایت کنند بسراپردۀ سلطانی ریختند و اصطبل و خزانه را بیاد تاراج دادند سپس مجدالملک را برش بیرون کشیده پاره پاره کردند (راحة الصدور ص ۱۴۷) و سر او را پیش مؤیدالملک که با سلطان محمد بطرف همدان وری پیش می آمدند فرستادند و خود نیز با جمعی از سپاهیان بر کیارق در خرقان بخدعت سلطان محمد رسیده باردوی او پیوستند.

واقعه قتل مجدالملک که در روز چهارشنبه ۱۸ شوال سال ۴۹۲ اتفاق افتاد (۱) و یکی از آرزوهای دیرینه مؤیدالملک انجام شد بکلی رشته پایداری بر کیارق را از هم گسیخت و آن سلطان بعد از این پیش آمد و بعد از عصیان غالب امرای سپاهی خود، وی را رها کرده باصفهان گریخت و چون شحنة اصفهان او را با آنجا راه نداد عازم خوزستان و بغداد شد و محمد در خرقان و نزدیکی همدان رسماً پنج نوبت سلطنت زده خود را سلطان و مؤیدالملک را وزیر خویش خواند (راحة الصدور ص ۱۴۸) و در دوم ذی القعدة سال ۴۹۲ بری ورود کرد و چون خلیفه از انضمام بر کیارق و غلبه محمد اطلاع یافت سعدالدوله گوهر آئین شحنة بغداد را با صاحب موصل و الجزیره و کنگاور روانه خدمت سلطان محمد کرد و امر داد که در بغداد خطبه سلطنت را از تاریخ ۱۷ ذی الحجة سال ۴۹۲ بنام سلطان محمد جاری کنند و او را بلقب غیاث الدین خواند.

دروود بری مؤیدالملک بر زبیده خاتون مادر بر کیارق که توانسته بود فرار کند دست یافت، ابتدا او را در قلعه ای محبوس ساخت و از او نوشته ای دایر بتأدیه ۵۰۰۰ دینار گرفت، سپس مصمم قتل شد و هر قدر دوستانش او را بترک این تصمیم و ملاحظه عاقبت وخیم آن نصیحت کردند مؤیدالملک که از آن زن بعلت طرفدارش از مجدالملک کینه در دل داشت زیر بار نصایح ایشان نرفت و امر داد تا زبیده خاتون را خفه کردند و همین رفتار مؤیدالملک با مادر بر کیارق و نوشته و خط آن زن که دو سال بعد در جزء یادداشت های مؤیدالملک بدست بر کیارق افتاد یکی از اسباب عمده تغییر او بر مؤیدالملک شد و به همین علل او را بدست خود کردن زد.

بر کیارق بعد از گریختن ازری چنانکه گفتیم از طریق خوزستان ببغداد رفت و خلیفه را مجبور کرد که در ۱۷ صفر سال ۴۹۳ مجدداً خطبه را بنام او برقرار دارد و در این شهر ابوالمحاسن عبدالجلیل اعز دهستانی را بوزارت خود بو داشت و بجمع سپاهی و دعوت یاران پرداخت و چیزی طول نکشید که صاحب موصل و حله و الجزیره و کنگاور در سلك اصحاب او درآمدند و خلیفه نیز باو مساعدت کرد و بر کیارق با این همراهان و گوهر آئین شحنة بغداد با سپاهیان عظیم عازم همدان شد. سلطان محمد و مؤیدالملک و شحنة اصفهان و بعضی دیگر از امرای سابق بر کیارق از اصفهان بجلو گیری ایشان شتافتند و در سپیدرود چند نفر سخی همدان در چهارم رجب سال ۴۹۳ بفتحی بزرگ نائل آمدند. گوهر آئین در جنگ کشته و ابوالمحاسن و وزیر اسیر شد و بر کیارق گریخت. مؤیدالملک ابوالمحاسن و وزیر را احترام فوق العاده کرد و امر داد تا ببغداد رود و بار دیگر خطبه را بنام سلطان محمد بر گرداند.

بر کیارق چنانکه در شرح حال امیر حبشی بیاید بقومس و جرجان پناه این امیر رفت و بعد از آنکه در وقعه بوژگان از سنجر و همراهای او شکست یافت، از راه کویر بطرف اصفهان آمد اما چون سلطان محمد بر آنجا مستولی بود نتوانست بشهر وارد شود بخوزستان رفت و در آنجا جمعی از امرای سابق او بخدتمش پیوستند مخصوصاً امیرای از امرای بزرگ سلطان محمد چون از مؤیدالملک ناراضی بود خدمت محمدا ترک گفته و در عداد همراهای بر کیارق درآمد و دل بر کیارق از این سبب قوت بسیار گرفت و بزودی عدد سپاهیان او به ۵۰۰۰۰ رسید و او باستظهار این عده بطرف همدان حرکت نمود.

سلطان محمد و مؤیدالملک بدفع بر کیارق شتافتند ولی عدد لشکریان ایشان از ۱۵۰۰۰ متجاوز نبود به همین جهت در واقعه ای که در سوم جمادی الآخره سال ۴۹۴ در نزدیکی همدان بین دولشکر اتفاق افتاد سپاهیان محمد بکلی منهزم شدند و مؤیدالملک بدست یکی از غلامان مجدالملک اسیر افتاد و او آن وزیر را بخدعت بر کیارق آورد. بر کیارق چند روزی مؤیدالملک را در بند نگاه داشت، عاقبت مؤیدالملک بن سلطان

پیغام فرستاد که اگر سلطان گناه او را ببخشد حاضر است که صد هزار دینار تقدیم کند و بمقام وزارت او فایده شود. بر کیارق باین امر رضا داد و مؤید الملک نیز درصدد تهیه آن چل بود و بتحویل آن بمال خزانه مشغول شد لیکن در این اثنا بین او و عمال دیوانی منافقانه شد و مؤید الملک نسبت بایشان درشتی کرد و طشت داری نیز از خدام سلطانی در موقعی مناسب جفاکار بهای مؤید الملک را در سابق نسبت بسطان و سایر او بگوش بر کیارق کشید و بر کیارق را بر سر خشم آورد. سلطان مؤید الملک را حاضر ساخت و بعد از درشتی و عتاب بسیار و شمردن گناهان او و نمودن نوشته مادرش که در جزیه یادداشت های مؤید الملک بدست آمده بود بپاورد او را بدست خود گردن زد (۱) (راحة المصنوع ص ۱۴۸ و این الاثیر قیام سال ۹۹۴ و عماد کاتب ص ۱۸۸) در صورتیکه شانه های او را بلطاب و چشماش را بیاچه ای بسته بودند و مؤید الملک در این حال ابداً آثار اضطراب و جزع و ناله از خود ظاهر نساخت و فقط زبانش بتکرار کلمه شهادت جاری بود.

مؤید الملک همانطور که در مدتی خلیل امور سلطنت بر کیارق را در اوان جلوس او منتظم ساخته بود در یک سال و کسری وزارت خود در دستگاه سلطان محمد (از شوال ۹۹۲ تا اوایل جمادی الاخری سال ۹۹۴) این سلطان را ببیشرف های بزرگ فایده ساخت و اساس سلطنت مستغنی را که او در چهار سال بعد از قتل مؤید الملک پس از وفات بر کیارق یافت ریخت و دولت محمد را در خراسان و عراق و پیش خلیفه صاحب اسم و اعتباری شایان و از همه جهت همسر دولت برادرش بر کیارق کرد.

مؤید الملک چنانکه سابقاً از قول انوشروان بن خالد از معاصرین او نقل کردیم مردی کافی ورشید و بلیغ و شمشیر زن بود و بهر دوزبان فارسی و عربی بیلاغت تمام اشتهار و نظم شعر میکرد و عوفی ذکر او را در باب الالباب (ج ۱ ص ۶۷-۶۸) در ردیف صدور و اکابری که فارسی شعر میگفته اند آورده و از سه رباعی نقل کرده است بشرح ذیل:

فوقی برخازن پدر برائی اطلاق کرد، خازن تعلل نمود و گفت نشان مبارک

۱- دو جمادی الآخره سال ۹۹۴ - دمیة القصر دو شرح حال طغرائی که او را مرثیه ای بسیار سوزناک گفته.

مخلوم باید، این رباعی انشاء کرد و بخلعت حضرت وزارت فرستاد:

ای رای تو بر گل ممالک مالک اعدای تراست کل شیئی هالک

این بنده خطی نوشت برخازن تو آزلی بتوقیع: صحیح ذلک

رباعی

دوشم بوصال خوشتن داد نوید تا روز بدم نشسته دل پر ز امید

چون ماه فروشد و بر آمد خورشید بر من چو شب سیم شد آن روز سپید

رباعی

رفتم بود اگاه کسردم طلبش ز لئ پس که بسی کشیده بودم تعیش

فریاد بر آمد از لب چون رطبخ فریاد بیوسه در شکستم بلش

انوشروان بن خالد در کتاب نفثة المصنوع خود که قسمت اصلی زبنة النصره عماد کاتب ترجمه عربی آن است بعضی از آیات فارسی مؤید الملک را آورده بوده لیکن بدبختانه آن آیات هم با کتاب نفثة المصنوع از میان رفته فقط ترجمه عربی دویست از آنها را که از نظم عماد کاتب است این مؤلف در زبنة النصره خود نقل کرده و آنها خطاب بفخر الملک است که مؤید الملک آنها را در موقعیکه برادرش باغواي مجد الملک قبی وزارت بر کیارق را از او گرفته بوده گفته و آن این است:

ماذا أقول عن أُمّری جمع المعایر والمعايب

عادت منافع والدى من شؤم منصبه مثالب (۱)

ویک رباعی فارسی او را هم ابوالقاسم کاشی در زبنة التواریخ در قسمت تاریخ سلاجقه آورده است که مؤید الملک آن را در حبس گفته و آن با احتمال بسیار قوی نقل از سلجوقنامه ظهیری نیشابوری است که ابوالقاسم کاشی قسمت تاریخی سلاجقه کتاب زبنة التواریخ خود را عیناً از روی سلجوقنامه ظهیری استنساخ کرده و ظاهراً ظهیری هم آن رباعی را مثل بسیاری دیگر از قسمتهای کتب خویش از نفثة المصنوع انوشروان بن خالد که معتبرترین و دقیقترین تواریخ سلاجقه بوده برداشته بوده است.



مؤیدالملک چه در ایام امارت و چه در اوقات وزارت و صدارت خود مربی اهل شعر و ادب بوده و چهارتن از اعظم گویندگان فارسی و عربی یعنی امیرالشعر امعزی نیشابوری و قاضی ناصح‌الدین از جانی و ابوالمظفر ابیوردی و مؤیدالدین ابواسماعیل طغرانی اصفهانی او را بقصاید بسیار ستوده و نام او را در دو این جاوید خود مخلد ساخته‌اند.

مدایح امیرالشعر امعزی از مؤیدالملک راجع است بایام امارت و وزارت انشاء و طغرای او در عهد ملک‌شاه و دوره صدارت او در دستگاه سلطان غیاث‌الدین محمد بن ملک‌شاه از این شاعر نامی سیزده قصیده در مدح مؤیدالملک باقی است و در بعضی از آنها چنانکه سابقاً نیز اشاره کردیم معزی بفتح یکی از قلاع سیستان بتوسط مؤیدالملک و در یکی دیگر باقامت او در هرات اشاره میکند، این است مطالع قصاید معزی در مدح مؤیدالملک و اشعاری که از آنها مطالبی راجع باین وزیر استنباط میشود:

۱- از گل همی نگارم سنبل بر آورد هر گز کلی که دید که سنبل بر آورد

و در آخر تغزل معزی گوید:

ای دن گمان برم که همی آید از بهشت و آن سرخ لب می‌چومی کوثر آورد  
یا حور در عقیق همی شربت رقیق پیش نصیر ملت پیغمبر آورد  
میر اجل مؤید ملک آنکه دولتش گر خواهد از فلک بزمین اختر آورد  
فرخ شهاب دین که مظفر شود بر زم گر روز رم روی بصد لشکر آورد

.....

نسل نظام ملک بکردار دفترست کاقبال نکته‌ها همه زان دفتر آورد  
لیکن بود نتیجه رای صواب تو هر نکته کان نکوتر و زیباتر آورد  
آنکو همی بقلعه خیبر زند مثل و ندر مثل همی سخن از حیدر آورد  
از تو همه حکایت حیدر کند بجنگ در سیستان همی خبر از خیبر آورد

۲- در قصیده دیگر بمطلع:

بردم ماه روز بنیک اختر ی بسر بر یاد عید روزم قدح پر کن ای پسر

معزی گوید:

زین باغ چون بهار نماید بهام دی بزم ظهیر دولت سلطان دادگر  
میر اجل مؤید ملک و شهاب دین بو بکر کو بداد و بدین هست چون عمر

.....

تا چون خضر به شهر سکندر نشسته‌ای این شهر همچو جنت مأوی است از خضر  
اسکندر آن زمان که هری را نهاد پی گرداشتی زدولت و اقبال تو خبر  
در دی بجای خاک سرشتی همه عبیر در دی بجای سنگ نشاندی همه کهر

.....

آن روز کی بود که من آیم چونندگان بر فرش مجلس تو و بر آستان در  
دیده نهم زمهر چو رهبان بر صلیب بوسه دهم ز فخر چو حجاج بر حجر  
ارجو که باشم بسعادت مساعدت تاتحفه از روان کنم و هدیه از بصر... الخ  
و از این ابیات معلوم میشود که معزی این اشعار را بهرات بخدمت مؤیدالملک

فرستاده است:

۳ و ۴- در دو قصیده دیگر معزی اشاره بریاست او در دیوان طغرا و انشاء ملک‌شاه می‌کند، یکی در قصیده‌ای بمطلع:  
ای دو رخ تو پروین وی دولب تو مرجان پروینت بلای دل مرجانت شقای جان  
و در مدیحه می گوید:

خطی است بدیع آیین بردایره سیمین چون خط شهاب الدین در مملکت سلطان  
مملوح هنر پرور بو بکر بلند اختر جمشید همه لشکر خورشید همه ایوان  
صدری که مباد او را تا دهر بود آفت بدری که مباد او را تا چرخ بود نقصان  
باز رسم مدیحه او آراسته شد حضرت وز رای رفیع او آراسته شد دیوان

.....

۱- یعنی سلطان معزالدین ملک‌شاه.  
۲- خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک پدر مؤیدالملک.

۱- یعنی سلطان معزالدین ملک‌شاه.  
۲- خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک پدر مؤیدالملک.



در قدرت و امکات هر روز فزاید این در حشمت و تمکینت هر روز فزاید آن

.....

آباد بر آن کلکت کز بخت لقب دارد  
تغییر گو دولت تصویر گر هوران (۱)  
در قصیده دیگر بمطلع:  
گشاده روی و میان بسته بامداد پگاه  
معزی گوید:

اگر ز هجر جفاجوی کمره است دلم  
بآفرین خداوند باز یابد راه  
بزرگ بار خدای جهان مؤید ملک  
شهاب دین سر آزاد کان عبید الله  
مفسری که مفسر بنوست آیت عقل  
مؤیدی که مؤید بنوست دولت شاه

.....

مسلم است بتو دانش و کفایت عقل  
چنان کجا بشهنشاه تخت و افسر و گاه  
هم از کفایت تست آنکه نام و نامه خویش (۲)  
بدست کلک تو تسلیم کردم شاهنشاه  
۵ - از این اشعار معزی و از ایاتی که ذیلاً نقل می کنیم واضح است که لقب  
دینی مؤید الملک شهاب الدین بوده است و مخصوصاً معزی سه قصیده باینه در مدح او  
دارد که آنها را بقصد گنجانیدن همین لقب باین قافیه اختیار کرده است.

یکی بمطلع ذیل:

بر ماه لاله داری و بر لاله مشک ناب  
در مشک حلقه داری و بر حلقه پیچ و تاب  
و در مدیحه گوید:

جستم ز راه عشق و بیست م ره خطا  
جستم مدیحه میر و کشیدم در صواب  
میر بزرگوار عبید الله آن که هست  
در ملک شه مؤید در دین حق شهاب  
دومی بمطلع ذیل:

چو آتش فلکی شد نهفته زیر حجاب  
ز دود بست فلک بر رخ زمانه نقاب

۱ - ظاهراً اشاره است بدایرة طغرا.

۲ - اشاره بواگذاری ملک شاه دیوان طغرا و نشان را بمؤید الملک در سال ۷۶۸

و در مدیحه گوید:

گذر نکرد پیش دلم چو دید که هست  
دلم سپهر و شهاب اندرو مدیحه شهاب  
شهاب دین خدا مقتدی مؤید ملک  
ظہیر دولت و پیرایه اولوالالباب  
و در قصیده سوم بمطلع:

آفتابی را همی ماند رخس عنبر نقاب  
هیچکس دیده است عنبر را نقاب از آفتاب  
گوید:

گر بچشم اندر سر شکم لعل کون شد باک نیست  
در دلم مدح خداوند است چون در خوشاب  
نصر میر المومنین پروردگار ملک و دین  
کر بچشم اندر سر شکم لعل کون شد باک نیست  
ملك سلطان را مؤید دین یزدان را شهاب

و در قصیده دیگر بمطلع ذیل:

آمد آن ماه دوهفته باقبای رنگ رنگ  
زلف پر بندوشکنج و چشم پر نیرنگ و رنگ  
گوید در اشاره بلبق او:

ملك سلطان را مؤید دین یزدان را شهاب

آفتاب عقل و علم و مایه فرهنگ و هنگ

۱۰ و ۹ - در دو قصیده دیگر معزی مؤید الملک را بلبق شهاب الدین میخواند  
یکی بمطلع:

ای ماه لاله روی من ای سرو سیم تن  
از دل ترا فلک کتم از جان ترا چمن  
که در مدیحه گوید:

خواهان دیدن تو شود گر خبر رسد  
از ماه و انجم تو بخورشید انجم  
میر اجل مؤید ملک و شهاب دین  
فرخ ظہیر دولت ابو بکر بن حسن  
دیگری بمطلع:

سمن بری که فسونگر شده است عهراو  
همی خلد دل من عهراو فسونگر او

که در آنجا گوید در مدینه :  
 ز عقد گوهر او آفتاب را حسد است  
**ظهیر دولت ابو بکر بن نظام الملک**  
 دیگری بمطلع ذیل :

عزیز کرد مرا در محل عز و قبول  
 چنان شنید ز من شعر کاحمد مختار  
 چنانکه از مطالعه این اشعار و از بعضی از قصاید طغرائی برمی آید لقب دینی  
 مؤید الملک در ایام امارت و وزارت طغرا و انشاء **شهاب الدین** بوده و غیر از مؤید الملک  
 که لقب خاصی است که بیشتر هم بآن مشهور شده لقب دولتی دیگری هم داشته است  
 که **ظهیر الدوله** باشد و در تمام این قصاید معزی همه وقت او را **امیر و امیر اجل**  
 میخواند و ابداً اشاره بوزارت او نیست جز در دو قصیده که در آنجا صحبت از صدارت  
 اوست بر دیوان طغرا و انشاء و صاحب دیوانی او و آن نیز در حیات پدرش نظام الملک و در  
 عهد سلطنت ملک شاه است که معزی نیز بآن تصریح کرده یعنی از ۴۷۶ تا آنکه بعد از آن  
 چنانکه سابقاً شرح آن گذشت :

۱۲ و ۱۱ - از معزی دو قصیده دیگر در مدح مؤید الملک در دست است راجع به  
 دوره وزارت او پیش سلطان ابوشجاع غیاث الدین محمد بن جلال الدین ملک شاه یعنی  
 مابین سنوات ۴۹۲ و ۴۹۴ (شوال ۴۹۲ - اوایل جمادی الاخری سال ۴۹۴) و یکی از  
 آن دورا معزی در ری در همان سال ۴۹۲ در تبریک وزارت مؤید الملک گفته و بر او  
 خوانده لقب دینی دیگری یعنی **عماد الدین** بالقب دولتی دیگری یعنی **نظام الدوله**  
 باو میدهد. و ابیوردی و طغرائی و ارجانی نیز در همین دوره صدارت همه مؤید الملک را  
 بلقب عماد الدین خوانده اند و از اینجا معلوم میشود که مؤید الملک بعد از رسیدن به  
 صدارت (یاد عهد بزرگ یاقق در ۴۸۷ و یاد عهد سلطان محمد در ۴۹۲) بامر سلطان القاب  
 عماد الدین و نظام الدوله را هم بر القاب سابق خود شهاب الدین و ظهیر الدوله افزوده و با  
 آنها را بدین القاب مبدل ساخته است.

قصیده معزی در تبریک وزارت مؤید الملک و قتل مجد الملک قمی و آوردن  
 مؤید الملک سلطان محمد را از گنجه بری ( و رود مؤید الملک و سلطان محمد بری در  
 تاریخ دوم ذی القعدة سال ۴۹۲ ) چنین شروع میشود :

گرفت صدر وزارت جمال و حشمت و جاه  
**نظام دولت و صدر جهان مؤید الملک**  
 بلند همت و کوتاه دست دستوری  
 مقدس است و منزله زعیب و عار چنانک  
 صحیفه هنرش بی کرانه دریائست  
 بخط عدل و سیاست بروی عالم بر  
 میان بادیه قهر در شب بدعت  
 چو ماه دولت او ز آسمان ملک بتافت  
 جباه ناموران را همی بیوسد چرخ  
 همی کنند کنون خدمتی بر غبت و طوع  
 مخالفی<sup>(۱)</sup> که همه رنگ بود چون دراج  
 کجاشده است کنون گویکی بیابنکر  
 ایا کفایت تو بر هدایت تو دلیل  
 رکاب و رایت شاه از ظفر بشارت یافت  
 ز گنجه چون بسعدت نهاد روی بری  
 عنایت ابدی بر میانش بست کیم

بدین و دانش و داد وزیر شاهنشاه  
**عماد دین** خداوند حق **عبید الله**  
 که قدر چرخ بلند است پیش او کوتاه  
 پیمبران ز دروغ و فرشتگان ز گناه  
 که وهم ازو تواند گذشت جز بشناه  
 نوشت همت او میتاً فأحییناه  
 زمانه بود سراسیمه و فتاده ز راه  
 زمانه باز ره آمد بروشنائی ماه  
 که پیش او بزمین بر نهند جمله جباه  
 نجات یافته اند از ضرورت و اکراه  
 منازعی که همه حیل بود چون روباه  
 شکار کردن باز سفید و شیر سیاه  
 و یا شمایل تو برفضایل تو گواه  
 چو گشت رای تو جفت رکاب و رایت شاه  
 فلک سپرد بدو گنج و ملک و نافر و گاه  
 سعادت ازلی بر سرش نهاد کلاه

.....

همان که دام همی ساخت بسته گشت بدام<sup>(۲)</sup> همان که چاه همی کند در فتاد بیچاه

۱ - اشاره است بمجد الملک قمی وزیر برکیارق که در چهارشنبه ۱۸ شوال ۴۹۲ در حدود  
 زنجان بدست امرای برکیارق کشته شد.

۲ - این ابیات راجع است بمجد الملک قمی وزیر برکیارق که کشته شده بود.

چگونه باشد حال کسی که گاه حیات  
بچشم طنز و تهاون کند بخلق نگاه  
دریغ او نخورد يك تن و نگويد آه  
بماقبت چو نکالی شود میانه خلق

• • • •

عنایت دو محمد بتوست در دو جهان  
ترا بروز شمار آن محمد است شفیع  
وقصیده دیگر معزی که در ایام صدارت مؤید الملك گفته شده بمطلع ذیل است:  
این منم یافته مقصود و مراد دل خویش  
و من منم دیده دل کرده پس از چندین سال  
صدور اسلام عماد الدین بو بکر که هست  
آنوزیری که جهان شد همه از دست سه بار  
و ظاهر مقصود معزی از این بیت که میگوید: «جهان شد همه از دست سه بار»  
از کار افتادن مؤید الملك است از وزارت یکی از وزارت و دیوان انشاء و طغرا در عهد  
ملکشاه دیگری از صدارت بر کیارق و سومی از وزارت امیر افر که سابقاً تفصیل آنها  
گذشت.

و معزی در آخر این قصیده راجع بخود می گوید:

منم آن بنده که احسان تو شد مرهم من  
چون شد از تیر حوادث دل من خسته و ریش  
نکنم یاد ز تاراج و نیندیشم ژانک  
مرکبم بود خرئنگ و لباسم فرغیش  
شکر انعام تو گویم که بتوفیق خدای  
رنج من کم شد از احسان تو و راحت یش  
۱۳- ایضاً معزی قصیده دیگری در مدح مؤید الملك و واقعه قتل مجد الملك و

حادثه تاراجی که خود بآن گرفتار شده بود می گوید:

المنة لله که باقیال خداوند  
شادند چه بیگانه چه خویش و چه پیوند  
المنة لله که مرا زهره آنست  
کآیم که و بیگانه بنزدیک خداوند  
المنة لله که هم آخر بیر آمد  
تخمی که عماد الدین از صبر برآکند  
المنة لله که قوام الدین در خلد  
شاد است که داور چو عماد الدین فرزند

اولاد قوام الدین در باغ وزارت  
بیگانه درختی که از آن باغ سرافراشت (۱)  
بارید برو صاعقه ای کز در زنگان (۲)  
آویخت بدام اندر اگر ذام همی ساخت  
افسانه شد آن مرد معوق که ازو بود  
ناچیز شد آن عود مطرا که ازو بود  
سر تا سر این قصه همه حکمت و پند است  
ای بار خدایی که ندادی ز خلاق  
گردون فشانده که قیاس خردت چون  
کرده است قضا با تو پیروزی پیمان  
سلطان (۳) بتو شاد است و برادر تو خرم (۴)  
شادان و خوشنود و رعیت ز تو خرسند  
لشکر ز تو خشنود و رعیت ز تو خرسند

• • • •

در پای علو دست اجل بند نهاده است  
و در شرح حال خود گوید:  
تادست و دلم حادثه غارت و تاراج  
حقا که چنانست ز گرمی جگر من  
گر خار حوادث جگر بنده بخارید  
چون طلعت تو دیدم و لفظ تو شنیدم  
۱۴- این قصیده معزی نیز که از غرقصاید اوست در مدح مؤید الملك است ظاهراً  
در ایام وزارت طغر او انشاء او:

۱- یعنی باغ وزارت و غرض از این «بیگانه درخت» مجد الملك می است.

۲- در اصل نسخه «امکان» دارد که هیچ معنی مناسبی نمیده و قطعاً زنگان یعنی شهر  
زنجان است که مجد الملك را در آنجا قطعه قطعه کردند.

۳- یعنی سلطان محمد.

۴- یعنی خواجه ابوالفتح مظفر فخر الملك که در این ایام وزارت سنجر را در غر اسلند داشت.



ای زلف دلبر من پر بند و پر شکنی  
 که دام سرخ گلی که بند ناز و گلی  
 که خوشه عنبی که عقدۀ ذنبی  
 چون رای تیر مدلان پویچ و تاب و خمی  
 گویی دلیل غمی کآسیب جان و دلی  
 چون معجزه عجبی چون نادره مثلی  
 نور فریشتگان در زیر دامن تو است  
 از مشک سوده کشی بر سیم ساده رقم  
 کافی کفی که کفش چون ابر هست سخی

ابوالمظفر محمد بن العباس الایوردی شاعر مشهور که از مخصوصین خاندان نظام الملک بوده و سال ۵۰۷ در اصفهان وفات یافته نیز در اشعار خود بفتح مؤید الملک و بر انداختن او دولت مجد الملک را اشاره می کند و از آنجمله در قطعه ای می گوید:

فرزت عماد الدین<sup>(۱)</sup> معتصماً به  
 فثب یا عبید الله وثبة ماجد  
 اسور سؤر الیث فی وثباته  
 اعیر المضاء السیف من عزماته

و تبقی لیدیک الانتصار من امرء  
 و آباؤه من تعرفون من الوری  
 و در قصیده غرائی ایوردی مؤید الملک را بفتح او تهنیت می گوید و ابتدای آن قصیده این است:

علوت فلونک السبع الشداد  
 ودان لک العدی فلهم خضوع  
 و أنت لکل مکرمة عماد  
 ولولا الرعب لیج بهم عناد

۱- در نسخه مطبوع و دیوان ایوردی (ص ۶۴-۶۵): عماد الدین. این نسخه بسیار مغلوط است و قریب نصف تصدیق که دو آنجا طبع شده از ایوردی نیست بلکه از شاعر بسیار مشهور غزّی است.

و عزّوا حین غبت فهم اسود  
 و در اشاره بمجد الملک گوید:  
 و غرم بك المطوی كشحاً  
 و کیف یروم شاكفی المعالی  
 یضج الدست من حنق علیه  
 فأخلد من غوايته الیهم  
 و سؤل بالمنی لهم اموراً  
 و دبّرها فدّمّرها برأی  
 و ذلّو اد حضرت فهم نقاد  
 علی احن یفضّ بها الفؤاد  
 و شمعك فوق عاتقه نجاد  
 و یبصق فی محیاه الوساد  
 و بان له بهلكهم الرشاد  
 أعاروها جماجمهم فبادوا  
 تجانبه الاصابة والسداد.. الخ  
 (دیوان ایوردی ص ۹۹-۱۰۰)

و قصیده دیگری نیز در دیوان ایوردی (ص ۲۴۷-۲۴۹) در مدح مؤید الملک هست به مطلع ذیل:

لك المجد لا ما تدعیه الاوایل  
 و ما فی مقال بعد مدحك طائل  
 قاضی ناصح الدین ابو بکر احمد بن محمد بن الحسین الأرجانی (۴۶۰-۵۴۴) از شعرای بزرگ عراق نیز دو قصیده در تهنیت فتح مؤید الملک و غلبه او بر مجد الملک و تبریک ورود او با سلطان محمد باصفهان دارد، قصیده اول او چنین شروع میشود:

ارقب من طیف البخيلة موعدا  
 و هان علیها أن أیت مسهدا  
 و در مدیحه گوید:

فلیس یبالی بالمالم متیم  
 کما لا یخاف الدهر ملک غداله  
 أعزّ ملوک الارض نفساً و معشراً  
 تری منه ملکاً عظم الله شأنه  
 اذا کان من یهواه بالوصل مسعدا  
 ولی امیر المؤمنین مؤیداً  
 و أعظم أهل الارض مجدداً و سوددا  
 فعصیانه غی و طاعته هدی

عنیشاً لک الفتح الذی سارذکره  
 ترکته به شمل العداة مفرقاً  
 ففار بأفاق البلاد وأنجدا  
 و عهد المنايا بالعصاة مجددا

سمالك من صحن العراق زعيمهم  
وقد فرق الكتب اللطاف مواعداً  
فما كذب الاقلام هادم دولة  
ولا جمع أهل الأرض ينفعهم اذا  
طلعت أمام الجيش في ظل راية  
معودة ان لا تزال بنجمها  
فلم تلق حرباً منذ اول عقدها  
فلما التقى الخيلان أمرحت نحوهم

• • • •

فتى كان أشقى الناس ان كنت خصمه  
فينا يسوس الناس ملكاً معظماً

• • • •

فحتى متى يصلى بياسك خائن  
يداوى له كسراً بكسر ضلالة  
ويجمع طول العام شمالاً لسكر

• • • •

قدمت مع الشهر الشريف مظفراً<sup>(٢)</sup>  
فكل فم للنسك صام من الوري

• • • •

ضرت غياث الدين<sup>(٤)</sup> بالهمة التي  
كفاه بها للنصر جنداً مجتداً

١- اشاره بنام مجداً الملك كه «اسعد» است.

٢- اشاره بقطعه قطعه شدن او.

٣- الاين بيت معلوم ميشود كه ورود مؤيد الملك ومحمد باصفهان در ماه رمضان بوده لاه.

در رمضان سال ٩٣٣ يعني دوماه بعد از غلبه ايشان بر بركياروق درري

٤- لقب سلطان محمد.

وأصبح ملك لست أركانه سدى  
وان غاظ أعداء قناروا وحسدا  
فكنت ابابكر<sup>(١)</sup> وكان محمد<sup>(٢)</sup>  
سنا فرقد أخى من الليل فرقدا  
من الله مانام الحمام وغردا... الخ  
(ديوان ارجاني ص ٩٧-١٠٠)

قصيده ديگر بمطلع ذيل است :

بعد ان صباح الفنى ودعتكم فيه  
سپس گوید :

يزهى على البعد طر في حين يطرقه  
كما زهت اصفهان اذ التم بها  
بعارض يسبق الايامض وابله

• • • •

حتى اذا تم ذاك الفتح من يده  
للملك أصغى الى ما قال واشيه

• • • •

يا بى ضياء شهاب الدين حين بدا  
ان لا يضىء سبيل الرشده اديه

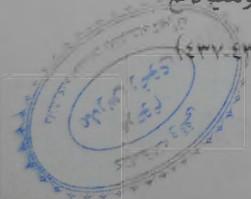
• • • •

بقيت يا ابن نظام الملك تخلفه  
ودمت والاخوة الزهر الكرام معاً

(ديوان ارجاني ص ٩٣٤-٩٣٧)

١- كنية مؤيد الملك.

٢- نام سلطان



ودراین قصیده چنانکه مشاهده میشود ارجانی مؤیدالملك را درعهد صدارت او شهاب‌الدین خوانده است. ارجانی قطعه‌ای نیز درباب مؤیدالملك دارد درموقعیکه از وزارت برکیارق معزول شده بوده است و آن این است :

|                  |                    |
|------------------|--------------------|
| قلت للحاسد لما   | علمت فيه البشارة   |
| والولايات جميعاً | عند أهلها معارة    |
| ما عبیدالله ممن  | نال بالعزل الخسارة |
| هو لم يعزل ولكن  | عزلت عنه الوزارة   |
| و كأنى بالليالى  | ولقد تكفى الاشارة  |

(دیوان ارجانی ص ۱۸۳-۱۸۴)

از مؤیدالدین ابواسماعیل حسین بن علی طغرایی اصفهانی (مقتول در سال ۵۱۴) هشت قصیده بزرگ و کوچک در ذکر مؤیدالملك قبل از صدارت او و بعد از آن در دست است (دیوان طغرایی از صفحه ۱۸ تا ۳۴) که یکی از آن جمله در مرثیه اوست بعد از واقعه سوم جمادی الآخره سال ۴۹۴ و در بعضی از این قصاید طغرایی بغلبه مؤیدالملك بر مجدالملك اشاره می کند، و ازغرر این قصاید یکی قصیده ایست بمطلع ذیل :

|                            |                       |
|----------------------------|-----------------------|
| إذا لم يعن قول النصيح قبول | فان معارض الكلام فضول |
|----------------------------|-----------------------|

و در آنجا گوید :

|                                |                             |
|--------------------------------|-----------------------------|
| فقل للذين استعدوا الغدر مشرباً | رويداً فمرعى الغادرين وبيد  |
| أديروا كوؤس الزاح أن وراءها    | كوؤساً من السهم الذعاف تقول |

• • • •

|                               |                       |
|-------------------------------|-----------------------|
| فغزماً غياث الدولة اليوم انهم | فرائس منهم مقعس وأكيل |
|-------------------------------|-----------------------|

• • • •

|                              |                      |
|------------------------------|----------------------|
| ولاندوا بأكراد البوادی وعزهم | فمن كل جيد امة وقبيل |
|------------------------------|----------------------|

• • • •

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| وأدرکت نارالدين من متمرّد | طغى وهوشخت المنصبين ضئيل |
|---------------------------|--------------------------|

تقر وتمحوالملك كيف تريده  
تميل الى ذى دولة فتقرها  
وأنت مديل مرة ومذيل  
وتعدل عن ذى دولة فتزيل  
• • • •

|                                                              |                                |
|--------------------------------------------------------------|--------------------------------|
| اليك عماد الدين غراء طلبة                                    | تنافس فيها أعين وعقول          |
| وقصيدهای که طغرایی در مرثیه مؤیدالملك گفته چنین شروع میشود : |                                |
| ما بعد يومك للحزين الموجه                                    | غير العويل وأنة المتفجع        |
| يوم أصيب الدين فيه وعطلت                                     | أحكامه فكأنه لم يشرع           |
| واشتط أحكام الردى وتطاوت                                     | أيدى المنون الى السنام الارفع  |
| أنحى الكسوف على العلال المجتلي                               | وأجر شقشقة الخطيب المصقع       |
| ومضى الذى كئنا نروع بذكره                                    | نوب الزمان فما له من مرجع النع |



نام نصیرالملک در اخبارالدوله السلجوقیه نصیر بن مؤیدالملک طبع شده (ص ۸۲) و این ظاهرأ تحریف نصیر بن مؤیدالملک است که همان نصیرالملک باشد. عمادکاتب بنقل از انوشروان بن خالد که معاصر او بوده او را نصیرالملک محمد می نامد.

ابن الاثیر در وقایع سال ۵۲۴ از یکی از پسران مؤیدالملک بنام **نصیرالدین محمود** نام میبرد که در بغداد در شعبان این سال فوت کرده است. معلوم نیست که این شخص همان نصیرالملک محمد است و یا نام یکی از برادران او.

از هیچیک از شعرای معاصر شعری در مدح و ذکر نصیرالملک در دست نیست و از کتاب **تغزیر الوزیر** ابوطاهر خاتونی نیز نسخه ای بجا نمانده، ظاهراً فقراتی از این کتاب در **آثار الوزراء عقیلی** باقیست و من علی العجالة در اینجا دسترسی یابین کتاب ندارم.

## ۲ = نصیرالملک محمد بن مؤیدالملک

سلطان غیاث الدین محمد بعد از آنکه در سوم جمادی الاخری سال ۴۹۴ در محل شراه (مایین همدان و ملایر) از برادر خود سلطان رکن الدین بر کیارق شکست خورد و مؤیدالملک اسیر و بعد بدست بر کیارق مقتول شد برای رعایت حقوق وزیر باندبیر خود پسر او **محمد** را که **نصیرالملک** لقب داشت بوزارت فرزندان خود اختیار کرد<sup>(۱)</sup> و چنین تصویری کرد که این پسر از کفایت پدر بهره ای دارد لیکن بگفته انوشروان بن خالد او مردی لثیم و بی کفایت بود و بیشتر عمر خود را باشتغال بعلوم اوایل (کیمیا و نجوم) میگذراند بهمین جهت کاری از پیش او نرفت و استاد معینالملک موفق الدوله ابوطاهر حسین بن حیدر خاتونی از مشاهیر بلغا و شعرا و مستوفیان عهد سلجوقی کتابی در مثالب نصیرالملک بترتیب حروف معجم ساخته بوده است باسم **تغزیر الوزیر الزیر الخنزیر**. سلطان محمد بعد از آنکه در تبریز بعد از مصالحه با برادر خود بر کیارق (ربیع الآخر ۴۹۷) نصیرالدین ابوالمحاسن سعدالملک سعد بن محمد آبی را بوزارت خود برداشت ریاست دیوان انشاء را نیز بنصیرالملک بن مؤیدالملک که از بعد از قتل پدر پیوسته در دستگاه سلطان محمد بود سپرد و نصیرالملک با اینکه فضلی نداشت نظر بسابقه اعتبار خانوادگی ریاست او باعث رونق دیوان سلطان محمد شد (عمادکاتب ص ۸۹ و ۹۳) و نصیرالملک در این مقام بود تا آنکه سعدالملک در سال ۵۰۰ اندکی قبل از قتل خود مقام او را بمختص الملک ابونصر احمد بن فضل کاشی داد و نصیرالملک از وزارت انشاء سلطان محمد افتاد (ص ۹۴ - ۹۵).

۱- نصیرالملک دو حیات پدر دو بغداد مقیم بود چون مردم از او بمؤیدالملک شکایت کردند او بگوهر آیین شحنة بغداد نوشت که نصیرالملک را بگیرد لیکن نصیرالملک بداد الخلافه ملتجی شد و در ۴۹۲ موفقیکه پدرش بکنجه رفته بود بمجدالملک قبی وزیر بر کیارق پیوست و چون این وزیر کشته شد پیش پدر رفت (ابن الاثیر)

عهد کرد و برای جنگ با برکیارق بری آمد. جنگ چهارم بین برکیارق و محمد در نزدیکی ری در تاریخ نهم جمادی الاولی سال ۴۹۵ اتفاق افتاد و هزیمت بر سپاه محمد افتاد و بیشتر ایشان بقرزین و طبرستان گریختند و محمد با هفتاد سوار و خطیرالملک وزیر عازم اصفهان شد و این شهر را که در حکم نایب او بود بر روی برکیارق مسدود نمود و امر داد حصار آنرا تعمیر کردند و در دور آن خندق کند و هر در بند شهر را یکی از امرا و رجال خود سپرد و از آن جمله حفظ یکی از آنها را هم در عهده خطیرالملک وزیر گذاشت.

برکیارق اصفهان را در حصار گرفت و نادم ذی الحجّه سلطان محمد در اندرون شهر مقاومت میکرد لیکن عاقبت چون دید که نمیتواند بیش از این مقاومت بخرج دهد نگاهداری باروها و در بندهای شهر را بامرای خود سپرد و خود از شهر بیرون آمد تا تهیه سپاهی کند و برکیارق را از اطراف شهر براند.

در موقع غیبت سلطان محمد از اصفهان خطیرالملک بیپناه تپیه مال جهت سپاهیان محصور شبانه از اصفهان گریخت و بمید وطن خود و در حصار آن متحصن شد و وزارت سلطان محمد را ترک گفت. برکیارق چون از فرار او اطلاع یافت جماعتی را بدستگیری او بمید فرستاد. خطیرالملک از قلعه مید بزیر آمد و امان طلبید. فرستادگان برکیارق او را براستری نشاندند روانه اصفهان کردند ولی در ضمن راه خبر رسید که وزیر برکیارق یعنی ابوالمحاسن اعز دهستانی را در ۱۲ ذی الحجّه<sup>(۱)</sup> سال ۴۹۵ غلامی باطنی کشته و مقام او خالی است و سلطان نوشته‌ای در دادن زنهار بخطیرالملک

۱- در متن جای ابن الاثیر تاریخ قتل اعز دهستانی دو ۱۲ صفر سال ۴۹۵ ضبط شده و این قطعاً غلط است چه بصریح همان مورخ قتل او در حین محاصره اصفهان اتفاق افتاده و محاصره اصفهان چنانکه گفتیم بعد از جنگ چهارم بین محمد و برکیارق و شکست محمد در ری و فرار او به اصفهان یعنی بعد از نهم جمادی الاولی از سال ۴۹۵ بوده و این حصار تامه ذی الحجّه از همین سال طول کشیده و در همین ماه اخیر بوده است که محمد اصفهان را ترک گفته و خطیرالملک بعد از رفتن او بمید فرار نموده و بعد از اسیر شدن در راه واقعه قتل وزیر اعز را شش ماه یعنی در همان ماه ذی الحجّه بنا بر این صفر در متن ابن الاثیر غلط است یا همان ذی الحجّه سال ۴۹۵ است و با صفر سال ۴۹۶ در این صورت بایستی این واقعه را در جزء حوادث سال بعد بیاورد.

۳- ابو منصور خطیرالملک محمد بن حسین میبیدی

وزیر سلطان محمد یک بار از ذی الحجّه ۴۹۴ تا ذی الحجّه ۴۹۵ و بار دیگر از ۵۰۴ تا ۵۱۱ یعنی تا ۴۵۰ روز قبل از مرگ سلطان

و وزیر برکیارق

(از ذی الحجّه سال ۴۹۵ تا ربیع الآخر ۴۹۸)

سلطان محمد از بعد از قتل مؤیدالملک تامو قعیکه بابر ادر خود سنجر به بغداد آمد (از جمادی الاخری ۴۹۴ تا ذی الحجّه همین سال) چون فراری و سنجر پناهنده بود و زیری رسماً اختیار نکرد و نصیرالملک محمد بن مؤیدالملک در واقع این مقام را داشت. در موقعیکه این سلطان با سنجر بغداد آمد یعنی در ۲۷ ذی الحجّه ۴۹۴ و خلیفه خطبه را بنام او جاری کرد سلطان محمد در صدد برآمد که جهت جانشینی مؤیدالملک کسی را بمقام صدارت بر دارد و در همان بغداد ابو منصور خطیرالملک محمد بن حسین میبیدی را باین مقام اختیار نمود.

خطیرالملک بار اول قریب یک سال (از ذی الحجّه ۴۹۴ تا ذی الحجّه ۴۹۵) وزارت سلطان محمد را داشت و در این مدت بیشتر ایام، سلطان محمد با برادر خود برکیارق بر سر سلطنت در کشمکش بود از جمله چنانکه سابقاً نیز گفته ایم در ماه صفر سال ۴۹۵ در دفعه سوم بین او و برکیارق در محل رود راور نهانند جنگ در گرفت ولی پیش از آنکه یکی از دو طرف مغلوب شوند امرای طرفین تصمیم بصلح گرفتند و سلطان محمد و برکیارق در چهارم ربیع الاول این سال آشتی کرده هر کدام بطرف ممالک سابق خود رفتند. لیکن این مصالحه دوامی نکرد، چه سلطان محمد بعد از آنکه از رود راور بقرزین رسید امرائی را که تصمیم بصلح گرفته بودند بخیانست نسبت بخود متهم ساخت و باینکه مقام سیادت برادر خود و اولویت او را در سلطنت یک ماه قبل پذیرفته بود نفی

بکمان خود قریب است. خطیر الملك از این بابت بسیار مسرور شد و چون باصفهان رسید بر کیاریق صدارت خود را بمهند او وا گذاشت (ابن الاثیر سال ۴۹۵). خطیر الملك از اواخر سال ۴۹۵ یا از اوایل سال ۴۹۶ تا تاریخ ربیع الآخر سال ۴۹۸ که سال فوت بر کیاریق است همواره در وزارت او باقی بود و چون این سلطان مرد و محمد رسماً بجای او نشست خطیر الملك از وزارت بر کنار شد و معلوم نیست که از این تاریخ اخیر تا سال ۵۰۰ سال مصلوب شدن سعد الملك آبی وزیر سلطان محمد او در چه مقامی سر میکرده. همینقدر معلوم است که مقارن بدار آویخته شدن سعد الملك خطیر الملك در فارس بوده و در اصفهان طرفدارانی داشته است که او را در این اوان باصفهان خواستند تا جانشینی سعد الملك را برای او مهیا سازند لیکن هوا خراهان ابونصر احمد یعنی نظام الملك بن نظام الملك چنانکه در احوال او گفتیم غلبه کردند و سلطان محمد جانب ایشانرا گرفته صدارت خود را بنظام الملك ثانی داد و خطیر الملك را بریاست دیوان استیفا برگزید و او را باین ترتیب بانظام الملك در راندن امور وزارتی شریک و سهیم ساخت.

در سال ۵۰۴ سلطان محمد نظام الملك ثانی را از وزیری معزول و سپس محبوس کرد و خطیر الملك مستقلاً عنوان صدارت یافت و او قریب هفت سال از ۵۰۴ تا ذی القعدة ۵۱۱ یعنی تا ۴۵ روز قبل از فوت سلطان محمد در این مقام بود. در این تاریخ اخیر سلطان بر غالب ارباب مناصب خود متغیر شد و از آن جمله خطیر الملك وزیر را معزول کرد و در حبس انداخت و مقام او را بریب الدوله داد.

در ایام مرض سلطان محمد چون روز بروز مرض او شدت میکرد اعیان درباری او نیز در غرض ورزی نسبت بیکدیگر بر شدت عمل خود می افزودند چنانکه استاذ ابو اسمعیل طغرایی رئیس دیوان طغرا را بسحر متهم ساختند و سلطان چنین فهماندد که ناخوشی او را سبب سحر ابو اسمعیل طغرایی است، سلطان او را از کار انداخت و خطیر الملك باینکه تا آنکه قبل مقام صدارت داشت حاضر شد که ریاست دیوان طغرا را در وزیر دست رییب الدوله متقبل شود (ص ۱۱۶-۱۱۷) و او این مقام را تا بعد از مرگ سلطان محمد یعنی تا اوایل امر پسرش سلطان مغیث الدین ابوالقاسم محمود داشت، امرای محمودی

در سال ۵۱۲ چون از حضور او در دیوان سلطانی راضی نبودند او را از شغل طغرایی انداخته بعنوان وزارت امیر سلجوق شاه بن محمد که ملک فارس بود بآن خطه فرستادند تا از درگاه سلطان دور باشد. از این تاریخ بعد دیگر از خطیر الملك اطلاعی در دست نداریم. خطیر الملك بگفته انوشروان بن خالد مردی جاهل و نالایق بود و از ادبیت و عربیت خالی، ابوطاهر خاتونی در هجو او دویست بفرسی گفته که اصل آنها را انوشروان بن خالد در کتاب نفثة المصنوع خود آورده بوده و عماد کاتب آنها را در این دویست بفرسی ترجمه کرده است:

كان حمراً وزيراً ومضى      فما بملك السلطان من خلل  
لكنما في صدور دولتنا      ليس لهذا الحمار من بدل  
(عماد ص ۱۱۳)

از شعرای عهد سلاجقه فقط از قاضی ناصح الدین ارجانی اشعاری در حق خطیر الملك در دست است و از آن جمله دو قطعه و یک قصیده از این شاعر در باب خطیر الملك در دیوان او آمده (صفحات ۲۶ و ۱۰۰ و ۱۸۶) و قصیده ارجانی در مدح خطیر الملك موقعی که او وزارت سلطان محمد را داشته چنین شروع میشود:

طلعت نجوم الدين فوق الفرقد      بمحمد و محمد (۱) و محمد (۲)  
بنبينا الهادی و سلطان الوری      و وزیر القرم الکریم المحدث  
سعدان للأفلاك یکتفانها      والدین تکتفه ثلاثة أسعد  
هو قد بنی وهما معا قد شیدا      و تمام کل مؤسس بمشید  
بکتاب ذا و سیف ذا و برأی ذا      نظمت امور الدین بعد تبدد  
بدلائل و مناصل و شمائل      وردت بها الآمال أعذب مورد

۱- یعنی سلطان محمد.

۲- یعنی خطیر الملك که اسم او محمد است.



یهدی اليها كل من لم يهتد

حجج ثلاث للشریعة أصبحت

الا المخاطر فی الملمة المؤبد الخ

والارض لا یفدی خطیر ملوکها

#### ۴ = نصیر الدین ابو المحاسن محمد الملك محمد بن محمد آبی

(از ۴۹۸ تا ۵۰۰)

چنانکه در شرح حال خطیر الملک و در باب وزارت اول او در دستگاه سلطان محمد کفیم ابن وزیر در ذی الحجه ۴۹۵ از وزارت سلطان کناره کرد و از اصفهان گریخته بمید رفت و کمی بعد یعنی در همین ماه از سال ۴۹۵ یا در اوایل سال ۴۹۶ وزارت بر کیارق منصوب شد. از این تاریخ تا ورود سلطان محمد تبریز بعد از مصالحه قطعی با برادر خود بر کیارق (در ربیع الآخر سال ۴۹۷) و اندکی بعد از آن معلوم نیست که سمت وزارت سلطان محمد با که بوده همینقدر معلوم است که نصیر الملک محمد بن مؤید الملک که از بعد از قتل پدر سمت وزارت پسران سلطان محمد را داشت در دیوان سلطانی صاحب نفوذ بوده و در جنگی که بارینج بین محمد و بر کیارق در جمادی الآخره سال ۴۹۶ در نزدیکی خوی روی داد در اردوی محمد حضور داشته است (۱).

بعد از آنکه سلطان محمد با بر کیارق صلح کرد و فرستادگان بر کیارق در نزدیکی مراغه در ربیع الآخر سال ۴۹۷ با سلطان محمد قرار مصالحه را بستند سلطان محمد به تبریز آمد و چون بموجب این مصالحه اصفهان را که در حکم او بود و اصحابش هنوز در ضبط خود داشتند بر کیارق وا گذاشت امر داد تایاران او آن شهر را تسلیم کرده با نذر با بجان بیایند و خود در انتظار وصول ایشان در تبریز ماند.

در میان اصحاب سلطان محمد یکی از کسانی که در حفظ اصفهان کمال کفایت

۱- در موقتیکه سلطان محمد در اصفهان محصور بود (از جمادی الاولی الی ذی الحجه دو سال ۴۹۵) سپهسالار اردوی سلطان محمد در اران و گنجه یعنی غزاوغلی یا امیر منصور بن نظام الملک و برادرزاده او نصیر الملک محمد بن مؤید الملک بجزم یاری سلطان از گنجه عازم اصفهان شدند و در ۲۰ ذی الحجه بری رسیدند ولی چون سلطان از اصفهان بیرون آمده بود در همدان باو پیوستند و در ۸ جمادی الآخری سال ۴۹۶ دو جنگ خوی در کاب او بودند (ابن الاثیر و وقایع سال ۴۹۶).

وحسن تدبیر بخرج داده بود نصیر الدین ابوالمحاسن سعدالملک سعد بن محمد آبی از اعیان درباری ملکشاه و مستوفی سلطان محمد بود چون او در حدود ماه محرم سال ۴۹۸ قمری رسید سلطان محمد او را بصدارت خود اختیار نمود (ابن الاثیر وقایع سال ۴۹۸) و دیوان انشاء را هم در عهده نصیرالملک بن مؤیدالملک گذاشت (عمادص ۹۳).

سعدالملک آبی در حقیقت اولین وزیر سلطان محمد است در ایام استقلال این پادشاه در سلطنت بعد از مرگ برادرش برکیارق و او مردی با کفایت و متدین و خیر و صاحب رأی و درایت بوده و اوست که راه سلطنت را بعد از فوت برکیارق برای محمد مصطفی ساخته و در واقع در این مرحله سعدالملک همان کاری را کرده است که مؤید الملک بعد از مرگ ملکشاه در استقرار سلطنت برکیارق و یا در سال ۴۹۲ در ابتدای طفیان سلطان محمد در استوار ساختن بنیان دولت این پادشاه کرده بوده است.

سعدالملک در دوره وزارت خود (از محرم ۴۹۸ قاشوال ۵۰۰ یعنی دو سال و نه ماه) اولاً امیرایاز سپهسالار برکیارق را که بعد از مرگ او پسر خردسالش ملکشاه را بسلطنت برداشته بود ابتدا بتدبیر از مخالفت باز داشته و بعد او را کشته است. ثانیاً در جنگ با اسماعیلیه اطراف اصفهان بفتح و تاحات بزرگ نایل آمده و چند عدد از قلاع معتبر ایشانرا مسخر ساخته و بهمین جهت در عهد خود بسیار مشهور شده است.

سلطان محمد پس از شنیدن خبر مرگ برادر از آذربایجان عازم بغداد شد و در جمعه هشت روز مانده از ماه جمادی الاولی سال ۴۹۸ ببغداد رسید و در این تاریخ امیرایاز سپهسالار برکیارق با جمعی دیگر از امرای برکیارقی در بغداد ملکشاه بن برکیارق را بسلطنت برداشته و بعزم جنگ با سلطان محمد مهیا شده بودند لیکن وزیر امیرایاز یعنی ابوالمحاسن صفی همدانی او را بصلح با سلطان نصیحت کرد و ایاز مصلحت اندیشی وزیر خود را پذیرفته او را بطلب صلح پیش سعدالملک آبی وزیر سلطان محمد فرستاد سلطان نیز بتوسط وزیر خود امرای یاغی را امان داد و سعدالملک شخصاً بملاقات ایاز رفت و او را بتدبیر بحضور سلطان آورد و سلطان جمیع یاغیان را بخشود لیکن کمی بعد یعنی در سیزدهم جمادی الآخره ۴۹۸ بیهانه ای ایاز را کشت و ابوالمحاسن صفی همدانی

نیز در رمضان همین سال کشته شد و ملکشاه بن برکیارق را محمد بدست خود کور کرد. یکی از وقایع مهم سلطنت سلطان محمد و ایام وزارت سعدالملک آبی محاربات این سلطان و وزیر است با اسماعیلیه مقیم حوالی اصفهان که بر اثر قتل بسیاری از اعیان و وجهای شهر و آزار بمردم تحمل زحمت ایشان غیر ممکن شده و سلطان محمد را که نسبت بایشان کینه شدیدی داشت سخت متغیر کرده بود.

در سال ۵۰۰ سلطان محمد تصمیم گرفت که ماده شر ایشان را از اصفهان قلع کند و قلاع مهمی را که ایشان در حوالی داشتند از تصرف آن طایفه بیرون آورد و سعدالملک آبی وزیر خود را که او نیز نسبت باین فرقه بغضی شدید داشت نامزد این مأموریت کرد. از جمله قلاع معتبر اسماعیلیه در اصفهان شاهدرز یا قلعه جلالی بود که آنرا سلطان جلال الدین ملکشاه بر کوه آتشگاه اصفهان ساخته بود و قبل از او این قلعه وجود نداشت. چنین معروف است که روزی ملکشاه بایکی از رؤسای رومی که مسلمان شده و بسطغان پیوسته بود بشکار بیرون رفت؛ از تازیان شکاری سلطان یکی گریخت و از کوه آتشگاه بالا رفت سلطان با آن رومی در عقب سگ باین موضع رسیدند. رومی چون آن موضع را دید بسطغان گفت که اگر ما را چنین محلی مناسب بود بر آن حصنی استوار میساختیم تا در موقع احتیاج از آن استفاده کنیم. سلطان با آنکه خواهجه نظام الملک او را از این خیال منع می کرد قلعه ای در همان موضع ساخت و آنرا بپرداری سپرد. چون سلطان مرد و زوجه اش ترکان خاتون مادر محمود بر اصفهان مستولی شد آن دزد را معزول نکرد و دیگری را بکوتوالی قلعه منصوب نمود و او مردی دیلمی بود بنام زیار. چون زیار مرد مردی از اهل خوزستان کوتوال آن شد (ابن الاثیر وقایع سال ۴۹۰-۴۹۱).

«احمد بن عبدالملک عطاش [رئیس باطنیه اصفهان] را با کوتوال آنجا دوستی بود چون کوتوال نماند او بر قلعه مستولی شد (۱) و خزانه و کنیزان و غلامان و کودکان که با سم حرم سلطان بودند با تصرف گرفت و بعضی را بکشت و باطنیان اصفهان او را سرور

۱- در سال ۴۸۸ اندکی بعد از قطع شدن استیلای ترکان خاتون از اصفهان چه مدت استیلای او ۱۲ سال طول کشید (از ۴۸۸ تا ۵۰۰)

خود میدانستند<sup>(۱)</sup>، او را در قلعه مال بسیار جمع شد. سلاطین از کار ایشان مضطرب شدند. در انشای خلاف برادران محمد و برکیارق او قلعه را بخزاین و ذخایر معمور کرد و چون سلطنت بر محمد مقرر شد قصد گشادن قلعه کرد و سپاه بسیار پیرامون حصار چون دایره بر نقطه محیط شدند. چون کار بر احمد سخت شد فتوی فرستادند مضمونش آنکه چه فرمایند علماء دین در حق طایفه‌ای که ایشان بیگانگی خدای تعالی ایمان و اقرار دارند و آمدن رسول خدا محمد عربی و کتب و رسل وی حق و صدق داند، این طایفه در حق امام خلاف دارند جایز باشد مرسلان وقت را که با ایشان مهاده و مواده کند و او قبول طاعت ایشان کند و ایشان را از حوادث نگاه دارد؛ ائمه حاضر جواز آنرا مستحسن داشتند ابوالحسن علی بن عبدالرحمن السمنجانی<sup>(۲)</sup> که از شافیه بود گفت روا نباشد بمجرد شهادتین ایشان را قبول کردن، و امامی که ایشان بدو متمسک شدند ایشان را هر چه حرام است مباح کرده است و این منهی شرع است والا حاضر شوند تا مباحه کنیم. سلطان و ائمه اتفاق کردند که قاضی ابوالعلاء حنفی [صاعد بن یحیی] را بمنظره ایشان بقلعه فرستند. قاضی بحث آغاز کرد اما آغاز کارشان بانجام نرسید چه غرض ایشان تمل بود، سلطان چون بشنید بر ایشان سخت کرد، رفیقان گفتند اگر چاره نیست قلعه تسلیم کنیم عوض این قلعه دیگر ما دهند و سلطان نیز میدانست که محاصره مفید نیست و قطعه **خان لشجان** پنج فرسخی<sup>(۳)</sup> اصفهان بایشان داد و بجانشان ایمان مغلظه یاد بکرد، بعد از تأکید عهد فرود آورد و بوعده وفا نکرد و فرمود که بالموت پیش سیدنا روند و قلعه خراب کرد و سوگند خلاف، و احمد عطاش را بعدها که فراوان خلافت کرد کرد بازار اصفهان و محلات بر آوردند و پوستش مسلوخ بگاہ بیاکنند و

۱- پدراحمه یعنی عبدالملك مردی ادیب و بلیغ و خوش خط و عقیف بود و در نصرت مذهب باطنیه سعی بسیار کرد و حسن صباح در سال ۴۶۴ در ری بخدمت او که داعی عراق بود و سیده و عبدالملك در دعوت نیابت خود را در این تاویخ بحسن داده او را بر رفتن بمصر تشویق کرده. حسن پیاس همین مقامات عبدالملك پسر او احمد را با اینکه مردی جاهل و بی اطلاع بود معظم و محترم می داشت (زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشی و جهانگشا جلد سوم و ابن الاثیر و مایع سال ۵۰۰)

۲- در نسخه زبدة التواریخ: السليمانی و در ابن الاثیر مطابق متن.

۳- در ابن الاثیر: هفت فرسخی.

او آه نکرد او را باپسر بکشتند و سرشان بیفداد فرستادند. زرش تمام جواهر نفیسه بکوفتن و شکستن همه ضایع کرد و خود را از بالای قلعه فرو انداخت. مدت اقامت احمد عطاش در قلعه دوازده سال بود. (زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشی که ترجمه خلاصه‌مانندی است از ابن الاثیر در وقایع سال ۵۵۵).

سعد الملك آبی بعد از فتح قلعه جلالی یعنی شاهدز و قتل احمد بن عبدالملك عطاش قلعه خان لشجان را هم در هفت فرسخی اصفهان فتح نمود و قدرت و اعتبار او بالا گرفت لیکن رئیس اصفهان یعنی قاضی القضاة ابواسماعیل عیبدالله<sup>(۱)</sup> بن علی خطیبی که مردی جاهل و محیل بود و از سعد الملك ترس داشت او را در پیش سلطان محمد بمیل بیاطنیه متهم ساخت. سلطان ابتدا سعد الملك را محبوس ساخت سپس بر اثر غوغای عوام و شایع ساختن الحاد وزیر او را بر در اصفهان بدار آورد و بخت و چهار نفر از اعیان اصحاب و اکابر دیوان او را نیز در همین ماه شوال از سال ۵۰۰ کشت و آن وزیر باندیر باین قریب بسعایت خطیبی مغرض هلاک گردید<sup>(۲)</sup>.

۱- اسم این شخص در متن خلاصه عماد کاتب (ص ۹۱) بفلط عبدالله چاپ شده و در صورتیکه در اصل نسخه عماد کاتب نسخه کتبخانه ملی پاریس و راحة الصدور عیبدالله است بملاه ابوالمظفر ایوردی در تصدیقه‌ای که در مدح او گفته (دیوان ایوردی ص ۱۶۵-۱۶۷) نام او را در شعر عیبدالله آورده است و همچنین در ابن الاثیر در ذیل وقایع سال ۵۰۲ که در آن سال بدست باطنیه بقتل رسید.

۲- شرف الدوله محمد بن عز الملك الکافی لقیته باصفهان شیخاً بهیماً و بلغ امره درجه الوزارة فی عهد السلطان محمد بن ملک شاه و قتل مع سعد الملك الوزير و برز ابو هذال فی الفضائل كلها و بلغ الغایات و فروع ذوی الدرجات... و كان طبقة فی الشطرنج لم یکن باصفهان من یقاومه و قد کان فی ایام الشیبه ممدوح النری (خریده عماد کاتب).

اما سعد الملك وازی و حمة الله علیه شیعی امامی اصولی بود چون خواجگان دولت بروی در آمدند و تعرض کردند سلطان سعید محمد نور الله مرقد متغیر شد و بر آویخت و بر آن پشیمان شد و سه روز بارنداد چهارم روز که بر تخت نشست همه قاصدان سعد الملك خائف شدند و شمس راوی شاعر در حضرت سلطان شد و بآستانه و بآواز بلند این قطعه بر سلطان خواند:

ترا سعد و بسعد بودند یار      چو تاج از بر سر در آویختی  
در آویخت بایست آن هر دو را      تو آن هر دو را بر آویختی

از سعد سعد الملك را خواسته و از ابوسعید ذین الملك را. سلطان بگریست و شاعر را سیم خلعت داد و بفرمود تا سعد الملك را بارونتی و حرمتی دفن کرده (بعض مثالب النواصب)



از شعرای سلاجقه از معزی و از قاضی ارجانی در مدح سعدالملک قصابی در دست  
است، مدح معزی راجع است بایامی که سعدالملک آبی در زیر دست ابو الفنایم تاج الملک  
رئیس دیوان طغرا و انشاء ملک شاه در قسمت اخیر سلطنت آن سلطان کار میکرده چهمعزی  
در ایام وزارت سعدالملک یعنی در فاصله بین ۴۹۸ و ۵۰۰ در خراسان در خدمت سنجر و  
وزیر او خواجه فخرالملک میزیسته، قصیده معزی چنین شروع میشود:

ماه کند بر فلک ستایش آن خد  
سرو کند در چمن پرستش آن قد  
و در مدیحه گوید:

بر صفت تو گرفت بیشی و پیشی  
مدح **أجل سعد ملک سعد محمد**

.....

ای بسزاهتری که مجد تو هر روز  
اوحد عصری و در خطاب **اجلی**  
جامع فضلی و مفردی بکفایت  
رسم تو آراسته است دولت سلطان  
هست بنزدیک مجد سعد مجد  
گشت نصیر تو هم **اجل و هم اوحد**  
چون تو بگیتی کجاست جامع و مفرد  
رای تو افروخته است ملت احمد

.....

طالع تو **سعد باد چون لقب و نام**  
قاضی ناصح الدین ارجانی در فتح قلعه شاهنژ بدست سعدالملک آبی قصیده ای  
دارد بمطلع ذیل:

شفته تحیات المیون العلائل  
و در مدیحه گوید:

وما عاب راج **راحة ابن محمد**  
بأن خلقت بعد الفیوک الهواطل

.....

بقیت نصیر الدین فی ظل دولة  
وجد لا قصی کل مارمت نائل

.....

و أفكرت فی حصن تمتع مشکل  
فالقیت ذا من فوق أفود شامخ  
وثیق له فی الامتناع مشا کل  
وأعلیت ذا من قعر أخضر هائل

.....

ولما عصى **حصن الجلالی** (۱) ربه  
و آوی من الاعداء أهل الفوائل

.....

سموت اليها بالجياد كأنها  
فما أصبحت الا من الجيش خالیا  
وقد طلعت خزراً خفاف أجادل  
له الجید فی يوم من الشمس عاطل

.....

ولما جعلت الارض وهی فسیحة  
وأشبهه حرف الرء مأمّن ملحد  
على **شیعة الالحاد** (۲) کفة حابل  
وأشبهه وجه الارض خطبة واصل (۳)  
أذا عوا أماناً فيه عاجل مخلص  
ولو لم يلونوا بالنزول ورمتهم  
لحطّهم منها صروف النوازل  
سموا كطغاة الجن حين تسّموا  
مکان استراق السمع أعلى المنازل  
فأتبعتهم قذفاً بشهب نواقب  
قلعت بتلك **القلعة** اليوم شوكة  
من الرأى ردتهم لأسفل سافل  
بها الملك دهر آکان دامی الشواکل

.....

ولم تك الا للقلاع كبيرة  
ففى کلها اليوم احتراق التواکل.. الخ

(دیوان ارجانی ص ۳۰۹-۳۱۳)

از ارجانی قصاید دیگری نیز در مدح سعدالملک آبی باقی است که در دیوان او

۱- یعنی شاهنژ از بناهای جلال الدولة ملکشاه.

۲- یعنی ملاحده باطنیه.

۳- اشاره است به واصل بن عطاء معتزلی که از گفتن حرف واه عاجل بود.

ضبط است (صفحات ۱۰۳، ۱۳۳، ۲۴۳، ۲۶۷) و یکی از آن قصاید قصیده‌ایست بمطلع:

سلا حادی الأظعان أين یزید  
و در این قصیده می‌گوید:

إذا زرت بی باب الوزير والقیث  
بمنتجع الآمال عنك فتود

• • • •

وقام نصیر الدین ضامن نصره  
علی حین شیطان الضلال مرید

• • • •

وأصبح هذا الملك من بعد عطله  
زماناً وملء الجید منه عقود  
یدبره سعد و أثبت قائم  
علی الدهر أمر دبرته سعود

و در کتاب تجارب السلف حکایت ذیل راجع سعد الملك آبی آمده است:

«ابوالمعالی هبة الله بن محمد بن مطلب بغدادی وقتی از دار الخلافه پیش از آنکه وزیر شدی باصفهان رفت بر سالت پیش سلطان ابوشجاع محمد و چون نزدیک باصفهان رسید سعد الملك ابوالمحاسن سعد بن [محمد بن] علی آبی که وزیر سلطان بود باستقبال آمد. ابوالمعالی خواست که بمردم نماید که وزیر سلطان پیش او پیاده شده در حال چشمش بر آبی وزیر افتاد گفت: امیر المؤمنین سلام میرساند. وزیر چون از جانب خلیفه اهداء سلام شنید در حال پیاده شد و زمین بیوسید و چون در اصفهان رفتند سعد الملك آبی بشراب مشغول شد و از ابوالمعالی غافل شد ابوالمعالی این روایت باو نوشت:

من كان حارس دنیا انه قمن  
أن لا ينأى و كل الناس نوا

و کیف یزید عیناً من تصیفه  
همان من أمره حل و ابرام

چون آبی این آیات بخواند پیش ابوالمعالی آمد و عندها خواست و او را بخدمت سلطان برد و مصلحتی که داشت بساخت (۱)

## ۵ = قوام الدین صدر الاسلام خواجه بزرگ ضیاء الملك ، نظام الملك احمد بن خواجه نظام الملك

(وزیر سلطان محمد از شوال ۵۰۰ تا ۵۰۴ و وزیر مسترشد خلیفه از ۵۱۶ تا ۵۱۷)

امیر ابونصر احمد بن خواجه نظام الملك در بلخ تولد شده و در اصفهان تربیت یافته بود، چون پدرش فوت کرد و دولت آن نظام از هم گسیخت او در همدان در منزل خود منزوی شد و تا سال ۵۰۰ کرد هیچ کار دولتی نکشت. در این سال برای شکایت از دست رئیس همدان یعنی شریف مرتضی سید ابوهاشم زید علوی حسنی دخترزاده صاحب بیه عبّاد که از سال ۴۵۵ بر همدان ریاست میکرد و مردی مقتدر و ثروتمند بود عازم درگاه سلطان محمد شد و چون در راه اصفهان بود سلطان محمد چنانکه گفتم سعد الملك آبی را در حبس انداخت. در موقعیکه امیر ابونصر احمد باصفهان رسید و طرفداران خطیر الملك میبیدی میخواستند وزارت سلطان را بمخدوم خود بسپارند سلطان گفت پدران مرا بر خواجه نظام الملك حق نعمت است و فرزندان او پروردگان خوان کرم ما باشند و عدول از ایشان مروّت نیست. بهمین نظر ابونصر احمد را که به شکایت باصفهان آمده بود بوزارت خود برداشت و او را بالقاب پدرش یعنی قوام الدین و صدر الاسلام و نظام الملك ملقب ساخت. (ابن الاثیر و قایع سال ۵۰۰) امیر ابونصر احمد ظاهراً قبل از رسیدن وزارت سلطان محمد ضیاء الملك لقب داشته و صاحب مجمل التواریخ از معاصرین او (تاریخ تألیف مجمل التواریخ سال ۵۲۰) و انوشروان بن خالد صاحب نفثة المصنوع که او نیز از معاصرین این وزیر بوده هر دو او را ضیاء الملك خوانده اند در صورتیکه در ابن الاثیر و جهانگشای جوینی و اشعار ارجانی و ابیوردی و راحة الصنوبر لقب او نظام الملك یاد شده و بعضی دیگر از مورخین از قبیل مؤلف

تجارب السلف وزبدة التواريخ وتاريخ يهق اصلاً از هیچیک ازدولقب او یادی نکرده و  
اورا ابونصر قوام الدین احمد بن نظام الملك خوانده اند.

وزارت قوام الدین ابونصر یعنی نظام الملك ثانی قریب چهار سال طول کشید و  
چون او مردی صدیق اللهجه و آرام طبع بود وزرای دیگر و اعیان درباری در امور صدارت  
مداخلاتی میکردند و بهمین جهت کاری از پیش نظام الملك نرفت و سلطان محمد اورا در  
سال ۵۰۴ از وزارت انداخت و صدارت نصیب خطیر الملك میدی شد.

عمده اشتها نظام الملك ثانی در وزارت سلطان محمد [دو] واقعه است که این وزیر  
در هر دو شریک بوده یکی وقعه نعمانیه در ۱۹ رجب سال ۵۰۱ که منتهی بقتل امیر  
سیف الدوله صدقه بن منصور بن دبیس مزیدی شده دیگری لشکر کشی سلطان در سال  
۵۰۳ بقلعه الموت.

در سال ۵۰۰ سلطان محمد خبر شد که امیر سیف الدوله صدقه مزیدی ملقب به  
ملك العرب راه بغی و طغیان می رود و از اطاعت او سر می پیچد. سلطان بزم سر کوبی او  
در آخر ربیع الاول سال ۵۰۱ عازم عراق شد و ابتدا ابوسعید زین الاسلام محمد بن نصیر بن  
منصور قاضی القضاة هروی را باستمالت پیش او فرستاد و او را بخدمت خود خواند لیکن  
صدقه زیر بار نرفت. سلطان در ۲۰ ربیع الاخر با نظام الملك وزیر خود ببغداد رسید و  
چون لشکریان او بدو پیوستند بجنگ صدقه رفت و در ۱۹ رجب ۵۰۱ در محل نعمانیه  
با وجود کثرت لشکریان صدقه بر او غلبه کرد و صدقه بشیری که پپای او اصاب نمود  
از پا در آمد و سلطان محمد پس از این فتح ولایات متعلق با او را ضمیمه ممالك خود ساخت  
و با فیروزی تمام ببغداد برگشت.

ابوالمظفر ایبوردی در مدح نظام الملك و شکست صدقه قصیده ای دارد بمطلع ذیل:

جلالک وجهه الفتح المبین و مدّ بضیعک السبب المتین

سپس گوید در باب سیف الدوله صدقه بن منصور:

أقام بأرض بابل مستبداً یراسله الامیر فما یدین

ویوسعه غیاث الدین (۱) حلماً و غیر مثقف مالا یلین

• • •

سری و رمی الفرات وراء ظهر فنونا جمّة کان الجنون

فأقبل وهو لاسم أیه ضدّ (۲) وأدبر والبوار له قرین

• • •

دعاء الخلق للسلطان فرض لان الشرع وهو الماء نون

کأن رکابه الافلاك تجری ومن حرکاتها حصل السکون

فلا برح المظفر ما ازیرت کوؤس طلی و دار المنجنون

ولا عدم الوزير علّو جد فان مکان رتبه مکین

ابونصر نظام الملك دامت له العلیاء ما وخت امنون

أعید لنا نظام الملك (۳) حیّا بأحمد بعدما خف القطن... الخ

(دیوان ایبوردی ص ۳۵۸-۳۶۰)

در محرم سال ۵۰۳ سلطان محمد بر اثر شکایات عدیده مردم از اسماعیلیه الموت  
نظام الملك وزیر خود را بانتقام خون پدر با امیر جاولی سقاو و روانه حدود الموت کرد.  
نظام الملك بحصار الموت و قلعه دیگری بنام استاوند از قلاع نزدیک آن برکنار اند جروند  
مشغول شد (جهانگشا ج ۳ ص ۱۱) و سلطان خود با خاصگیان بجر فادقان مقام کرد  
منتظر وصول فتح و ظفر و احمد از اول بهار تا فصل خریف حصار الموت کرد و غله های  
ایشان بسوخت و چهار پایان تلف کرد و هیچ فایده نداد و از قلعه چیزی بدست نداشت تا  
وصول فصل شتا از فرط مطر مدرار و کثرت آزار و وقوع ثلوج منهزم باز گشتند و  
(زبدة التواريخ کاشی نسخه خطی ص ۸۰)

۱- یعنی سلطان غیاث الدین محمد.

۲- اشاره باسم پدر صدقه که منصور است و ضد آن مغلوب و منهزم که سرشت بر

اوشد.

۳- یعنی نظام الملك بزرگ پدر نظام الملك ثانی.



قاضی ارجانی در مدح نظام الملك احمد و لشكر كشي بالموت قصيدة غرائی دارد  
كه در آن با اسماعيليه و عقايد ايشان اشاراتی ميکند و مطلع آن قصيده اين است :

قلب المشوق بأن يساعد أجدر  
سپس گوید :

ما زالت الأيام حتى اعقب  
يوم أغر مشهر في صدره  
فكان آمال الخلاق كلها

يوماً ذنوب الدهر فيه تُغفر  
أحيى الوري مولى أغر مشهر  
رمم مفرقة أناها المحشر

وعلی النظام بن النظام مهابة  
تنهى عيون الناظرين وتأمّر

وعليه من سيما أبيه شواهد  
ودلائل تبدو عليه وتظهر  
ولئن تأخر في الوزارة عصره  
فلكل أمر غاية تتأخر

وتيمن السلطان منه بصاحب  
لما رأى فتح الدواة بكفه  
فتفاخر الفتحان حتى لم يبين  
ما كان الا من نهار ساعة  
لله آية ليلة في صبحها  
سمت الجنود اليهم حتى اذا

مطروا عليهم بالسهم ولم تكن  
سپس در باب اسمعيليه گوید :

قد قدروا للمسلمين عجائباً  
كم خوفاً سنة القرآن وخيلوا  
والله قدر غير ما قد قدروا  
انا سنخرج عند ذاك ونظهر

أرواحهم خرجت وهم لم ينجروا  
نأله ما فتحوا البلاد وانما  
تلك الأحاديث الملققة التي  
بلغت بهم سلخ الجلود كما رأوا  
فأسأل بني العباس عما شاهدوا  
لم يكف قاتلهم اذا ما قاسوا  
كلا ولا ارتجع الخلافة طغرل  
ييمينه آلى يميناً سيفه  
فعداء ان طلبوا القرار تعجلوا  
يمسون اما ليلهم في ربه  
يا ماجداً رويت بسجل نواله  
يكفي الممالك أن يدبر بكفه  
يملى وأيدى القطر ينسخ جوده  
فعدا كفكر وهي ماء سماحة  
قدروا وما سدوا بخير خلة  
وتصدروا من غير فضل عطية  
ان يشكر السلطان غر فضائل  
او كان ملك محمد بك عامراً

وهناهم ظهرت وهم لم يظهروا  
فتحو العيون فاصبروا ما بصروا  
غروا بها شيع الضلال و غردوا  
والسلخ عندهم البلاغ الاكبر  
زمن الباسيري هل هي تذكر  
ما قد كفى في هذه المستظهر  
مثل ارتجاع محمد لوفكروا  
أن لا يغادر بالهدى من يغدر  
حتفاً وان طلبوا الفرار تحيروا  
قتلاً واما صبهم فيقتل  
كل الوري باديهم والحصر  
قلماً له الفلك المدار مسخر  
ولما يفوتك يا قطار الاكثر  
قوم اذا ورد العفاة استججروا  
بصنيعة فكانهم لم يقدروا  
فالصدر من منه العطايا تصدر  
وشمائل لك فالرعية اشكر  
فافخر فدين محمد بك أعمر النخ  
(ديوان ارجانی ص ۱۷۸-۱۸۲)

واين قصيده يکی از قديمترين منابعي است (درحيات حسن بن صباح) كه در آن  
ذكری از اسماعيليه و اشاراتی بعقايد ايشان بميان آمده است و معاصر قاضی ارجانی  
ابو اسمعيل مؤيد الدين طغرائی اصفهانی نیز در مدح سلطان محمد و اشاره ب جنگهای او  
باطایفه اسماعيليه قصيدهای دارد و او نیز در باب همین جماعت می گوید :

أبديت دين الهاشمي فلم يضع  
لبنى الشريعة عند سيفك نار

و هتکت سترالباطنية بعدما  
ملکوا قلاع الارض واتسعت لهم  
غرتهم الاقدار اذ املت لهم  
حکمت سيفك فيهم فصد عتهم  
واخذت ثار الدين منهم بعدما  
دبوا الضراء مخافتين وأعملوا

لظمت وراء غيوبها أستاذ  
حيل تفضل لمثلها الأغمار  
فتكامل الآثام والأوزار  
صدع الرجاجة صكهة الأحجار  
شاط الدعاء وضاعت الأوتار  
أفكارهم في الفتك وهي سرار الخ  
(ديوان طغرائي ص ۵-۳)

از ایبوردی غیر از مدیحه‌ای که از نظام‌الملک در باب فتح بلاد مزیدیه گفته قصیده دیگری نیز در دیوان او هست (ص ۲۵-۲۷) و از ارجانی نیز غیر از قصیده‌ای که در فوق قسمتی از آنرا نقل نمودیم سه قصیده دیگر در مدح همین نظام‌الملک باقیست (صفحات ۲۹۵ و ۳۱۹ و ۴۰۳ از دیوان او که بعضی از آنها را جامع دیوان ارجانی بغلط در مدح سعدالملک دانسته) و ارجانی در یکی از این قصاید می گوید:

بسطت قوام دین الله کفا  
و تاتی أسطر التوقيع منها  
بأحسن من خطوط اللغوالی  
ألا یا أشرف الوزراء طراً  
خلقت مؤيداً بعلو شأن  
إذا شئت سطاك على عدو  
ولا بنزال أعن ذی جیاد  
رمیت بهابی الالحاد حتی  
رجوا حکم القرآن و رحت فيهم  
ليهنك موقف أظهرت فيه

تمن على العفاة بلا امتنان  
وقد اوتین من سحر البیان  
لوائح فی حدود اللغوالی  
إذا عد الأفاصی والأدانی  
یذل من الوری لك کل شانی  
فلا ینجو بقعقة السنان  
ولا ینزول أجد ذی رعان  
ترکتهم بمدرجة التفانی  
بسيف ممضياً حکم القرآن  
لدين الله اعز الالمكان الخ

(دیوان ارجانی ص ۴۰۳-۴۰۷)

بعد از آنکه نظام‌الملک احمد در سال ۵۰۴ از طرف سلطان محمود معزول شد بقول

عماد کاتب مدت دوازده سال معلوم نیست بجهعلتی در زندان ماند<sup>(۱)</sup> (از ۵۰۴ تا ۵۱۶). در سال قبل از عزل چون در کشتار اسمعیلیه الموت سعی بسیار کرده بود این طایفه بقصد او برخاستند تا بالاخره در شعبان ۵۰۳ در جامع بغداد یکی از فدائیان بنام حسین قهستانی او را کارد زد لیکن زخم او کاری نشد، جوینی گوید مفلوح شد ولی ابن الاثیر می نویسد که زخم بر گردن او وارد آمد و مدتی مریض بود سپس شفا یافت (زبدۃ التواریخ نسخه خطی ص ۸۵ جهانکشا ج ۳ ص ۲۰۶ و ابن الاثیر وقایع سال ۵۰۳).

در سال ۵۱۶ چون مسترشد خلیفه وزیر خود جلال‌الدین بن صدقه را در ماه جمادی الاولی مجبوس نمود سلطان مغیث‌الدین محمود بن محمد بخلیفه تکلیف کرد که خواجه قوام‌الدین ابونصر احمد نظام‌الملک را بوزارت خود برگزیند و ظاهراً کسی که سلطان را وادار بپیشنهاده مزبور بخلیفه نمود خواجه شمس‌الملک عثمان بن نظام‌الملک برادر نظام‌الملک ثانی بود که در این تاریخ وزارت سلطان محمود را داشت. خلیفه این تکلیف سلطان را پذیرفت و در تاریخ شعبان سال ۵۱۶<sup>(۲)</sup> وزارت خود را بنظام‌الملک ثانی داد.

نظام‌الملک احمد تا سال ۵۱۷ در وزارت مسترشد بود و با آن خلیفه در جنگ بادیس بن صدقه شرکت نمود لیکن چون سلطان محمود در دوم جمادی الآخره این سال برادر او شمس‌الملک را کشت خلیفه نیز که ظاهراً بمیل زیر بار قبول وزارت نظام‌الملک احمد نرفته بود موقع را مقتنم شمرده او را از وزادت خود انداخت و نظام‌الملک احمد در یکی از زوایای مدرسه نظامیه پدر خود در بغداد اقامت گزید (ابن الاثیر وقایع سال ۵۱۷) در ایام وزارت او مسترشد خواست که جهت عمارت سور بغداد پانزده دینار بر مردم قسمت کند، ابونصر آن قدر از خاصه خود بداد و نگذاشت که مردم را زحمتی رسد (تجارب السلف ص ۳۰۱ و ابن الاثیر وقایع سال ۵۱۷).

۱- عماد کاتب ص ۱۰۲، ابن الاثیر می گوید نظام‌الملک بعد از عزل بی‌داد آمد و در خانه‌ای که ساخته بود مقیم شد (وقایع سال ۵۱۶).

۲- بقول صاحب تجارب السلف در مقدمه رمضان (تجارب السلف ص ۳۰۱).

نظام‌الملک ثانی بعد از افتادن از وزارت مستترشد و مقیم‌شدن در مدرسه نظامیه کویا دیگر کرد امور دولتی نگشته چه باینکه مدتها تا بعد از سال ۵۱۷ حیات داشته است دیگر اسمی از درو قایع تاریخی سنین بعد دیده نمیشود. وفات او بسال ۵۴۴ اتفاق افتاده است (ابن‌الاثیر درو قایع این سال).

## ۶ = عمادالدین ابومنصور ریب‌الدوله حسین بن محمد بن

### حسین همدانی

(وزارتش قریب به ۴۵۰ روز از اواسط ذی‌القعدة تا ۲۴ ذی‌الحجه در سال ۵۱۱)

عمادالدین ابومنصور ریب‌الدوله پسر ظهیرالدین ابوشجاع محمد بن حسین همدانی وزیر است که مدتها در وزارت القائم والمقتدی سر میکرده و مردی فاضل و متدین و متورع بوده است و هموست که بر کتاب تجارب‌الامم ابوعلی مسکویه ذیلی نوشته است که بذیل ابوشجاع وزیر مشهور شده و این ذیل در آخر کتاب تجارب‌الامم طبع مصر بچاپ رسیده است.

در سال ۴۸۱ ابوشجاع وزیر که وزارت مقتدی را داشت بعزم حج از بغداد بیرون رفت و پسر خود ابومنصور ریب‌الدوله را با نقیب‌النقباء طراد بن محمد زینبی در وزارت خود نایب قرارداد و ریب‌الدوله از این تاریخ در دیوان خلیفه باسمتی جلیل‌داخل گردیده ابوشجاع پدر ریب‌الدوله نسبت بنظام‌الملک بزرگ اخلاصی نداشت و غالباً اعمال آن وزیر را از لحاظ شرع چون خلاف دیانت می‌شمرد بزشتی یاد می‌نمود. عاقبت نظام‌الملک بر اثر شکایت گوهر آئین شحنة بغداد سلطان ملک‌شاه را بر آن داشت که عزل وزیر را از خلیفه بخواهد. خلیفه بامر سلطان در ربیع‌الاول سال ۴۸۴ ابوشجاع را از وزارت معزول و خانه‌نشین کرد. ابوشجاع در آخر عمر بمدینه رفت و در آنجا مجاور بود تا آنکه در جمادی‌الآخری از سال ۴۸۸ فوت نمود.

در سال ۵۰۷ مستظهر خلیفه بعد از وفات ابوالقاسم علی بن محمد بن جهر وزیر خود ابومنصور ریب‌الدوله پسر ابوشجاع وزیر را بمقام وزارت خود برداشت و او در این مقام بود تا آنکه سلطان محمد چهل و پنج روز قبل از فوت خود او را از بغداد بوزارت خویش خواند.



سلطان محمد چنانکه در شرح حال خطیر میبیدی گفتیم بعد از عزل قوام‌الدین احمد نظام‌الملک خطیر‌الملک را که منصب استیفا داشت بمقام صدارت برداشت و خطیر‌الملک در این مقام بود تا در سال ۵۱۱ چندماه قبل از فوت سلطان. سلطان او را در این تاریخ از صدارت معزول کرد و مدتی شرف‌الملک انوشروان بن خالد را که در ایام اخیر وزارت خطیر‌الملک از او نیابت میکرد مأموریت داد که امور دیوانی را راه ببرد.

چون مرض سلطان شدت کرد و امید او از حیات قطع شد در صدد برآمد که وزیری اختیار نماید تا زمام امور را باو بسپارد و ولیعهد خود را تحت اداره او قرار دهد بهمین جهت رییس‌الدوله را از بغداد خواست و بقولی دوماه (قول صاحب اخبارالدوله السلجوقیه) و بقولی بین چهل پنجاه روز (قول عمادکاتب) قبل از فوت خویش رییس‌الدوله را مقام صدارت خود داد.

چون فوت سلطان محمد در ۲۴ ذی‌الحجه سال ۵۱۱ اتفاق افتاده پس ابتدای وزارت رییس‌الدوله بهریک از دو تقدیر مقارن اوایل یا حدود بیستم‌ماه ذی‌القعدة بوده است. رییس‌الدوله بعد از مرگ سلطان محمد و جلوس پسرش سلطان مغیث‌الدین ابوالقاسم محمود همچنان در وزارت باقی ماند لیکن رییس‌الدوله در سال ۵۱۳ سه روز قبل از شروع جنگ بین سلطان محمود سلطان سنجر (واقعه ساوه در دوم جمادی‌الاولی سال ۵۱۳) در همدان فوت کرد و سلطان محمود کمال‌الملک ابوالحسن علی بن احمد سمیرمی را بجای او برگزید (ابن‌الائیر وقایع سال ۵۱۲ و عمادکاتب ص ۱۲۶)

دردیوان ابوالمظفر ایبوردی وقاضی ناصح‌الدین ارغجانی هر کدام یکک قصیده در مدح رییس‌الدوله در دست است.

قصیده مندرج در دیوان ایبوردی بمطلع ذیل است :

قسمتم عقود الفضل حتی تبددا  
و خفتم شهود الدمع لما توردا

و در مدیحه گوید :

رأيت العلي دق السورى عن طلا بها  
و نصر ابي منصور الفضل مذهب  
فجل عماد الدين (۱) عن تر كها سدى  
تليد تمادى لا طريف تجددا  
لئن كان قد أحيا الحسين محمد (۲)  
أرانا ظهير الدين فى الدست نجلة  
قدیماً فقد أحيا الحسين محمد (۲)  
تناسبت العلياء فخرأ و محتدا  
مزیته فى ان یل بی الصدا  
وزیر یشد الأزر والورد انما

• • • •

نظمت رییس‌الدوله المجد بالجدى  
ولم ينتج الا بلحمته السدى

• • • •

بمد امیر المؤمنین ظلاله  
بلغت من الآمال قاصیه المدى

• • • •

فلما تیّمت السریر الذى له  
تلقك سلطان الهدى و غیاثه (۳)  
تخرّ ملوك الشرق والغرب سجدا  
بأطیب ما یلقى به الروضة الندى . الخ  
(دیوان ایبوردی ص ۱۱۸-۱۲۰)

چنانکه از قسمت اخیر این قصیده برمی آید آن مقارن همان ایامی گفته شده است که سلطان غیاث‌الدین محمد او را از دربار خلیفه بخدمت خود برای تصدی صدارت خواسته بوده است در صورتیکه قصیده ارغجانی راجع است بایام وزارت رییس‌الدوله در دستگاه مستظهر خلیفه و در دیوان او از صفحه ۲۴۸ تا ۲۵۲ مندرج است. اما قصیده‌ای که در فوق قسمتی از آنرا نقل کردیم و در دیوان ایبوردی بطبع رسیده

۱- لقب اسلامی رییس‌الدوله را ابن‌الائیر نظام‌الدین نوشته (در وقایع سال ۵۱۲) و ارغجانی نیز همچنین او را در موصیحه و وزیر مستظهر بود نظام‌الدین میخواند (دیوان ارغجانی ص ۲۵۰) در صورتیکه در این نصیده لقب اسلامی او عمادالدین آمده از اینجا معلوم میشود که او پس از رسیدن بوزارت سلطان محمد باین لقب جدید ملقب شده است.

۲- مقصود از حسین اول جد و رییس‌الدوله پدر ابوشجاع و از حسین دوم غرض خود رییس‌الدوله است ، و محمد نام ابوشجاع و وزیر و ظهیرالدین لقب اوست.

۳- یعنی سلطان غیاث‌الدین محمد و غرض از امیر المؤمنین مستظهر خلیفه است.

باحتمال قریب یقین از ایبوردی نیست زیرا که ایبوردی در سال ۵۰۷ تزدیک پینج سال قبل از تصدی ریب الدوله وزارت سلطان محمد را فوت کرده و بسیار محتمل است که این قصیده هم مثل بسیاری دیگر از قصایدی که با شتابه در دیوان ایبوردی داخل شده و یقیناً از شاعر مشهور ابواسحاق ابراهیم بن عثمان بن محمد کلبی غزّی (۴۴۱-۵۲۴) است ایضاً از این شاعر باشد چه غزّی از مادحین ریب الدوله وزیر نیز بوده و از او مدایحی در حق این وزیر در دست هست (دیوان غزّی نسخه کتابخانه ملی پاریس بنشانه arabe 3126 ورق 128b).

## ب = استیفاء

بعد از صدارت چنانکه مکرر گفته ایم در دیوان سلاجقه مهمترین مشاغل، استیفاء بوده است و مستوفی کل مملکت بعد از خواجه بزرگ یعنی صدر وزارت صاحب اولین مقام محسوب میشده است.

در دیوان سلطان ابوشجاع غیاث الدین محمد بن ملک شاه شغل استیفاء در عهد پنج وزیر او که شرح حالشان گذشت بترتیب در عهده اشخاص ذیل بوده است :

۱ - درایام وزارت مؤید الملک و وزارت اول خطیر الملک (۴۹۲-۴۹۵) :

سعد الملک سعد بن محمد آبی

۲ - در زمان وزارت سعد الملک سعد بن محمد آبی (۴۹۸-۵۰۰) :

زین الملک ابوسعید بن هندو

۳ - در زمان وزارت قوام الدین ابونصر احمد نظام الملک (۵۰۰-۵۰۴) :

خطیر الملک میبدی (۱)

۴ - در زمان وزارت دوم خطیر الملک میبدی (۵۰۴-۵۱۱) :

معین الدین مختص الملک کاشی

۵ - درایام وزارت ریب الدوله همدانی (۵۱۱) :

کمال الملک سمیرمی

از این پنج تن شرح حال سعد الملک آبی و خطیر الملک میبدی را سابقاً در ذیل عنوان صدارت ایشان نقل کرده ایم و چون احوال مختص الملک کاشی را در ذیل صدور سلطان سنجر و احوال سمیرمی را هم بعد ذکر خواهیم کرد در اینجا فقط بیان حال زین الملک میپردازیم :

۱ - نیابت خطیر الملک را دود دیوان استیفاء صفی قمی داشت (عماد ص ۹۹)

شمس الدین ابوسعید زین الملک هندوین محمد بن هندو مستوفی قمی (۱)  
(قتلش در سال ۵۰۶)

سلطان محمد بعد از آنکه در سال ۴۹۸ در تبریز مستوفی دیوان خود یعنی سعدالملک آبی را بمقام صدارت ارتقاء داد شغل استیفاء را درعهده شمس الدین ابوسعید هندوین محمد بن هندو قمی ملقب بزین الملک گذاشت.

زین الملک بگفته انوشروان بن خالد مردی خامل ذکر و مسرف بود و در اخذ مال نیز راه گراف رفت و چون سعدالملک در سال ۵۰۰ بقتل رسید سلطان بر اثر شکایات مردم او را معزول و محبوس کرد و اموال و منازل او بغارت رفت (عمادکاتب ص ۹۳).

اندکی قبل از عزل قوام الدین احمد نظام الملک و جلوس خطیر الملک میبیدی بجای او یعنی در ۵۰۴ زین الملک از حبس نجات یافت و سلطان او را بریاست دیوان استیفاء برگزید. انوشروان بن خالد در باب چهل او حکایتی نقل می کند و می گوید قرارنامای باو دادند تا امضا کند در حاشیه آن نوشت: «کذا الاستقر» بالف و لام بجای «استقر» (عمادکاتب ص ۱۰۱).

در سال ۵۰۶ بعد از آنکه سلطان محمد از بغداد باصفهان رسید اعیان دیگر درباری زین الملک [را] بکثرت اخذ مال و جمع ثروت و بود گوئی از سلطان و خلیفه متهم ساختند و گفتند حاضریم که از مال او ۲۰۰۰۰۰۰۰ دینار نقد بخرانند سلطانی نقل نمائیم. سلطان امر داد که او را گرفتند و تسلیم امیر آلتون تاش کامیار کردند و این امیر که با زین الملک دشمنی داشت او را از اصفهان بطرف ری حرکت داد و پس از آنکه بحیله مالی کثیری از اصحاب زین الملک گرفت او را در ساوه در روز جمعه در شارع عام بدار آویخت و هستی آن بیچاره بتاراج رفت (ابن الاثیر وقایع سال ۵۰۶ و عمادکاتب ص ۱۰۵). (۲)

احوال زین الملک مستوفی قبل از تصدی شغل استیفاء در دیوان سلطان محمد

۱- صاحب چهارمقاله او را اصفهانی نامیده است و قبی مطابق ضبط ابن الاثیر است.

۲- تاج الدوله دیلم که ابوسعید هندو را بساوه در آویخت در عهد سلطان سعید محمود قوام الدین انسابی بفرمود تا بر آویخته اش، قتل قتل و سقتل قاتلک (بعض مثالب التواصی).

بدست نیامد همینقدر معلوم است که او از ممدوحین مخصوص معزی امیر الشعراء بوده است و صاحب چهارمقاله حکایتی راجع باو و معزی در کتاب خود آورده است و معزی را در مدح او قصیده ایست بمطلع دیل:

دو چشم تو هستند فتان و جادو  
دل و دین نکه داشت باید زهر دو  
و در تخلص و مدیحه گوید:

عجب نیست خوشگوئی من که باشم  
بمدح خداوند مداح خوشگو  
کزین شمس دین زین ملک سلاطین  
اجل سعد دولت ابوسعید هندو  
بزرگی که آفاق و افلاک و انجم  
بجاء و بزرگیش هستند خستو

.....

بیایند خلق از وطنها بحدوث  
که جود تو داعی شد و خلق مدعو  
یکی خاطری پاک دارد معزی  
بمدح تو مملو بشکر تو محشو

.....

جوان دولت او چو هندو است نامت  
منم پیش تو چون یکی پیر هندو

.....

ز صد خواجه آنچ از تو دیدم ندیدم  
بصیر ملک شاه و ایام ارغو. الخ  
نظامی عروضی صاحب چهارمقاله گوید (ص ۳۴):

«زین الملک ابوسعید هندوین محمد بن هندو اصفهانی از معزی خواست که آن قصیده [یعنی قصیده معروف رودکی] را جواب گوی گفت نتوانم الحاح کرد چند بیت بگفت که یک بیت از آن بیتها این است:

رستم از مازندران آید همی  
زین ملک از اصفهان آید همی

همه خردمندان دانند که میان این سخن و آن سخن چه تفاوتست و که ۴ تواند

گفتن بدین عذبی که او در مدح همی گوید درین قصیده:

آفرین و مدح سود آید همی  
گر بکنج اندر زبان آید همی

و این قصیده در نسخ دیوان معزی نیست.



**امیر محمد عمید طفرائی جوزجانی** (۱) پسر خطیب جوزجان بود و در خراسان تولد یافته و اصلاً نیز خراسانی محسوب میشد و در شغل عمیدی بغداد سر میگرد (ظاهراً بعد از عبدالجلیل دهستانی که در سال ۹۳۴ از این شغل بوزارت بر کیارق ارتقاء یافت).

سلطان محمد چون از مختص الملک کاشی سوء ظنی در خاطره داشت او را از ریاست دیوان انشاء و طغرا و وزارت گوهر خاتون دختر اسماعیل بن یاقوتی زوجه خود عزل کرد و این دو منصب را با امیر محمد جوزجانی عمید سپرد. این امیر محمد مردی سخت متعصب و بدهیست و تند خو بود و سلطان محمد را بمذهب حنفی آئین خود ترغیب کرد و بقدری در این طریقه تعصب داشت که هر کس بر او سلام میداد قبل از ادای جواب از او می پرسید مذهب تو چیست. وفات این امیر محمد عمید طفرائی در وزارت خطیر الملک میبیدی (۵۰۴-۵۱۱) اتفاق افتاد (۲).

غرض از ابواسمعیل طفرائی کاتب ظاهراً همان مؤید الدین ابو اسماعیل حسین بن علی طفرائی اصفهانی ملقب به صفی الدولة و الملک است که (در تاریخ ۴۵۳ متولد شده و از عهد خواجه نظام الملک در دیوان سلاجقه در زیر دست خواجه و پسران او کار میکرده و چنانکه در احوال مؤید الملک بن نظام الملک دیدیم این خواجه بعد از آنکه در سال ۴۸۶ از طرف ملک شاه بر ریاست دیوان انشاء و طغرا (۳) منصوب شد ابواسمعیل طفرائی را بنیابت خود اختیار نمود و مدایح و مرثیهای که طفرائی از مؤید الملک گفته کمال بستگی او را با استاد خود میرساند بعلاوه غالب مدایح طفرائی از خواجه نظام الملک و مؤید الملک و مجد الملک و کمال الدوله ابورضا و معین الملک

۱- در نسخه مطبوع عباد کاتب «جوزقان» دارد و چنین بنظر میرسد که صحیح جوزجان [باشد] چه او خود میگوید محمد عمید خراسانی بود در صورتیکه جوزقان از آدابهای ضمیمه همدان بود و چنین معلی در اسامی بلاد خراسان یافت نشد.

۲- عباد کاتب من ۱۰۰-۱۰۱ و ۱۰۳-۱۱۳.

۳- الطغرا هی الطرة التى تکتب فی اعلى المناشير فوق البسلة بالقلم الجلی تتضمن اسم الملك والقابله وهی کلمة اعجیبه معرفة من الطرة (معجم الادبا ۵۱۰۴)

## ج - دیوان انشاء و طغرا

ریاست دیوان انشاء و طغرای سلطان محمد در عهد وزرای او بترتیب بمهده اشخاص ذیل بوده :

۱ - در ایام وزارت مؤید الملک (۴۹۲ و ۴۹۴) و خطیر الملک (۴۹۴ - ۴۹۵)

معلوم نیست.

۲ - در ایام وزارت سعد الملک آبی (۴۹۸-۵۰۰) : نصیر الملک بن مؤید الملک و مختص الملک کاشی

۳ - در ایام وزارت نظام الملک (۵۰۰-۵۱۴) : مختص الملک و محمد عمید جوزجانی

۴ - در دوره دوم وزارت خطیر الملک (۵۰۴-۵۱۱) : امیر محمد عمید طفرائی

و ابواسمعیل کاتب اصفهانی

۵ - در وزارت ربیب الدوله (در ۵۱۱) : خطیر الملک کاتب او شهاب اسعد

طفرائی

در دوره وزارت مؤید الملک و وزارت اول خطیر الملک معلوم نیست که شغل صاحب دیوانی انشاء و طغرای سلطان در عهدی که بوده. احتمال کلی دارد که نصیر الملک این شغل را از همان ایام در عهدی داشته بود چه او از بعد از قتل مجد الملک قمی که همان او ان وزارت مؤید الملک است بخدمت پدر پیوسته و در زیر دست او کار میکرده. شرح حال نصیر الملک و خطیر الملک سابقاً گذشت و بر ریاست ایشان بر دیوان انشاء و طغرای سلطان محمد نیز [اشاره شد]، احوال مختص الملک کاشی نیز در عداد وزرای سنجرى مذکور خواهد افتاد.

ابوالمحاسن سیدالرؤسا پسر او یعنی وزرای ملکشاهی است و بعد از ایشان سلطان محمد بن ملکشاه و سلطان مسعود بن محمد.

طغرائی ظاهراً بعد از فوت ملکشاه مدتی در اصفهان منزوی بوده و بعلم و ادب اشتغال داشته و در وزارت دوم خطیر الملک (۵۰۴-۵۱۱) بعد از فوت امیر محمد عمید طغرائی از طرف این وزیر بوزارت انشاء و طغرا برقرار گردید و در این مقام بود تا وزارت ریب الدوله (از اواسط ذی القعدة تا ۲۴ ذی الحجة ۵۱۱) و هنگام مرض سلطان محمد در باربان ممرض که بر علم و جاه طغرائی حسد میبردند او را بسحر پیش سلطان متهم ساختند و گفتند که مرض سلطان نتیجه سحر و جادوی طغرائی است و بهمین تهمت او را خانه نشین کردند و خطیر الملک که بر اثر بیکفایتی بتازگی از صدارت افتاده بود مقام طغرائی را گرفت.

سلطان مسعود بن محمد در سال ۵۱۳ طغرائی را بصدارت خود برداشت لیکن صهارت او طولی نکشید چه در سال ۵۱۴ در جنگی که بین مسعود و برادرش محمود اتفاق افتاد اسیر لشکریان محمود شد و وزیر محمود یعنی کمال الملک سمیرمی بجرم الحاد آن فاضل یگانه را کشت. یاقوت (ادب: ۵۲: ۴) وفات طغرائی را در ۵۱۵ می نویسد و این خلکن همچنین و این ظاهر ابعث یک سال اختلافی است که ما بین عماد کاتب و سایر مورخین هست.

طغرائی اصفهانی صاحب قصیده معروف لامیة المعجم است و بعلم و ادب یعنی فلسفه و کیمیا و غیره میلی تمام داشته و علت اتهام او از طرف دشمنانش بسحر و الحاد نیز همین بوده است. شرح حال طغرائی در غالب کتب تراجم و مشاهیر مذکور است بهمین جهت از تطویل کلام در این باب خودداری می کنیم.

## ۵ = اشرف

از مشرفین ایام سلطان محمد بن ملکشاه از تنها (۱) کسی که اطلاع بالنسبه کافی داریم از کمال الملک علی بن احمد سمیرمی است باین جهت بشریح حال او می پردازیم:

### کمال الملک علی بن احمد سمیرمی

علی بن احمد سمیرمی از مردم سمیرم اصفهان بود پدرش شغل زراعت داشت و چون سمیرم تیول کهر خاتون زوجه سلطان محمد بن ملکشاه بود و پدر کمال الملک بزراعت املاک خاصه او میپرداخت کمال الملک غالباً برای ترتیب کارهای پدر پیش وزیر کهر خاتون یعنی امیر محمد عمید طغرائی رفت و آمد میکرد. محمد طغرائی او را بنیابت خود در اداره املاک شخصی خود اختیار نمود و چون او را لایق و کافی دید محرم اسرار و معتمد خویش قرار داد و در سفری که بعنوان عمیدی بیفداد میرفت او را در وزارت کهر خاتون کفیل و نایب خود کرد. کمال الملک که ثروتی گراف فراهم کرده و

۱- یاقوت [در معجم الادب: ۱: ۶] ۳۴۳ و ۳۴۴ از خرید عماد کاتب نقل میکند که شاعر معروف محمد بن احمد ابیوردی (وفاتش ۵۰۷) در آخر عمر خود بشغل اشراق مملکت سلطان محمد بن ملکشاه منصوب شد و با رجال دیگر دولت سلطان دودیان وزارت حاضر میشد مثل خطیر (خطیر الملک ابومنصور محمد بن حسین میبیدی) و ابواسمعیل (مؤید الدین حسین بن علی طغرائی اصفهانی) و معین (معین الدین مفتاح الملک احمد بن فضل بن محمود کاشی) و شرف الدین (انوشروان بن خاله). ابیوردی در همین شغل بود که او را مسموم کردند و روزی که در حضور سلطان محمد در اصفهان بر پای ایستاده بود بر اثر سم بر زمین افتاد او را بمنزل بردند و در پنجشنبه ۲۰ ربیع الاول مرد و در این باب گوید:

وَحَيْثُ فِي أَرْجَاءِ الْجُودِ وَالْبَاسِ  
تَغَرَّ لَهْ مِنْ فِرَطِ هَيْبَةِ النَّاسِ  
وَأَنْ دَعَا نَفْرَةَ الْبَاشِ إِيَّاسِ  
إِذَا لَمْ يَنْبِ فِيهِ مِنَ الْقَدَمِ الرَّاسِ  
عَارَ وَكَمْ ذَلَّتْ أَفْضَلُ الْكِيَّاسِ

وَقَفْنَا بِحَيْثُ الْعَدْلُ مَدَّ رِوَاقَهُ  
وَفَوْقَ السَّرِيرِ ابْنَ الْمُلُوكِ مُحَمَّدَ  
فَضَامَرُنِي مَا خَانَتْنِي قَدَمِي لَهُ  
وَذَاكَ مَقَامَ لَا نَوَيْتُهُ حَقَّهُ  
لَنْ ثَعَثَ وَجَلِي فَلَيْسَ لِقَوْلِي

نفوذی زیاد در مزاج کهر خاتون بهم رسانده بود بتدریج مقام امیر عمید را گرفت و کهر خاتون که لیاقت و خبرت او را از امیر عمید بیشتر میدید او را بانایب **ابونصر احمد بن حامد** عزیز عم عاد کاتب اصفهانی صاحب تاریخ سلاجقه بوزارت خود برداشت. و امیر عمید از شغل سابق خود محروم ماند و این وزیر و نایب او بکفایتی تمام امور دیوانی خاتونی را که در عهد امیر عمید اختلالی عظیم پیدا کرده بود اصلاح نمودند و شهرت کمال الملک سمیرمی از همین راه افزایش یافت تا آنجا که سلطان محمد وزارت اشراف خود را در عهده او گذاشت (عماد کاتب ص ۱۱۰-۱۱۳) و چون وزارت محمد در ایام مرض موتش بریب الدوله رسید و درباریان مفرض او مختص الملک کاشی را بحبس انداختند بریب الدوله کمال الملک را بریاست دیوان استیفا نیز منصوب نمود و از آنجا که بریب الدوله مردی سست و در کارها ناتوان بود زمام امور مهم دیوانی در دست کمال الملک سمیرمی افتاد و در حقیقت حل و عقد کارهای ملکی در کف او قرار یافت.

بعد از مرگ سلطان محمد کمال الملک همچنان بر کارها مستولی بود و چون سلطان مغیث الدین محمود در ۵۱۱ بجای پدر نشست او در شغل خود ماند تا آنکه بریب الدوله در تاریخ یکروز بآخر ربیع الآخر مانده از سال ۵۱۳ یعنی سه روز قبل از جنگ ساوه بین سلطان محمود و سنجر (در دوم جمادی الاولی ۵۱۳) فوت کرد و کمال الملک مستقلاً وزیر سلطان محمود شد. کمال الملک را باطنیه در ۵۱۵ کارد زدند. بقیه احوال او را در ضمن احوال خواجه ابوالقاسم در گزینی خواهیم آورد.

## ۵ = دیوان عارض الجیوش

از عارضین لشکر عهد سلطان محمد بن ملک شاه از اشخاص ذیل اطلاع در دست داریم: در وزارت سعد الملک آبی (۴۹۸-۵۰۰) ابتدا **ابوالمفاخر قمی** و بعد **عز الملک بن کافی اصفهانی**

در وزارت قوام الدین احمد نظام الملک (۵۰۰-۵۰۴) **شرف الدین انوشروان بن خالد** و بعد از او **شمس الملک بن نظام الملک بزرگ**. در وزارت خطیر الملک معلوم نشد که این شغل در عهده که بوده است.

### ابونصر شرف الدین انوشروان بن خالد فینی کاشانی، سدید الحضرة

سعد الملک آبی ابوالمفاخر قمی را بعد از چندی از عارضی لشکر انداخت و شغل او را در عهده عز الملک بن کافی اصفهانی گذاشت و این عز الملک تا تاریخ مصلوب شدن سعد الملک یعنی تامه شوال ۵۰۰ در شغل خود باقی بود و او را نیز سلطان محمد با سه نفر دیگر از اعمال دیوانی در همان تاریخ قتل سعد الملک بدار آویخت (رجوع کنید بص ۱۵۹) و مقام او یعنی عارضی لشکر را به **ابونصر شرف الدین انوشروان بن خالد فینی کاشانی** وا گذاشت.

در وزارت نظام الملک ثانی این وزیر برادر خود **شمس الملک عثمان بن خواجه نظام الملک** را بجای انوشروان بن خالد متقلد منصب عارضی کرد و انوشروان خود گوید که قوام الدین احمد نظام الملک وزیر دوهزار دینار برسم خدمتانه از برادر گرفت و بخزانة سلطانی تحویل داد و برادر را عارضی لشکر فرمود (عماد ص ۱۰۰). انوشروان بن خالد اصلاً از مردم قریه **فین** کاشان است و از قراین چنین معلوم میشود که در عهد جوانی از کتاب رسائل و منشیان دیوان ملک شاهی بوده و نسبت بمؤید الملک بن خواجه نظام الملک بستگی و ارادت تمام داشته و در ایام وزارت این خواجه در عصر برکیاوق



(فی الحجه ۴۸۷ - صفر ۴۸۸) در دستگاه او بوده و در واقعه ۱۷ صفر ۴۸۸ بین برکیارق و تش که منتهی بقتل تش و فتح مؤیدالملک و برکیارق گردید حضور داشته و پس از قتل مؤیدالملک در ۴۹۴ بقدری متألم شده که بیصره رفته و در آنجا دور از شور و شغب امور ملکی بمطالعه ادب و مفاوضه با شعرا و اادبا مشغول شده و از آنجمله در آنجا بافاضل بسیار معروف ابو محمد قاسم بن علی حریری آشنائی پیدا کرده و حریری کتاب **مقامات** مشهور خود را بنام انوشروان بن خالد تألیف نموده.

در سال ۴۹۸ بعد از مرگ برکیارق و جلوس محمد بجای او سلطان جدید ظاهراً نظر بتوجهی که بمعموم بستگان مؤیدالملک وزیر کافی خود داشت انوشروان بن خالد را که سمسال بود در بصره بازخواه میگذراند بخداست خواست و خزانه خود را باو سپرد و بعد از قتل سعدالملک آبی و عزالملک اصفهانی سمت عارضی لشکر را نیز باو داد لیکن چنانکه گفتیم این شغل را بزودی شمسالملک برادر وزیر جدید گرفت.

در زمان مرض موت محمد، انوشروان بن خالد که در عهد خطیرالملک بسمت نیابت صدارت منصوب شده بود چون خطیرالملک از کلر افتاد اندک زمانی عهدهدار کفالت صدارت شد.

بقیه احوال انوشروان بن خالد در ایام سلطان محمود بن محمد و برادرش مسعود و دوره وزارت انوشروان بن خالد در دستگاه محمود و مسترشد خلیفه و مسعود از موضوع بحث ما خارج است. وفات انوشروان بن خالد در ۵۳۲ اتفاق افتاده. انوشروان بن خالد که بعضی از شعرای معاصر او مخصوصاً قاضی آرجانی از مداحان مخصوص آن وزیر اورا از اولاد اکسره یعنی ساسانیان شمردند از منشیان زبردست فارسی بوده و در تاریخ سلاجقه از اواسط عهد نظامالملک تا عهد مسعود بن محمد بن ملکشاه کتابی شامل یاداشتهای زندگانی خود در ایامی که غالباً در دستگاه سلاجقه داخل دیوان بوده نوشته است بنام **نقشه المصنوع فی فنون زمان الصدور و صدور زمان الفتور** که از سرمشقهای

خوب انشاء فارسی بشمار میرفته لیکن بدبختانه اصل آن که مشحون باشعار شعرای بزرگ قدیم فارسی بوده در دست نیست و تاریخ سلاجقه عمادکاتب ترجمه همین کتاب است بعربی با اضافاتی بسیار از عماد (رجوع کشید بمقاله ای تاریخی و انتقادی از آقای قزوینی ص ۲۱ ببعد).

وزیر محمودی در ۵۱۵ کارد زدند سلطان محمود شمس الملک را بصدارت خود برداشت و او پنجمین پسر خواجه نظام الملک بود که بعد از برادران دیگر خود یعنی فخر الملک و مؤید الملک و عز الملک و ضیاء الملک بصلوات، سلاطین سلجوقی می رسید.

پس از انتخاب شمس الملک بصدارت منصب استیفا که در عهد او بود بنویزالدین ابونصر احمد بن حامد اصفهانی عم عماد کاتب و انگذار گردید و این مرد کافی اگر چه هنرمند و فاضل بود لیکن جاه طلبی بر مزاج او غلبه داشت. ابتدا انوشروان بن خالد را که بوزارت عرض لشکر منصوب و در بغداد مقیم بود از چشم سلطان انداخت سپس بخیال گرفتن مقام شمس الملک برآمد و با ابوالقاسم قوام در گزینی که ابتدا منصب انشاء و طغرا داشت و بعد بجای انوشروان بن خالد عارض لشکر شد بر ضد شمس الملک دست یکی کرد و رفتار شمس الملک نیز که مردی ظالم و بی کفایت و حرص بود و مردم را آزار می رساند بهانه بسیار خوبی نیز بدست ایشان میداد.

شمس الملک اول کاری که کرد این بود که بدستاری کامل بن کافی اصفهانی نایب خود که سابقاً نیابت خطیر الملک را نیز کرده بود بمصادره اموال کمال الملک سمیر می پرداخت و بسیاری از کسان او را در حبس انداخت و سلطان را بعزم جهاد بطرف شروان کشید و شروان در زیر پای عساکر سلجوقی ویران گردید و محمود که باغواي بعضی از درباریان خود باین سفر اقدام کرده بود پشیمان شد و در این ضمن از سلطان سنجر باو پیغامی رسید که شمس الملک را که باعث این اختلالات بوده بخراسان بفرستد تا سلطان او را بسزای خود برساند و کسی که سلطان سنجر را باین کار واداشته بود ابوالقاسم در گزینی بود که در این تاریخ بعنوان سفارت از جانب محمود در خراسان پیش سنجر سر می کرد. سلطان محمود با اشاره عزیزالدین ابونصر اصفهانی مستوفی شمس الملک را در نزدیکی ییلقان بشمشیر خود کشت و میدان باین ترتیب برای دیاس عزیزالدین و ابوالقاسم در گزینی باز شد. قتل شمس الملک بعد از يك سال و کسری وزارت در تاریخ ربیع الاول سال ۵۱۷ اتفاق افتاده و گویند محمود بعد از قتل شمس الملک در کاسه سر او شراب خورد (عماد ص ۱۴۱ و ابن القلانسی ص ۲۱۸).

## شمس الملک عثمان بن خواجه نظام الملک

شمس الملک عثمان در دوره اخیر وزارت پدر حکومت مرو را داشت و اتفاقاً میان او با سحنه این شهر امیر قودن از امرای خاص ملک شاه بهم خورد و شمس الملک او را گرفت و بحبس انداخت لیکن کمی بعد او را آزاد ساخت و قودن بسلطان شکایت برد. سلطان تاج الملک و سعد الملک را پیش خواجه فرستاد و چنانکه در حال خواجه نوشته ایم پیغام معروف را در باب اینکه چرا حد خود را نگاه نمیدارد و فرزندان خود را تأدیب نمیکند باو داد و این مقدمه سقوط مقام خواجه و پیشرفت معارضین او گردید (ابن الاثیر در وقایع سال ۴۸۵ که در آنجا با شتاب عثمان را پسر جمال الملک و نواده خواجه دانسته و تجارب السلف ص ۲۷۹-۲۸۵).

شمس الملک چنانکه گفتیم در ابتدای وزارت برادر خود قوام الدین احمد نظام الملک یعنی در حدود سال ۵۰۰ با دادن ۲۰۰۰۰ دینار خدمتانه بجای انوشروان بن خالد بوزارت عرض لشکر در دستگاه سلطان محمد بن ملک شاه برقرار گردید و در تمام مدت صدارت نظام الملک ثانی در این شغل بود.

چون نظام الملک ثانی در ۵۰۴ از کار برکنار شد و خطیر الملک جای او را گرفت شمس الملک را در حبس انداخت و شمس الملک در تمام مدت وزارت خطیر الملک (۵۱۱-۵۰۴) یعنی هفت سال در زندان سر کرد و همین که خطیر الملک قریب سه ماه قبل از قوت سلطان محمد از وزارت افتاد او نیز از حبس نجات یافت (عماد کاتب ص ۱۱۴) در سال ۵۱۳ بعد از واقعه ساوه و شکست سلطان محمود بن محمد از سلطان سنجر و صدور فرمانهای سنجر در نصب عمال دیوان عراق بقلم شهاب الاسلام عبدالرزاق برادرزاده خواجه نظام الملک و وزیر سنجر شمس الملک نیز از طرف سلطان و وزیرش بمنصب وزارت استیفاء سلطان محمود برقرار گردید (عماد ص ۱۲۹) و چون کمال الملک سمیر می

خواجۀ بزرگ عثمان شمس الملک بن خواجہ نظام الملک کہ اورا شمس الملوک  
نیز میخوانند (ابن القلاسی و اشعار قاضی ارجانی) و باستبداد و تند خوئی، اشتہار داشته  
از ممدوحین قاضی ناصح الدین ارجانی است و چندین قصیدہ و قطعہ از این شاعر در مدح  
او بر جاستہ از جملہ اورا گوید :

ان لم تر عثمان بی انیق<sup>۱</sup> غدوھا یسبق طرف الزواح  
کأن أیدیها اذا شارفت فناء فایزۃ بالقداح

.....

صدر رحیب الصدر ذوہمۃ له الی نیل المعالی طماح

.....

فی سرجہ شمس وفی نغمہ شمس أطاع النور منها فطامح  
شمسان لما اکتنفا قسطلاً به لآفاق السماح انشاح

.....

عاد بعثمان اختتام العلی كما بدا بالبحسن<sup>(۱)</sup> الافتتاح

.....

لولاك يا شمس الملوك الوری لم یبق فی طرق الرجاۃ افتتاح الخ  
(دیوان ارجانی ۸۰-۸۳)

ایضاً ارجانی گوید در مدح او:

وكان التخلّص فی اثرها ثناءً علی آل اسحاقها

کرام الخلاق مذلم تزل کذاک جرى حکم خلاّقها

وفی کلّ آیام عصرهم الی المجد أوّل سباقها

فضنا ختام لآلی الزمان فکانوا نفائس أعلاّقها

فان طال منها ثمار العروق فمن مقتضى طیب أعراقها

هم أنجم لسماء العلی و عثمان شمس لآفاقها

.....

ألا أيها الملك المرتجلی لفتح ثغور و أغلاّقها

مضت بالعزائم منك الطبی لفتح السهام بأوقها

.....

ولما رأيت كساد العلوم عنيت بتنفيق أسواقها

.....

فألفت شار أبنائها وشردت آلف مرّاقها

وورثها سنة من ابيك فمطبت نفساً بأخلاقها

.....

بقیت ظهیر آ ل دین الهدی تذود العدى دون ارهاقها .. الخ

(دیوان ارجانی ص ۲۸۱-۲۸۴)

وقصیدۀ غراء ارجانی بمطلع ذیل:

أجفان بیض هن أم بیض أجفان فوانك لا تبقي علی الدنف العانی

در مدح همین شمس الملک بن خواجہ نظام الملک است و ارجانی در آن گوید :

أقول و بحر الغرب حال عشية كأن علی لبّانه طوق عقیان

أحرف مرآة من خلال غشائها بدا أم هلال لاح للناظر الرانی

أم الفلك الدوار أمسى موسماً بأخرف من حروف اسم عثمان

فتی یمطی الأفلاك والخیل دائماً فوسم بأنوار و وسم بنیران

.....

ولولا ندی شمس الملوك وجوده لما عزعت وفد نواب کیران الخ

(دیوان ارجانی ص ۳۹۹-۴۰۳)

و در نکبت او گوید :

قلت لما قالوا غدار رأس شمس ال - ملک فردا يطوى متون الفيافي



لم ترد كل ذا به علم الله - باعتقادی وماعلى الشخاف  
 لكن الآن حيث كان فصبراً - وارح خيراً فالله للعبد كافي  
 انما كان عقدة رأسه قا - رن شمساً فأذنت بانكشاف  
 واذا الرأس قارن الشمس فاعلم - بديل الانكشاف بالانكشاف  
 (ديوان آرجانی ص ۲۷۴)

## وزرا واصحاب ديوان

### سبحر بن ملكشاه

#### دردوره امارت وويلمهدی

(۴۹۰-۵۱۱)

#### ودوره سلطنتش

(۵۱۱-۵۵۲)

نمود و این عنوان او و برادرش محمد در ذی الحجه ۴۹۴ که سنجر و محمد در بغداد بخدمت مستظهر خلیفه رسیدند از طرف امیر المؤمنین تصویب و مسجل شد و در ۴۹۸ که بر کیارق مرد و محمد رسماً بسلطنت نشست ملک ناصرالدین سنجر بولیعهدی سلطان ابوشجاع غیاثالدین محمد در امارت خود بر قسمت شرقی ممالک سلاجقه یعنی خراسان و ماوراءالنهر و توران تا کاشغر کاملاً مستقر گردید و اندکی قبل از فوت برادر غزنه و کابل را هم که تا این تاریخ بتصرف سلاجقه نیامده بود بممالک خود منضم ساخت و بهرامشاه غزنوی را بر آن سرزمین از جانب خود پادشاه کرد.

در تاریخ ذی الحجه ۵۱۱ چون سلطان محمد مرد سنجر خود را سلطان خواند و لقب پدر خود را که **معزالدیناوالدین** باشد اختیار نمود و بر کل ممالک سلجوقی سرور و حاکم و نافذ شناخته شد لیکن خلیفه و عمال و امرای برادرش محمد غالباً در قسمت شرقی ممالک سلاجقه اسباب آزار او میشدند و برادرزادگان او را در مقابل او بسلطنت علم میکردند و سنجر مجبور میشد که برای سرکوبی ایشان و مطیع ساختن برادرزادگان خود از خراسان بعراق بیاید و بعد از نشان دادن مدعیان و تشبیه مخالفین به خراسان بر گردد چه در حقیقت سلطان ابوالحارث معزالدین احمد سنجر قسمت واقعی مملکت خود را خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان میدانست و مدعیان بزرگی که در این طرف او را بود از قبیل خانان کاشغر و سمرقند و کورخانان قراختائی و سلاطین غور و علاءالدین اتسز خوارزمشاه دست نشانده او که غالباً از اطاعت سنجر سرپیچی میکرد عمده توجه او را بدفاع ممالک خویش از این طرف معطوف میساخت و اکثر دوره طویل سلطنت او بزد و خورد با ایشان طی شد و در جمیع این محاربات سنجر غالب بود مگر در دو واقعه که در حقیقت شوکت او را درهم شکست مخصوصاً در واقعه دوم که سلطان نیز بعلت پیری آن شهادت و جلالت سابق را نداشت او را بکلی از پا در آورد و چندی بعد از آن پیش آمد ناگوار جان سپرد. این دو واقعه یکی جنگ قطوان است در ماه صفر سال ۵۳۶ با گورخان قراختائی در نزدیکی سمرقند که سپاهیان سلطانی را شکستی سخت روی داد و بسیاری از امرای او کشته شدند و قراختائیان کافر بر بسیاری از بلاد اسلامی

## خلاصه زندگانی سنجر:

تولد سنجر را مورخین باختلاف در سال ۴۷۱ و ۴۷۷ و ۴۷۹ در ماه رجب در شهر سنجار نوشته اند و گویند علت آنکه او را ملکشاه سنجر خواند بهمین جهت متولد شدن او در شهر سنجار بوده است و البته این وجه تسمیه ساختگی است و همانطور که ابوالفدا متعرض شده سنجر کلمه ای ترکی است و ظاهراً بمعنی نیزه افکن است.

اسم اسلامی سنجر اگرچه کمتر مورخین بقید آن پرداخته اند ولی بشهادت ابن الاثیر و مراسله این سلطان بوزیر مستظهر خلیفه که ضمیمه همین رساله است **احمد** بوده و ظاهراً این اسم را ملکشاه بعد از فوت پسر دومش ابوشجاع احمد که در سال ۴۸۱ اتفاق افتاد بر روی سنجر گذاشته است.

مادر سنجر تاج الدین خاتون سفری یاسفریه است که مادر سلطان محمد نیز بوده و بهمین مناسبت است که سنجر در تمام مدت قیام محمد بر بر کیارق جانب محمد را داشته و در ایام سلطنت محمد از اطاعت او بیرون نرفته و بعد از مرگ او که از سنجر بزرگتر بوده پسران او را تحت حمایت خود گرفته است.

سنجر را در سال ۴۹۰ بر کیارق با وزارت کیامجیر الدوله ابوالفتح علی بن حسین اردستانی بخراسان فرستاد تا فتنه هائی را که بعد از مرگ ملکشاه و در ایام قیام ارسلان ارغو و بعضی دیگر از امرای ملکشاهی پیش آمده بود بخواباند و در همین سال او را به حکومت خراسان منصوب داشت و سنجر که القاب **ملك و ناصر الدین** اختیار کرده بود در مرو مقیم شد در سال ۴۹۳ موقعیکه بر کیارق از مقابل برادر دیگر خود محمد وزیر او مؤید الملك گریخت و پناه امیرداد حبشی بخراسان رفت سنجر بچنگ او و امیرداد شتافت و در واقعه بوژگان هر دو را مغلوب نمود و از این تاریخ در حقیقت سنجر از اطاعت بر کیارق بیرون رفت و ولیعهدی محمد را که مدعی سلطنت بر کیارق بود اختیار

ماوراءالنهر صدمات کثیر وارد آوردند، دیگر جنگ باطایفه غز در محرم ۵۴۸ که سلطان را آن طایفه در ۶ جمادی الاولی اسیر گرفتند و او را تا رمضان ۵۵۱ باسیری نگاه داشتند و در سراسر ماوراءالنهر و خراسان ریختند و بسیاری از علما و بزرگان و اعرار را کشتند و چون سنجر در رمضان ۵۵۱ از جنگ ایشان گریخت بر اثر پیری و صدماتی که یافته بود در ربیع الاول سال بعد پس از هفت ماه وفات نمود.

وزارت سلطان سنجر را در دوره امارت و ولیعهدی و ایام سلطنتش وزرای ذیل

داشته اند:

- ۱ - کیا مجیر الدوله ابو الفتح علی بن حسین اردستانی (در ۴۹۰)
- ۲ - فخر الملك نظام الدین ابو الفتح مظفر بن خواجه نظام الملك (۴۹۰-۵۰۰)
- ۳ - قوام الملك صدر الدین محمد بن خواجه فخر الملك (۵۰۰-۵۱۱)
- ۴ - نظام الملك شهاب الاسلام عبد الرزاق برادر زاده خواجه نظام الملك (۵۱۱-۵۱۵)
- ۵ - فخر الملك شرف الدین ابوطاهر سعد بن علی بن عیسی قمی (۵۱۵-۵۱۶)
- ۶ - نظام الدین محمد بن سلیمان یغوبک کاشغری، معز الدوله (۵۱۶-۵۱۸)
- ۷ - معین الدین مختص الملك احمد بن فضل بن محمود کاشی (۵۱۸-۵۲۱)
- ۸ - نصیر الدین ابوالقاسم محمود بن ابی توبه مروزی (۵۲۱-۵۲۶)
- ۹ - قوام الملك ابوالقاسم انس آبادی درگزینی (۵۲۶-۵۲۷)
- ۱۰ - ناصر الدین طاهر بن فخر الملك بن نظام الملك طوسی (۵۲۸-۵۴۸)

## وزرای سلطان سنجر بن ملکشاه

۱ - کیا مجیر الدوله، مجیر الملك علی بن حسین اردستانی  
(وزیر رسائل و طغرا در عهد ملکشاه و اولین وزیر سنجر در امارت خراسان)

سلطان ملکشاه بعد از فوت کمال الملك ادیب ابوجعفر محمد بن احمد مختار روزنی که در سال ۵۷۶ رئیس دیوان طغرا و انشاء شده بود این مقام را با ابوالغنائیم تاج الملك مرزبان بن خسرو فیروز شیرازی از مختصین سرهنک قطب الدین عماد الدوله ساوکیین سپرد. و ابوالغنائیم، کیا مجیر الدوله ابو الفتح علی بن حسین اردستانی را بنیابت خود اختیار کرد و مجیر الدوله کاتب رسائل دیوان ملکشاهی شد (عماد کاتب ص ۶۱)، در سال ۴۹۰ چون بر کیارق برادر خود ناصر الدین سنجر را بحکومت خراسان نامزد نمود شخصی را که بقول ابن الاثیر ابو الفتح علی بن حسین طغرانی نام داشت بوزارت او برقرار کرد (وقایع سال ۴۹۰) و این شخص اولین کسی است که سمت وزارت سنجر را در همان ایام خردسالی او یافته.

این شخص که ابن الاثیر در وقایع سال ۴۹۷ در موقع اشاره بغزل او از طرف سنجر او را **المجیر ابو الفتح الطغرانی** می نامد هیچ کس دیگر نمیتواند باشد جز همان کیا مجیر الدوله (یا مجیر الملك) ابو الفتح علی بن حسین اردستانی که بشرح مذکور در فوق در اواخر ایام ملکشاه کاتب رسائل بوده در زیر دست تاج الملك ابوالغنائیم شیرازی، و از یک اشاره که در تاریخ بیهق باحوال اوست و از قصاید امیر الشعرا معزی صریحاً بر می آید که سمت وزارت سنجر تا موقعیکه خواجه فخر الملك ابو الفتح مظفر بن خواجه نظام الملك متصدی این مقام شد در عهده همین کیا مجیر الدوله اردستانی بوده است (۱).

۱ - بیهقی در ترجمه صوان الحکمه (ص ۱۱۴) گوید که روزی امام عمر خیام بر سلطان اعظم سنجر وارد شد و او طفل بود و آبله بر آورده چون از پیش سلطان بیرون رفت وزیر مجیر الدوله او را گفت سلطان را چگونه دیدی و علاج او را در چه میدانی خیام گفت عاقبت او را خوفناک می بینم این نکته را غلامی حبشی شنید و به سلطان رساند و بهمین جهت سلطان بعد از آنکه بهبودی یافت بنفش امام عمر را در دل گرفت و او را بهمین علت دوست نیداشت. این نکته نیز می فهماند که مجیر الدوله از همان صغیری سنجر در خدمت او بعنوان وزارت باقی بوده.



از امیرالشعرا معزی هفت قصیده در مدح این مجیرالدوله و اشاره باحوال او در عهد ملک‌شاه و سنجر در دست است که از آنها مطالبی چند راجع باو برمیآید بقراردیل:

۱- درمهمان شدن ملک عضدالدوله ناصرالدین سنجر در نزد او، معزی گوید:

فرخ ملک مشرق مهمان وزیر است      وان کو عضد دولت مهمان مجیر است  
ماه است وزیر و ملک مشرق خورشید      خورشید فروزنده بر ماه منیر است  
ابراست وزیر و عضدالدوله دریاست      دریای گهر بخش بر ابر مطیر است

.....

همواره وزیر است باقبال ملک شاد      پیوسته ملک شاد بتدبیر وزیر است

.....

دولت ز بر ناصر دین دور نگردد      تا ناصر دین را ملک العرش نصیر است

۲- درقصیده‌ای که بمطلع ذیل است:

بنگر این پیروزه گون دریای ناپیدا کنار      بر سر آورده ز قعر خویش در شاهوار  
معزی در مرثیه ابوطاهر پسر مجیرالدوله که در عهد سنجر در مرو فوت کرده گوید:

از شگفتی‌ها یکی آنست کاندرا خاک مرو      روی پنهان کرد فرزند وزیر شهریار  
بود چون ماه و عطارد سرور روشن ضمیر      چرخ بودش جای و اکنون در زمین دارد قوار  
ایزمین اندر کنار تو همی دانی که کیست      نیک بنگر تا کهرا بگرفته‌ای اندر کنار  
در کنار تو زینهار کدخدای خسرو است      خویشتن را دور دارد زینهارش زینهار  
داد پیغامی ملک سلطان مجیرالدوله را      بر زبان باد نوروز از بهشت کردگار  
گفت کانچا یاد تو با ما ترا فرزند ماست      باید اینجا از تو فرزند تو مارا یادگار  
تا ز فرزند تو ما باشیم اینجا شادمان      همچو کز فرزند ما هستی تو آنجا شادخوار

.....

شیر بچه گر شکار دام کیوان گشت زود      باد شیر شرزه را کیوان بدام اندر شکار  
در نهال مهتری پژمرده شد در باغ ملک      سبز و خرم باد سرو سروری در جویبار

مدت کشتاسب از کیتی مبادا منقطع      کر ز کیتی منقطع شد مدت اسفندیار  
دور گردون کر ز احمد بستد ابراهیم را      عمر احمد باد همچون دور کیتی پایدار  
ور تن ابوطاهر از جان مطهر گشت دور      دولت ابوالفتح بافتح و سعادت باد یار  
صبر و خرسندی دهاد از دم مجیرالدوله را      بر دریغ و درد فرزند عزیز نامدار  
هم پدر را باد در دنیا نثار آفرین      هم پسر را در بهشت از رحمت یزدان نثار

۳- هم در مدح او گوید معزی در قصیده‌ای بمطلع:

سؤال کردم از اقبال دوش وقت سحر      چهار چیز که ییکوتر است یک زد کر

.....

وزیر عالم عادل عمید ملک      مجیر دولت ابوالفتح اصل فتح و ظفر  
علی کجا پدر او حسین بود بعلم      چنان علی است که او را حسین بود پسر

.....

ز بوعلی<sup>(۱)</sup> و علی خرمند در دوجهان      دو پادشاه یکی غایب و یکی ایدر  
از آن بعقبی نازد همی ملک سلطان      وزین بدینا نازد همی ملک سنجر  
بهر دوجای نخواهند دور شد هر گز      علی رئیس پسر بوعلی رئیس پدر... الخ

۴- در قصیده‌ای که بمطلع ذیل است:

زان دورشته درمکنون زان دولعل آبدار      چند باشد جزع من بر کهر با بیجاده بار  
معزی گوید:

صاحب عادل مجیر الملک<sup>(۲)</sup> آن کز عدل اوست

ملک و دولت را ثبات و دین و ملت را قرار

آفتاب فتح ابوالفتح آنکه از هفت آسمان

بر سر او رحمت سعد است هر ساعت نثار

۱- یعنی خواجه نظام الملک.

۲- دو نسخه: مجیر الملک دارد و این چنانکه از تاریخ بیبق نیز برمی آید می‌فهماند که او را بهر دولقب مجیرالدوله و مجیر الملک میخوانده‌اند.

عالم آرای و مبارک رأی دستوری که هست  
در عدد يك شخص و از فضل و كفايت صد هزار

• • • •

معجز است اين كلك دستور ملك اندر عجم  
۵ - در قصيده اى بمطلع :

تراست روى چو نسين تازه اى بت چين  
معزى گويد :

تراست تلقين آشوب و فتنه از ديوان  
وزير خسرو شرق و نصير ملت شرع  
سپهر نصرت ابو الفتح كاختران سپهر  
بزرگوار وزيرى كه هست بهره او  
ز زهره بزم و ز بهرام قوت اندر رزم  
ز ماه سير شبانروى و ز كيوان خشم

• • • •

بنوك كلك جهانى بيشد اندر صدر  
۶ - در قصيده اى بمطلع :

بتى كه حور بهشتى شود برو مقتون  
معزى گويد :

خيال ماه مرا بس بوصل راهنماي  
مجير دولت پيروز روز ملك افروز  
وزير عادل ابو الفتح بن حسين كه هست  
۷ - معزى گويد در مدح او :

اى مبارك راي دستور اى مبارك پي وزير  
هست راي دلفروز و هست روي دلكشاي  
ملك خسرو را عميد و دولت اورا مجير  
هست وصف دلتوازه و هست وصليت دلپذير

چون مسلماني عزيزى چون خرد دل بسته اى  
خرم آن ملكى كه اورا چون توئي باشد عميد

• • • •

در كتابت بودى اندر پيش سلطان بي همال  
ناصر الدين<sup>(۱)</sup> هست در نصرت پيروزى مشار  
كر مشير اردشير اندر هنر بودى چو تو  
ور سليمان چون توئي را داشتى در ملك خوش  
تا شعاع همت تو بر خراسان او فتاد  
سنگ او شد چون عقيق و خارا و شد چون سمن  
كرد اصافت بجاي اين ولايت آنچه كرد  
در وزارت پيش سلطان زاده هستى بي نظير  
وين ندانم بس عجب تا چون توئي دارد مشير  
سر بخط روميان كى بر نهادى اردشير  
ديو در سرايش كى نشستى بر سرير؟<sup>(۲)</sup>  
شد خراسان رسته از بيداد و فرياد و فقير  
آب او شد چون گلاب و خاك او شد چون عبير  
جامه يوسف بجاي چشم يعقوب ضرير

• • • •

چون پيش شاه ماضى حرمت من ديده اى  
پيش شاه تو بخد مت پشت را دارم كمان  
از اين اشعار معزى صريحاً بر مى آيد كه كيا ابو الفتح مجير الدوله على بن حسين  
اردستاني كه در خدمت سلطان ملكشاه سمت كتابت داشته با ملك عضد الدوله ناصر الدين  
سنجر در موقع فتنه خراسان بسمت عميدى اين ولايت و وزارت سنجر بخراسان آمده و  
فتنه آن ديار را رفع نموده است.

ابو الحسن بيهقى در شرح حال **على بن احمد صوابى عزيزى** (۳) گويد :

«و حكيم على صوابى متكلم و شاعر بود و اشعار پارسي او مشهور است و اين امام  
يگانه عهد بود و محترم بنزد يك وزراء و اكابر و اورا ثروتي و يسارى تمام مساعدت نمود  
و ديوان شعر او مجلدى ضخيم باشد و اورا تصانيف بسيار است يكي كتاب صيقل الالباب

۱ - يعنى ملك سنجر.

۲ - اين بيت چنانكه مرحوم اقبال در حاشيه نسخه خطى نوشته است سكته داود و در ديوان  
جايى هم نيامده ولى بيتى بهمين مضمون در نصيده ديگر هست :

ور سليمان چون تو دستور ميز داشتى  
ديوكى ردى ز دستش خاتم و تاج و سرير

۳ - وفاتش دوشنبه ۱۸ محرم سال ۵۴۴

و دیگر کتاب قوامع و لوامع در علم اصول و کتاب التتقیح در اصول فقه و تذکیر چهار مجلد و کتاب نفثة المصدور و کتاب اعلاق الملوین و اخلاق الاخوان و تفسیر کتاب الله تعالی و از اشعار او بسیار در عالم سیار و طیار است و کتب بدان مشحون و از بدیهه او یکی اینست که در عزل مجیر الملك ابو الفتح علی بن الحسین الارستانی و نشستن صاحب اجل فخر الملك المظفر بن نظام الملك رحمهما الله گفته است و خطاب فرا فخر الملك کند :

|                       |                         |
|-----------------------|-------------------------|
| کمتیک من ورده آفره    | و دارک من داره أنزه     |
| و بیتک اشرف من بیته   | و جدک من جده أنبه       |
| و لکنما الصدر أولى به | و افعاله بالعلی أشبه    |
| و دهر رماه بمکروهه    | سیرمیک بعد بما تکره (۱) |

و از این جمله معلوم میشود که او را علاوه بر مجیر الدوله چنانکه در یکی از قصاید معزی نیز آمده مجیر الملك هم میخوانده اند و وزارت او طولی نکشیده و سنجر او را معزول و فخر الملك را بجای او نصب کرده است و چون انتصاب فخر الملك بقول عماد کاتب در همان سال ۴۹۰ بوده بنا بر این دوره صدارت مجیر الدوله چند ماهی بیش طول نکشیده است ولی بهر حال او تا سال ۴۹۷ بعنوان وزارت (شاید ریاست دیوان طغرا) در دیوان سنجر بوده است.

بگفته صاحب تاریخ بیهق (ورق 151a ص ۲۵۸ از متن چاپی) شاعر مشهور حکیم ابو العلاء حمزه بن علی مجیری فریومدی از مختصین همین مجیر الدوله وزیر بوده و تخلص خود را از نام او گرفته است و از اشعار این مجیری است :

|                               |                                   |
|-------------------------------|-----------------------------------|
| دایم ز جهان مباش با ولوله ای  | وز محنت او مگوی با کس کله ای      |
| کومر حله ایست ما درو قافله ای | چه نیک و چه بد قافله را مر حله ای |

ذکر این مجیری شاعر را در ردیف قوامی و غزی و بعضی دیگر از شعرا صاحب عقد العلی در کتاب خود آورده و از اینجا معلوم میشود که مجیری مداح بعضی از اعیان کرمان و از جمله ناصر الدین مکرّم بن العلاء وزیر معروف بوده است و قوامی شاعر از ۱- (تاریخ بیهق عکس نسخه لندن ورق 137 و ص ۲۳۴ از چاپ آقای بهمنیار)

مخصوصین قوام الدین ابو القاسم انس آبادی در گزینی وزیر عراق و خراسان شاگرد همین مجیری است. (تاریخ بیهق ورق 152a ص ۲۵۸ از متن چاپی)

در سال ۴۹۷ سلطان سنجر کیامجیر الدوله را که ظاهراً بعد از نصب فخر الملك بصدارت (بقول عماد کاتب در ۴۹۰) در مقام ریاست دیوان انشاء و طغرا باقی بود عزل کرد و میخواست او را بکشد لیکن امیر یرغش مانع شد و سنجر را بر آن داشت که پیاس خدمات سابقه از سر خون او در گذرد، سنجر او را نکشت ولی بغزین تبعیدش کرد (ابن الاثیر وقایع سال ۴۹۷) و غیر از این دیگر از حال مجیر الدوله اطلاعی در دست نیست.



خداوندی کزو اسلاف را فخر است تا آدم

هنرمندی کزو اعقاب راجاه است تا محشر

.....

ایا راضی ز تو در خلد جان خواجه ماخی  
اگر کوه بود پیرایه هر شخص در کیتی  
خداوند بزرگانی و مخدوم خداوندان  
چهل سال است تا صدر بزرگی و جلالت را  
ستودندت خردمندان بلطف صورت و سیرت  
امیری کردی و بودی بدان کار اندرون زیبا  
وزیری کردی بودی بدان شغل اندرون درخور  
بروز بزم در مجلس نبودت هیچکس همنا  
بروز رزم در مو کب نبودت هیچکس همبر

که از مشرق سوی مغرب نوشتی طغری و نامه

که از مغرب سوی مشرق کشیدی رایت و لشکر

که از بیم غلامان تبه شد خانه بر خاقان  
جوان و پیر بوسیدند توقیعت بهر بقعه  
از این آیات چنین مستنبط میشود که فخر الملک قبل از وزارت خود در دستگاه  
بر کیارق و سنجر وقتی نیز سمت امارت داشته و زمانی نیز «از مشرق سوی مغرب طغرا  
و نامه می نوشته». ولی چهموقع و در عهد که درست معلوم نیست همینقدر معلوم است که  
او تا دوسال بعد از مرگ ملک شاه یعنی تا حدود ۴۸۷ در بلخ میزیسته و ظاهراً امیر آنجا  
بوده و چون امیر قودن بر آنجا استیلا یافته او بهمدان آمده است<sup>(۱)</sup> فخر الملک در  
موقعیکه پدرش در مغرب ایران بقتل رسید یعنی در سال ۴۸۵ در خراسان بود. چون  
سلطان ملک شاه وفات یافت و بر کیارق بخت جلوس کرد فخر الملک بعزم پیوستن بخدمت  
او اعزام اصفهان شد لیکن پیش از آنکه خدمت بر کیارق را در یابد امیر قماچ از امرای

۱- ابن الاثیر و قایم سال ۴۹۰، و معزی در این بیت:

«نصر دول وزیر ملل میر خراسان  
اورا امیر خراسان میخواند  
اصل ظفر و فتح ابوالمظفر»

## ۲- خواجه بزرگ نظام الدین قوام الملک و الدوله

فخر الملک ابو الفتح مظفر ابن خواجه نظام الملک طوسی

(۴۳۴-۵۰۰)

«خانه است ملک غسودیا چو ناعده است

الا بقاعده نشود خانه استوار

عقدی است نسل خواجه و او همچو واسطه

الا بواسطه نشود عقد پایدار»

معزی

خواجه ابو الفتح مظفر فخر الملک چنانکه در احوال برادرش مؤید الملک<sup>(۱)</sup> گفتیم  
اولین پسر خواجه نظام الملک است و ارشد اولاد او که بسال ۴۳۴ تولد یافته و قریب دو  
سال از برادر دیگر خود مؤید الملک بزرگتر بوده است و از همان ایام جوانی در ملازمت  
خدمت پدرش که در دستگاه امیر باجر و جغری بیک میزیسته سر میکرده است (ما بین  
۴۴۴ و ۴۵۲). از زندگانی فخر الملک در ایام وزارت پدرش هیچگونه اطلاعی در دست  
نداریم و با اینکه او ارشد فرزندان خواجه بوده است در تواریخ راجع باین قسمت از  
زندگانی او هیچ اشاره ای نیست ولی شکی نیست که او مثل غالب برادران دیگر خود  
منصبی دیوانی و شغلی دولتی از قبیل امارت و غیره داشته است و مؤید این نکته بعضی  
اشاراتی است که در اشعار معزی دیده میشود، از آنجمله این شاعر در مدح او در ایام  
وزارتش پیش سنجر گوید:

ببغزاید بهار نو بگوناگون نگار نو

نظام مجلس بزم نظام دین پیغمبر

قوام شرع فخر الملک فرزند نظام الملک<sup>(۲)</sup>

مظفر کز ظفر دارد مزاج و صورت و جوهر

۱- رجوع شود باحوال مؤید الملک.

۲- در بعضی نسخ: قوام الدین.

محمود بن ملک‌شاه که مدعی سلطنت بر کیارق بود بر فخر الملک دست یافت و اموال او را غارت کرد. فخر الملک از پیش قماج گریخت و بهمدان رفت و در این تاریخ یعنی در سال ۴۸۷ این شهر را تاج الدوله تتش بن البارسلان عم بر کیارق و مدعی دیگر او در تصرف داشت. تتش ابتدا میخواست فخر الملک را ظاهراً بعلت میل سابق او بر کیارق و وزارت برادرش عز الملک حسین در پیش سلطان جدید، بکشد لیکن بعضی از امرای شفاعت کردند و تتش را واداشتند تا فخر الملک را نظر بتوجه مردم بخاندان نظام الملک بوزارت خود اختیار نمود و او را پیش مستظهر خلیفه فرستاد تا خطبه سلطنت را بنام او جاری دارد. خلیفه چون بر کیارق از عم خود تتش در شوال ۴۸۷ شکست یافت جواب تتش را فرستاد (این الاثیر وقایع سال ۴۸۷).

فخر الملک تا ۱۷ ماه صفر سال ۴۸۸ در وزارت تتش برقرار بود. در این تاریخ چون لشکریان بر کیارق و وزیر جدید او مؤید الملک برادر دیگر فخر الملک در نزدیکی ریج تتش غلبه کردند و او کشته شد فخر الملک نیز بدست ایشان اسیر گردید لیکن او را رها کردند (این الاثیر وقایع سال ۴۸۸) و فخر الملک در ری مقیم شد و بر کیارق و مؤید الملک نیز بعد از دفع فتنه تتش بری آمدند.

مؤید الملک چنانکه در احوال مجد الملک قمی گفته ایم بعد از آنکه در ذی الحجه ۴۸۷ بمقام وزارت بر کیارق بجای برادر خود عز الملک نشست مجد الملک قمی مستوفی را که در اصفهان منزوی بود پیش خود خواست تا او را نیز در کارهای وزارت شریک و معین خویش قرار دهد. مجد الملک بخدمت مؤید الملک آمد لیکن خیال صدارت در سر داشت و با وجود مؤید الملک وصول باین مقصود را آسان نمی دید، خود را بدشمنان تورقبای او نزدیک کرد. و از آنجمله دل مادر بر کیارق زبیده خاتون را که با مؤید الملک صفائی نداشت بست آورد. و چون میدانست که بین مؤید الملک و برادرش فخر الملک کدورتی بر جاست فخر الملک را که از مؤید الملک بسن بزرگتر بود و از خراسان نیز در ابتدای سلطنت بر کیارق بقصد گرفتن وزارت سلطان جدید عازم اصفهان شده و بگفته این الاثیر با برادر نیز بر سر جواهرات پدری کدورتی داشت بر گرفتن مقام مؤید الملک تشویق کرد.

فخر الملک بدست یاری مجد الملک قمی و زبیده خاتون مادر سلطان بتطمیع سلطان پرداخت و «ره آورد و بیش کش بسیار و آلت و تجمل آورد از سر ابرده جهرمی و نوبتی اطلس و سلاحهای نیکو و ساختهای مرصع بجواهر و اسبان تازی تنگ بسته و شکریه وزرا دخانه و وزارت بست» (را حه الصدور ص ۱۴۳) و برادرش مؤید الملک چنانکه در شرح حال او گفته ایم محبوس شد.

انوشروان بن خالد که مکرر فضل و کفایت و ادب و مردی و مردانگی مؤید الملک را ستوده از فخر الملک برخلاف بخوشی نام نمی برد و می گوید که او از کفایت و فضل و ادب خالی بود و غیر از نسب هیچ چیز نداشت بهمین جهت مجد الملک قمی با اینکه زیر دست او در ریاست دیوان استیفاء کار می کرد بر صدارت غالب و در حقیقت وزیر بر کیارق او بود و فخر الملک صورتی بلامعنی بشمار میرفت. (عماد کاتب ص ۸۶)

در ایام فتنه ارسلان ارغو برادر ملک‌شاه که از ۴۸۵ تا محرم ۴۹۰ یعنی قریب چهار سال بر خراسان استیلا یافته و مردم آن دیار را در پنجه ظلم و قهر خود می فشرد بر کیارق چون گرفتار مدعیان سلطنت خود در عراق بود مانند برادرش محمود و عمش تتش نمیتوانست بکار خراسان بپردازد و عم دیگر خویش بوری بر سر را هم که بدفع شر ارسلان ارغو فرستاده بود او در سال ۴۸۸ مغلوب گردید و فتنه خراسان تا اوایل سال ۴۹۰ دوام داشت تا آنکه او را یکی از غلامانش در محرم این سال کشت.

در این تاریخ بر کیارق برادر خود سنجر را بمعیت امیر قماج اتابک سنجر و ابوالفتح علی بن حسین مجیر الدوله اردستانی وزیر او بخراسان فرستاد و خود نیز در جمادی الاولی ۴۹۰ بمعیت فخر الملک وزیر خویش در نسا بور بایشان پیوست و امیر الشعرا معزی که بعد از مرگ ملک‌شاه در خراسان مقیم مانده و بمداخی ارسلان ارغو و امیر اسماعیل گیلکی و امیرداد حبشی سر کرده بود در موقع ورود بر کیارق و فخر الملک بنشاپور قصیده‌ای گفته و تنها از همین قصیده استنباط میشود که فخر الملک با سمت وزارت بر کیارق اندکی بعد از قتل ارسلان ارغو بنشاپور آمده است و آن قصیده بمطلع ذیل است:

بگوش بر مننه ای ترک زلف تافته سر  
مکن دلم ز دو زلفین خویش تافته تر

و در مدح فخر الملك اشاره بوقایع خراسان گوید:

اگر تو باز فرستی دل گریخته را  
بجان تو که زجان دارمش گرامی تر  
زهر آنکه بتعلیم او توانم گفت  
مدیح صدر وزیران وزیر نیک اختر  
نظام دین هدی فخر ملک شاه جهان  
که افتخار تبار است و انتخاب بشر  
غیاث دولت ابوالفتح اصل نصرت و فتح  
مظفر آنکه بدو روشن است چشم ظفر  
وزیرزاده وزیری که قیمت افزوده است  
کهر بدو چو ز سرخ یا چو عقد کهر  
نبود تا که جهانست و هم نخواهد بود  
چنو و چون پدر او یکی وزیر دگر  
سه چیز ازو که توقیع یافتند سه چیز  
دوات حشمت و کاغذ جمال و کلک خطر

• • • •

پس از گذشتن البارسلان همی گفتند  
معز دین<sup>(۱)</sup> پسر است و نظام ملک پدر  
اگر معز<sup>(۱)</sup> و نظام از جهان کسسته شدند  
مظفر است پدر بوالمظفر<sup>(۲)</sup> است پسر  
ز فر خواجه مظفر ظفر همی تابد  
برابر علم رکن دین<sup>(۳)</sup> پیغمبر

• • • •

خدایگانا کاری که در خراسان رفت  
جهان و خلق جهان را عجایب است و عیب  
ز شرح آن همه گویندگان فرومانند  
که در گذشته خدایست و پیر گذشته مهر  
ز بیم کشتن و تاراج عالمی بودند  
نهاد دست بر سر چهار سال<sup>(۴)</sup> و پیر  
سپه کشی شده انصاف و عدل را سنگر  
ز غارت و ستم آورده عادتی منکر  
ز کارنامه او بود در خراسان شیر  
قضا بیامد و آن کارنامه کرد هبا  
ز کارنامه او بود در ولایت شور  
قدر بیامد و آن بارنامه کرد هند  
بدید زیر و زبر تخت و بخت و دولت خوش  
همان که کرد خراسان بقهر زیر و زبر  
زدیده آب گشاد از اجل سپر بکنند  
همان که بر سر آب از هوس فگند سپر

۱- یعنی معزالدین ملکشاه.

۲- کنیه برکیارق.

۳- لقب برکیارق

۴- یعنی ارسلان او فو که چهار سال بر خراسان استیلا داشت.

اگر نبود مدارا و صلح پیشه او  
بسی طلسم و خنجر گرد خویش ساخته بود  
نفته شد ز مدارا سپهر زیر مد  
ستم چو آتش افروخته است و هست او را  
شکسته گشت بدست قضا طلسم و خنجر  
رسمید نعمت و شادی و امن و راحت و نفع  
هلاک مرد ستمکار در درخان و شر  
عنايت تو دليل سعادت فلك است  
گنشت محنت و تیمار و خوف و رنج و ضرر  
فلك بچشم سعادت كند بخلق نگاه  
یکی بچشم عنایت بسوی خلق نگر  
تو جوهری و صلاح جهانیان عرض است  
چو تو بچشم عنایت کنی بخلق نظر  
از آن زمین که بر او لشگری بود انبوه  
عرض چگونه بود پایدار بی جوهر  
دعای خلق نشابور لشکریست ترا  
نفر کسسته شود چون کسسته شد لشکر  
یکی منم که دعاهاى تو عشیرت من  
که نگسلش همی ساعتی نفر ز نفر  
بنعمت تو که در غیبت تو داشته‌ام  
چو «قل هو الله والحمد» کرده اند از بر  
بمعجلى تو ز نقصیر خویش ترسانم  
لب از فراق تو خشک و زبان بشکر تو تر  
مرا پیرو و عنری که گفته‌ام پپذیر  
چه عاصیان ز نهیب گناه در محشر  
کصد رعنر پذیرى تو و رهى پرور<sup>(۱)</sup> النح

در همین سال ۴۹۰ (ظاهرأ در همان ایامی که بر کیارق در خراسان بوده)  
فخر الملك را از وزارت معزول کرد و مجد الملك قمی مستوفی را که همواره طالب این  
مقام بود و اساساً فخر الملك را برای آن بر روی کار آورده بود که از رقابت مرد با کفایتی  
مثل مؤبد الملك آسوده شود و راه را برای وصول خود بمقصود صاف کند بجای او  
برگزید و از اشعاری که معزى در مدح مجد الملك گفته و در احوال او نقل شد بخوبی  
ظاهر است که در دفع فتنه خراسان مجد الملك سمت وزارت بر کیارق را داشته و این  
در همان سال ۴۹۰ بوده است که بر کیارق باسنجر بخراسان رفته و ابتدا چنانکه گفتیم

۱- یقیناً دو اینجا معزى اشاره بدتی می کند که در خدمت ارسلان ارغو او را مدح می گفته  
است و باین وسیله می خواهد که بعد از کشته شدن او بخد مت فخر الملك پیوندد و او تقصیر گذشته  
معزى را بپذیرد چنانکه بهمین شکل نیز شده است.



وزارت او در عهدهٔ فخر الملك بود. فخر الملك بعد از افتادن از وزارت بر کیارق در نشا بور منزوی شد (ابن الاثیر وقایع سال ۵۰۰)

ومعزی در قسیده‌ای که بمطلع ذیل است :

چنان خواهد شد از خوبی جهان تاهفتهٔ دیگر

که گویی جنت الفردوس را بگشاد رضوان در

وقسمتی از آنرا هم در ابتدای شرح حال فخر الملك نقل کردیم گوید :

کنون کاشفته شد کیتی گزیدی عزلت وعطلت

که عطلت به زقال وقیل وعزلت به زشوروش

سلامت به بهر حالی چو غداری کند گردون

فراغت به زهر کاری چو مکاری کند اختر

خنک بازیگری طرفه است وبازیها بگرداند

که داند تازه بازیها چو خواهد کرد بازیگر

جهان مانند بیماریست کز بحران برون آید

علاجش کن باندیشه مگر لختی شود بهتر

.....

سپس در تقدیم عنبر تقصیر خود گوید :

خداوندا اگر کردم بسی تقصیر

بگویم عنبر آن تقصیر اگر داری مرا باور

نکو عهد ونکو محضر مرا بسیار خواندستی

بتقصیری که کردم مخوان بدعهد وبدمحضر

معاذ الله که بدعهدی کند دیرینه مداحی

که دارم چون تو معدوحی سخندانی بسخن کسب

بتقصیر اندرون هر چند دارم زلت بیحد

زبان بگشای بد دل خوش کن که دارم خدمتی پیم

شفیع من معین الملك<sup>(۱)</sup> وشعراست اندرین مجلس

تفقدارم که با این دو، شفیع بیایم دیگر .. الخ

بعد از اندک مدتی عزلت وعطلت در نشا بور منجر وزارت خود را که در عهدهٔ کیا

ابوالفتح علی بن حصیح اردستانی بود در همین سال ۴۹۰ بفخر الملك سپرد وفخر الملك از

۴۹۰ تا عاشورای سال ۵۰۰ یعنی قریب ده سال مستمراً در وزارت سنجر بود (عماد کاتب

ص ۲۶۵) وباین ترتیب فخر الملك بن خواجه نظام الملك دومین وزیر سنجر است.

از قراریکه از اشعار معزی برمی آید بر کثاوشدن فخر الملك در عهد بر کیارق

از وزارت وامور دولتی بتحریک دشمنی بوده و او بعد از کشته شدن این دشمن که معلوم

نشد کیست بوزارت سنجر نایل شده است و ظاهراً در همین ایام یاد دورهٔ وزارت سنجر

مدتی نیز جان فخر الملك در معرض خطر بوده است.

معزی در ایام عزلت فخر الملك در مدح او گوید :

چه سنت است که در شرع زینت زمن است رسول شادی وجشن رسول نوالمنن است

خجسته موسم عید است کاندین موسم بر آسمان سعادت ز انجم انجمن است

اگر چه تهنت از دیگران بنثر نکوست زمن بنظم نکوتر که نظم کار من است

سزای تهنت اندر جهان بنظم و بنثر نظام دین پیمبر مظفر حصن است

قوام ملت یزدان و یاد کار قوام که فخر ملک زمین است وسید زمن است

یکی مبارک سرو است باغ دولت را که صدر ملک وبساط وزارتش چمن است

.....

جمال طلعت او کی چه در نشا بور است حجاب عزت او در حجاز و در یمن است

نسیم حضرت او کی چه در خراسان است طراز دولت او در طراز و درختن است

۱- شرح حال این معین الملك بلافاصله بعد از احوال فخر الملك خواهد آمد.

اگر نوشته او بر سپهر عرضه کنند  
**اگر چه نیست کنون در میان شغل ملوک**  
 سپهر محو کند هر چه بر زمین محن است  
 نشسته شاد بحکم و مراد خویشتن است

• • • •

چو حشمت کهر خواجه بزرگ بدوست  
 در رسیدن او بوزارت سنجر معزی گوید:

دولت و دین را خدای فرو بها داد  
 قاعدۀ نو نهاد کار جهان را  
 ملک پدر چون ملک زبخت عطا یافت  
 قدر وزارت فروز چون ملک شرق  
 اینست مبارک اشارتی که قدر کرد  
 دهر بدین فخر کرد و ملک شرف یافت  
 مرتبه و فخر خواجه داد بحضرت  
 خواجه چو در باغ ملک تخم هنر کشت  
 گشت منور همه جهان بضمیرش  
 هیچ ندانیم تا چگونه گزاریم  
 فخر کنید ای جهانیان که جهاندار  
 بار خدایا خدای ما که زمین را  
 آب و هوارا زهر راحت و ارواح  
 تا که فلک با تو دست عهد وفا برد  
 تا که زمین از وزارت تو خبر یافت  
 تا شمع پای تو در رکاب وزارت  
**دور فلک جز بتو پس از پدر تو**

۱- ظاهر آمارات معزی از این دشمن فخر الملک که گوید:

«دور فلک جز بتو پس از پدر تو  
 بهمان که امیرالدوله ابوالفتح علی بن حسین اردستانی اولین وزیر سنجر است که فخر الملک  
 بجای او نشسته ولی معلوم نیست که آن دشمنی که کشته شده که بوده است»

گر بدعا جان برده داد مسیحا  
 تو بقلم کن هر آنچه او بمصا کرد  
 عدل کن اندر جهان که خالق عالم  
 بهره تو مشتری داد سلامت  
 باد بقای تو در جهان سعادت  
 بنده معزی چو پیش تو کهر آورد  
 مائش خصم کلیم اگر بمصا داد  
 تو بیکرم ده هر آنچه او بدعا داد  
 بریدت عدل را بخلد ضیا داد (۹)  
 زآنکه ز جل بهره عدوت بلا داد  
 زآنکه جهان را سعادت تو بقا داد  
 گوهر او جود تو خرید و بها داد

ایضاً در قصیده‌ای که مطلع آن اینست:  
 مبارك آمد بازی بدیع و طرفه شکار  
 معزی در باب وزارت جدید فخر الملک گوید:

**قوام دولت عالی نظام دین هدی**  
 دلیل دولت سعد است و اختی پیروز  
 مظفر حسن آن صاحبی که بر در او  
 چنانکه بود بدولت نظام ملک مشیر  
 نظام زنده بود تا بجای باشد **فخر**  
 که **فخر ملک** ملوکست و آفتاب تبار  
 نشان راحت خلق است و رحمت داور  
 چو احمد حسن امروز چاکر است هزار  
 کنون شده است باقبال **فخر ملک** مشار  
 درخت تازه بود تا بجای باشد بار

• • • •

نه از کراف تقرب هجی کنند بدو  
 سوار مر کعب بخت است تا خداوند است  
 شه ملوک و امیر اجل و سه سالار  
 خطاب او ز خداوند ده هزار سوار

• • • •

رضای ایزد و تأیید بخت و عز ملوک  
 تو داری این همه و برتری تو از پدرت  
**وزارت از بر تو مدتی گرفت سفر**  
 چو بهتر از تو کسی همنشین خویش ندید  
 پدرت داشت و زین هر سه بود بر خورداو  
 سه فخر بود مر او را کنون تراست چهار  
 بگشت کرد جهان و جهانیلن بسیار  
 نشست با تو مقوم و گرفت با تو قرار

• • • •

هر آن عدو که زیستار تو بلندی جست  
کرا خمار گرفت از شراب کینه تو

.....

چو مارو کر کس اگر دشمن تو ماند دیر  
چنان کجا ز کمان تیر تیز او بجهد  
زهجر بخت بنالید زار و این نه عجب  
مخالفان تو صد بار دام گسترده  
دل تو کل تو بی نیاز داشت از آن  
ایضا معزی گوید در همین باب :

منت خدای را که برون آمد از غمام  
صدری که هست خادم پایش سر کفاه  
دستور زاده‌ای که باقبال و مکرمت  
شایسته زین ملت و بایسته **فخر ملک**

.....

کر نام گیرد از ظفر و فتح هر امیر  
اینک ترا ز فتح و ظفر کنیتست و نام

.....

گر جان خلق خازن مهر تو نیستی  
دل‌های خاص و عام بفر تو شد درست  
تا شد نسیم وصل تو برجسم ما حلال  
رفته است سیدالوزرا و تو مانده‌ای  
آمد بسی بدام اجل صید گونه گون  
اندر جهان نظام ز عمر نظام بود  
کار حسام کرد همی در کفش قلم  
نامست کرد خمر و فاش زمانه را

حقا که آمدی همه مهر تو از مسام  
زان پس که بود کوفته دل‌های خاص و عام  
شد آتش فراق تو بر جان ما حرام  
از رفته ایم غمگین و زمانده شاد کام  
صیدی چو سیدالوزرا نامدش بدلم  
رفت از جهان نظام و ببرد از جهان نظام  
وا کنون شده است بی قلمش **ملک بی حسام**  
کوئی زمانه همچو هیو نیست بی زمام

چرخ از نیام فتنه یکی تیغ بر کشید  
تا شیب نازیانه رایش کسسته گشت  
شیری شد آنکه بود گریزنده چون گوزن  
شد تیره فام روز گروهی کر ابتدا  
از دست روزگار بیردند مدتی  
از وصف این عجایب و از شرح این عبر  
این حالها که رفت بیداری ای عجب  
ای نیکخواه مهتر و نیکو سخن کریم  
در عصمت خدای بدین جانب آمدی  
تا شرع را کنی بهدی صافی از ضلال  
تا همت تو خوب کند فعل‌های زشت  
گیرد بدولت تو همه کارها نسق  
ایضا معزی گوید :

حلم باید مرد را تا کار او گیرد نظام  
عادت ایوب و ابراهیم صبر و حلم بود  
صنع یزدان همچنان کایوب و ابراهیم را  
تا بصبرش دوست از دشمن همی آید پدید  
کارهای ملک و دین در دست دستوری سزاست  
دین یزدان را **نظام** و شاه ایران را پدر  
سایه اقبال و بخت و مایه **فتح و ظفر**

.....

ای باسحقاق مخدوم و خدولند کرام  
ای باسحقاق مخدوم و خدولند کرام

.....

تا صد هزار تیغ برون آمد از نیام  
آشفته گشت و گشت جهانی که بود رام  
بازی شد آنکه بود گریزنده چون حمام  
خنجر بخون ناحق کردند لعل فام  
دیدند سست برده مکافات و انتقام  
عاجز بود عبارت و قاصر بود کلام  
کوئی چو نوهای محال است درمنام  
فرخ لقا امیر و همایون نسب همام  
تا بندگان کنند بحبل تو اعتصام  
تا ملک را کنی بضیا خالی از ظلام  
تا دولت تو پخته کند کارهای خام  
گر دبهمت تو همه کارها تمام .... الخ



چون بجیحون شاه مشرق پای کرد اندر رکاب  
 کسر دست عزم تو بر اسب کلام او لکلام  
 که بدست جو کیان<sup>(۱)</sup> چون مار پیچان شد کمند  
 که زدست جنگیان چون مرغ پران شد سهام  
 رای تو با رایت شاه عجبیم پیوسته گشت  
 تا تکیانش رهی گشتند و خانانش غلام  
 شاه بر دشمن مظفر شد چو بر شاهین تندرو  
 شاه را دشمن مسخر شد چون شاهین را حمام  
 فتح توران خسرو مشرق بتدبیر تو کرد  
 هم بتدبیر تو خواهد کرد فتح روم و شام<sup>(۲)</sup>  
 تا که در صدر وزارت چون تو دستوری بود  
 پای خسرو بر رکاب فتح باشد بر دوام

• • • •

زیر حکم تو چو اسبی بالکام آهسته شد  
 عالمی آشفته مانند هیونی بی لکام  
 کار دولت خام بود و بند دولت بود سست  
 باغ رحمت خشک بود و شاخ حرمت زرد قام  
 سبز کردی شاخ زرد تازه کردی باغ خشک  
 سخت کردی بند سست و پیخته کردی کار خام  
 گشت ظاهر در ولایت رحمت و انصاف عدل  
 گشت پیدا در سرعت حرمت و عهد و دوام  
 اصل هر کاری گنون بسته است بر عقل و کرم  
 چهل جهال از میان بیرون شد ولوم لثام  
 همچنان شد کارهای ملک و دین گز ابتدا  
 بود در عصر ملک سلطان و در عهد نظام  
 از ملک سنجر ملک سلطان ز تو صدر شهید  
 تا قیامت شاد و خشنودند در دار السلام  
 ای هبارک رای ممدوحی که از اوصاف تو  
 مادحانت را پدید آید کلام اندر کلام

۱- در اصل نسخه جو کیان دارد و ظاهراً صحیح جرکیان است یعنی شکارچیان از جر که که  
 بر ترکی یعنی صید است بحال اجتماع.

۲- ظاهراً اشاره است بفتح سمرقند و ماوراءالنهر بدست برکیارق و سنجر در همان سال  
 ۴۹۵ (۱۰ ابن الاثیر وقایع این سال).

من رهی در خدمت تو با خطر بودم چو خاص  
 تا ز خدمت دور ماندم بی خطر گشتم چو عام  
 گر ز خدمت دور ماندن لذتی باشد بزرگ  
 من بدین دولت نیم مستوجب عیب و ملام  
 خویشتن را داشتیم یک چند دور از بهر آنک  
 روز غمهای ترا دیدم که نزدیک است شام  
 خواستیم تا آن ظلام از روزگارت بگذرد  
 نور رای تو پدید آرد جهان بی ظلام.. الخ

از وقایع دوره وزارت فخر الملک در دولت سنجر که بقول عماد کاتب ده سال طول  
 کشیده است و آخر آن دهم محرم سال ۵۰۰ بوده اطلاعی در دست نداریم و در این مدت  
 وقایع مهمی که در دولت سنجر روی داده یکی واقعهٔ بوژگان است در سال ۴۹۳ مابین  
 سنجر از طرفی و امیر داذ حبشی و برکیارق و باطنیه لشکر امیر اسماعیل کیلیکی از طرفی  
 و فتح سنجر و قتل امیر حبشی و فرار برکیارق، دیگر کشمکشهای سنجر با اسمعیلیه  
 و حمله بقلاع ایشان در قهستان بخصوص در طبس در سالهای ۴۹۴ و ۴۹۷ و امان دادن به  
 ایشان تحت شرایطی که در ضمیمهٔ آخر این رساله بآن اشاره خواهیم کرد دیگر قتل  
 قنبرخان بن جبریل صاحب سمرقند که بر سنجر طفیان کرده بود و نشان دادن سنجر محمد  
 ارسلان خان بن سلیمان بن داود بغراخان خواهرزادهٔ خود را بجای او در سال ۴۹۵.  
 فخر الملک در این وقایع قطعاً دخالت داشته و چون علاوه بر مقام وزارت امیر و  
 شمشیرزن نیز بوده غالباً در رکاب سنجر جنگ میکرده است و معزی اشارهٔ بیعضی از  
 این حوادث را می گوید:

چنانکه ناصر دین هست پادشاه زمین  
 نظام دین هدی هست کدخدای گرین  
 بلند باشد و محکم بنای دولت و ملک  
 چو پادشاه چنین باشد و وزیر چنین  
 بحق شده است ملک را نظام دین دستور  
 چنانکه بود ملک شاه را قوام الدین  
 موافق است پسر با پسر در این گیتی  
 مساعد است پدر با پدر بخلد برین  
 سزد که خواجه بود صاحب دوات و قلم  
 چنانکه هست ملک صاحب حسام و ننگین  
 وزیر زادهٔ دنیا سزد مدبر ملکه  
 چو شاهزادهٔ دنیا سزد پیاشاه زمین

روان شاه ملک‌شاه و جان خواجه نظام  
 ز بهر هدیه فرستند باز بهر نثار  
 خدایگانا هرچه از خدای خواست دلت  
 بهرچه روی کنی یا بهرچه رای کنی  
 جهان بسیرت و آئین تست خرم و شاد  
 ببرد عدل تو از پشت پادشاهی خم  
 ضمیر روشن تو هست عقل را مسکن  
 چو از سنان تو تابد ظفر بروز مصاف  
 ز نعل مرکب و از خون کشته تو رسد  
 سپهکشی که ز توران بکین تو بشتافت  
 مخالفی که بمازندران خلاف تو جست  
 ز پهلوان سپاهت بعاقبت بگریخت  
 یک زمان سپهش منهزم شدند چنانک  
 همه بقبضه فرمان تو شدند ره‌ی

.....

نظام دین هدی باد و عزّ دین هدی ترا وزیر و سپهدار تا بیوم الدین

\* \* \*

در کتاب تتمه صوان الحکمه در ضمن شرح حال عمر خیام، امام ابو الحسن بیهقی  
 مؤلف آن کتاب در باب علت بغض سنجر نسبت به خیام گوید:

« دخل الامام عمر يوماً علی السلطان الاعظم سنجر وهو صبی وقد اصابه الجدري  
 فخرج من عنده فقال الوزير مجیر الدوله (۱): کیف رایته وبأی شیء عالجه، فقال  
 له الامام عمر: الصبی مخوف. ففهم ذلك خادم حبشی ورفع ذلك الی السلطان فلما برأ السلطان  
 اضمح سبب [ذلك] بغض الامام عمر وکان لایحبه (۲) ».

۱- در اصل نسخه برلین بی نقطه است.

۲- بیست مقاله از مقالات آقای آقا میرزا محمدخان قزوینی ج ۲ ص ۹۱۳.

حضرت استادی آقای آقا میرزا محمدخان قزوینی در تصحیح این قسمت از متن  
 تتمه صوان الحکمه چنین حدس زده‌اند که غرض از وزیري که در این فقره ذکر او  
 آمده و در ایلم خردی سنجر و زلوت او را داشته همان فخر الملك ابو الفتح مظفر بن خواجه  
 نظام الملك است که نام او در اینجا تحریف و بصورت فخر الدوله در آمده ولی بتصور  
 نگارنده مقصود بیهقی که بخوبی از زندگانی وزرای اولیه سنجر مسبوق بوده و چنانکه  
 نقل کردیم در تاریخ بیهق کتاب دیگر خود چند بار از ایشان نام میبرد از این وزیر  
 سنجر کیا مجیر الدوله است نه فخر الملك که احوال هر دو گذشت و نام او نیز در متن  
 درست آمده بوده فقط ناسخ نسخه کلمه مجیر الدوله را بدون نقطه نوشته است.

\* \* \*

فخر الملك را در روز عاشورا یعنی دهم محرم سال ۴۹۰ يك نفر باطنی ضرب  
 کارد گشت و سن او در این تاریخ شصت و شش بود و ابن الاثیر تفصیل قتل او را چنین نقل  
 میکند که فخر الملك در عاشورا روزه گرفت و بدوستان و یاران خود گفت که شب  
 حسین بن علی علیهما السلام را در خواب دیدم. مرا گفت بسوی ما بشتاب که افطار تو نزد  
 ماست و این نکته خیال مرا مشغول داشته است، یارانش گفتند بهتر آن است که امروز  
 و امشب را از خانه بیرون نروی. فخر الملك روز را در خانه بنماز و قرائت قرآن ماند عصر  
 از خانه بیرون آمد تا باندرون خود رود ناله متظلمی را شنید که از سرسوز فریاد بر کشید  
 و میگوید مسلمانان بر افتاده‌اند و کسی نیست که بکشف مظلمه‌ای پردازد و دست  
 بینوائی را بگیرد. امر داد تا او را حاضر کردند و حال او را پرسید مرد رقعهای بدست  
 فخر الملك داد. چون بقرائت آن مشغول شد باطنی از جا جست و فخر الملك را بکاردی  
 از پا در آورد. باطنی را پیش سنجر بردند و از او اقرار خواست. او جماعتی از  
 اصحاب سلطان را بدروغ اسم برد که ایشان او را بقتل وزیر واداشته‌اند سنجر جمیع  
 ایشان را کشت سپس باطنی را نیز بقتل رسانده (ابن الاثیر وقایع سال ۵۰۰) و این روایت  
 ابن الاثیر باغلب احتمال منقول از کتاب مشارب التجارب ابو الحسن بیهقی صاحب تتمه

صوان الحکمه و تاریخ بیهق است که شیعی مذهب بوده و نسبت بخاندان نظام الملك نظر اعجاب داشته

معزی قصیده غرائی را در مرثیه خواجه بزرگ فخر الملك دارد که قسمتی از آنرا در اینجا نقل می کنیم:

تیره شد ماه خرد بر آسمان مهتری

خشک شد سرو هنر در بوستان سروری

راست پنداری که جنبان شد زمین از زلزله

پاره شد از جنبش او باره اسکندری

کس ندید این حادثه **گزروزيك ساعت شده**

در نشیب افتد ز بالا آفتاب خاوری

بامداد از دولت و نيك اختری فانی نبود

**چاشنگه** فانی شد اندر محنت و شوم اختری<sup>(۱)</sup>

مردمان گفتند سعد آید ز گردون قسم خلق

چون قران سازد بجزخ اندر زحل با مشتری

**قم فخر الملك** نحس آمد کنون پیش از قران

سعد بیرون رفت گویی از سپهر چنبری

باغ دولت را **مظفر** بود و سعد سرفراز

هر که دیدی غره دیدار او گفتی فری

تا که او پژمرده شد بسیار گل پژمرده شد

سرو چون پژمرده گردد گل کجا ماند تری

گرچه وافر بود مالش گشت عصرش مختصر

ورچه کامل بود عقلش گشت عمرش سرسری

۱- از اینجا معلوم میشود که مرک فخر الملك دو چاشنگه و يك ساعت از روز شده بوده است نه چنانکه این الاثیر دوشمی افسانه مانند نقل کرده دو حرد و عصر.

چون نكين در حلقه انگشتی شایسته بود

از چه شد کیتی برو چون حلقه انگشتی

ای زمین اندر کنارت کوهری باقیمت است

قدر آن کوهر بدان با او مکن بد کوهری

زینهار از طبع او نور کریمی نکسلی

زینهار از روی او نقش بزرگی نستری

گر بیای خویش بسپاری سپرده است او ترا

تو مگر او را بیای خویش هرگز نسپری

این سخن باتو محال و بیهوده است از بهر آنک

تو بگوهر نفس فرسائی و صورت پروری

ای سرایی کز وجود و از عدم داری دو در

هرچه از يك در درآری از دگر بیرون بری

گر تو ما را دوستی با آفت است این دوستی

ور تو ما را مادری بی راحت است این مادری

ای سپهر بی وفا بازیگری دانی مگر

کوشگفتی هر زمانی بر مثال دیگری

عالمی را از تریا در تری انهداختی

کس نکرده است ای عجیب زین طرفه تر بازیگری

ای **نظام الدین** همی خواهم که يك بار دگر

چشم بگشایی و در کار خلاق بنگری

ای شهید بن شهید از درد تو ناچیز شد

بی نهایت آمتی از شهریار و لشکری

بر دروغ تو خروشان است و گریان باب تو

گاه آن آمد که گویم کم خروشی و کم کری



بندگان خویش را و یحک بنحشایی همی  
 از سلیخچه کرده روی لاله کون نیلوفری  
 گشت سرو اندر فراق تو خمیده چون کمان  
 خوشه سنبل بریده بر بر مه مشتری  
 نیستی پیدا ندانم تا کجا داری نشست  
 ایمن و ساکن همی ناخفته اندر بستی  
 یا بحاجت با نماز و روزه پیش ایزدی  
 یا بخدمت پیش تخت شاه مشرق سنجری  
 یا بدیوان با بزرگان شغلها سازی همی  
 یا بایوان با ندیمان جفت جام و ساگری  
 این سعادت باد یارت کز قضای ایزدی  
 گشته با حضرت چو مظلومان بتابوت اندری  
 تو ملک بودی و دیوی شخص تو مجروح کرد  
 تا ز چشم آدمی پنهان شدی همچون پری  
 زان سپس کزدست شیران جهان خوردی شراب  
 کی گمان بردم که از دست سگی شربت خوری  
 روز عاشورا بزاری گشته کشتی چون حسین  
 زان سعادت با حسین اندر شهادت همسری  
 صدر عالم بودی و هرگز ندانستم که تو  
 صدر بگذاری و از عالم بزودی بگیزی  
 شاه مشرق را پدر بودی کجا رفتی کنون  
 کز پسر کشتی جدا وز لشکرش کشتی بری  
 گر چه از سوز تو روزما چو روز محشر است  
 شاه مشرق را شفاعتخواه روز محشری

گر هوا از بوی خلقت بود مشکین شصت سال  
 شد زمین از بوی خلقت تا قیامت عنبری  
 از کنیاه صفت زربین اگر غایب شدی  
 با پدر در خلد رضوان بر کنار کوثری ... الخ  
 ابوالمعالی نحاس رازی از مداحان مخصوص خواجه فخرالملک بوده است و از او  
 در مدح این خواجه قصایدی در دست است که نگارنده در حواشی کتاب حدائق السحر  
 (ص ۱۱۹) بتمام آنها اشاره کرده.

بیهق نسخه لندن ورق (49a-b).

معزی از مداحان مخصوص معین‌الملک بوده و هموست که او را معزی بعد از قتل ارسلان ارغو و آمدن فخر‌الملک بنیسا بور بعد از وزارت برکیارق (در سال ۴۹۰) پیش فخر‌الملک شفیع خود قرار داده و در قصیده‌ای که در شرح حال فخر‌الملک نقل کردیم در همین باب می‌گوید:

شفیع من معین‌الملک و شعر است اندرین مجلس

نپندارم که با این دو شفیعی بایدم دیگر<sup>(۱)</sup>

معزی معین‌الملک را در پنج قصیده ستوده و در یک قطعه نیز او را یاد کرده است و از آن اشعار کاملاً نام و القاب و نام پدر و مشاغل او در عهد خواجه نظام‌الملک و فخر‌الملک و صدرالدین محمد یعنی پسر و پدر و جد بخوبی معلوم میشود بشرح ذیل، در قصیده‌ای بمطلع ذیل:

چه گوئی اندر این چرخ مدور که زو تا بد همی مهر منور  
معزی گوید در ایام نیابت وزارت او در عهد خواجه صدرالدین محمد:

|                              |                                      |
|------------------------------|--------------------------------------|
| بتوفیق و بتأیید الهی         | مراد بندگان گردد میسر                |
| که از توفیق و تأییدش بیاراست | معین‌الملک ملک شاه سنجر              |
| همای دین یزدان را مؤید       | مؤید هم زدولت و هم زاختر             |
| ابوالقاسم علی تاج‌المعالی    | که هست از قدر عالی سعدا کبر          |
| از خوشنود صدرالدین محمد      | وزوراضی معزالدین مظفر <sup>(۲)</sup> |
| بکلک و رأی و تدبیرش مقوض     | همه کار وزیر و شام و لشکر            |

ایضا معزی در قصیده‌ای که بمطلع ذیل است:

ماه تابان دیده‌ای تابان زسرو جانور گر ندیدیستی بدان زیباتر اندر نگر  
در مدح او در ایام نیابت از خواجه صدرالدین محمد گوید:  
آن همی خواهد که برمشک و شکر هر ساعتی

شکر و مدح نایب دستور را باشد کند

۱- رجوع کنید بصفحه ۲۰۹ از همین رساله.

۲- ظاهراً نظام‌الدین یعنی فخر‌الملک.

## تاج‌المعالی ابوالقاسم مؤیدالدین علی معین‌الملک، ناصح الدوله بن سعید عمیدی

(نایب فخر‌الملک و پسرش صدرالدین محمد در وزارت سنجر)

فخر‌الملک در ایام وزارت خود در دستگاه سنجر نایبی داشته است بنام خواجه معین‌الملک تاج‌المعالی ابوالقاسم علی بن سعید عمیدی که او را بالقاب ناصح الدوله و مؤیدالدین نیز یاد می‌کرده‌اند و این معین‌الملک عمیدی چنانکه از اشعار معزی برمی‌آید از عهد خواجه نظام‌الملک سمت نیابت وزارت داشته است و بعد از فخر‌الملک با همین مقام در خلعت پسر او خواجه صدرالدین محمد که در صفر سال ۵۰۰ بعد از پدر خود بوزارت سنجر رسید باقی بوده است.

ابوالحسن بیهقی در تاریخ بیهق که بسال ۵۶۳ تألیف شده در باب معین‌الملک اطلاعات ذیل را بدست میدهد:

«معین‌الملک مؤیدالدین ابوالقاسم علی بن سعید ابی سعد بن ابی منصور احمد بن محمد عمید او نایب صدرالدین محمد بن فخر‌الملک بود، نایبی ممکن و از خاندان عمیدیان بود که در خراسان بزرگان ایشان اصحاب مناصب بودند و کتابدار مدایح ایشان ساخته‌اند یکی غانمی تصنیف کرد نظم‌الملک فی مدایح معین‌الملک»<sup>(۱)</sup>  
و بیهقی چند نفر از این خاندان عمیدیان را نام میبرد از آن جمله برادرزاده معین‌الملک یعنی عز‌الملک سعید بن العمید ابی علی الحسین بن سعید را که مشرف مملکت و والی طوس بوده و این مشاغل همانهاست که معین‌الملک چنانکه از اشعار معزی برمی‌آید در عهد داشته و شاید بعد از معین‌الملک آنها را عز‌الملک عهده‌دار شده بوده است (تاریخ

۱- مقصود از مؤلف این کتاب یعنی غانمی ظاهراً پسر ادیب ابوالملاء محمد بن غانم غانمی است (از مداحان خواجه نظام‌الملک، و معاصرین باخری مؤلف دمیة القصر متوفی سال ۴۶۵) یعنی مسعود بن محمد بن غانم (۴۶۴ - ۵۵۳) که سماعی ذکر او را در انساب آورده است و بامعین‌الملک نیز معاصر بوده.

سید دنیا معین الملک فخر روزگار

ناصر دولت مشیر خسرو پیروزگر

نام داری خوب کرداری که نام و کنیتش

نام شیر ایزد است و کنیت خیر البشر

.....

زیر هر لفظی ز الفاظ تو شاه و خواجه را مدغم و مضمحل بشارتهای فتح است و ظفر

خواجه اعزاز تو از جدو پدر آموخته است

آن کند آخر پسر کاموخت از جد و پدر

ایضاً در قصیده‌ای بمطلع ذیل:

همان بهست که امروز خوش خوریم جهان

که دی گذشت و ز فردا پدید نیست نشان

معزی گوید در مدح درایمی که از فخر الملک نیابت می کرده :

چو مطربان سرانگشت را کنند سبک بیاد خواجه بکف بر نهیم رطل کران

خجسته ناصر دولت اجل مؤید دین ستوده تاج کفایت عجم سر فیتان

معین ملک زمین و زمان علی سعید که هست نایب فرمانده زمین و زمان

جز او که بود که شایسته نیابت شد دو خواجه را که گرفتند هر دو ملک جهان

نظام دین را در دولت ملک سنجر قوام دین را در دولت ملک سلطان

از این دو بیت و یک بیت از قصیده پیش معلوم میشود که معین الملک در عهد

خواجه نظام الملک نیز سمت نیابت وزارت داشته است .

ایضاً در قصیده‌ای بمطلع ذیل:

ماهست ساقی و قدح باده مشتری وین هر دورا منم بدل و دیده مشتری

معزی گوید :

همواره هست صورت او اصل نیکوی چون صورت مؤید دین اصل سروری

اکفی الکفایت ناصر دولت معین ملک ابوالقاسم آفتاب بزرگی و مهتری

کافی مدبری که بتدبیر و رأی اوست ترتیب دین احمدی و ملک سنجری

.....

ای نیک محضری که ملک را و خواجه را

تو نایب مبارک و فرخنده اختری

در شهر طوس و شهر سرخس آنچه کرده‌ای

باقیست تا بجای بسود چرخ چنبری

و معزی در باب خود و شفیع ساختن او و عذر تقصیر گوید :

شاید که بر تو عرضه کنم ز در خویش ای خاطر و ضمیر تو صراف و جوهری

شر مست و بیم پیش تو در چشم و در دلم شرم از خلاف وعده و بیم از مقصری

کردم گناه و آمدم اندر پناه تو تا بر سرم زغفو و کرم سایه گستری

و این قطعه را نیز معزی در ایام نیابت او از صدرالدین محمد گوید :

امام بود محمد علی خلیفه او کنون علی است مشیر و محمد است وزیر

علی ز مهر محمد همی چنان نازد که از دعای محمد علی بروز غدیر

بنابر آنچه گذشت معلوم میشود که معین الملک ابوالقاسم علی بن سعید لا اقل

از ۴۸۵ تا ۵۰۰ در سمت نیابت وزارت باقی بوده و قبل از ۴۸۵ (قتل خواجه نظام الملک)

و بعد از ۵۰۰ (قتل فخر الملک) نیز مدتی این شغل را در عهده داشته است.



پیش یزدان بقیامت کله و شکر کنند پدر از ماه محرم پسر از ماه صفر

.....

هم کریم بن کریم بن کریمی بنسب هم وزیر بن وزیر بن وزیر بنکر  
نام پیغمبر و جاه پدر امروز تراست وز تو شاد است روان پدر و پیغمبر  
بود همنام تو خیر بشر و فخر عرب تویی امروز جمال عجم و زین بشر  
صدر و فخری و نظامی بتو میراث رسید چیست در عالم ازین خوبتر و زیباتر  
پدر و جد تو کردند همه کار بحق ملک مشرق حق داد بدست حقور

.....

اندین ملک بجای پدر خویش نشین و ندرین قوم بیچشم پدر خویش تگر... الخ  
دوره وزارت خواجه قوام الملک صدرالدین محمد نزدیک بدوازده سال دوماه  
(از صفر ۵۰۰ تا ذی الحجه ۵۱۱) طول کشیده و او در میان وزرای سنجرى چنانکه  
خواهیم دید غیر از برادر خود ناصرالدین طاهر بن فخر الملک (وزیر سنجر از ۵۲۸ تا  
۵۵۱) دوره وزارتش از تمام وزرای دیگر این پادشاه بیشتر طول کشیده است. وقایع  
مهمی که در دوره وزارت خواجه صدرالدین محمد در دولت سنجر اتفاق افتاده یکی لشکر  
کشی این پادشاه است بررداری امیر قماچ بماوراءالنهر بکمک محمد ارسلاشخان خانی  
و جنگ با ساغر بک که بر او شوریده بود و مغلوب ساختن او در سال ۵۰۳، دیگر لشکر  
کشی سنجر بممالک غزنویه بامداد بهرامشاه علاءالدوله ابوسعید مسعود بن ابی المظفر  
ابراهیم بن ابی سعد مسعود بن سلطان محمود بن سبکتکین غزنوی در شوال سال ۵۰۸  
(بقول ابن الاثیر) یا ۵۰۹ (بقول طبقات ناصری) فوت کرد و پسرش ارسلاشاه خاوهزاده  
البارسلان سلجوقی بجای پدر بر تخت غزنین نشست. برادر او بهرامشاه از غزنه تگریخت  
و بخراسان پناه سلطان سنجر آمد و سنجر مصمم شد که او را بر کرسی ملوک غزنویه  
بجای ارسلاشاه مستقر دارد و با اینکه سلطان محمد باو پیغام داد که متعرض ارسلاشاه  
نشود پیغام برادر بزرگ واقعی نهاد و امیر آن از سرداران خویش را با بهرامشاه به  
سیستان فرستاد و در آنجا ابوالفضل نصر بن خلف صفاری ملک نیمروز هم بایشان پیوست

## ۳= ابو الحسن صدرالدین محمد قوام الملک بن

### فخر الملک بن نظام الملک

(وزیر سنجر از صفر ۵۰۰ تا ذی الحجه ۵۱۱)

«چو کردم مدح اسلاف تو مجموع  
بمدح تو مزین گشت دیوان  
روان شد شعر من در آل اسحاق  
چه شعر رودکی در آل سامان»  
(معزی)  
«شرف گرفت بشاه تودوره سلجوق  
خطر گرفت بجاه تو گوهر اسحاق»  
(معزی)

بعد از آنکه خواجه فخر الملک را در محرم سال ۵۰۰ یک نفر باطنی بتریبی  
که دیدیم بقتل رساند سنجر وزارت خود را در عهد پسر او یعنی **خواجه ابو الحسن**  
**نظام الاسلام قوام الملک صدرالدین محمد** قرار داد و از قراری که از یکی از  
قزاقید معزی استنباط میشود این انتصاب در ماه صفر از سال ۵۰۰ اتفاق افتاده چنانکه  
معزی در مدح قوام الملک مزبور میگوید:

گر ز حضرت بسوی خلد برین رفت پدر گشت چون خلد برین حضرت از اقبال پسر  
و در غرب اندر یک باره نهان شد خورشید از سوی مشرق پدید آمد تابنده قمر  
و ر شجر در چمن ملک بیفتاد زپای پایدار است هم اندر چمن ملک ثمر

.....

پسر فضل کریمی که بافضال و کرم خواست از آفت و آشوب در آن ماه نفیر  
جامه تعزیه افکند در آن ماه قضا از جهان سهم محمد همه فتح است و ظفر  
آمد از راحت و آرام در این ماه نفر مرده تهنیت آورد در این ماه قند

وایشان لشکریان ارسلان‌شاه را شکست دادند و ارسلان‌شاه هر قدر پیش امیر آنر و سنجر کس فرستاد و قبول تقدیم اموال کرد سنجر زیر بار قبول تکلیف او نرفت و خود نیز بعد از امیر آنر عازم غزنه شد و در یک فرسخی غزنه در محل شهر آباد جنگ سختی بین او و ارسلان‌شاه در گرفت و نزدیک بود که شکست بر سپاهیان سنجر افتد ولی بر اثر شهادت ملک نیمروز و شخص سنجر لشکریان غزنوی منهزم شدند و سنجر با فتح و فیروزی در ۲۰ شوال ۵۱۱ بغزنه ورود کرد و بهرام‌شاه را بر کرسی پدری نشاند بشرط آنکه خطبه را ابتدا بنام خلیفه و سلطان محمد و سنجر و بعد باسم خود بخواند و هر سال ۲۵۰,۰۰۰ دینار بدیوان سنجر بپردازد.

سنجر بعد از آنکه چهل روز در غزنین ماند و غنایم و اموال عظیمی نصیب او و لشکرش شد بر گشت؛ و خبر این فتح را که در تاریخ سلجوقیه از اهم وقایع بود، چه هیچیک از سلاطین ماقبل از این سلسله بر غزنه دست نیافته بودند، پیرادر خود محمد نوشت و سلطان محمد در این تاریخ مریض بود (ابتدای ناخوشی سلطان محمد در شعبان ۵۱۱ و وفاتش در ۲۴ ذی الحجه همین سال). (رجوع کنید باین الاثر در وقایع سال ۵۰۸ و عماد کاتب ص ۲۶۲-۲۶۴)

ابن الاثیر فتح غزنین را در ۲۰ شوال سال ۵۱۰ و عماد کاتب نیز آنرا در ضمن وقایع همین سال ذکر میکند و این ظاهر اشتباه است و فتح غزنین در شوال سال ۵۱۱ اتفاق افتاده چه اولاً بقول عماد کاتب وقتی که سنجر خبر فتح غزنین را پیش برادر خود سلطان محمد فرستاد او در مرض موت بود و محمد چنانکه گفتیم در شوال سال ۵۱۱ مریض شد و در ۲۴ ذی الحجه آن سال وفات یافت.

ثانیاً ابن الاثیر در وقایع سال ۵۱۴ گوید که سنجر در حین فتح غزنین مصمم قتل وزیر خود صدرالدین محمد شد و چون آن شهر را فتح کرد و بلخ بر گشت او را کشت. قتل صدرالدین محمد بگفته عماد کاتب در چهارشنبه هفت روز مانده از ماه ذی الحجه سال ۵۱۱ اتفاق افتاده (عماد ص ۲۶۵) و چون اقامت سنجر هم بعد از فتح غزنه در آن شهر چهل روز بیش طول نکشیده و بغراسان مراجعت کرده پس فتح غزنه بالطبع در شوال

سال ۵۱۱ واقع میشود.

ثالثاً معزی که خود در فتح غزنه حضور داشته مکرر در اشعار خود میگوید که شکست ارسلان‌شاه و فتح غزنه و بر تخت نشاندن بهرام‌شاه بجای او و جلوس سنجر بجای برادر خود محمد (که در ذی الحجه ۵۱۱ مرد) همه از وقایع يك سال است. از جمله در قصیده بسیار مشهور خود که چنین شروع میشود:

بنازد جان اسکندر سلطان جهان سنجر

که سلطان جهان سنجر شرف دارد بر اسکندر

بعمر خویش در عالم تکرر اسکندر رومی

چنین فتنی که کرد امسال سلطان جهان سنجر

معزالدين والدنيا<sup>(۱)</sup> خداوند خداوندان

شهنشاه مبارك رای ملك آرای دین پرور

جهانداری که در لشکر هزاران پهلوان دارد

برزم اندر سکندر دل بیزم اندر فریدون فر

بدو چیزش همی امسال دولت تهیت گوید

که هر دو در صفت هستند زیاتر ز یکدیگر

یکی آنست کو بستد بغزنین تخت سلطانان

دگر آنست کو بر تخت سلطانی نشست ایدر

زمردی آنچه کرد امسال در غزنین و در کابل

تکر داندر عجم رستم تکر داندر عرب حیدر

هزیمت کرد شاهی را بهم برزد سپاهی را

که حاکی بود از آن گیتی ز کاخ ایرج و نوندر

۰ ۰ ۰

۱- سنجر در موقع امارت خراسان (۴۹۰-۵۱۱) ناصرالدیناوالدين لقب داشت و چون برادرش محمد مرد و او مقام سلطنت یافت لقب معزالدين اوالدين که لقب پدرش ملک‌شاه بود اختیار کرد و این قصیده معزی که در همین سال یعنی در ۵۱۱ گفته شده صریح است که فتح غزنین نیز از وقایع این سال ۵۱۱ بوده است چنانکه بعد باز خواهد گفت.

شه غزنین گریزان شد مصافش برگ ریزان شد  
عدو افتان و خیزان شد بدشت و وادی کرد  
چهارم بطن داودی ز پنجم بطن محمودی (۱)  
ولایت بستند و بگرفت گنج و ملک را یکسر

شهی کو با رسولان تویعت کرد در غزنین  
که بایشان (۲) بدر گاهت فرستد خدمتی درخور  
همه دستانگری بود آنچه پیدا گشت رازاو  
خرد همداستان نبود چه باشد شاه دستانگری

چو قادر بود برئیکی نبایستی که بد کردی  
ز بدبختی اگر بد کرد برد از تیغ تو کیفر  
بدست خسروی دیگر سپردی گاه و تخت او  
سپردی بارگاه او بیای بنده و چاکر

صد و سی ساله ملک و خانه محمود بگرفتگی  
بنصرت کردن یزدان بیاری دادن اختر  
چو گشتی چیره بر غزنین کشادی قلعه‌هایی را  
همه پر جامه دیبا همه پر کوهر و پرز

نهادند ای عجب محمود و فرزندان او گویی  
ز بهر تو صد و سی سال زر و جامه و کوهر

• • •

چو اندر مرو با بهرامشه پیمان چنان کردی  
که بنشانیش در غزنین بتخت پادشاهی بر

۱- مقصود از چهارم بطن داودی سلطان سنجر بن ملکشاه بن ابوالسلان بن داود جنری و  
غرض از پنجم بطن محمودی ارسلانشاه بن مسعود بن ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی است.  
۲- در نسخه دیگر: پیلان، و این صحیحتر است.

موافق شد ترا توفیق تا فرمان بسر بردی  
بتخت پادشاهی بر نهادی بر سرش افسر (۱)

زهی سلطان نشان سلطان که اندر مشرق و مغرب  
چو تو سلطان نشان سلطان نخواهد بود تا محشر

ملك سلطان و شاه البارسلان و طغرل و جفری  
اگر قادر نکشتند از قضا بفتح آن کشور

کنون آن هر چهار از شادی فتح تو در جنت  
سرافرازند و خندان لب خرامان بر لب کوثر

کنیه صدرالدین محمد را ابن الاثیر (در وقایع سال ۵۱۳) ابو جعفر نوشته و این  
ظاهر اشتباه است و از مدایح معزی بر می آید که او ابو الحسن کنیه داشته چنانکه گوید:

صاحب عادل قوام الملک صدرالدین که هست  
از قوام الدین و فخر الملک شه را یادگار

قبله دولت محمد آفتاب محمدت  
آنکه هست از داد او دین محمد پایدار

گر نبی معجز نمود از خیزران راستگوی  
ور علی قدرت نمود از ذوالفقار جان شکار

نام آن در کنیت این داری و اینک تراست  
کلك همچون خیزران و تیغ همچون ذوالفقار... الخ

در باب لقب او نظام الاسلام معزی گوید:

۱- بهرامشاه بعد از فراز از غزنین بمرو پیش سنجر رفت و از او استمداد جست و سنجر در  
مرو باو وعده داد که او را بر تخت غزنین بنشانند و بعد از آنکه بهرامشاه از سال ۵۰۸ تا ۵۱۱ در  
مرو در خدمت سنجر مقیم بود سنجر بعد از فتح غزنین او را در این شهر بر تخت اجدادی نشاند و  
سید اشرف حسن بن محمد غزنوی قصیده‌ای در تبریک جلوس بهرامشاه گفت بدین مطلع:  
منادی برآمده ز هفت آسمان که بهرامشاه است شاه جهان  
(طبقات ناصری ص ۲۳-۲۴)



خدایگان وزیران تویی باستحقاق  
**نظام** نیست مبارک تراز تو در **اسلام**  
 شرف گرفت بشاه تو دوره سلجوق  
 شده است اصل **محمد** ز نام تو مشتاق  
 ایضاً معزی در مدح او گوید:  
 آمد بفرخی و سعادت بدار ملک  
**اسلام** را **نظام** و پسندیده صاحبی  
 فرزند **فخر ملک محمد** وزیر شاه  
**آموختی تو از پدر و جد خویشتن**

#### تهذیب شغل دولت و ترتیب کار ملک... الخ

اما تفصیل قتل این وزیر را ابن الاثیر چنین نقل میکند که چون صدرالدین میچهد نسبت بامرای سنجر بنظر استخفاف می نگریست و ایشان ازو وحشت و بغض در دل داشتند در موقعیکه سنجر در غزنه بود از وزیر پیش او شکایت بردند سنجر جواب داد که چون در غزنه است این کار را صلاح نمیداند و او خود نیز از وزیر راضی نیست و علت این مسئله آن بود که چون سنجر عازم غزنین شد و بیست رسید ارسالشاه وزیر خود را پیش صدرالدین محمد فرستاد و تعهد کرد که اگر او سنجر را از قصد غزنین باز دارد ۵۰۰،۰۰۰ دینار بپردازد و صدرالدین محمد با آنکه خود سنجر را بلشگر کشی غزنین واداشته بود او را بمصالحه تکلیف کرد و عین همین معامله را در حین لشگر کشی سنجر بماوراءالنهر کرده بود بعلاوه از فتح غزنین اموال عظیمی نصیب او شده بود و امرا چشم طمع بآن دوخته بودند. چون سلطان ببلخ برگشت او را گرفت و کشت. و از او جواهر و مالی وافر بجای ماند و نقدینه اوقریب ۲،۰۰۰،۰۰۰ دینار بود (ابن الاثیر و قایع سال ۵۱۳) عمادکاتب از قول انوشیروان بن خالد قتل **خواجه صدرالدین محمد** را بشکلی دیگر روایت میکند و میگوید: سلطان سنجر بنده ای داشت بنام قایماز معروف بکج کلاه که سلطان را نظر محبت خاصی باو بود بهمین جهت غالباً بنار و کرشمه دل سلطان را میربود و در کارها مداخله میکرد. صدرالدین محمد وزیر که تحمل حرکات او را نمیتوانست

غالباً او را نهی میکرد، روزی او را گفت اگر دست از این حرکات برنداری و طریق عقل پیش نگیری کجی کلاهت را راست خواهم کرد. کج کلاه برآشت و برسبیل تهدید گفت یا تو کلاه را راست خواهی کرد و یا من دستاو قرا.

قضارا روزی سلطان در میهمانی وزیر بود و سه شبانه روز صبح و شام از باده گران صبحی و غبوقی میکرد. روز سوم در حالیکه سلطان هنوز گرفتار سورت مستی بود و از خود بیخبر کج کلاه در عین دلربایی از سلطان خاتم او را نیز ربود و پنهان کرد. شب هنگام که وزیر در خواب بود بحجره او رفت و بانسان دادن خاتم سلطانی باین عنوان که بمهمی پیش وزیر آمده اجازه بار یافت و سر وزیر را جدا کرده پیش سلطان برد. سلطان چون سر وزیر خود را پیش چشم دید فریاد برآورد و امیر قماج را خواست و باو گفت که کج کلاه را بیرون ببرد و قطعه قطعه کند. امیر قماج گفت صلاح در آنست که کسی از این امر شنیع اطلاع نیابد و احدی مسبوق نشود که در ملک سلطان بغیر اجازه او با مثال این امر به بادرت میکند: بهتر آنست که قتل وزیر را باذن خود منسوب داری و بدین وسیله از این وهن جلو گیری کنی و فی الفور بدرگاه مراجعت نمائی. سنجر این مصلحت اندیشی قماج را پذیرفت و این ننگ را مستور داشت و بعد از چندی کج کلاه را کشت (عمادکاتب ص ۲۶۶-۲۶۷)

این حکایت که عماد کاتب آنرا از قول انوشیروان بن خالد نقل میکند تاحدی افسانهمانند است و ظاهراً بعدها برای آن ساخته شده است که نسبت قتل **خواجه صدرالدین محمد** را از سنجر رفع نمایند و یا اگر حکایت راست باشد هیچ بعید نیست که قتل وزیر بامر سنجر صورت گرفته و بعد قاتل او را باینکه بمیل خود باین اقدام دست زده متهم ساخته باشند، چه ابن الاثیر صریحاً قتل **خواجه صدرالدین** را بشکلی که نقل کردیم بدستور سنجر میداند و میگوید که او بعللی از وزیر دل آزرده بود و از چندی قبل فکر دفع او را داشت و پس از آنکه این حرکت از او سرزد بعد از مردن سلطان محمد از حرکت خود پشیمان گردید و بر قتل وزیر حسرت خود.

برادر این **خواجه صدرالدین محمد بن خواجه فخر الملک بن خواجه نظام الملک** چنانکه عنقریب خواهیم گفت نیز بوزارت سنجر رسیده و او که طاهر نام دارد از تلم وزرای دیگر بیشتر در وزارت مانده است.

چون تیر فلک بود قرینش سره آورد  
پیکان ملک برد و بتیر ملکی داد  
تقی الدین کاشی در تاریخ وفات معزی گوید :

« و وفاتش در خطه مرو بوده در اواخر روزگار سلطان سنجر و ابتداء ظهور خوارزمشاهیان فی شهر سنه اثنی و اربعین و خمسیه ».

از روی این دو قول که عین آنها بافتاوتهائی در کتب تذکره قرون بعد تکرار شده معزی بتیر سنجر مجروح و در سال ۵۴۲ فوت کرده است . در مدارك قدیمی مثل چهار مقاله و لباب الالباب بهیچیک از این دو نکته یعنی تیر خوردن و تاریخ فوت شاعر اشاره ای نیست .

برای تحقیق مطلب بهترین راه مطالعه اشعار خود معزی است و او گوید در مدح سنجر:

|                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| اگر شاهی بود با ملک و لشکر  | که باشد دشمن از تیغش هراسان    |
| چنان باید که از عدلش رعیت   | بود آسوده و شاد و تن آسان      |
| همین است اعتقاد شاه اسلام   | که آبادست از او ملک خراسان     |
| ملک سنجر همایون ناصر الدین  | خداوند همه ایران و توران       |
| جهان داری که اندر نسل سلجوق | جهان را یادگار است از سه سلطان |

.....

|                          |                                |
|--------------------------|--------------------------------|
| منم نوجان بفر دولت شاه   | نشسته ساکن اندر مرو و شهبان    |
| بقای دولت و ایام او را   | هواخواه و دعاگوی و ثناخوان     |
| بدستوری بخانه رفت خواهم  | که رنجورم هنوز از رنج پیکان    |
| اگر مرسومم افزاید خداوند | بود در درم آن رسم درمان .. الخ |

این قصیده بدون هیچ شبهه قبل از تاریخ ذی الحجه ۵۱۱ یعنی قبل از مرگ سلطان غیاث الدین محمد سروده شده چه در آن سنجر را ملک و ناصر الدین میخواند و میدانیم که این القاب را سنجر در عهد امارت خود بر خراسان و دوره ولیمیدی، از برادر خویش محمد (از ۵۹۰ تا ۵۹۱) داشته. و چون محمد فوت کرده و سنجر بجای او سلطنت

## قصه تیر خوردن امیر معزی

(در وزارت خواجه صدرالدین محمد)

چنانکه مشهور است و تمام ارباب تذکره نوشته و نامه های خود معزی در اشعارش شهادت میدهد این شاعر عالیقدر وقتی هدف تیر سنجر شده و سینه نازنین او که خزینه آن همه گوهر گرانبها بوده پیکان این پادشاه خسته و آزرده گردیده است اما بجهه کیفیت و چه وقت درست معلوم نیست و بهیچیک از مورخین و تذکره نویسان در این خصوص اطلاعی که این مطلب مهم را روشن سازد بدست نداده اند بلکه برخلاف غالباً در شرح این قصه گرفتار خطبهای عظیم [شده] و در باب تاریخ فوت او نیز لااقل قریب بیست سال این واقعه را عقبتر برده اند. اینک نگارنده بعد از نقل دو فقره روایت ارباب تذکره در باب تیر خوردن و سال فوت امیر معزی بذکر مطالبی که از اشعار خود او استنباط میشود میپردازد و حتی المقدور سعی میکند که این نکته تاریخی را که در ترجمه حال این شاعر از اهم مسائل است واضح سازد.

در مجموعه کبیری از منتخبات شش نفر از شعرای فارسی که یک نسخه منقح نفیسی از آن که در قرن هشتم نوشته [شده] در لندن هست در مقدمه اشعار معزی راجع بتیر خوردن او چنین آمده است :

« شنیدم از بزرگی که جمعی از اصحاب اغراض و حصاد در حضرت سلطان غمازی کردند و او را متهم گردانیدند سلطان در حالت مستی حاش السامعین ، او را سه تیر زد و او بهر یک تیر رباعی بگفت در حالتی چنان بغایت نیکو گفته رحمه الله و برتصدیق این مقال حکیم بی نظیر سنائی سقی الله ثراه و رضی عنه و لرضاه این ابیات در مرثیه او میگوید:

گر تیر فلک داد کلاهی بمعزی      تازان کله اینجام غذا جان ملک ساخت  
او نیز سوی تیر فلک رفت پیاداش      پیکان ملک تاج سر تیر فلک ساخت  
تا چند معزای معزی که خدایش      زینجا بفلک برد و بقاء فلکی داد

نشسته خود را **سلطان و معز الدین** خوانده است (ابن الاثیر وقایع سال ۶۱۳ و ۵۵۲). و در دیوان معزی بدون هیچ استثناء در اشعاری که این شاعر قبل از فوت سلطان محمد یعنی در عهد امارت سنجر بر خراسان گفته او را ملک ناصر الدین سنجر میخواند و در دور سلطنت سلطان معز الدین. بنا بر این جای هیچ شبهه باقی نمی ماند که تیر خوردن معزی قبل از ۵۱۲ بوده (یاد رسال ۵۱۱ و یاد یکی از سنین قبل از آن) و از این تاریخ تا سالی که تقی الدین آنرا سال فوت معزی میدانند یعنی تا ۵۴۲ قریب بیست سال فاصله است و چون مرانی سنائی از معزی صریح است که امیر الشعراى دولت سلجوقى بالاخره بتیر پادشاه مرده پس اگر تاریخی را که تقی الدین برای سال فوت معزی بدست داده صحیح بگیریم باید بگوئیم که معزی قریب بیست سال از جراحت پیکان می نالیده و دلخسته بود، و این بعید مینماید بخصوص اگر در نظر بگیریم که معزی از سال ۴۶۵ یعنی از سال اول سلطنت ملک شاه بعنوان امیر الشعرا داخل شده در حالی که در همان تاریخ شاعری ماهر بوده و باقل تقدیرین بیست و بیست و پنج سن داشته باید سن او را در موقع مرگ بیشتر از صد محسوب داریم و بگوئیم که او لااقل قریب هفتاد و هشتاد سال در دستگاه سلاجقه سمت امارت شعرا داشته است و این نیز عاده غریب است اگر چه محال نیست.

ایضاً معزی گوید در مدح خواجه قوام الملك صدر الدین محمد بن فخر الملك (وزارتش از صفر ۵۰۰ تا ذی الحجه ۵۱۱).

از صورت زیبای تو آرایش بزم است      وزیرت صدر الدین آرایش عالم  
آزاده محمد که ز افصال و محامد      چون جد و پدر بر وزرا هست مقدم

ای بار خدایی که بتو صدر وزارت

میراث رسیده است ز جد (۱) و پدر (۲) و عم (۳)

ای آنکه نظام بن نظام بن نظامی

زیید که شود کار رهی از تو منظم

۱- خواجه نظام الملك .

۲- خواجه فخر الملك .

۳- خواجه مؤید الملك .

خسته است دل نازك او ضربت ایام

برخسته او هست لطف های تو مرهم  
میسند که اندر دل او از بی مرسوم

هم است همه روز که لاهم وید الهم (۹۹۱)

ایضاً گوید در مدح همین خواجه صدر الدین محمد وزیر:

شکر یزدان را که از فر وزیر شهریار      بختم اندر راه مونس گشت و اندر شهریار  
شکر یزدان را که از اقبال او کردم چو تیر      قامتی همچون کمان کرده ز تیر شهریار  
شکر یزدان را که اندر زینهار بخت او      یافت عمر من ز آسیب حوادث زینهار  
شکر یزدان را که نور طلعتش بار دگر      کرد چشم را قریب و داد جانم را قرار  
گرچه آن آفت که پیش آمد مرا لایق نبود      خواست یزدان تا بمن گیرند خلقی اعتبار  
مردمان گویند از دنیا نهانست آخرت      من بدنیا در بدیدم آخرت را آشکار  
که مثال صور اسرافیل دیدم بر زمین      که خیال تیغ عزرائیل دیدم بر یسار  
مرده بودم شاه عیسی وار جانم باز داد      نرم کرد آهن چو موم اندر برم داودوار  
عاجز و مجبور بودم مدتی و اکنون مرا      از پس عجز است قدرت و ز پس جبر اختیار  
بر تنم شبهای محنت را پدید آمد سحر      بر دلم دریای حسرت را پدید آمد کنار  
رنج زایل کرد دست روزگار از صدر من      چون ببوسیدم مبارک دست صدر روزگار  
صاحب عادل قوام الملك صدر الدین که هست      از قوام الدین و فخر الملك شه را یادگار  
قبله دولت محمد آفتاب محمدمت      آنکه هست از داد او دین محمد پایدار (۱)

• • •

ای خداوندی که رحم تو پیش زخم تیر      پیش عمر من سپر شد گرد جان من حصار  
دیده بژمرده من زنده گشت از قر تو      همچنان چون عالم بژمرده از بوی بهار  
پیش تو زانجا که علم و اعتقاد بوندگی است      گرچه نو جانم همی خواهی که جانم آرام نثار  
از پس این حادثه اقبال آن حضرت مرا      همچو دیهوار بهشت است از پس روز شمار  
عهد کردستم که دست از جام می دارم تهری      کز پس تیمار يك سال است مغرم پر خمار



بس که در آغاز کار از عمر بپریدم امید  
از همه چیزی مرا پرهیز کردن واجب است  
تا که باشد در برم پیکان مرا رنجوردان  
این قصیده نیز چون در وزارت خواجه صدرالدین محمد گفته شده لابد قبل از  
ذی الحجه ۵۱۱ سال قتل آن وزیر، و چون در اینجا میگوید که يكسال است که «از پس  
تیمار مغزش گرفتار خمار» است؛ پس لا اقل معزی در يكسال قبل از ۵۱۱ یعنی یا قبل از  
سال ۵۱۰ یا در همین سال تیر خورده است و بهر حال این واقعه از سال ۵۱۰ مؤخر تر نیست.  
ایضاً در مدح سنجر گوید:

سنجر خدایگان عجم کز فتوح او  
گشته است پر عجایب و پر داستان عجم

.....

چون بنده در پرستش تو دل چو تیر داشت  
گر بنده را سعادت تو در نیافتی  
فَر تو دفع کرد و قبول تو سهل کرد  
خواند همی ملك ملك مهربان ترا  
ایضاً گوید:

منت خدای را که بفرّ خدایگان  
منت خدای را که بجانم نکرد قصد  
روزی که ز آسمان بزمین آمد این قضا  
گفتا ز کردگار ترا خواستم بقا  
گر سینه تو سفته تیر است باک نیست  
هر چند ازین هراس بخون روی شسته ای  
بر معجزات شاه و کرامات بخت او  
شاید که بر مبارکی دست و تیر شاه  
بر من همای همت او سایه گسترید

از بهر آنکه قوت همای استخوان بود  
من دل خزانه کردم و بنهادم اندرو  
کر پاسبان بیاید ناچار گنج را  
يك چند اگر زرنج دلم بود دردمند  
فرجام کار عافیت خویش را سبب  
فرمانده زمانه ملك سنجر آنکه او

.....

من بنده را بفر تو ایزد نجات داد  
زان پس که دهر کرد برنج امتحان مرا  
این شکر چون کنم که در گریه بندهوار  
بردم گمان که سینه من کان کوهر است  
کوهر زگان نفرت ولیکن بعاقبت  
این تعبیه خدای بدان ساخت تا مرا  
گیرم بحشمتی دگر و حرمتی دگر  
يكسال بی قبول تو غمناك بوده ام  
جانم ز راست و ر تو اشارت کنی کنم

از این قصیده نیز معلوم میشود که معزی لا اقل يكسال قبل از سلطان شدن سنجر  
یعنی يكسال اقلّ قبل از ۵۱۱ تیر خورده و در تمام این مدت يكسال مریض و خانه نشین  
بوده است و پس از يكسال بهبودی یافته و بدر بار حاضر شده، لیکن از اشعار دیگر او معلوم  
میشود که این شاعر هیچگاه قطعاً عافیت حاصل نکرده و پیکان در سینه او باقی مانده بود  
و دائماً او را در عذاب میداشته و گاهی نیز او را مشرف بر مرگ میکرده و بشهادت مراقی  
سنائی بالاخره هم بهمین درد مرده است. خود گوید در چند رباعی که شاید بعضی از آنها  
همانها باشد که جامع منتخبات اشعار شعرای سته بدان اشاره میکنند:

بگرفت شها قضای بد دامن من  
تا لشکر غم نشست پیرامن من  
بخت تو نگاه داشت جان و تن من  
گر خست بتیر تو دل روشن من

ایضاً :

ای چرخ کمر بلند بر کینه من  
آسایش سینه مرا درمان کن  
ایضاً :

گرچه دل و سینه کان کوه دارم  
کان بسته زلف ماه دلبر دارم  
ایضاً :

خستی دل من بغمزه ای بدرمنیر  
در سینه و دل کنون دویگان دارم  
ایضاً :

گر سینه بخت شاه سنجر مارا  
گر دل بر بود یار دلبر مارا  
و در قطعه‌ای نیز گوید :

تیر شه را بنظم بستودم  
آمد و بوسه داد سینه من  
در مدح سدید الملك صفی الدوله عمر عارض لشکر خراسان گوید :

سدید ملك عارض خراسان است  
پناه دین خدا و معین شرع رسول  
لقب سدید و صفی یافته است ز آنکه دلش

. . .

بلند بختا با تو نیک دو بیت مرا  
اگر چه برتم آثار عافیت پیدا است  
. . .

خرانه سخن است از قیاس سینه من  
که اندرو کهر قیمتی فراوان است

همی برند بهر جای زین خزانه کهر  
چنین خزینه در یفا که جای پیکان است  
من از لطافت تو شا کرم که درد مرا  
لطافت تو بجای علاج و درمان است  
خدای عرش نگهبان بخت و عمر تو باد  
که دست و خامه تو ملک ترا نگهبان است  
علاج سینه من گرچه صعب و دشوار است  
بر آنکه خالق جانست سهل و آسان است  
و در مدح امام شمس الدین شهاب الاسلام عبدالرزاق بن فقیه عبدالله برادرزاده  
خواجه نظام الملك و رئیس نشا بور قبل از ایام وزارت او گوید ( یعنی قبل از ۵۱۱ زیرا که  
در این ابیات ابدأ اشاره بوزارت او نیست ) :

نیک بخت آن کس که دل در بند عشق او نبست  
بر گرفت از عشق او بر مدح شمس الدین نهاد  
آن امامی کو شهاب ثاقب است اسلام را  
وان شهابی کو قدم بر تارک پروین نهاد  
عبد رزاق آنکه اندر سایه اقبال او  
بخت عالی رخت بر بالای علیین نهاد  
. . .

ای برادرزاده صدری که از روی اساس  
از زمین کاشغر تا بحر قسطنطین نهاد  
او بعقبی رفت و اندر قلعه اقبال خویش  
از علوم تو ذخیره حشمت و تمکین نهاد  
. . .

مهتر از ضربت گردون دل من خسته بود

لطف تو بر خسته من مرهم تسکین نهاد... الخ

ایضاً معزی در مدح ابوطاهر سعد بن علی قمی که از ۵۱۵ تا ۵۱۶ وزارت سنجر  
را میکرده گوید :

پوشیده نیست واقعه تیر شهر یار  
وان روز گزاف تیره که بر من گذشت یار

کر پار روز کار من از تیر تیره بود  
 زان پس که بود بر شرف مرگ حال من  
 تاج الکفاة فخر معالی و جیه ملک  
 بو ظاهر آنکه سیرت نفس شریف اوست  
 سعد علی که سعد و علی بهره یافته است  
 از دولت مساعد و از بخت ساز کار

... .

ای آفتاب چرخ معالی اگر نبود  
 آن سال در گذشت و بفر تو یافتم  
 گر تیر شهریار خطا رفت بر تهم  
 ایزد نخواست کز جهت تیر او شوند  
 بهتر شدم که بود در آن حادثه مرا  
 در حضرت تو شد شب تیمار من نهان  
 و از قرائن معلوم میشود که این قصیده در ایام وزارت ابوطاهر سعد بن علی قمی گفته نشده بلکه مدتها قبل از آن بوده است و معزی را چنانکه در احوال این وزیر خواهیم گفت قصاید بسیار در مدح اوست قبل از ایام وزارتش.

از اشعاری که از معزی نقل کردیم فی الجمله معلوم شد که تاریخ تیر خوردن او مسلماً بر سال ۵۱۱ مقدم بوده است و ظاهراً این واقعه در مرو اتفاق افتاده و او را مسلماً سنجر تیر زده است اما چرا و بچه وجه معلوم نیست خود شاعر آنرا بخطای سنجر منسوب میدارد و چون او در دستگاه سنجر غیر از این نمیتوانسته است گفت معلوم نیست که واقعاً سنجر قصد جان او را کرده بوده است و یا بخطا از او مجروح ساخته. در باب وفات او در وزارت مختص الملک گفتگو خواهیم کرد.

#### ۴ = أبو المحاسن شمس الدین، قوام الدین نظام الملک

شهاب الاسلام عبد الرزاق ابن عبد الله بن علی بن اسحاق برادرزاده

##### خواجه نظام الملک

(وزارتش از ۵۱۱ تا معمر ۵۱۵)

ای ذ فتوی و فتوت علم دین رسول  
 و دمانی و معالی شرف آل نظام  
 چون تو دومرکه شرع مبارز خواهی  
 هیچکس بر نکند تیغ فصاحت و نیام  
 (معزی)

بعد از قتل خواجه صدرالدین محمد، سنجر وزارت خود را بامام شهاب الاسلام ابوالمحاسن عبد الرزاق بن فقیه عبد الله برادرزاده خواجه نظام الملک که از فقها و رؤسای دینی شهر نیشابور بود وا گذاشت و این شهاب الاسلام که بعد از رسیدن بوزارت بالقاب خواجه نظام الملک یعنی قوام الدین و نظام الملک ملقب گردید اول وزیر سنجر است در ایام سلطنت او که از بعد از مرگ برادرش سلطان غیاث الدین محمد شروع میشود.

پدر شهاب الاسلام یعنی **ابوالقاسم عبد الله بن علی بن اسحاق** ملقب به فقیه اجل برادر خواجه نظام الملک از فقهای مشهور خراسان بوده و او در تاریخ ذی القعدة سال ۴۹۹ در سرخس فوت کرده است.

شهاب الاسلام نیز از فقها و رؤسای دینی نیشابور بوده و ابتدا در فقه از امام الحرمین عبد الملک جوینی پیروی میکرد و حتی در ایام وزارت خویش نیز بر طبق احکام شرع فتوی میداده است.

از زندگانی شهاب الاسلام قبل از تصدی وزارت اطلاعی بدست نداریم همینقدر از تاریخ بیهق چنین مستفاد میشود که او در تاریخ ذی القعدة سال ۴۹۹ که پدرش فوت کرده در قلعه ترمذ مجبوس بوده است (تاریخ بیهق ورق 51a نسخه برلین). از شعرای



معاصر شهاب الاسلام از امیر الشعر امعزی و از ابواسحاق ابراهیم غزّی قضایدی در مدح او باقی است از آن جمله معزی هشت قصیده در مدح او دارد که بعضی از آنها راجع بقبل از ایام وزارت و بعضی دیگر مربوط بدوره وزارت اوست، از آنها یکی قصیده ایست بمطلع: ز بهر تهنیت عید پیش من شبگیر معطر آمد و آراسته بت کشمیر و در مدیحه گوید:

زعید و موسم گل با طرب بود همه روز  
کسی که خدمت خورشید دین کند شبگیر  
رئیس مشرق امام عجم مؤید ملک  
بهاء دولت شاهان و ابن عم وزیر  
شهاب دین مسلمانی و اثیر انام  
که بر ترست بقدر از شهاب و چرخ اثیر  
ابوالمحاسن محسن که حسن همت او  
بحشمت است مشار و بنعمت است مشیر  
ز خدمت تو بزرگان شرق مرتبه جوی  
ز گفته تو امامان شرع فایده گیر  
کسیکه در کنف شرع در حمایت تست  
همی نشاط کند خاصه صبح عید غدیر  
چو در مناظره اعجاز تو پدید آید  
شود بعجز مقرر فیلسوف پاک ضمیر  
چو نامه ها بنگاری بلفظهای بدیع  
برند نامه زیك لفظ او هزار دیر... الخ  
در قصیده دیگر بمطلع:

هست زلف و دهن و قد تو ای سیم اندام  
جیم و میم والف وقامت من کرد چو لام  
معزی گوید:

فته خیزد ز چنین شرع که عشق تو نهاد  
گر خبر یابد از این رخصت تو خواجه امام  
صدر اعیان نسابور رئیس الرؤسا  
شمس دین سید احرار شهاب الاسلام  
بوالمحاسن که محاسن همه جمعت درو  
عبد رزاق که دستش دهد ارزاق انام  
قاصر است از هنرش هندسیان را اشکال  
عاجز است از خردش فلسفیان را اوهام  
شاد مانند دو بو القاسم از او درد و جهان  
پدش ایدر و پیغمبر در دار سلام  
نسل این هست بدو عالی تا روز قضا  
دین آن هست بدو باقی تا روز قیام  
ای زقنوی و فتوت علم دین رسول  
وز معانی و معالیه شرف آل نظام  
چون تو در معر که شرع مبارز خواهی  
هیچ کس بر نکشد تیغ فصاحب زبّان... الخ

و در قصیده ای دیگر که مطلع آن اینست:  
چون پدید آمد مبارك ماه نو بر آسمان  
بر بساط نیلگون زرین کمان آسمان  
گوید:

آن نگار از روی روشن هست خورشید سپاه  
چون شهاب از رأی روشن هست خورشید جهان

آن شهابی کو ندارد در مسلمانی قرین

باشهاب اندر فلک کرده است قدر او قران

شمس دین تاج معالی عبد رزاق آنکه هست

جودش از رزاق ارزاق خلایق را ضمان

• • • •

هر فقیهی کو مقیم مسجد است و مدرسه  
هر امامی کو سزای منبر است و طیلان  
آن ز حرمت در پناه تست یا طیب الحیوة  
وین ز حشمت بر بساط تست یارب طیب اللسان  
در قصیده ای دیگر بمطلع:

کهی ز مشک زند بر کل شکفته رقم  
کهی ز قیر کشد بر مه دو هفته علم  
معزی گوید:

اگر فراق تو روزم چو شب کند شاید  
شبم چو روز کند قر آفتاب کرم  
ابوالمحاسن کا حسان وجود او دارد  
همیشه قاعده جود و سروری محکم  
پدش بنده رزاق نام کرد و بقدر  
امام بار خداست در میان ائم  
عمش رضی خلیفه است و محتشم باشد  
کسی که او چو رضی خلیفه دارد عم

• • •

عمت ز عدل یگانه شد و پدرت ز عقل  
چنان کجا تو ز علمی یگانه عالم  
این قضاید با قصیده ای دیگر که آنرا سابقاً ذکر کردیم (ص ۲۴۱) همه قبل از ایام وزارت او که لقب دینی اش شمس الدین بوده نظم شده بعضی در حیات پدش فقیه اجل یعنی قبل از ۴۹۹ و بعضی هم در حیات خواجه نظام الملک یعنی پیش از ۴۸۵.

اما قیادی که معزی در ایام وزارت او گفته از آنجمله است این قصیده در تبریک صدارت او که پس از قتل خواجه صدرالدین محمد در ۵۱۱ در بلخ اتفاق افتاد.

چون وزارت یافت صدر روزگار از شهریار  
تهنیت گویم وزارت را بصدر روزگار

صاحب دنیا قوام الدین نظام مملکت  
سید و شاه وزیران و وزیر شهریار

بوالمحاسن عبدالرزاق آنکه ارزاق بشر  
کرد در دنیا بکلك او حوالت کرد کار

. . . . .

علم او در دین تازی داد ملت را نظام  
عدل او در ملک باقی داد دولت را قرار

. . . . .

ای همه علم امامان از علوم مقتبس  
وی همه رسم وزیران از رسوم مستعار

. . . . .

مرکب ملک و شریعت را سوار چابکی  
از تو چابک تر نباشد این دومی کبرا سوار

. . . . .

و هم او پیش از وزارت کرد چندانی اثر  
تا ملک بشکست در غزنین مصاف کارزار

بیت اخیر اشاره است بفتح غزنین که در شوال ۵۱۱ قریب سیمهه قبل از وزارت شهاب الاسلام انجام یافته بود.

ایضا در قصیده‌ای بمطلع ذیل :

هر کس که دید چهره آن ترک سیم بر  
معزی گوید : از گلستان و باغ نخواهد کلی بیر

پرچین او ز سنبل مشکین دلفریب  
عادل نظام ملک زمین سرور زمان

شایسته بوالمحاسن کا حسان او شده است  
در شرق و غرب صدر وزارت باو سپرد

ایضا در قصیده‌ای بمطلع :

آیا گرفته عراقین را بنوک قلم  
و یا سپرده سماکین را بزیر قدم

گوید :

تو آن خجسته‌وزیری که تا که محشر  
چو تو وزیر نخیزد ز گوهر آدم

غیاث دولت شاه و شهاب اسلامی  
عماد ملت یزدانی و امام امم

نظام ملکی واز تست کار ملک قوی  
قوام دینی واز تست اصل دین محکم

اگر حیات دهد کرد کار عم ترا  
بروز کار تو از فخر سرفرازد عم

. . . . .

بعزم رزم چو از ری برای و تدبیرت  
کشید رایت و لشکر شهنشاه اعظم

. . . . .

در آن مصاف جهانی نهاد روی برزم  
ز کرد و پاریسی و ترک و تازی و دیلم

چو از عنایت بسیار تو براهل عراق  
گشاده شد در شادی و بسته شد در غم

بلطف صلح بر آوردی از میانه جنگ  
بفضل نوش بر آوردی از میانه سم

بنامه‌ای که نبشتی تو از عجم بهرب  
شد نبندد سلطان عرب چنانکه عجم

ز نام سلطان زینت گرفت در بغداد  
لواو خطبه و منشور و مهر و رسم و درم... الخ

ابیات آخر قصیده اشاره است به جنگ ساوه که در ۱۲ جمادی الاولی سال ۵۱۳ بین سلطان سنجر و محمود برادرزاده او اتفاق افتاد و در این جنگ امیر منکوبرس باقشون عراق و منصور بن صدقه باقشون عرب طرف محمود را داشتند و امیر ابوالفضل ملک نیمروز و امیر علاء الدوله کرشاسف اتابک یزد و قطب الدین محمد خوارزمشاه و امیر قماچ و امیر اُتر در رتائب سنجر بودند و از هر ملتی سپاه‌یانی در آن جنگ حضور داشت. چون محمود شکسته شد خبر فتح سنجر ده روزه بیغداد رسید و خلیفه نام محمود را از خطبه انداخته آنرا بنام سنجر جاری ساخت و بشرحیکه بعد در احوال ابوالقاسم در گزینی خواهیم گفت بین عم و برادرزاده صلح شد (ابن الاثیر و قایع سال ۵۱۳).

وفات شهاب الاسلام در پنج شنبه ۱۷ محرم سال ۵۱۵ اتفاق افتاد (عماد کاتب

ص ۳۶۷) و بقول سمعانی در ۱۹ محرم همین سال. نام خواجه شهاب الاسلام در تاریخ ادبیات زبان فارسی و مذهب شیعه بمناسباتی چند بار میان می‌آید یکی در احوال

فردوسی که حکایتی راجع باو را صاحب چهار مقاله از معزی نقل میکند که او از شهاب الاسلام شنیده بوده. و تفصیل آن در چهارمقاله در احوال فردوسی مسطور است. دیگر در احوال امام عمر خیام که بنا بقول ابوالحسن بیهقی در کتاب تنمۂ صوان الحکمه با شهاب الاسلام محشور بوده و شهاب الاسلام روزی در حضور امام ابوالحسن علی بن احمد غزال در باب اختلاف قراء و علل وجوه قراءتها ازو سئوالی کرده و خیام باستادی سؤال شهاب الاسلام را جواب گفته است (۱). دیگر آنکه همین شهاب الاسلام ظاهراً در ایام ریاست دینی خود بر نیشابور بعزت و تعصب مذهبی و بجرم تشیع متکلم و واعظ معروف شیعی مذهب یعنی **ابوعلی محمد بن احمد بن علی قتال نیشابوری** مؤلف کتاب **روضة الواعظین** را که از قدیمترین کتب مقاتل و مرائی شیعه است بقتل رسانده و بهمین علت در کتب رجال شیعه نام او را مؤلفین شیعی بلعن یاد می کنند (رجوع کنید بر رجال میرزا محمد استرآبادی ص ۲۸۰ و روضات الجنات ص ۵۹۳-۵۹۴ و غیره. رجوع شود ایضاً بطبقات سبکی)

## ۵ = شرف الدین ابو طاهر سعد بن علی بن عیسی قمی

### وجیه الملك

(وزیر سنجر از معزم ۵۱۵ تا معزم ۵۱۶)

بعد از فوت شهاب الاسلام سنجر وزارت خود را بشرف الدین ابو طاهر سعد بن علی بن عیسی قمی داد و این شخص چنانکه از اشعار معزی بر میآید چندی قبل از وزارت خود سمت وزارت **تاج الدین خاتون سفریه** مادر سلطان سنجر و محمد را که بسال ۵۱۵ فوت کرده داشته است چنانکه گوید:

.....

بذات خویش مرا شرف نبود و خطر      بخدمت **شرف الدین شریف** گشت و خطیر  
وجیه **ملك جمال** کفایت **بو طاهر**      که یافت در نظر از عین جوهر تطهیر  
ستوده **سعد علی** علی مهتری که سعد علو      نصیب دولت او کرد کردگار نصیر

.....

خدایگان عجم را و صدر عالم را

بفرخی و سعادت بقای تست مشیر

ز شه سه فایده مخدوم حاصل است ترا

رضای مجلس خاتون و شکر شاه و وزیر... الخ

ایضاً در قصیده ای دیگر گوید:

بیری و کار عشق طریقی ستوده نیست      نپسندد این طریق زمن سید زمن  
پشت شریعت و شرف **دین مصطفی**      مهر ولی فروز و سپهر عدو شکن  
**بو طاهر مطهر** و مخدوم روزگار      **سعد علی عیسی** و خورشید انجمن

.....

۱- رجوع کنید بجلد دوم مقالات آقای میرزا محمد خان قزوینی صفحه ۹۰ طبع نگارنده



بادند راضی از تو بدنیا و آخرت  
شش تن گزیدگان خلاق زمرد وزن  
در آخرت محمود زهرا و بوالحسن... الخ  
در دهر شاه سنجر و خاتون و صدر دین  
و از این دو قصیده معلوم میشود که او سمت مشیری و یابایت در دستگاه خواجه  
صدرالدین محمد وزیر نیز داشته.

ایضا گوید در قصیده ای دیگر:

گفتم ضمیر من شجر باغ حکمت است  
گفتم که این شجر همه ساله ثمر دهد  
گفتم و جیه ملک پسندیده ملوک  
گفتم سپهر سعد و علو سعد بن علی  
گفتم شرف گرفت بدو گوهر سلف  
گفتا شده است باغ مزین بدین شجر  
گفتا مدایح شرف الدین دهد ثمر  
گفتا که فخر دولت و پیرایه بشر  
گفتا سر سعادت و سرمایه ظفر  
گفتا خطر گرفت بدو دوده پدر

...

گفتم که هست با سفره (۱) در سفر عدیل  
گفتا که در حظیره قدس است در حضر  
الخ..

در این اشعار چنانکه ملاحظه میشود معزی همه جا اورا و جیه الملك میخواند  
و تمام این قصاید قبل از وزارت او گفته شده همچنین قصیده بسیار معروف :

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من  
تایک زمان زاری کنم بر ریع و اطلال و دمن  
که در تخلص آن بمدیحه گوید :

دین محمد را شرف در شریعت را صدف  
باقی بدو نام سلف راضی ازو خلق زمن  
بوطاهر طاهر نسب نامش سعادت را سبب  
پیرایه فضل و ادب سرمایه عقل و فطن

...

از غایت اکرام او وز منت انعام او  
شد در خراسان نام او چون نام تبع درین

...

فرمان تو بر انس و جان در حد مرو شاهجان

وز نعمت تو شادمان آل رسول و بوالحسن... الخ

۱- همان خاتون تاج الدین سفریه مادر سنجر و محمد.

و همچنین قصیده ای که در آن معزی از «واقعه تیر شهریار» حکایت میکند و ما  
آنرا سابقاً نقل کردیم. (رجوع کنید بصفحه ۲۴۱ از همین رساله)  
اما در ایام وزارت او معزی گوید در تهنیت این مقام :

راز نهان خویش جهان کرد آشکار  
بگشاد روزگار زبان را بتهنیت  
فخر ملک عماد دول صاحب اجل  
سعد علی عیسی آن صاحبی که هست  
تا او بقدر دولت و تأیید ایزدی  
اجرام را منافع خلق است در مسیر  
رازی که در ضمیر زمانه نهفته بود  
بی آنکه خواستار شد این جایگاه را  
در منصب وزارت دستور شهریار  
چون شد وزیر شاه جهان صدر روزگار  
قطب معالی و شرف دین کردگار  
بر آسمان سعد و علو شمس اقتدار  
بنشست در وزارت و مشغول شد بکار  
افلاک را مصالح ملک است در مدار  
امروز در وزارت او گشت آشکار  
اورا خدا بندگان جهان گشت خواستار

...

ای بسته از مدایح تو دست طبع من  
این عقد نو که ساختم از بهر تهنیت  
ایضا معزی گوید :

پیش ازین بار خدایان و بزرگان عجم  
اندرین نوبت صدی بوزارت بنشست  
فخر ملک و شرف الدین و قوام الاسلام  
صاحب عادل ابوطاهر سعد بن علی  
کر همی بنده خریدند بدینار و کرم  
که همه ساله خرد بنده باحسان و کرم  
سید عصر امام وزرا صدر امم  
که شد از سعد و علو در همه آفاق علم.. الخ

و از این دو قصیده معلوم میشود که او بعد از رسیدن بوزارت القاب جدیدی مثل  
فخر الملك و قوام الاسلام و عماد الدوله یافته است (۱).

وفات ابوطاهر سعد بن علی بن عیسی قمی در روز چهارشنبه ۲۵ محرم سال ۵۱۶ اتفاق  
افتاده بنا بر این وزارت او قریب یک سال و یک ماه طول کشیده است. (عماد کاتب ص ۲۶۷)

۱- خواجه شرف الدین ابوطاهر مهیسه قمی که وزیر سلطان سنجر بود و همه اش و برادر  
ابوطاهر مهیسه او حمد الدین ابونبات مهیسه که وزیر فارس بود. (بعضی مثالب النواصب)

## معز دولت عالی نظام الملك یغوبك

که تامحشر نظام است او بحشمت دین یزدان را

محمد بن سلیمان آن هنرمندی که نایب شد

بدین اندر محمد را بملك اندر سلیمان را

جهان آرای دستوری که هرگز تاجهان باشد

چنو صاحب نخواهد بود ایران و توران را

ظهور اوست از توران حضور اوست در ایران

بدو تا جاودان فخر است توران را و ایران را

قصیده دیگر بمطلع ذیل است :

چون ز سلطانان گیتی شهریار است اختیار  
فرخ آن صاحب که باشد اختیار شهریار  
سپس گوید :

صاحبی باید که باشد کاردان و کارین  
در خور صاحب قرانی کاهران و کامکار  
صاحب دنیا بصدر اندر نظام الدین بود  
چون معز الدین بود صاحب قران روزگار  
بخت تلقین کرد و تأیید الهی ره نمود  
تا معز الدین معز الدوله را کرد اختیار

• • • •

صدر نیک اختر محمد بن سلیمان آنکه هست  
چون محمد دین پرست و چون سلیمان ملك دار  
از نظام و رسم او شد شغل گیتی با نظام  
وز نگار كلك او شد کار عالم چون نگار... الخ

از این دو قصیده معزی معلوم میشود که او معز الدوله و نظام الدین و الملك و یغوبك لقب داشته و معزی بلقب دیگر او اشارهای نکرده است چنانکه دیگران هم ظاهراً از القاب دیگر او بی اطلاع بوده اند<sup>(۱)</sup>.

انتهای وزارت معز الدوله محمد بن سلیمان کاشغری در ماه صفر سال ۵۱۸ است که در آن تاریخ سلطان سنجر او را از وزارت خود انداخت. (عماد کاتب ص ۲۶۷)

۱- بمه سلطان سنجر بدستور زمان خواجه نظام الملك طوسی رحمه الله «احمد الله على نساءه»  
توقیع نوشتندی «چون طغان پيك کاشغری وزیر شد روئی در دیوان گفت احمد ومحمد مردونام  
رسول الله است چون توقیع تغییر دهم و بعد از این : «مصدق الله على نساءه» نویسم  
(شاهد صادق باب سیم فصل سیم)

## ۶ = نظام الدین محمد بن سلیمان کاشغری معز الدوله

## یغوبك

(وزیر سنجر از معزم ۵۱۶ تا صفر ۵۱۸)

بعد از وفات شهاب الاسلام وزارت سلطان سنجر نصیب نظام الدین محمد بن سلیمان کاشغری گردید و او را بلقب سلطان معز الدوله خواندند. این شخص که از اهل کاشغری بوده بترکی القابی داشته است که در ضبط یکی از آنها بین نسخ تواریخ اتفاق نیست و لقب دیگر آن فقط در مدحی که معزی از او گفته دیده میشود.

عماد کاتب او را فقط کاشغری میخواند و صاحب راحة الصدور (ص ۱۶۷) او را یغان بك کاشغری و در جامع التواریخ و العراضه طغان بك و تغان بك و در حبیب السیر تغان بك نامیده اند.

در يك نسخه خطی از دیوان غزّی که در قرن هفتم نوشته در قطعه‌ای که این شاعر در هجو او گفته نام آنرا یغان بدون نقطه نوشته و آن قطعه این است (ورق 130a از نسخه کتابخانه ملی پاریس) :

یغان پيك الوزير على فادی  
كما تونذی المثار على الغبار  
هو الدجال الا ان هذا  
على فرس وذاك على الحمار  
معزی او را یغوبك خوانده و از این شاعر دو قصیده در دست است در تهنیت وزارت و مدح او. قصیده اول چنین شروع میشود :

چو شد عاشق دل و جانم لب و زلفین جانان را  
دل و جان را خطر نبود دل این را باد و جان آنرا

و در مدیحه میگوید :

غزل برنام او گویم که هست او بر دلم سلطان  
تُنا برنام او گویم که دستور است سلطان را

پرسیدند که از باطنیه چه کسانی را میشناسی این عده را نام ببر و از هیچ کس و هیچ چیز باک نداشته باش. خطیبی بسططان محمد گفت که من پناهگاه مردی باطنی را میشناسم که اگر کس برود و او را بیاورد ممکن است که از او در باب باطنیه اطلاعاتی بدست بیاوریم. چون مرد باطنی را حاضر کردند او آن اسامی را که خطیبی باو تلقین کرده بود پیش سلطان برشمرد و از آن جمله نام مختص الملک وصفی قمی نایب دیوان استیفا را بزیان آورد. سلطان امر داد آن عده را که قریب صد نفر از معروفین را شامل میشد گرفتند و بدست امرای ترک سپردند و ایشان املاک و هستی ایشان را بغارت بردند ولی خوشبختانه در این اثنا یعنی در سال ۵۰۲ اسماعیلیه بضرب کرد خطیبی را کشتند و سلطان بعد از قتل او دانست که فریب او را خورده است و بر کرده پشیمان شد و کسانی را که مجبوس کرده بود آزاد ساخت. (عمادکاتب ص ۹۹-۱۰۰)

باوجود اینکه بی گناهی مختص الملک بر سلطان ثابت شده بود لیکن هنوز ازو ربی دردل داشت بهمین جهت او را ازوزارت انشاء انداخت و مقامش را بامیر محمد عمید جوزجانی داد (رجوع کنید بصفحه ۱۷۹ از همین رساله) مختص الملک در وزارت دوم خطیر الملک (۵۰۴ - ۵۱۱) در او ان تصدی او بریاست دیوان استیفاء برقرار شد. و تا آخر وزارت خطیر در شغل خود باقی بود ولی بین او و خطیر صفائی وجود نداشت و غالباً بر شکست کار یکدیگر می کوشیدند عاقبت خطیر الملک بکمال الملک سمیر می وزیر کهن خاتون زوجه سلطان محمد متوسل شد و این دودامن دشمنی مختص الملک را بکمر زدند تا آنجا که کمال الملک بعد از عزل خطیر الملک در هنگام مرض سلطان بدستیارى درباریان دیگر مختص الملک را که از عمال قدیم دیوان بود در حلود ۵۱۱ از کار انداخت (عمادکاتب ص ۱۰۶ و ۱۰۹ و ۱۱۶) و مختص الملک از این تاریخ تا سال ۵۱۸ در عملی داخل نبود.

در این سال چون سلطان سنهس در ماه صفر وزیر خود نظام الدین محمد بن سلیمان

۷ = معین الدین نصیر الدوله مختص الملک ابو نصر

احمد بن فضل بن محمود کاشی

(وزارتش از ۵۱۸ تا ۵۲۱)

معین الدین نصیر الدوله ابو نصر احمد ملقب بمختص الملک یا مختص الملوک کاشی ظاهراً از اوایل عهد بر کیارق در دیوان دولتی مصدر شغلی از نوع کتابت رسائل و محرری بوده و امیرالشعر امعزی در موقعیکه او را سنجر از عراق برای وزارت خود خواست یعنی در سال ۵۱۸ در مدح او میگوید:

مدت سی سال در ملک سلاطین کرده ای منت شاهان و شکر را در دامن اکتساب

• • • • •

دولت سلطان محمد گر ز تو ترتیب یافت

ملک سلطان سنجر اکنون از تو یابد جاه و آب  
اول موقعیکه ذکر مختص الملک در تاریخ بمیان می آید در وزارت سعد الملک آبی (۴۹۸-۵۰۰) است در ایام سلطان محمد باین مناسبت که سعد الملک چندی قبل از قتل خود یعنی در همان سال ۵۰۰ ریاست دیوان انشاء را از نصیر الملک پسر مؤید الملک گرفته بمختص الملک وا گذاشت و از این تاریخ مختص الملک در ردیف صاحبان مناصب دیوانی و در عداد وزرا درآمد. (رجوع کنید بص ۱۴۸ از همین رساله و عمادکاتب ص ۹۴).

مختص الملک در ایام وزارت قوام الدین احمد نظام الملک جانشین سعد الملک نیز در ریاست انشاء ماند لیکن در این ایام گرفتار خصومت قاضی ابو اسماعیل عبید اللہ بن علی خطیبی رئیس اصفهان که سعد الملک و چهار نفر از اصحاب دیگر دیوانی را بتهمت باطنی بودن در سال ۵۰۰ بکشتن داده بود شد و این قاضی مغرض شخصی باطنی ظاهر نیست و اسامی صد کس از خدام سلطان و اعیان بلاد را براو شمرده و باو گفت که اگر از تو



کاشغری را از کار انداخت مختص الملك را از عراق بخراسان خواست و وزارت خود را باو داد<sup>(۱)</sup> و معزی در همین باب گوید:

منت ایزد را که روشن شد ز نور آفتاب  
آسمان دولت ملک از شه مالک رقاب  
از خراسان آفتاب آید همی سوی عراق  
از عراق آمد اکتون سوی خراسان آفتاب  
آفتابی بر سپهر و فضل صافی از غبار  
آفتابی در بروج سعد خالی از حجاب  
آفتاب اختیار دولت صاحب قران  
آفتاب اختیار ملت صاحب کتاب  
سید دنیا معین دین پیغمبر که هست  
همچو داود پیغمبر صاحب فضل الخطاب  
صاحب عادل نصیر دولت عالی که هست  
حمد و نصرت راز نام و کنیت از انشعاب  
صدر عالم قبله اولاد آدم کز شرف  
پیش از آدم بود عالم را بعد از او شتاب  
بارسوم او جهان از یاد بگذرد همی  
آنچه از فخر و شرف دیده است از صد و شهاب  
کار گیتی چون مقوض کرده شاهنشاه بدو  
حال گیتی استقامت یافت بعد از انقلاب

مدت سی سال در ملک سلاطین کرده ای

منت شاهان و شکر راد مردان اکتساب

کدخدایی کن خداوند جهان را مدتی  
تاج جهان خالی کنی از اضطراب و اضطراب  
دولت سلطان محمد گر ز تو ترتیب یافت

ملک سلطان سنجر اکنون از تو یابد جاه و آب... الخ

و در تبریك وزارت او معزی گوید:

زمان چو خلد برین شد زمین چو جرخ برین  
کنون که صدر زمان شد وزیر شاه زمین  
ز فر شاه زمین وز قدر شاه زمان  
همی بنزد خلد برین و جرخ برین  
مقدری که فلک را بصنع قدرت خویش  
نطاق و منطقه کرد از مجرّه و پروین  
بفضل خویش بی فروخت دین احمد را  
چو کرد احمد بن فضل را ز خلق گزین  
چنین وزیر سزد پیش پادشاه جهان  
که شاگرد ز عدلش جهانیان بهمین

۱ - معین الدین ابو نصر کاشی وزیر معتمد و محترم بخراسان سلطان سنجر را که شهید شده  
بتیغ ملاحده ملاهین، و برادرانش بهاء الدین و مجد الدین، و آثار خیرات ایشان، و امداد رس و مساجد  
و بل و روابط و مشاهده ورد مظالم و صلات (بعضی مطالب النواصب)

نه از نیابت او هست هیچکس رنجور  
نه از وزارت او هست هیچکس غمگین

سران ملک بر این خواجه خرّمند امروز  
بچشم سر تو کنون یا بچشم عقل بین

موافقند بیک جای پادشاه و وزیر  
یکی معز الدین و یکی معین الدین  
بهیچ عصر در اسلام دین تازی را  
چنین نبود معز و چنین نبود معین  
معین چو شیر عربین است و ملک بیشه او  
سزای بیشه نباشد مگر که شیر عربین  
معین سزد که زند رای پیش شاهنشاه  
علی سزد که زند تیغ در صف صفین  
معین دین بحقیقت چنین وزیر سزد  
که در ستایش او لفظ هست ماء معین  
نصیر دولت ابو نصر فضل بن احمد  
که در محامد و افضال آیتی است مبین

تو یافتی ز بزرگان و سروران عراق  
ز پنج شاه چهل سال حشمت و تمکین<sup>(۱)</sup>  
اگر دلیل و کوا بایدت درین معنی  
ترا دلیل و کوا بس بود شهر و سنین

اگر شریف کند مرد را سخاوت و عقل  
ترا سخاوت و عدلست سیرت و آئین  
سه چیز دیگر پیوند این دو چیز تراست  
ضمیر روشن و عقل درست و رای برزین... الخ  
وزارت معین الدین مختص الملك در دستگاه سنجر سه سال طول کشید و در تمام  
این ایام ابوالقاسم در گزینی که هدتها بود در حسرت وزارت مرتکب هر نوع جنایتی  
میشد و جان بسیاری از امرا و اعیان و وزراء در راه رسیدن باین قصد بیاو داده بود برای  
از میان برداشتن مختص الملك جمعی از اسماعیلیان فدائی را بقتل او مأمور کرد و چون  
مختص الملك احتیاط کار خود را داشت عاقبت این مرد محیل مغرض دسته ای از ایشان را  
بخراسان فرستاد و از آن جمع یکی موفق شد که در اصطبل مختص الملك بخدمت اسبان  
مشغول شود. روزی مختص الملك بسر کشی اسبان خود ایستاده بود مرد باطنی که  
جهت رفع هر سوء ظنی عربان در خدمت خواجه اسبان را عرص می داد و قبلاً کاردی در  
موهای پیشانی مادیانی پنهان کرده بود. مادیانی را که در دست داشت عمداً رها نمود و

۱ - یعنی ملک شاه و بر کپارتی و معتمد و محمود و سنجر

چون توجه مختص الملك بآنطرف معطوف شد برجست و بضرب آن کارد خواجه را در سمنه ۲۶ صفر سال ۵۲۱ از پای درآورد (۱)

خواجه مختص الملك کاشی از مردمان دیندار و تحیر و کرم و بخشنده بود و گویند در آخر عمر هر مظهری را که بدست او رفته بود و بخاطرش میآمد بیند مال رد کرد و او ممدوح بزرگان شعرای عصر خود مثل امیر الشعرا معزی و قاضی ناصح الدین ارجانی و ابوالمظفر ایبوردی است و معزی غیر از دو قصیده ای که قسمتی از آنها را سابقاً نقل کردیم مدایح دیگری نیز از او دارد که از آنجمله است ترکیب بندیه در هفت بند که چنین شروع میشود:

ترك من بر كل نقاب از سنبلی پرتاب کرد لاله نعمان ججباب لؤلؤ خوشاب کبرد

.....

صورت او پیش درل محراب کردم همچنانک

بخت قریخ در که صدر اجل محراب کرد

آفرین باد از فلک خورشید عدل و جود را

صدر دنیا احمد بن فضل بن محمود را

و ایبوردی گوید در مدح او:

|            |                  |                             |
|------------|------------------|-----------------------------|
| معین الدین | عش فی ظلّ عزّ    | لکشف ملّة و لحسم داء        |
| فظلّک      | لیس یخرج عنّ شئی | و کیف یحاذ عن ظلّ السماء    |
| دواء الدهر | منک و آن بدعا    | شکاتک من مزاج او غذاء       |
| متی یعضی   | لجالینوس قول     | اذا احتاج اللواء الی اللواء |
| بک الايام  | قاطبة تنهی       | فکیف بواحد ترضی هنائی       |

۱- ۱۶۶۳ عماد کاتب - آن خواجه شهید معین الدین کاشی که چون وزیر سلطان اعظم سنجرحه الله علیه شد و بر مشیر ملک انکار کرد بتقریر صلح با ملاحه، و راهها بر ملاحه بست و برایشان باجهای سنگین نهاد و از ایشان الوف الوف را میگرفت و میکشت تا با آخر کار در حضرت خراسان چنوبیری عادل عالم شیمی بتبع ملاحه کشته اند (بعض مثالب النواصب)

اطنّ العید ما و افاک الا  
فتفضل جملة الاعیاد فخرأ  
بمختص الملوك نراک تدعی  
جعلت الصغر من ذالک تبرأ  
فلا خلّیت من جد سعید  
ایضاً گوید:

لمختص الملوك سماء مجد  
بأحمد عیدت احمد صرف دهری  
کسا ابن الفضل اهل الفضل ظلاً  
همام لا اخاف الفقر منها  
معین الدین سبب یدیک بحر  
کواکبها المناقب والمعالي  
فلا برج اسمه المیعون قالی  
به استغنی عن الفقیر عن السؤال  
غدوت الیه و الأعمال منائی  
یفیض علی المعادی و الموالی ... الخ  
(دیوان ایبوردی ص ۲۹۴)

قاضی ارجانی گوید در مدح او:

لله مختص الملوك فلم تزل  
من دوحه للمجد عالى الذرى  
کل رأى کسب الشراء غنیمه  
و لأحمد بن الفضل شیمه سود  
قد أصبح ابن الفضل فهو بتره  
تختن همه بکل علاه  
یوم الفخار مدیده الأفاء  
فأبته یداه غیر کسب ثناء  
و قفت علیه محامد الفضلاء  
بر البنین لما جدد الآباء ... الخ  
(دیوان ارجانی ص ۲۲-۲۵)

و غیر از این ارجانی را قصاید غراء دیگری است در مدح مختص الملك برای آنها رجوع شود بدیوان او صفحات ۲۲۹ و ۳۴۰ و ۳۵۸ و ۳۸۰. این مختص الملك برادرى داشته است بنام مجد الدین ابوالفضل عیید الله ملقب به مهذب که با برادر خود

مختص الملك بخراسان آمده و در دیوان سنجر شغلی داشته و معزی و آرجانی هر دو او را

مدح گفته‌اند معزی گوید در مدح او و برادرش:

ای مبارک فخر امت ای همایون مجد دین  
ای سزای آفرین از خالق خلق آفرین

روز کارگار تو چون نام آن و نام این  
کز تو خشنود است و خرم صاحب روی لاسین

صاحب خیرات بر روی زمین چون تو کجاست  
چشم دین هرگز نبیند چون شما مجد و معین

مجد دنیا تو براحت او معین الدین بحق  
هست رسم خوب تو بر جامه ملت طراز

تو نداری در معانی از هنرمندان همال  
تو همای کاردانی او وزیری آن دور بین

تو کریمی حق شناسی او جواد حق گزار  
هست برج سعد را توفیق تو ماهی منیر

رایت ملت بتو منصور شد تا نفخ صور  
هر دورا پیوسته توفیقست بر اعمال خیر

تا که این صدر خراسان در خراسان آمده است  
نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

برای مدایح آرجانی از او رجوع شود بصفحات ۱۲۴ و ۲۸۳ از دیوانش.

نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

نست یکنل در خراسان تجز بشکر او رهین... الخ

## تاریخ تقریبی فوت معزی

سابقاً از تقی الدین کاشی در ذیل احوال خواجه قوام الملك صدر الدین محمد بن فخر الملك نقل کردیم که این مؤلف تاریخ وفات معزی را در سال ۵۴۲ در اواخر سلطنت سنجر و ابتدای امر خوارزمشاهیان نقل میکند و این تاریخ علی‌العجاله برای سال فوت امیر الشعرا معزی مقبول شناخته شده و چون قول دیگری در این باب نیست و معاصرین یا رباب تذکره قدیم مثل صاحب چهارمقاله و عوفی نیز چیزی در این خصوص ننوشته‌اند همه این تاریخ را قبول و نقل کرده‌اند.

اما در سراسر دیوان معزی که در دستگاه سلاجقه امارت شعرا داشته و از بدو جلوس ملک‌شاه تا حدود جلوس مختص الملك کاشی بر مسند وزارت تقریباً اکثر وزراء و اعیان درباری ملک‌شاه و برکیارق و محمد و سنجر را مدح گفته و بغالب وقایع عظام ایام حکم‌داری ایشان اشاره کرده، از بعد از جلوس مختص الملك بر گرسی وزارت سنجر بیعت هیچ اشاره‌ای در سراسر دیوان او نه بوزرای بعد از او و نه بوقایعی که پس از این تاریخ حادث شده نیست، در صورتیکه با سمت رسمی معزی یعنی امارت شعرا و شاعری دولت نظم قصیده‌ای یا قصایدی در تهنیت وزرای جدید یافت‌وحاتی که بدست سلطان انجام می‌یافته از وظایف دیوانی او بوده است، چنانکه این وظیفه را در جلوس جمیع وزرای سنجر انجام داده و ما در احوال ایشان قسمتی از قصایدی را که معزی در این موضوع سروده نقل کرده‌ایم، مثلاً مدح نصیر الدین ابوالقاسم محمود بن ابی‌توبه مروزی که بعد از صفر سال ۵۲۱ بوزارت سنجر رسید بهیچوجه در دیوان معزی دیده نمی‌شود، و اگر معزی در این تاریخ حیات داشته و بقول تقی الدین در ۵۴۲ مرده چه علت داشته است که در نظر بیست سال دیگر از حیات خود ابداً اشاره‌ای بوقایع و رجال این دوره نکند، در صورتیکه شاعر ماحد ولو اینکه در دستگاه سلاطین نیز راهی و قریبی نداشته است



خواهی نخواهی از معاصرین خود بعنوان ممدوح نام میرد، تا چهره بد معزی که از ابتدای ورود خود بخدعت سلاجقه در سمت امارت شعرا سر میکرده است. معزی چنانکه سابقاً نیز گفتیم در این تاریخ یعنی در جلوس مختص الملک پیر بوده و بسن نزدیک بهشتاد میر سیده است چه او در ۴۶۵ در خدمت ملک شاه بعنوان امارت شعرا داخل شده و اگر سن او را در آن تاریخ بیست و پنج هم حساب کنیم معزی در سال ۵۱۸ که وزارت مختص الملک را تهنیت گفته در همین حدودها سال داشته است و با جراحات یکانی که قریب هشت نه سال قبل از این زمان یافته و دائماً از آن مینالیده و شهادت سنائی بالاخره هم بهمان زخم مرده است بسیار بعید است که با این درد در آن سن کهولت توانسته باشد که بیست سال دیگر در حیات بماند در صورتیکه بشرح مذکور هیچ قرینه‌ای نیز بر این مطلب در دست نیست. ظاهراً معزی در همین وزارت مختص الملک یعنی مابین ۵۱۸ و ۵۲۲ فوت کرده است و شاید تاریخ ۵۴۲ هم که تقی الدین بدست میدهد در نسخه‌ای که او لابد آنرا از آنرو نقل میکرده ۵۲۲ یا تحریفی از آن بوده و او بخيال اینکه این سال ۵۴۲ است از خود «دراواخر سلطنت سنجر و ابتدای امر خوارزمشاهیان» را نیز بر آن افزوده است، و در صورتیکه وفات معزی را در حدود همین سال ۵۲۲ یا یکی دو سال قبل از آن بگیریم اشکال دیگری که در باب وفات سنائی نیز در میان است تاحدی رفع خواهد شد چه وفات این شاعر عارف را بین ۵۲۵ و ۵۴۵ نوشته‌اند و کسانی که سال ۵۴۵ ترجیح داده‌اند بمناسبت مرثیه‌ایست که او از معزی گفته که علی‌الاشهر در ۵۴۲ فوت کرده، در صورتیکه جامی در صفحات الانس گوید که سنائی در سال ۵۲۵ یعنی در همان سالی که حقیقة الحقیقه را بانجام رسانده بود فوت کرد، و این نکته یعنی تحقیق تاریخ سنائی موقوف ببحثی جداگانه است که اینجا محل آن نیست.

## ۸ = نصیر الدین ابو القاسم محمود بن مظفر بن عبد الملک بن

### ابی توبه مروزی

(وزارتش از ۵۲۱ تا ۵۲۶)

بعد از آنکه باطنیه بتحریرک ابوالقاسم در گزینی مختص الملک کاشی را در تارض ۲۹ صفر سال ۵۲۱ کشتند سلطان سنجر وزارت خود را برئیس دیوان انشاء و طغرای خود یعنی به نصیر الدین ابوالقاسم محمود بن مظفر بن ابی توبه مروزی سپرد و او تا سال ۵۲۶ که از وزارت معزول شد در این مقام بود. نصیر الدین مروزی از منشیان زبردست و از مشوقین اهل علم و ادب بود، شمه‌ای از احوال او را محمد عوفی در باب الالباب آورده است (۱). و از مفاخر عهد او حکیم و منطقی مشهور عمر بن سهلان ساوجی است که کتاب معروف خود البصائر النصیریة را بنام او در منطق تألیف کرده. از شعرای عصر سنجر چنانکه گفتیم از معزی مدحی از این وزیر دیده نمی‌شود، و قاضی از جانی نیز چون در خوزستان و عراق میزیسته ظاهراً خدمت او را در نیافته، و از شعرای عراق یکی که بخراسان مسافرت کرده بوده، یعنی جمال الدین عبد الرحیم الاخوة الشیبانی البغدادی در شب عید فطر سال ۵۲۵ در نشا بور بحضور او رسیده قصیده شیوائی در مدح او گفته که قسمتی از آن در تاریخ سلاجقه عماد کاتب مندرج است (ص ۲۶۸-۲۶۹). از مداحان خاص نصیر الدین مروزی یکی ابواسحاق غزی لیست که شش قصیده از مدایح او در دیوانش دیده میشود و یکی از آنهارا غزی در تبریک وزارت نصیر الدین گفته و در هرات در اواخر سال ۵۲۱ بر او خوانده و مطلع آن اینست:

واسود ظنک فی ما بیض من شعری

ا طرقت من نحوه فی ساعة النظر

(دیوان غزی نسخه کتابخانه ملی پاریس نشانه 3126 arabe و 102b و 103b و

و 116b و 135a و 159b و 98b)

از شعرای فارسی اوحدالدین علی بن احمد بن اسحاق انوری خاورانی که شروع شهرتش در اواخر عهد معزی است، نصیرالدین محمود مروزی را مدح گفته و مطلع قصیده انوری در مدح این وزیر اینست:

چو زیر مرکز چرخ مدور      نهان شد جرم خورشید منور

و در مدیحه گوید:

بنات النعش کرد قطب گردان      کپی از جرم زیروگاه از بر  
چو گرد مرکز رای خداوند      قضای ایزدی دادار داور  
وزیر ملک سلطان معظم      نصیر دین یزدان و پیمبر  
جهان حمد محمود آنکه از جاه      جهان حمدش گرفت از پای تاسر  
نو مخدوم قدیمی انوری را      چنان چون بوالفرج ابوالمظفر (۱)

نام او را عمر بن سهلان ساوجی در مقدمه بصائر چنین نوشته است: «مولانا الاجل السيد نصیرالدین ظهیر الاسلام بهاءالدولة کافی الملك عین خراسان ابوالقاسم محمود بن ابی توبه»

تولدش بقول سبکی در ۴۶۶ و وفاتش در ۵۰۳ واقع شده ولی این تاریخ اخیر قطعاً غلط است چه او تا سال ۵۲۶ در وزارت بوده (رجوع کنید ایضاً بحکایتی راجع باو در تاریخ ابن اسفندیار و باب الالباب ۱: ۷۵). از مختصین این وزیر است حکیم معروف قطب الزمان محمد بن ابی طاهر طبری مروزی معروف بقطب نصیری از استادان بیهقی صاحب تتمه صوان الحکمه (متوفی سال ۵۳۹ در ماه شوال در سرخس)

رجوع کنید به تتمه ص ۱۲۲-۱۲۳ و معجم الادباء ۵: ۲۱۰

۱- مقصود از بوالفرج، ابوالفرج رونی شاعر مشهور است که نوری غالباً تتبع سبک او را نمیکرده است و فرس از بوالمظفر سلطان و شی الدین ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی مدح ابوالفرج و مرئی اوست.

## ۹ = قوام الدین ابوالقاسم زین الملك انس آبادی درگزینی، عمادالدوله

(وزیر سنجر از ۵۲۶ تا ۵۲۷ قتلش در شوال ۵۲۷)

این شخص اصلاً از فلاح زادگان انس آباد از آبادیهای محال در گزین همدان است که در طفولیت باصفهان آمده و در آنجا خط و ربطی بهم رسانده و در دستگاه کمال الملك سمیرمی وزیر کهر خاتون زوجه سلطان محمد که بعدها بریاست کل اشراف مملکتی ارتقاء یافت داخل شده است.

مقارن مرگ سلطان محمد (ذی الحجه ۵۱۱) ابوالقاسم درگزینی سمت وزارت حاجب کبیر سلطان یعنی امیر علی بن عمر بن سرمه را داشت و چون در احتضار افتاد امیر علی چنین گفت که سلطان امر داده است که ۲۰۰،۰۰۰ از خزانه بفقرا و رعایا و ناراضیان ببخشند. و بعد از آنکه آن مبلغ را گرفت وزیرش درگزینی قسمت مهمی از آنرا بتصرف خود گرفت و ثروتی مهم فراهم کرد و کار او از این تاریخ رو بترقی گذاشت. و این درگزینی که یکی از دسیسه کارترین عمال دیوانی تاریخ سلاجقه است از تاریخ فوت محمد تا سال ۵۲۷ که خود بقتل رسید یعنی قریب پانزده سال در دربار سلجوقیان عراق و خراسان و دار الخلافه بغداد بتوطئه کار صدارت جهت خود و آزار رسانیدن بسایر اصحاب دیوان و برهم زدن میانه خلیفه و سلطان سلجوقی عراق و سنجر روزگار میگذاشت و عاقبت نیز بر سر این قتنهها سر خود را بیاد داد بعد از آنکه سر جمعی را بیاد داده بود. چون محمد مرد و پسرش مفیث الدین محمود در اوایل سال ۵۱۲ بجای او نشست درگزینی امیر علی حاجب مخدوم خود را بر آن داشت که میانه سلطان خردسال را با عم عظیم الشان سلطان سنجر برهم زند، و برای ایشانکه زحمت کلی جهت سنجر فراهم شود ابتدا خان سمرقند را بر ضد سنجر بقیام تحریک کرد بعد امیر دیس بن صدق را که

در امان سنجر میزست و ممالک پدرش از عهد سلطان محمد جزء دیوان سلاجقه شده بود و تحت اداره مجاهدالدین بهروز شهنه بغداد میگذشت بطغیان دعوت نمود. بعلاوه این در گزینی امرای شبانکاره را که در پناه سلطان محمد در اصفهان میزستند بقدری آزار رساند که بمخالفت سر برداشتند و امیر فارس را نیز بواسطه گرفتن عاملش در اصفهان یابی کرد، خزانه سلطانی را نیز بر باد یغما داد، غلامان سلطانی را یا کشت و یا متفرق ساخت و چون نسبت بملاحده اسماعیلی رغبتی داشت اتابک شیرگیر و سپاهیان سلطانی را که مقارن فوت محمد بتسخیر الموت رفته بودند و نزدیک بود که آن قلعه را مسخر کنند از دور الموت پراکنده نمود و چنان تخم نفاق در میان ایشان پاشید که رشته انتظام ایشان کسبخت و باطنیه فرصت یافته بر سر ایشان تاختند و جمع کثیری را کشتند و بقیه را هم متفرق نمودند.

در گزینی در دربار سلطان جدید ابتدا خطیر الملک را که سمت ریاست طغراوانشاء داشت بدست مخدوم خود علی بار از کار انداخت و با برادر کوچک سلطان سلجوقشاه بفارس فرستاد و عنوان وزارت سلجوقشاه باو داد تا از دربار دور باشد و آزادانه بتواند بانجام مقاصد خودش بپردازد.

بعد از آنکه خبر خرابی دربار سلطان محمود و کار عراق بسنجر رسید این سلطان برای اصلاح حال آنجا از خراسان بطرف ری حرکت کرد و امیر علی حاجب و امیر منکوبرس سپهسالاران اردوی محمودی بعزم جنگ باسنجر لشکریان خود را آراستند و امیر منصور صدقه نیز بالشکر عرب با ایشان پیوست.

این جنگ چنانکه در احوال شهاب الاسلام وزیر سلطان سنجر گفتیم در ۱۲ جمادی الاولی سال ۵۱۳ در ساوه اتفاق افتاد و سنجر که با امیر علاءالدوله کرشاسف اتابک یزد و ملک تاجالدین ابوالفضل سیستانی و قطب الدین محمد خوارزمشاه و امیر قماچ و امیر آن همراه بود فاتح شد و محمود شکست خورد و در گزینی فوراً خود را پیش انداخته مالی کثیر برشوه باین و آن داد و خود را برای اصلاح ذاتالبین بخدمت سنجر رساند و

سنجر که باصرار مادر خود تاجالدین خاتون جدش محمود بصلح و تحبیب خاطر برادرزاده و ملاقات او که باصفهان گریخته بود میلی شدید داشت در گزینی را مأموریت داد که محمود را پیش او بیاورد، اما وزیر محمود کمال الملک سمیرمی چون دید که در گزینی پیش سنجر مقرب شده و ممکن است بزودی او را بگیرد پیشدستی کرده محمود را باطاعت از عم خود نصیحت نمود و او را بتسلیم باو امر او که در مقام پدر بود راضی ساخت و برای رساندن مرده این خدمت از اصفهان عازم خدمت سنجر که در ری اقامت داشت [شد] و در اثناء راه بدر گزینی بر خورد و هر چه کرد که او را باز گرداند در گزینی نپذیرفت و عزیمت اصفهان کرد. چون کمال الملک بری رسید سنجر از شادی اینکه وزیر برادرزاده از جانب او بعذرخواهی آمده امر داد از او استقبالی شایان کردند و این تدبیر کمال الملک نقشه در گزینی را نقش بر آب ساخت و در گزینی و امیر علی حاجب پس از مراجعت کمال الملک و رساندن پیغام سنجر چاره ندیدند جز آنکه با محمود به خدمت سنجر بشتابند و سیادت و سلطنت او را تصدیق کنند. سنجر بعد از آمدن محمود او را بولیعهدی خود اختیار نمود و از گناهان امر او گذشت و با صدور فرمانهایی بقلم شهاب الاسلام وزیر خود کمال الملک سمیرمی را در وزارت و امیر علی حاجب را در امارت و حاجب سالاری و در گزینی را در ریاست دیوان طغراوانشاء و شمس الملک بن نظام الملک را در دیوان استیفاء متمکن ساخت و بخراسان بر کشت و پنج سال بعد از خراسان دختر خود مه ملک خاتون را با مہدهای مرصع و چندفیل بزوجیت برای محمود بعراق فرستاد و کسی که این خدمت را انجام داد ابوالقاسم در گزینی بود.

بعد از مراجعت سنجر کمال الملک سمیرمی که بفرمان سنجر در وزارت محمود استقلال یافته بود در صدد دفع دشمنان خود مخصوصاً امیر علی حاجب و وزیر در گزینی برآمد. در گزینی بعزیز الدین اصفهانی عم عماد کاتب که سمت نیابت وزارت داشت متوسل شد و عزیز الدین پیش کمال الملک وساطت کرد و در حقیقت در خون خود و کمال الملک هردو کوشید و او را که بعدها رشته حیات هر دو را کسبخت از قتل نجات داد ولی امیر علی کشته شد و جمعی کثیری از سر او نجات یافتند.



در گزینی، از تاریخ ۵۱۳ که کمال الملك بدست باطنیه در حبس بود، چون شمس الملك بن نظام بوزارت محمود رسید، ابوالقاسم در گزینی بجای انوشروان بن خالد بریاست دیوان عرض لشکر برقرار گردید و او که هیچوقت از خیال صدارت خالی نبود و پیوسته اخبار عراق را درست یادروغ بسنجر میرساند باعزیزالدین اصفهانی وزیر استیفاء بر ضد شمس الملك دست یگی کرد و چنانکه در شرح حال شمس الملك دیدیم بالاخره آن وزیر را پیش سنجر بزشتی تمام یاد کردند و کار را با نجا کشاندند که محمود در بیلقان در تاریخ ۵۱۷ او را کشت و در گزینی قبل از این واقعه بسفارت بخراسان پیش سنجر رفته بود.

بعد از قتل شمس الملك محمود وزارت را بعزیزالدین اصفهانی تکلیف کرد لیکن او عذر آورد و در گزینی در ۵۱۸ باین مقام منصوب شد و بآرزوی دیرینه خود رسید و دست بکار دفع رقبای و دشمنان خود گذاشت و در انجام مقاصد زشت خود بیاطنیه توسل جست و جمعی کثیر را بدست خود یا بدست ایشان کشت و از آن جمله است قاضی القضاة زین الاسلام ابوسعید محمد بن نصر بن منصور هروی فرستاده خلیفه پیش سنجر که در مراجعت در همدان باطنیان را بقتل او واداشت و عین القضاة همدانی عارف شهر را کشت و مختص الملك کاشی وزیر سنجر را نیز چنانکه سابقاً نقل کردیم بضر بکار باطنیه از میان برداشت و بقصد عزیزالدین نیز برخاست ولی او چون موقع خود را خطرناک یافت اجازه حج گرفت و در دو سال ۵۱۷ و ۵۱۸ ایام خود را بمسافرت حج و ضیافت جمیع حجاج گذراند و چون برگشت از وزارت استیفا استعفا خواست و باداره خزانه و وزارت فرزندان سلطان برقرار شد و چون در این شغل بسلطان نزدیک بود بالاخره او را بعزیزالدین واداشت و در گزینی را در حبس انداخت و بتصویب او سلطان انوشروان بن خالد را از بغداد خواسته بوزارت خود برداشت (در ۵۲۴).

در سال ۵۲۲ موقعی سلطان سنجر بری آمد و محمود بحضور او رفت. سنجر که همیشه نسبت بدر گزینی در مقام عنایت بود از او خوانست که در گزینی را دوباره بوزارت خود بر دارد محمود اطاعت کرد و بار دیگر این مرد جنایت پیشه در ۲۴ محرم ۵۲۳ به

صدارت برگشت و این مرتبه با دادن ۳۰۰،۰۰۰ دینار رشوه بمحمود او را بحبس عزیزالدین اصفهانی وادار کرد و عزیز ابتدا در بغداد و بعد در قلعه تکریت مقبوض اقتاد سلطان محمود در شوال ۵۲۵ مرد و ویرس جانشینی او اختلاف شد. در گزینی داود پسر او را بسلطنت برداشت و چون انقلاباتی در همدان و بعضی دیگر از بلاد جبل روی داد در گزینی صلاح خود را در این دید که با اموال هنگفت خود بری که در قلمرو سلطان سنجر بود پناه یبرد و منتظر نشست که سنجر بعراق بیاید و تکلیف جانشینی محمود را معین کند.

سنجر در ربیع الثانی ۵۲۶ بری رسید و برادرزاده خود طغرل را که بولیمهدی اختیار نموده بود جانشین محمود معرفی نکرد. و چون شنید که مسعود برادر طغرل بتحریر خلیفه و قراجه ساقی و دیس بن صدقه و امیر زنگی آق سنقری بجنک او عاجز ماند بطرف بغداد حرکت کرد و اردوی مخالفین را در پنج انگشت دینور در ۸ رجب ۵۲۶ مغلوب نمود. و طغرل را رسماً بسلطنت معرفی کرد و ابوالقاسم در گزینی را در وزارت او مستقر نمود و چون در این تاریخ نصیرالدین محمود بن ابی توبه مروزی وزیر خود را از کار انداخت چنین مقرر کرد که ابوالقاسم در گزینی سمت وزارت سنجر را نیز بپذیرد ولی در عراق بماند و کسی را بنیابت از جانب خود بخراسان نفرستد.

در گزینی هم ظهیرالدین عبدالعزیز حامدی را که خزانه دار سلطان بود نیابت خود داد و خود با عنوان وزیر عراق و خراسان در خدمت طغرل در عراق ماند.

در گزینی در موقع مراجعت سنجر بخراسان از او کاغذهائی سفید بعلامت و توقیع سلطان گرفت باین بهانه که در صورت پیش آمدن مهماتی چون وصول بسلطان غیره یسر و مستلزم فوت وقت است منشورهائی بر روی آنها صادر کند و سلطان هم چنانکه در ضمیمه دوم این رساله بیاید بمیل او عمل کرد.

در گزینی بر روی یکی از همین قبیل کاغذها فرمائی دایر بقتل عزیزالدین اصفهانی که در قلعه تکریت حبس بود بمجاهدالدین بهروز شحنة بغداد فرستاد و باین تدبیر عزیزالدین را در سال ۵۲۷ هلاک کرد لیکن پس از این واقعه طولی نکشید که طغرل

برزشتی اعمال در گزینی اطلاع کمال یافت او را در شاپور خواست (خرم آباد حالیه) بدار زد و چون جثه او ثقیل بود طناب دار برید و بزمن افتاد او را قطعه قطعه کردند و هر قطعه از جسد او پیش یکی از کسانی که در گزینی در حیات خود خویشی از او را بقتل رسانده بود فرستادند و باین ترتیب شر وجود خبیث او دفع گردید.

در ذکر نام ابوالقاسم در گزینی و نام پدر او مورخین و شعرا توافق ندارند حتی بین معاصرین آن وزیر هم در این خصوص اختلاف است. انوشروان بن خالد او را **ناصر بن علی** (عماد کاتب ص ۱۶) همچنین یاقوت در معجم البلدان (۵۶۹:۲) و ابن الاثیر در وقایع سال ۵۲۱ **علی بن القاسم** و صاحب مجمل التواریخ که کتاب خود را در ۵۲۰ یعنی در حیات در گزینی نوشته او را **ناصر بن حسین** (ورق ۲۷۰-۲۷۱) و آرجانی در اشعار خود **ناصر بن علی** و معزی **علی بن ناصر** خوانده اند و ظاهراً علت این اختلاف آنست که چون در گزینی نسبی پست داشته و قبل از وزارت کسی او را نمی شناخته و بعد از آنهم که مشهور شده همه مردم او را بالقاب یا نسبت او یعنی به **قوام** و **زین الدین** و **در گزینی** و **انس آبادی** میخوانده اند کمتر کسی از اسم او واسم پدرش اطلاع داشته است.

از امیر الشعرا معزی سه قصیده در مدح در گزینی در دست است که يك قسمت عمدتاً از وقایع راجع بزندگانی در گزینی در ضمن دخالت او در اصلاح کار محمود (۱) بن محمد و سفارت رفتن پیش سنجر و عقد مزاجت بین دختر سنجر و محمود (۱) و وزارت یافتن او بعد از قتل شمس الملك از آن سه قصیده برمی آید یکی قصیده ایست بمطلع:

سو کند خورده ام بسر زلف آن پسر  
نامهر ازو بخاتم و عهدش برم بسر  
و در مدیحه میگوید:

بیدادگر مباش که فردا کنم نفیر  
از دست تو بمجلس دستور دادگر  
**زین ملوک** و صدروزیبران **قوام** دین  
بو القاسم آفتاب کرم قبله هنر

.....

ای از کرم چو بر مکیان در عرب مثل  
جز تو از آن گروه که هستند در عراق  
بر تو سفر مبارک و خوش بود چون جنان  
امروز در عراق و خراسان دو خمر وند  
از رأی و از کفایت تو هر دو شاگردند  
مقصود اگر موافقت عهد بود و مهد  
امروز عهد و مهد بجحد تو حاصل است  
این عهد محکم است بهر کشوری نشان  
این عهد و مهد را بمعادت بود نثار  
تا کار مهد و شغل و لیعهد پادشاه  
نام آوران بدر کت از بهر تهنیت  
فردا که در عراق نشینی بکام دل  
از تیر شاه تیره دلان را بود نهیب

ابوالقاسم در گزینی در ایام وزارت شمس الملك از طرف سلطان محمود سفارت پیش سنجر رفت تا سنجر را در باب قولی که درواگذاری و لیعهدی خود در ۵۱۳ بعد از واقعه ساوه باصرار مادر خود تاج الدین خاتون بمحمود داده بود بر سر ایفای وعد بیاورد و ضمناً دختر او را که صاحب مجمل التواریخ **مهد میمون** میخواند برای تزویج با محمود روانه عراق سازد. ابوالقاسم در گزینی تا ۵۱۸ در دستگاه سنجر ماند و این دو مأموریت را انجام داد ضمناً بشرحیکه گفتیم سنجر را بر شمس الملك وزیر محمود متغیر ساخت و سنجر از خراسان بقتل او بمحمود دستور داد و محمود وزیر خود را کشت و سرش را بخراسان فرستاد و سنجر حکم وزارت محمود را بدر گزینی سپرد. و غرض معزی از «موافقت عهد و مهد» که بجحد در گزینی حاصل شده همین انجام دو مأموریت فوق است و اینک میگوید: فردا که در عراق نشینی بکام دل در بالش وزارت النخ اشاره بهمین فرمان سنجر است در واگذاری وزارت عراق باو چنانکه در گزینی بمصاحبت

وختر سنجر بهمدان آمد و خلعت وزارت پوشید در ۵۱۸ (مجمل التواریخ ورق ۲۷۰-۲۷۱) قصیده دیگر بمطلع ذیل است:

از آن دندان پریروین مرا شد دیده پریروین  
وزان رخسار چون نسرين مرا شد موی چون نسرین  
تا آنجا که میگوید:

بروی عالم افروزش مزین شد وثاق من  
چنانچون حضرت سلطان مزین شد به زین الدین  
عماد دولت عالی ابوالقاسم که رسم او  
رسید از مجلس شاهان قبول و حشمت و تمکین  
علي ناصر آن سرور که خلق واسم او ماند  
بخلق صاحب معراج و اسم صاحب صفین  
حضورش هست همچون باد فروردین که خرم شد  
خراسان از وجود او چو باغ از باد فروردین  
بهر شهری که بگذشتی زبهر او سزا بودی  
اگر ملک خراسان را زدندی کله و آذین  
زپیش پادشه محمود پیش پادشه سنجر

بشغلی آمدی کان شغل را دولت دهد تزیین

برادر شاه و شهزاده مراد و کام شه داده  
که مشکوری بنزد آن و مقبولی بنزد این  
چو در دیوان خاتونی بفرمان شهنشاهی  
بدست درفشان اندر گرفتگی کلک مشک آیین

ز کلک تو عجب دارم که هنگام هنرمندی  
همه علمی زبیر دارد ز کس نایافته تلقین ... الخ

این قصیده را جمع است سفارت در گزینی در ایام سلطان محمود نو وزارت در گزینی  
در دیوان خاتونی یعنی در دیوان قاج الدین خاتون مادر او و سنجر.

قصیده سوم چنین شروع میشود:

از زین دین عراق و خراسان مزین است این را دلیل ظاهر و حجت هین است  
و این قصیده شامل مطلبی تاریخی نیست.

ارجانی را نیز قصیده بزرگی است در تهنیت وزارت او پیش محمود در ۵۱۸ که  
از آن جمله است این ابیات:

|                              |                                  |
|------------------------------|----------------------------------|
| لله علیا قوام الدین من ملک   | راجیه نو سبب بالله متصل          |
| کنی خیر عباد الله کلهم       | من شائدی دولة او شارعی ملل       |
| ثلاثة أکنیاء مثلهم شرفاً     | لم یمش فی الارض من حافی و منتعل  |
| ما فی زمانی لهم مثل تصادقه   | و هکذا لم یکن فی الازمن الاول    |
| کل ابوالقاسم المأمول کنیته   | کذا قضی اللرب العرش فی الازل     |
| و کلهم ختموا ابناء جنسهم     | ختماً فدللتهم محسورة الدول       |
| ففی النبیین والفضل المبین له | محمد نوال المعالی خاتم الرسل     |
| وفی السلاطین محمود أجلاً بنی | الدنیاء فی الوزراء الناصر بن علی |
| مولی تجمع فیهم کل مفترق      | من المحاسن بالتفصیل و الجمل      |

• • • •

|                              |                           |
|------------------------------|---------------------------|
| عادت الى الدولة الغراء حضرته | کأنتها حلیة عادت الی عطل  |
| أبی الوزراء ان تبغی به بدلاً | و هل لذی بدن للروح من بدل |

• • • •

|                                 |                                 |
|---------------------------------|---------------------------------|
| یا ناصر اسماً ووصفاً للصیرح أذا | دعا برغم جال للمهدی خذل ... الخ |
|---------------------------------|---------------------------------|

(دیوان ارجانی ص ۳۴۵-۳۴۶)



از اشعار ممزی و آرجانی و معنی عماد کاتب چنین بر می آید که این در گزینی بالقاب  
**قوام الدین و زین الدین و زین الملک و عماد الدوله و ظهیر الدوله** ملقب  
 بوده است و بنا بر تصریح ابوالحسن بیهقی در تاریخ بیهق (ورق 1528 از نسخه لندن)  
**حکیم تاج الحکما موفق بن مظفر قوامی** فریومدی از شاگردان حکیم مجیری  
 شاعر از مخصوصین همین قوام الدین انس آبادی در گزینی وزیر عراق و خراسان است و  
 قوامی تخلص خود را از لقب او گرفته است (رجوع شود ایضاً بصفحه ۲۰۰ از همین رساله).  
 همین وزیر است که ابوالمعالی عین القضاة عبدالله بن محمد المیانجی الهمدانی را در  
 شب چهارشنبه ۷ ج ۲ سال ۵۲۵ هجری بدار زد (۱)

## ۱۰- ناصر الدین ابو الفتح نظام الملک طاهر بن فخر الملک بن خواجه نظام الملک

(وزارتش از جمادی الاولی ۵۲۸ تا شوال ۵۴۸)

بعد از آنکه طغرل ثانی وزیر خود ابوالقاسم در گزینی را در شوال ۵۲۷ کشت  
 در حقیقت صدارت سلطان سنجر در خراسان هم که اسماً با در گزینی بود خالی ماند و  
 چندی این حال دوام داشت تا آنکه سنجر در تاریخ جمادی الاولی سال ۵۲۸ یعنی بعد از  
 هفت ماه پس از قتل در گزینی برادر قوام الملک صدر الدین محمد وزیر سابق خود یعنی  
 پسر دیگر خواجه فخر الملک بن نظام الملک را که **ناصر الدین ابو الفتح طاهر** نام  
 داشت و لقب **نظام الملک** یافت بوزارت خود اختیار نمود.

وزارت خواجه ناصر الدین طاهر تا جمادی الاولی سال ۵۴۸ که سنجر بدست غز  
 اسیر افتاد یعنی درست نوزده سال طول کشیده و باین ترتیب او از تمام وزرای دیگر بیشتر  
 در مسند وزارت مانده و بعد از جد خود خواجه نظام الملک هیچک از وزرای سلجوقیه  
 باندازه او در مقام وزارت نمانده اند.

در دوره وزارت ناصر الدین طاهر سلطان سنجر که روی پیری و انحطاط میرفته است  
 گرفتار بلیات و نکبات سخت شده و غالب ایام او بزد خورد در حدود شمال ممالک خود  
 با علاء الدین استخر خوارزمشاه و قراخانیان و طایفه غز گذشته و اگر چه هموقت در مقابل  
 استخر خوارزمشاه مظفر بوده لیکن در ماه صفر ۵۳۶ در جنگ مشهور قطوان از کورخان  
 قراخانی دو تزدیکی سمرقند شکست یافته و استخر خوارزمشاه بخراسان حمله کرده و  
 در این واقعه بممالک سنجر صدمات بسیار رسیده و خلق عظیم از مردم و جمعی بسیار  
 از علما و فضلاء تلف شده اند. همین شکل در محرم ۵۴۸ از قوکان غز شکستی سخت خورده  
 و در ۶ جمادی الاولی بدست ایشان اسیر افتاده و تا رمضان ۵۵۱ در جنگ ایشان گرفتار  
 بوده است.

۱- رجوع کنید بتمه صوان الحکمه ص ۱۱۷-۱۱۸ و سبکی ۴ : ۲۳۶ و سمانی (در ذیل  
 میانجی) و خبر عماد کاتب - **قوام الدین** سید الوزراء ابوالقاسم ناصر بن علی بن الحسن الدوگرینی  
 الوزير ذکره عماد الدین ابو عبد الله الکاتب الاصفهانی فی کتاب نصره النصرة وعصره الفطرة وقال  
 لما جلس السلطان ابوالقاسم محمود بن محمد بن ملکشاه علی سریر الملک کان قوام الدین الدوگرینی  
 و ذیراً للامیر علی حاجب باد نصار یلقن مخدمه .

بنیان یکنوا ... و اوقع بین و بین عمه السلطان سنجر و التی الشر بین نواب البلاد فنفتوت  
 قلوبهم و مات السلطان محمود . . . . . سنة خمس و عشرين و خمسمائه فشرع الدوگرینی فی المصادرات  
 فامر السلطان طغرل صلبه و اقام الناس فی البلاد موسماً للبناء بجزاءه (معجم الالقاب)

سنجر بعد از آنکه در محرم ۵۴۸ از غز شکست یافت و غز بمرور ریختند و آن شهر را قتل و غارت کردند بکلی یکه و تنها ماند و امزای او و وزیرش ناصرالدین طاهر او را ترک گفتند، و چون سلطان در ۶ جمادی الاولی اسیر غز شد این امر او ناصرالدین وزیر سلیمان شاه بن محمد بن محمد را که بسمت ولیعهدی سنجر در همدان سلطنت میکرد بغراسان خواستند و او را بسلطنت برداشتند و ناصرالدین طاهر وزیر او شد (در ۱۹ جمادی الاولی) لیکن ناصرالدین در شوال همین سال مرد و سلیمان شاه که مردی بی تدبیر و زشت سیرت بود بعد از مرگ وزیر بکلی از اداره کار خراسان عاجز آمد و پسر ناصرالدین طاهر یعنی **نظام الملک ابو علی قوام الدین حسن** (۱) را بوزارت خود برداشت و بعد از چندی در صفر ۵۴۹ بعراق برگشت.

وزارت سنجر را بعد از رهائی از چنگ غز یعنی در مدت هفت ماه اخیر از عمرش معلوم نیست که داشته است. ناصرالدین طاهر بن فخر الملک ممدوح انوری است و این شاعر که از دوره وزارت برادر ناصرالدین طاهر یعنی صدرالدین محمد در سلك مداحان سنجر و وزراء و اعیان درباری او داخل شده بتدریج در این مقام جای امیر الشعرا معزی را گرفته بود اگر چه هیچوقت سمت امارت شعرا پیدا نکرده است، غالب قصاید انوری که ظاهرآ در تمام ایام وزارتش او را مدح میگفته در مدح این وزیر است و ما ذیلاً بعضی از آنها که از مشهورترین قصاید انوری است اشاره میکنیم.

در قصیده معروفی که مطلع آن :

اگر محوّل حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال برخلاف رضاست

[میباشد] انوری گوید در مدح او:

خدایگان وزیران مشرق و مغرب که در وزارت صاحب شرف و عزت و زمامت  
سپهر فتح **ابو الفتح طاهر** آن صاحب که بر سپهر کمالش سپهر کم و زمامت  
بهای ملت و پشت هدی و **ناصر دین** که درین و ملت از جفت سر مست و زمامت... الخ

۱- انوری گوید :

قدر من صاحب قوام الدین حسن داند از آنک صدر او را یادگار از ناصرالدین طاهر

قصیده ای دیگر بمطلع :

روز می خوردن و شادی و نشاط و طربست ناف هفته است اگر غره ماه رجب است  
گوید :

صاحب عاجل **ابو الفتح** که در جنبش فتح جنبش رایت عایش قویتر سبب است  
**طاهر** آن ذات مطهر که سپهرش گوید صدر عالی کهن و طاهر طاهر نسب است

دیگر قصیده ای بمطلع :

می بیاور که جشن دستور است جشن عالی سرای معمور است  
که در مدیحه گوید :

**ناصر دین** حق که رایت دین تا که در فوج اوست منصور است

**طاهر بن المظفر** آن که ظفر بر مراد هوش مقصور است

و دیگر این قصیده بمطلع :

تا ملک جهان را مدار باشد فرمانده او شهریار باشد

و در مدح وزیر گوید :

ملکی چو جهان پایدار بینی خود ملک چنین پایدار باشد

باقی بدوامی که امتدادش چون عمر ابد بی کنار باشد

روشن بوزیری که مملکت را از جد و پدر یادگار باشد

آن **طاهر** طاهر نسب که پاکی از گوهر او مستعار باشد

دیگر این قصیده که مطلع آن اینست :

جرم خورشید چو از حوت در آید بحمل آشوب روز کند ادهم شب را ارجل

که در مدیحه گوید :

هر نماز دگری برافق از قوس و قزح در گهی بینی افراشته تا اوج زحل

بمثالی که بی چیزش مثل نتوان زد جز بعالی در دستور جهان صدر اجل

**ناصر دولت** و **دین طاهر** طاهر نسب آنک مدد تربیت دین شد و تربیت دول

وقصیده‌ای دیگر بمطلع :

دوش سلطان چرخ آینه قام

که در مدیحه گوید :

گفتم آن نعل خنگ دستور است

ظاهر بن المظفر آنکه ظفر

وقصیده‌ای دیگر بمطلع :

باغ سرمایه دگر دارد

ناصر الدین که شاخ دولت و دین

ظاهر بن المظفر آنکه خدای

آنکه دستور شاه راست غلام

قره العین و فخر آل نظام

رایتش را ملازم است مدام

کان شد از بس که سیم و زر دارد

از معالیش برک و بر دارد

همه وقتیش با ظفر دلو

و غیر از این قصاید نیز مدایح دیگری از این وزیر در دیوان انوری دیده میشود که برای اطلاع کامل بر آنها باید بدیوان آن شاعر که مکرر بطبع رسیده مراجعه کرد.

## خلاصه

از زمان جلوس طغرل تامرک سلطان سنجر یعنی از ۶۲۹ تا ۵۵۲ که ۱۲۳ سال یعنی قریب يك قرن و ربع است تا آنجا که اطلاع داریم قریب سی تن جدارت طغرل و البارسلان و ملک‌شاه و محمد و برکیارق و سنجر رسیده‌اند، از این جماعت خواجه نظام الملك و دو پسرش فخر الملك و قوام الدین احمد نظام الملك و نظام الدین ابوالمحاسن عبدالجلیل از دهستانی و معین الدین مختص الملك کاشی را باطنیه کارد زدند، و فقط قوام الدین احمد نظام الملك بر اثر ضربت نمرودلی بقیه جان سپردند و عمید الملك کندری و ابوالغنائیم تاج الملك و ابوالحسن صدوالدین محمد بن فخر الملك و ابوالفضل اسعد بن محمد مجد الملك قمی و ابوالقاسم در کزینی بسعایت همکران دریاری خود یا امرای سلطانی بقتل آمدند و يك عده از وزرائی هم که بدست باطنیه شربت مرگ چشیدند چنانکه در احوال ایشان دیدیم بر اثر غرضورزی و تحریک باطنی درباریانی بود که میخواستند رقبای خود را از میان بردارند و باطنیه را بقتل ایشان و امید داشتند. بطور اجمال غیر از طغرل اول که درست از ترتیب معامله او با وزرایش اطلاعی نداریم دست بقیه سلاطین سلجوقی کم و بیش بقتل وزرای خود آلوده شده است.



یزد و کوهان از طرفی و خراسان و سیستان از طرفی دیگر تحت نظارت ایشان قرار گرفت و گویا این اسماعیلیه که منور سیمجوری بایشان التجا برده است در یکی از دو آبادی معروف به **طبس** مقیم بوده اند و این طبس مرکز اسماعیلیه را بالاخصاص بنام **طبس گیلکی** میخوانده اند و طبس دیگر **طبس مسینان** نام داشته و این دوشهر که یکدیگر متصل بوده و مسلمین عربی زبان آن دورا **طبسین** می گفته اند بین نیشابور و اصفهان و کرمان قرار و بخوبی انگور و خرما و حریر اشتها داشته. ظاهراً علت تسمیه یکی از این دو طبس به گیلکی استیلای **امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد** بوده است بر آنجا. شهر طبس را بگفته ناصر خسرو داعی معروف اسماعیلی قبل از تاریخ سال ۴۴۴ دزدان و راهزنان کوچ (قفص) و بلوچ دائماً در زحمت میداشتند.

امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد آن ناحیه را پیش از این تاریخ از شرو وجود ایشان مصفی ساخته و خود بر آنجا استیلا پیدا کرده بود و در سال ۴۴۴ که ناصر خسرو با آنجا رسیده این امیر ابوالحسن گیلکی بر طبس گیلکی حکمفرمائی داشته و ناصر خسرو شرحی از عدالت و رعیت دوستی او تعریف میکند که ظاهراً بعلم اسماعیلی بودن او است (سفرنامه ناصر خسرو چاپ برلین ص ۱۳۹-۱۴۱).

امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد که جز در سفرنامه ناصر خسرو در جائی دیگر ذکر او نشده است معلوم نیست که تا چه تاریخ بر قهستان مستولی بوده ولی از پسر او **علاءالملوک حسام الدین ابوالمظفر شمس المعالی اسماعیل بن گیلکی** از چند راه خبر داریم و او در حدود سال ۴۹۳ از مشاهیر امرای اسماعیلی قهستان بوده و در وقایع اوایل ایام حکومت سنجر بر خراسان (ابتدای حکومت سنجر سال ۴۹۰) دخالتهائی داشته است بشرح ذیل:

بعد از قتل خواجه نظام الملک و مرگ سلطان جلال الدین ملکشاه (در ۸۵۵) اوضاع خراسان بهم برآمد از جمله برادر ملکشاه **ارسلان ارغو** پس از فوت برادر از بغداد بخراسان آمد و شحنة مرو **امیر قوون** شهر را تسلیم او نمود و بلخ را هم که در حکومت فخر الملک بن خواجه نظام الملک بود گرفت و بر ترمذ و نیشابور نیز استیلا یافت سپس

## ضمایم

### ضمیمه اول (۱)

## امیر داد جمشی بن آلتون تاق و امیر اسماعیل گیلکی

بلاد قهستان که مقارن استیلای هلاکو خان بر ایران از مراکز عمده باطنیان اسماعیلی بود و بر آشیانه قلل آن این فرقه قریب یکصد و پنجاه قلعه داشتند از مدتها قبل از آنکه حسن بن صباح بدعوت مردم بعقاید طایفه نزاریه شروع کند و داعی معروف خود **حسین قایینی** را بآن صوب مأموریت دهد (۲) پناهگاه اسماعیلیه بود و گویا اول باریکه اسماعیلیه موفق باستیلای کلی بر بلاد و قلاع قهستان شده اند در تاریخ سال ۴۴۴ هجری یا اندکی بعد از آن بوده است چه قهستان از اواخر عهد سامانیان تحت استیلای بنی سیمجور بود که نسبت بعقاید اسماعیلیه پی تمایل نبودند و سیمجوریان از عهد سامانی تا تاریخ فوق در قهستان فی الجمله نفوذ و اعتباری نداشتند.

مقارن جلوس سلطان فرخزاد غزنوی یعنی در سال ۴۴۴ یکی از این خاندان بنام **منور** بر قممتی از قهستان مستولی بود و چون فرخزاد بخیال پس گرفتن ولایات اجدادش در این سال بر البارسلا ن شورید و لشکری عظیم بخراسان کشید البارسلا ن یکی از اهرای خود را که **اتابک قطب الدین کلسارغ** نام داشت بخراسان فرستاد و این امیر در قهستان ب مردم آزار بسیار رساند از جمله خواست بعنف خواهر منور را با خود همخواه کند منور با اسماعیلیه التجا برد و اسماعیلیه بمدد او بقهستان آمدند و از این تاریخ بر بلاد و قلاع آن استیلا پیدا کردند (ابن الاثیر وقایع سال ۴۹۴) و از این تاریخ راه های «بیابان» یعنی طرق مابین

۱- این ضمیمه بمنون «تحقیقات تاریخی» در مجله یادگار ص ۳ ش ۹ ص ۴۹-۶۳ تاریخ اردیبهشت ۱۳۲۶ بچاپ رسیده (د.پ.)

۲- مأموریت حسین قایینی بقهستان از جانب حسن صباح در سال ۴۸۴ بود (جهانگیری جوینی طبع آقا قزوینی - ۳۳ ص ۲۰۰)

بر کیارق که بجای ملک‌شاه جلوس کرده بود پیغام فرستاد که خراسان را که قلمرو جفری بیگ دادود جد او بوده باو واگذارند تا او بر آنجا حاکم باشد و مال دیوانی را بفرستد و معارض برادرزاده در امر سلطنت نشود. بر کیارق که در این ایام گرفتار کشمکش با برادر خود محمود و عم دیگر خویش تنش بود از دادن جوابی بارسلان ارغو خودداری کرد و چون از این اشتغال فراغت یافت **بوری برس** یکی دیگر از اعمام خود را بدفع ارسلان ارغو روانه خراسان ساخت. باری بوری برس بعد از غلبه بر ارسلان ارغو عاقبت در ۴۸۸ از او شکست یافت و ارسلان ارغو مجدداً بر خراسان مستولی شد و بخراب کردین باروهاى بلاد خراسان پرداخت ولی چون مردم از ظلم او بتنگ آمدند عاقبت در محرم سال ۴۹۰ یکی از غلامان او او را کشت و عامه را از شر او خلاص بخشید.

بر کیارق در سال ۴۹۰ چون از شکست بوری برس اطلاع یافت ابتدا برادر خود سنجر را که در این تاریخ ۱۲ سال بیش نداشت با اتابک او امیر قماچ بخراسان فرستاد و خود نیز اندکی بعد بایشان پیوست و دو برادر بالشگری فراوان در جمادی الاولی سال ۴۹۰ بخراسان رسیدند. بر کیارق بعد از تسخیر ترمذ و جاری ساختن خطبه بنام خود در سمرقند بمراق بر گشت و حکومت خراسان را بسنجر واگذار داشت.

بعد از مراجعت بر کیارق دو نفر دیگر از امرای یکی بنام **یارق طاش** دیگری همان امیر قودن سابق الذکر بر سلطان شوریدند و بر خوارزم مستولی شدند. سلطان **امیر داد حبشی** را که از سرداران ملک‌شاهی بود در همان سال ۴۹۰ بدفع ایشان روانه خراسان کرد. امیر داد ابتدا بهرات رفت و بعد از جمع سپاهی از جیحون عبور کرده یارق طاش را اسیر کرد و قودن نیز منهزم شده پناه سنجر ببلخ آمد و کمی بعد مرد و امیر حبشی بسهولت خوارزم را مطیع ساخته از جانب خود **امیر محمد بن نوشتمکین** را خوارزمشاه کرد و این امیر محمد همان قطب‌الدین محمد خوارزمشاه پدر علاءالدین **اقلی** است که مؤسس سلسله خوارزمشاهیان جدید محسوب میشود.

پدر امیر حبشی یعنی آلتون‌تاق از امرای معروف الملب ارسلان بوده و در جنگ بین الملب ارسلان با قطلمش بن اسیرائیل که در محرم سال ۴۵۶ اتفاق افتاد شرکت داشته

(اخبار الدوله السلجوقیه ص ۳۱) و خود حبشی نیز در ایام ملک‌شاه از امرای معتبر محسوب میشده و رتبه **امیر دادی** یا **دادی کی** داشته و ملک‌شاه بلائی را باداره او سپرده بود و بقدری محترم میزیسته است که ملک‌شاه بمیهمانی پیش او میرفته، امیر الشعرا معزی گوید:

رسد هر ساعت از دولت نشانی      پیام آید ز گردون هر زمانی  
که چون سلطان معزالدین ملک‌شاه      نباشد در جهان صاحب قرانی

• • •

شنیدستم که نوشروان نموده است      ز عدل خویش هر جایی نشانی  
بهر راهی فرستاده است لشکر      کف تا ایمن بود هر کاروانی  
بعدل و راستی کرده است هر جای      روان بازار هر بازار گانی  
همی بینم کنون ای شاه عادل      بهر شهری ترا نوشیزوانی  
یکی زان نامداران میر داد است      که او را چون تو باشد میهمانی

امیر حبشی بشرحیکه در جامع التواریخ رشیدی و زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشی (هر دو در قسمت تاریخ اسماعیلیه) بتفصیل و در جهانگشای جونئی (جلد سوم ص ۲۰۷-۲۰۸) مختصر تر مسطور است در سال ۴۸۹ در موقع حرکت بخراسان از سلطان بر کیارق فرمان تصرف قله **گردکوه** را که در قدیم **گیندان** میگویند و بعدها از قلاع معتبر اسمعیلیه در ولایت قومس شد گرفت و در نیمه شعبان آن سال بر آن قلعه دست یافت و از جانب خود **رئیس مظفر مستوفی** را که سابقاً در اصفهان پنهانی در سلک پیروان احمد بن عطاش از دعاء معتبر ترزابه در آمده بود بر آن قلعه حاکم کرد و رئیس مظفر بزودی در حدود مابین قومس و خراسان و مازندران املاکی زیاد خرید و مکنت و نفوذ بسیار بهم زد و بر تمام ناحیه دامغان و گردکوه تسلط پیدا نمود و چون سابقاً آلتون‌تاق پدر حبشی باو محبت بنیاد کرده بود پیاس خدمات پدر نسبت بحبشی نیز حسن خدمت بخرج میداد و جمیع ذخایر و خزائن حبشی را بگردکوه حمل کرد و پسر او **اسماعیل** را بفرزندی پذیرفت و در تربیت او کوشید و جمیع اخراجات او و خدم و حشم او را از مال

خاص خود میداد و رئیس مظفر بر کرد کوه مستولی بود تاجبشی در سال ۴۹۳ کشته شد. آنگاه عقاید باطنی خود را افشا کرد و قلعه را بتصرف حمن بن صباح داد و از جانب حسن قریب چهل سال دیگر بر قلعه مزبور ریاست داشت.

امیر حبشی در سال ۴۹۰ بعد از آنکه بنام بر کیارق خوارزم را مطیع و قسمت غربی خراسان و قومس را مسلم خویش کرد طمع در امارت خراسان که در عهده سنجر بود بست و برای آنکه بهانه‌ای جهت عصیان او بدست بیاورد سران سپاهی سنجر را نسبت ببر کیارق ظنین کرد، و این مقارن ایامی بود که مؤید الملک بن نظام الملک بکنجه رفته و برادر دیگر بر کیارق یعنی محمدا که با سنجر از یک مادر بود برضد بر کیارق بعصیان واداشته بود و خیال اختیار او را بسلطنت بجای بر کیارق در سر می‌پخت.

امیر دادبلاخره در سال ۴۹۳ علناً بر سنجر شورید و سنجر از بلخ به همراهی دوفتر از سر داران نامی **گندش** و **آرغش** (۱) (یرغش) بسر کوبی امیر حبشی آمد و سپهسالاری اردوی خود را بارغش واگذار کرد.

اتفاقاً در همین تاریخ بر کیارق هم بعد از جنگی که در چهارم رجب سال ۴۹۳ در نزدیکی همدان با برادر خود محمد کرده و شکست یافت پانجاه سوار گریخته از راه ری و اسفراین خود را بدامغان رساند و از امیر حبشی که مهایای مقابل با سپاهیان سنجر بود استمداد طلبید. امیر حبشی ببر کیارق پیغام داد که در نشابور بماند تا او نیز برسد، حبشی بایست هزار سوار و پیاده که ۵۰۰۰ نفر آنها پیادگانی بودند که امیر اسمعیل بن کیلکی امیر اسماعیلی طبرس بمدد او فرستاده بود در نشابور ببر کیارق پیوست و بر کیارق هم در این تاریخ قریب هزار نفری گرد خود جمع آورده بود.

جنگ بین سپاهیان سنجر از طرفی و لشکریان امیر حبشی و بر کیارق و

فرستادگان امیر اسماعیل کیلکی از طرفی دیگر در محل **بوژگان** (۱) (بوزجان) اتفاق افتاد و با اینکه بر کیارق جلالت بسیار بخرج داد امرای سنجری غالب آمدند بر کیارق و امیر داد گریختند و پیادگان اسماعیلی هم در دره کوهی گرفتار سیلاب شده همگی از پا درآمدند.

عده لشکریانی را که امیر اسماعیل کیلکی بکمک امیر حبشی فرستاده بود مورخین از قبیل ابن الاثیر و عماد کاتب چنانکه نقل کردیم ۵۰۰۰ نوشته‌اند ولی در مرسله‌ای که سنجر بتاریخ رمضان سال ۵۲۷ بالمستر شد خلیفه نوشته **و ضمیمه همین رساله** است آنرا سی هزار نفر می‌نویسد و این ظاهر آغراق است.

ارغش سردار کل اردوی سنجر چنانکه گفتیم در واقعه بوژگان امیر حبشی را منهزم کرد و امیر داد در حال فرار بدست تر کمانی افتاد و حاضر شد صد هزار دینار باو ببخشد و تر کمان او را رها کند لیکن تر کمان او را پیش ارغش آورد و ارغش او را در همان سال ۴۹۳ در بوژگان کشت و پسرش اسماعیل را هم در صفر سال ۵۰۷ اقریابش در جرجان بقتل رساند (زبدۃ التواریخ ابوالقاسم کاشی).

در باب وقعه بوژگان و دخالت بر کیارق عماد کاتب را اشتباهی دست داده و تصور کرده است که بر کیارق از عراق بیاری سنجر آمد و آمدن او سبب تقویت قلوب عساکر سنجر شد. در صورتیکه برخلاف چنانکه صریح ابن الاثیر و مرسله سنجر بوزیرالمستر شد است بر کیارق در اردوی حبشی برضد سنجر می‌جنگیده و بعد از شکست امیر حبشی هم بجز جان و دامغان فرار کرده است و از راه بیابان رهسپار اصفهان و خوزستان شده بعلاوه سنجر که هموقت طرف برادر پدر و مادری خود سلطان محمد

۱- اسم محل واقعه را ابن الاثیر نوشته در صورتیکه در جامع التواریخ و زبدۃ التواریخ «بوژگان» و در مرسله سنجر بالمستر شد خلیفه «بوزجان» که شکل دیگر این کلمه است مسطور است و غرض از آن همان آبادی معروف «بوژگان» یا «بوزجان» وطن ابوالوفاء بوزجانی عالم ریاضی معروف و ابوالقاسم علی بن عبد الله سلار بوژکان اولین وزیر طغرل اول است که بین نیشابور و هرات و در چهار روز فاصله از نیشابور و شش روز راه از هرات واقع بوده.

۱- اسم این سردار دومتن چایی ابن الاثیر «یرغش» چاپ شده در صورتیکه در عماد کاتب «ارغش» و در جامع التواریخ و زبدۃ التواریخ «یرغش» آمده است، بقرینه متن عماد کاتب تقریباً یقین حاصل است که ضبط جامع التواریخ شکل دیگر این اسم علم ترکی است و تبدیل الف و یاء بیکدیگر در اعلام ترکی زیاد دیده میشود. این کلمه مرکب است از دولت «ار = یر» بمعنی مرد «ش» و بمعنی پرنده.



را داشته با بر کیارق رقیب او صفائی نداشته و بر کیارق بهمین علت نمیتوانسته است  
سنجر بعد از قیام محمد اعتمادی داشته باشد.

\* \* \*

این امیرداد حبشی که توانست از ۴۹۰ تا ۴۹۳ در خراسان موقتاً قدرتی بهم زند از  
مشوقین ادبیات فارسی است و دو نفر از شعرای نامی آن عهد یکی **ابوالمعالی نحاس رازی** (۱)  
دیگری **امیرالشعر امعزی نیشابوری** او را مدحها گفته اند و ابوالمعالی مداح خاص او  
بوده است (۲)

از ابوالمعالی رازی با اینکه یکی از معروفترین شعرای عهد سلاجقه بوده  
و از زمان ملکشاه تا اوایل عهد سنجر بسیاری از اعیان درباری و امرای دولت  
سلجوقی را مدح گفته بدبختانه شعر زیادی جز یکی دو قطعه و دوسه قصیده در مدح  
فخرالملک ابوالفتح مظفر بن خواجه نظامالملک وزیر سلطان سنجر (از ۴۹۰ تا ۵۰۰)  
باقی نمانده. مخصوصاً از مدایح امیر حبشی اثری بجا نیست جز مطلع قصیده‌ای که  
ابوالمعالی در مدح او گفته بوده است موقعیکه امیر حبشی بتاریخ ۴۸۹ **امیر غزل سارغ** از  
امرای ملکشاهی را (که بدفع ملاحظه‌فستان آمده و پس از مرگ ملکشاه در خراسان بسر کشی  
و تاخت و تاز پرداخته بود) (۳) مغلوب کرده بوده است در حدود جر جان و آن این است:  
بر آهیخت شمشیر شاه مظفر  
بجنگ غزل سارغ الله اکبر (۴)

۱- تخلص این شاعر را **نحاس** با حاء مهمله و **نحاس** با خاء معجمه هر دو ضبط  
کرده اند و ذکر او در جهانگشای جوینی (جلد دوم صفحه ۲) و حقائق‌السرر رشید و طواط (رجوع  
کنید به حواشی آخر آن) و نغمة‌العصر عمادکاتب و مونس‌الاحرار و محمد بن بدر جاجرمی و هفت اقلیم  
و غیره آمده و از اشعار فارسی او هر چه باقی بوده است آنها را نگارنده در حواشی حقائق‌السرر  
نقل کرده ام و انوشروان بن خالد در کتاب فارسی خود **باسم نفثة‌المصدور** در تاریخ سلاجقه مکرر  
اشعار فارسی او را ذکر کرده بوده است که عمادکاتب در نغمة‌العصر که قسمت عمده آن ترجمه  
عربی کتاب نفثة‌المصدور و انوشروان بن خالد است ترجمه عربی آن ابیات را آورده است و غیر از  
یکی دو قطعه از آنها که اصل فارسیشان باقی است بقیه از میان رفته.

۲- جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۲

۳- رجوع کنید به جهانگشای جوینی ج ۳ ص ۲۰۲-۲۰۳ و تاریخ سیستان.

۴- تاریخ بیهق عکس نسخه خطی مؤلفه بر بنیاد ورق 158a

اما از امیرالشعر امجد بن عبدالملک معزی نیشابوری قصایدی در مدح این امیر  
در دست است که فی‌الجمله اطلاعات دیگری هم از آنها راجع باحوال او بدست می‌آید  
و از مجموع اطلاعاتی که در فوق ذکر کردیم و از آنچه که از اشعار معزی استنباط میشود  
میتوان معلوماتی راجع باین امیر که یکی از معدود حین‌آن شاعر نامی بوده فراهم آورد  
و بیشتر سعی ما نیز در روشن کردن زندگانی امیر حبشی از این نظر است.

امیرالشعر معزی چنانکه از تتبع اشعار او بر می‌آید بعد از پیوستن بخدمت سلطان  
ملکشاه اندکی پس از فوت پدرش خواجه عبدالملک برهانی در قزوین در حدود سال ۴۶۵  
تا سال مرگ این پادشاه یعنی ۴۸۵ در خدمت او می‌زیسته. چون ملکشاه فوت کرد معزی  
در خراسان وطن خود مقیم شده و مدتی را بمداحی امیر ارسلان ارغو که احوال او گذشت  
گذرانده و ظاهراً تا تاریخ ۴۸۹ کمی قبل از قتل ارسلان ارغو در این شغل بوده سپس بهرات  
رفته و در آنجا در دستگاه امیرداد حبشی که بسر کوبی ارسلان ارغو و سایر یانگیان خراسان  
از عراق بهرات آمده بود داخل شده و ضمناً امیر اسماعیل گیلکی متحد امیر حبشی را نیز  
مدح گفته و در سال ۴۹۲ که حبشی بر سنجر طغیان کرده بود خراسان را رها نموده و بامید  
پیوستن بخدمت خواجه مؤیدالملک از منعمین قدیم خود که سلطان محمد را بر ضد بر کیارق  
شورانده و او را از گنجه بری آورده بود از خراسان بری رفته و در نای‌القعده این سال که سلطان  
محمد و مؤیدالملک بری رسیدند معزی نیز در نای بوده و وزارت مؤیدالملک را بقصیده‌ای  
تهنیت گفته و تا تاریخ قتل مؤیدالملک یعنی سال ۴۹۴ در پیش او سر می‌کرده و در این زمان  
خدمت بر کیارق را پذیرفته است.

غرض از این مختصر که جزء جزء آن مستنبط از اشعار خود معزی است و برای  
احتراز از تطویل کلام از ذکر شواهد آن خودداری میشود این است که تاریخی که  
معزی امیرداد حبشی و امیر اسماعیل گیلکی را مدح می‌گفته معلوم شود و آن چنانکه  
در فوق گذشت محصور است بین سال ورود حبشی بخراسان و انهزام ارسلان ارغو (۴۸۹)  
و سال عصیان حبشی (۴۹۲).

از معزی دو قصیده بزرگ در مدح امیرداد حبشی در دست است که اسم و کتبه  
ممدوح صریحاً در آنها آمده و از این اشعار واضح میشود که اسم ممدوح حبشی است

مطابق ضبط غالب نسخ تواریخ قدیمه نه حبش که در بعضی نسخ دیگر موجود است زیرا هم مقتضای وزن شعر حبشی است و هم معزی صریحاً میگوید که اسم او مرکب از چهار حرف است. کنیه امیر حبشی ابوشجاع بوده در هفت حرف بتصریح معزی و این کنیه در هیچ جایز در همین اشعار معزی مذکور نیست. از این دو قصیده که هر دو از غرر قصاید معزی است و ما بمناسبت چاپی بودن دیوان او قسمتی از آنها را عیناً نقل میکنیم اولی چنین شروع میشود: (۱)

توانگری و جوانی و عشق و بوی بهار  
خوش است خاصه کسی را که بمشود بصبح  
دو چیز را بدو هنگام لذت دگر است  
خوشا سماع صبحی چو با تو باشد دوست  
صبح ساز و دگر باره عشرت از سر گیر  
گرفت لاله بصد مهر سبزه را در بر  
بر آن صحیفه که یک چند زرگران خزان  
مهندسان بهاری بر آن صحیفه کتون  
بلاله بنگر کورا چه پایه بهره رسید  
حکایت از رخ معشوق و چشم عاشق کرد  
مگر که کبکان اندر ضیافت نوروز  
که بسته اند پر زاغ بر سر تیریز  
دعا گرند بشاخ چنار مر گل را  
اگر دعا گر گل بر چنار مرغانند  
درست گویی دینارهای بی سکه است  
ز بهر مرتبه خواهد نهاد دست سپهر  
معین دولت شاه مظفر منصور (۲)

۱- این مطلب قبل از چاپ دیوان معزی توسط خود مرحوم اقبال در سال ۱۳۱۸، نوشته شده است. ۲- یعنی: برکیارق.

ابوشجاع سرافراز خسروان حبشی  
بزرگ بار خدایی که آفرینش را  
سخن زهفت و چهار است فیلسوفان را  
ز نام و کنیت او جوی سر این معنی  
که هست کنیت او هفت حرف و نام چهار  
بعد بتفصیل بمدح او میپردازد و از آنجمله میگوید:

مَلِك (۱) ز دولت بیدار شاکی است و تراست  
سزای دولت بیدار لو دل هشیار  
مخالفتان بتفاریق مست و خفته شدند  
چو جمع شد دل هشیار و دولت بیدار  
و از این دو شعر چنین استنباط میشود که این قصیده را معزی در موقعی سروده است که امیرداد با مرکیارق و تحت فرمان سنجر و االی خراسان، مخالفان یعنی سروآران عاصی (قودن، یارق طاش، غزل سارغ) را مغلوب و منکوب کرده بود یعنی در سال ۴۹۰ سپس میگوید:

شنیده ای خبر من رهی که چون بودم  
بجبر محضی گرفتار خدمتی دشوار  
ثناء شکر تو همواره بود کار مرا  
و گر چه بود بسی کارهای ناهموار  
دل بمدمح تو از غم تھی شده است چنانک  
هوا بقطره باران تھی شود ز غبار  
قوی شدم بتو امروز و سست بودم دی  
جوان شدم بتو امسال و پیر بودم یار  
خلاص یافتم و زر خالصی آوردم  
بمجلس تو چنین پاك وزن و پاك عیار  
گویا در این اشعار معزی اشاره میکند بایامی که در خدمت امیر ارسلان ارغو (ما بین ۴۸۵-۴۸۹) میزیسته و دوره فتنه و ظلم او را تحمل میکرده و همین خدمت است که آنرا «خدمتی دشوار» میخواند.

قصیده دیگر معزی در مدح امیرداد چنین شروع میشود:

ای تازه تر از برگ گلیم تازه بیر بر  
پرورده ترا خازن فردوس بیر بر  
عنا ب شکر بار تو هر که که بخندد  
شاید که بخندند بمتاب و شکر بر

۱- یعنی ملک ناصر الدین سنجر که از جانب سلطان رکن الدین بر کیارق برادر خود حکومت خراسان را یافته بود.

تادست بسینه نزدی کار جهان را  
 در سیم حجر داوی و بر ماه چلیپا  
 زین روی همه بوسه دهند ای بتمه رو  
 در سایه زلف تو سپاه حبش و زنگ  
 کشتند هزیمت مگر اکنون که قتادند  
 بر لؤلوی خوشاب زیا قوت زدی قفل  
 میسند که دارند مرا در غم هجران  
 بستی کمر و راه سفر پیش گرفتی  
 جسم بکمر ماند و دو چشم بکوکب  
 ای کاش ترا جسم نبستی بهیان بر  
 تا چند نهم بیهده اندر صف عشاق  
 گر بخت شود یار نهم در صف احرار  
 خمر و حبشی شمس معالی که تر شمس  
 شاهی که بر اوتق و ظفر قفنه شدستند

سپس داخل مدح میشود و از آیات آخر این قصیده چنین برمی آید که معزی  
 آنرا از محلی بخدمت امیر داد فرستاده و خود میخواست است که بحضور برسد ولی از  
 راهزنان ترسیده و بهمان فرستادن قصیده اکتفا کرده است. این بود آنچه از اشعار  
 معزی راجع بامیر ابوشجاع حبشی بن آلتون تاق بدست آمد.

اما از امیر اسماعیل گیلکی طبسی نسبت به بیشتر مدیحه در دیوان معزی موجود است  
 از آن جمله سه قصیده و یک ترکیب بند در مدح این امیر در دیوان معزی هست متضمن  
 نام و کنیه و القاب و محل اقامت او، قصیده اول چنین شروع میشود:

چه گوهر است که کاش غم دهاقین است      برنگ لاله نعمان و بوی نسرین است  
 بمجلس ملکان همنشین زیر و بم است      بزم ناموران مونس ریاحین است  
 نه آینه است ولیکن درو بدست بتان      خیال زلف گر هکیر و جعد پر چین است

ز روی هزل و کنایت عصای پیران است      ز روی جد و حقیقت نشاط غمگین است  
 بدین صفت نبود در همه جهان کهری      مگر شراب که پرورده دهاقین است  
 چنانکه هست ز فضل شراب قوت روح      ز تبغ ناصر اسلام نصرت دین است  
 ابوالمظفر شمس المعالی اسماعیل  
 خدایگان صفی کر خدایگان و خدای  
 بنور وصفوت خاطر چو مرد معراج است      که خاک پای سعایش ماه و پروین است  
 نجات محتحان است تا که در بزم است      نصیب او همه اقبال و عز و تحکین است  
 غریق نعمت او شهریار کرمان است      بزور و قوت بازو چو مرد صفین است  
 و در ضمن مدح می گوید:

کشاده طبع تو همواره همچو دریائست      که موج او زطبس تا در فلسطین است

.....

بحکم فرمان رفتم بحضورت ملکی      که در پرستش او شاه چین و ماچین است  
 ز اشتیاق تو ایوان عیش شیرینم      خراب گشته چو ایوان قصر شیرین است  
 و از این قطعه معلوم میشود که معزی بفرمان او بمأموریتی پیش ملکی (که شاه  
 چین و ماچین در پرستش او بوده اند) و باسم او تصریح ننکرده (شاید ملک ناصر الدین سنجر)  
 رفته و از اینجا میتوان حدس زد که معزی هم نسبت بعقاید باطنیه چندان نظر بدی  
 نداشته که طرف اعتماد امیر اسماعیل گیلکی از رؤسای ایشان واقع و از جانب او سفارتی  
 مأمور میشده است. و از قصیده ذیل که معزی در آن امیر اسماعیل را «تازه کننده دین  
 خیر البشر» میخواند شاید این نکته تأیید میشود بعلاوه در تمام دیوان معزی با وجود  
 آنکه او سلاطین و وزرای سلجوقی را که در جنگ با اسماعیلیه جد و جهدهای عظیم  
 بخرج داده مدحها گفته است و جمیع مقامات ایشان را ذکر کرده بهیچوجه اندک

۱- غرض از شهریار کرمان ظاهراً ابراهیم سلجوقی (۴۹۰-۴۹۵) و مقصود از پادشاه  
 غزنین جلال الدین محمود بن ابراهیم غزنوی (۴۸۱-۵۸۰) است و این گویا از آن بابت بوده  
 است که اسماعیل گیلکی راههای بیابان را که بکرمان و غزنین میرفته امن نگاه میداشته است و  
 از اینجهت متنی بر پادشاهان مزبور داشته چنانکه در قصیده دیگر باین نکته تصریح میکند.



اشاء ای باین طایفه دینه نمیشود در صورتیکه شعرای دیگر معاصر او مثل قاضی او جانی و ابوالمظفر ابیوردی و مؤیدالدین طهرانی که هیچکدام مثل معزی (امیر الشعرا و شاعر رسمی دولت) بسلاطین و وزرای سلجوقی بستگی نداشته اند مکرر بر عقاید اسماعیلیه یا باصلاح ایشان «شیعه الحاد» تاخته و سلطان محمد و یو کیلوق و خواجه قوام الدین احمد بن خواجه نظام الملک و سعد الملک سعد بن محمد آبی وزیر را بمناسبت جنگ با ایشان بسیار ستوده اند.

قصیده دیگر معزی دومه صحرای اهراسماعیل گیلکی چنین شروع میشود:

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| صبح را خوش کن ای خوش پسر     | بمیخواهرگان ده قدح تا بسر     |
| که چون سر بر آرد ز کوه آفتاب | قدح تا بسر خوشتر ای خوش پسر   |
| چو از آب زر شد زمین بهره مند | تو از آب زر کن مرا بهره ور    |
| ترا چشم بادام و لب شکرست     | مرا نقل بادام ده با شکر       |
| کمندی که برسیم داری بمشک     | کمانی که پشته من ای سیم بر    |
| ز خوبان گیتی ترا معجز است    | دهان و سخن بلایان و کمر       |
| کمر ظهیر است و میان ناپدید   | سخن کاملست و دهان مختصر       |
| چو تیر افکند چشمت از ساحری   | بود بر و لم تیز او کارگر      |
| نیاسپید از ساحری تیر اوی     | چو تیغ علاءالملوک از ظفر      |
| معینی کز یافت دولت شرف       | نصیری کزو یافت ملت خطر        |
| حسامی که در ملک ایران زمین   | بدو تازه شد دین خیر البشر     |
| سماعیل بن گیلکی گر شرف       | کفش زمزم است و رکابش حجر      |
| باندیشه نتوان بقدرش رسید     | که اندیشه زیر است و قدرش زیر  |
| قضا و قدر حاصل آید از او     | هر آنچه اندر آرد بوجهم و فکر  |
| اگر چه ندارم روا ترین لویی   | که باشد ناله ای او چو لک سود  |
| تاها کرد اهل دین کرده اند    | چو الحمد و چون قل هو الله زیر |

یابان<sup>(۱)</sup> چنان کرد شمشیر او  
براه یابان یابی شده است  
کنندش دعای سحر هر شبی  
همه را در هر آن ازو شاگرد  
و در آخر مدیحه میگوید:

چو من بر مدیحت کشایم زبان  
چو من بر مدیحت کشایم زبان  
بساغ مدیحه تو هر ساعتی  
گر از حد گذشته است تقصیر من  
چو در شاعری من ندارم نظیر  
چو در شاعری من ندارم نظیر  
زبان را فضیلت نهم بر صر  
ز شایخ ضمیم بر آید سمو  
بتقصیر منکر بعفوم نکو  
ز تو چشم دارم قبول و نظی  
قصیده سوم معزی در مدح امیر اسماعیل گیلکی چنین شروع میشود:

|                                   |                                   |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| خیالی صورت جلالت شکست توبه من     | چه صورتست که دلود خیال توبه شکن   |
| هوای او بدلم درشتست و کوه خواب    | بچه کلیمست که آووی خواب شده شکن   |
| اگر چه آتش عشقش بسوخته است دلم    | همی خورم غم آن ملهووی سیمین تن    |
| که سوزد آتش دوزخ در آن جهان تن او | چنانکه آتش عشقش در این جهان تن من |
| ایا چه سوزن سیمین میان باریکت     | همی خلک غم عشقت درین دلم سوزن     |
| نوا ز غالیه خرمن زده است بر آتش   | مرا هوای تو آتش زده است در خرمن   |
| تو نوو چشم منی تا زمن جدا شده ای  | بجان تو که جهان را ندیده ام روشنی |
| کهی ز اشک صدف کرده ام ز جام شراب  | کهی ز رشک قبله کرده ام ز پیراهن   |
| قد تو بینم اگر سوی سروین کتوم     | رخ تو بینم اگر بشکوم بیو که سخن   |
| ولیکن لوزخ و قد تو کو برافشیم     | مرا نه بر که سخن بایده نه سرو چمن |
| نبرده وار دلم را بتیغ هجر زدی     | دلبروار دلم را بتیغ غمزه مزین     |
| که تیرهای تو بر دل همی چنان کنگرد | که تیرهای علاءالملوک از جوشن      |
| معین دولت عالی نصیر ملت حق        | که هست ناصر اسلام و قلعه دشمن     |

۱- غرض از یابان کویر توت است که جغرافیهون قدیم المفاخره می گفتند.

**حمام دین هدی بوالمظفر اسماعیل**  
 بزرگ شد گهر **گیلکی** بسیرت او  
 هنر ز جوهر او همچنان همی خیزد  
 بر آورد ز گریبان خدمتش سر خویش  
 میان او و میان دگر امیرانست  
 و در آخر مدیحه گوید:

اگر چه هست معزی سزای باد افراه  
 همیشه پرورش او ز شکر نعمت تست  
 بشکر تو نتواند رسید اگر بمثل  
 اگر میان چراغی شده است خاطر او  
 اما تر کیب بند مفصل معزی در نه بند در مدح این امیر **علاءالملوک معین**

**الدوله نصیر المله حمام الدین ابوالمظفر شمس المعالی اسماعیل بن ابی الحسن**  
**گیلکی بن محمد** چنین شروع میشود:

گر چون تو بتر کستان ای بت پسرستی  
 و در آخر این بند میگوید:

بد نیستی از وسوسه چشم تو کارم  
**شمسی** که ازو در همه آفاق شعاع است  
 و در آخر بند دوم:

جانم چو دلم خسته پیکان تو گشتی  
 آن میر که تاج نسب **گیلکیان** است  
 و در آخر بند سوم:

میری که **حمام** او در دین محمد  
 و در ابتدای بند هفتم میگوید:

ای آنکه جهان را همه فخر از حسب تست  
 ای آنکه شهن را همه فخر از نسب تست

رخشنده چو خورشیدی و برنده چو شمشیر  
**تاشمس و حمام** از همه میران لقب تست  
 و در آخر بند هشتم و ابتدای بند نهم:

ای نایب پیغمبر در نصرت اسلام  
 احسان ترا من بغنیمت بشمرم زانک  
 هر چند که جز طبع و دل خاطر من نیست  
 برهان من و حجت من نیست که نظم  
 داند ملک العرش که مشتاق توام من

☆ ☆ ☆

تا دهر بود کار تو پروردن دین باد  
 تا جوهر تو هست ز اقبال مرگب  
 تاهست در انگشت تو انگشتی ملک  
 رای تو در انگشتی ملک بگین یاد... الخ

چنانکه ملاحظه میشود معزی در این اشعار مکرر بر ریاست دینی، امیر اسماعیل و وظیفه او در تازه کردن دین خیر البشر و نصرت اسلام و پروردن دین اشاره میکند و این جمله تمام متناسب با احوال شخصی مثل امیر اسماعیل گیلکی است که مثل همه محتشمین باطنیه آن عصر هم وظیفه دعوت داشتند و هم مأموریت حفظ و دفاع قلاع و زدو خورد با مخالفین. از این تاریخ ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور محتشم قهستان که در سال ۶۵۳ تسلیم هولاکو خان شد قلاع قهستان هموقت در تصرف اسماعیلیه بود و اگر چه هولاکو آن قلاع را مسخر کرد و قدرت اسماعیلیه را در آن سرزمین برانداخت ولیکن اسماعیلیه قهستان معدوم نشدند و هنوز هم از این جماعت عدهای در آبادیهای این ولایت باقی هستند و اگر کسی بدقت تواریخ محلی خراسان و سیستان و کرمان و یزد را تتبع کند میتواند اطلاعاتی راجع بر رؤسا و محتشمین قهستان و دعای اسماعیلیه از عهد امیر اسماعیل گیلکی تا زمان ناصرالدین عبدالرحیم بدست بیاورد. غرض ما در اینجا بیشتر روشن ساختن احوال یکی از ممدوحین شاعر بزرگ معزی بود.

سلطان سنجر در سال ۵۲۵ در همدان فوت کرد و وزیر او خواجه قوام الدین ابوالقاسم افس آبادی در گزینی که نزدی دیستگاه و شمشیر بود پس از آنکه سلطان محمود در مراسم موت بیفتد ارتش خود بجماعتی از امرای اعیان دولت را محبوس یا مقتول کرد و چون محمود مرد و پسرش داود بسلطنت اختیار شد در گزینی مزبور همچنان دروژاوت ماند اما اندکی بعد اموال خود را برداشته بری که در حوزه حکومت سلطان سنجر بود پناهنده شد و سلطان سنجر چنانکه در احوال در گزینی سابقاً گذشت از مدتها پیش نسبت باین وزیر عنایت مخصوص داشت و از او حمایت میکرد.

بعد از آنکه داود بن محمود بسلطنت نشست و قسمت غربی ایران را با آذربایجان که ممالک پتری او بود زیر فرمان گرفت عم او مسعود بن محمد از جرجان بتبریز آمد و بر آنجا استیلا یافت. داود از همدان بتبریز شتافت و شهر را بر مسعود محصور کرد و عم و برادرزاده بعد از چند بار زد و خورد عاقبت در محرم سال ۵۲۶ صلح کردند بدو آنکه خیال سلطنت و خاندانی سلطان محمود از سر هیچیک بپروان رود.

داود و مسعود هر دو قریبات کانی پیش المسترشد بالله خلیفه بغداد فرستادند و هر يك از خلیفه خواستند که خطبه سلطنت را در عراق بنام او بخاری سازد. خلیفه بقرسات کانی مسعود و داود گفت که حکم خطبه با سلطان سنجر است و از ایشان هر کدام میخواهند با و رجوع کنند ضمناً سلطان سنجر هم اطلاع داد که هیچکدام اجازه خطبه ندهد و خطبه بنام خود او بخاری شود.

در این اثنا پسر دیگر سلطان محمد یعنی سلجوقشاه هم که حکومت فارس را داشت با اتابك خود قراجه ساقی از فارس عازم بغداد شد و پیش از آنکه برادرش مسعود بدار الخلافه برسد بدانجا نزول کرد و خلیفه با کرام تمام او را پذیرفت.

کمی بعد از ورود سلجوقشاه بغداد سلطان مسعود هم به همراهی اتابك موصل عماد الدین زنگی بدار الخلافه رسید عساکر خلیفه و سلجوقشاه و قراجه، اتابك موصل را منتهزم کردند و سلطان مسعود چون خبر انهمزام عماد الدین زنگی و حرکت عم خود

## ضمیمه دوم (۱)

نامه سلطان معز الدین سنجر وزیر خلیفه المسترشد بالله

در تاریخ نیمه رمضان سال ۵۲۷

## مقدمه

نامه بسیار معتبری که در اینجا متن آنرا با بعضی حواشی و توضیحات درج می کنیم از اسناد درسی دیوان سلطان معز الدین ابوالحارث سنجر بن ملکشاه سلجوقی است که قسمتی از آن خوشبختانه از دستبرد حوادث محفوظ مانده و جزء مجموعه ای از مراسلات رسمی دیوان سلاطین گذشته ایران است. بناش چند نفر از بزرگان نویسندگان قدیم مثل اتابك منتجب الدین علی بن احمد کاتب معروف بیدیع جونی رئیس دیوان رسائل سلطان سنجر و خواجه رشید الدین محمد بن محمد و طواط بلخی رئیس دیوان رسائل خوارزمشاهیان و خواجه عبدالواسع جلی منشی تاج الدین ابوالفضل نصر بن خلف ملک تیمروز و اتابك علاء الدین عظاملك جونی حکمران عراق عرب و صاحب جهانگشای جونی و منشیان دیوان ملوک آخری غزنویه و بعضی از سلاجقه عراق که در کتابخانه انجمن علمی لندن گرام نسخه ای از آن مجموعه باقی است و اخیراً حضرت علامه معظم آقای میرزا محمدخان قزوینی مد ظله بخرید دولت ایران عکس از روی آن برداشته و نسخه ای از آنرا برای کتابخانه ملی فرستاده اند. قبل از نقل این مکتوب چنین لازم میدانیم که مختصری از اوضاع تاریخی ایران غربی را مقارن تاریخی که سنجر این نامه را بوزیر خلیفه نوشته و احوالی که او را بفرستادن آن واداشته نقل کنیم تا فهم آن آسانتر شود.

سلطان مغیث الدین ابوالقاسم محمود بن محمد بن ملکشاه برادر کوچکتر

۱- این ضمیمه در مجله یادگار س ۹ و ۱۰ ص ۱۳۴-۱۵۵ تاریخ خرداد و تیر ۱۳۲۷

چاپ رسیده است



سلطان سنجر را از خراسان بعراق شنید مقرر شد و بخلیفه تکلیف کرد که بلاو یاری کند تا یجلو گیری سلطان سنجر که بمصمم فتح عراق است برود. خلیفه زیر این بار نرفت ولی برای آنکه از شر مسعود خلاص شود او را بسلطنت شناخت بشرط اینکه سلجوقشاه ولیعهد او باشد و عراق هم تحت حکومت و کیل خلیفه بماند (جمادی الاولی سال ۵۲۶).

اما سلطان سنجر چون از خبر مرگ برادرزاده خود سلطان مغیث الدین بوالقاسم محمود بن محمد اطلاع یافت از خراسان با سپاهی عظیم عازم عراق شد و قصدش این بود که سلطنت را بعد از محمود بر برادر دیگر او طغرل که ملازم رکاب سنجر و پیرونده دست عم خود بود مقرر دارد و برادران او مسعود و سلجوقشاه و برادرزاده اش داوود را تحت امر او بیاورد.

چون سنجر بهمدان رسید خلیفه که بجهات بسیاری از او و از وزیر دست نهانده او در عراق یعنی خواجه بوالقاسم در گزینی ظنین بود و شکوها در دل داشت تصمیم گرفت که بمعیت مسعود و سلجوقشاه و قراجه ساقی اتابک او یجلو گیری سنجر بشتابد و بهمین عزم ابتدا مسعود و سلجوقشاه و قراجه را از جلولو فرستاد و نام سنجر را در عراق از خطبه انداخت و قرار شد که خود او نیز از عقب بیابان خویش پیوندد ولی مسعود و سلجوقشاه و قراجه همینکه بخاب کرمانشاه رسیدند هر قدر انتظار مقدم خلیفه را کشیدند انتظاری بیهوده بود و چون در نزدیکی دینور بلشکریان سنجر که با طغرل بن محمد و اتیم خوارزمشاه و امیر قماج و عیده ای دیگر از سران سپاهی خود همراه بود بر خوردند چاره ای جز جنگ ندیدند.

سپاهیان سنجر در محل پنج انگشت از عمال دینور سپاهیان باران خلیفه را شکستی سخت دادند. قراجه اسیر شد و فرمان سنجر او را کشتند. سپس سنجر کس بطلب مسعود فرستاد و او را که فرار کرده بود پیش خود خواند و بعد از ملامت و تهنیت او را بکنجه بحکومت سابق خود فرستاد و طغرل را رسماً بولیعهدهی خود در سلطنت

خراسان و عاورد النهر بر گزیده بسلطنت عراق منصوب کرد و چون شنید که احمدخان صاحب سمرقند سوبعیان برداشته بعجله بخراسان برگشت و طغرل در جمعی الاخری سال ۵۲۶ در همدان بجای برادر خود محمد بسلطنت نشست و وزارت خود را بفرمان سلطان سنجر درعهده خواجه بوالقاسم در گزینی وزیر سابق برادرش محمد گذاشت.

بعد از مراجعت سنجر بخراسان داوود بن محمود بر طغرل شورید و در غره رمضان سال ۵۲۶ از کنجه و آذربایجان با اتابک خود آق شاهر احمدی بیهمدان آمد لیکن بدون اینکه چنگی با اتفاق افتد لشکریان او پراکنده شدند و داوود با اتابک خود بیغداد پیناه خلیفه رفت و در اوایل ذی القعدة ۵۲۶ بیغداد رسید.

سلطان مسعود هم بعد از شنیدن خبر انهزام برادرزاده خود داوود از کنجه عازم دهر الخلافه شد و در ماه صفر سال ۵۲۷ بآنجا ورود کرد و خلیفه که وجود طغرل دست نشاندۀ سنجر و وزیر او در گزینی را در حدود عراق بدیده خوشی نمی نگریست علی رغم سنجر و طغرل و در گزینی امر داد که مسعود و داوود را با احترام کامل بیه بند و خطبه را بنام مسعود و بعد از او پاسبان داوود خواند و ایشان را با عساکری بآذربایجان و کنجه فرستاد تا هواخواهان طغرل را بکلی از آن حدود برانند (ربیع الآخر سال ۵۲۷) و وزیر خلیفه در این تاریخ خواجه شرف الدین انوشروان بن خالد فینی کاشانی بود.

مسعود پس از چندی بخیال دفع طغرل ولیعهد و نایب سلطان سنجر بیهمدان لشکر کشید و در ۱۸ رجب ۵۲۷ موفق شد که سپاهیان را در نزدیکی همدان متفرق کند. طغرل چون تاب مقاومت نداشت همدان را رها کرد و لوطریق ری و قم و اصفهان بفارس رفته سلطان مسعود در ماه شعبان بیهمدان وارد شد و خطبه سلطنت عراق و جمل یعنی جانشینی سلطان مغیث الدین محمود را بنام خود جاری ساخت سپس در عقب برادر بفارس شتافت.

طغرل از بیم آنکه بماده سپاهیان همراه او بمسعود پیوندد و بیکه و تنها بماند

در ماه رمضان ۵۲۷ بری بر گشت و قبل از آنکه باین شهر برسد در ماه شوال همین سال بروزیر خود خواجه ابوالقاسم در گزینی متغیر شده او را بدار آویخت.

☆

☆ ☆

مراسله سلطان سنجر بوزیر خلیفه مسترشد در نیمه رمضان همین سال ۵۲۷ از خراسان نوشته شده و وزلوت خلیفه را در این تاریخ **فرید الدین نقیب البقیاعلی بن طراد زینی** داشته است که او را مسترشد بعد از مراجعت دادن مسعود و داود ب عراق در ماه ربیع الآخر یعنی قریب بشش ماه قبل از تاریخ وصول نامه سنجر ب عراق بوزارت خود بجای خواجه شرف الدین انوشیروان بن خالد کاشانی برداشته بود هاست.

این نامه چنانکه از ملاحظه تاریخ و مضمون آن معلوم میشود هنگامیکه از طرف سنجر بوزیر خلیفه عنوان شده که طغرل از مسعود (تحت العجمیه) مسترشد خلیفه بنیزم شده و خواجه ابوالقاسم در گزینی هنوز حیات داشته است و غرض سنجر از فرستادن آن از يك طرف دفع نسبتهایی است که خلیفه و درباریان او سنجر را ب آنها متهم می ساخته اند (صلح و مماشات با ملاحده اسماعیلی، حمایت از دبیس بن صدقه مزیدی ملک عرب، خیال سنجر در بر انداختن خلافت مسترشد و برگزیدن کسی دیگر از آل عباس بجای او و بد گوئی او از مسترشد، تحکیمات خواجه ابوالقاسم در گزینی بنام سنجر نسبت بدار التخلافه) و از طرفی دیگر تقریر حسنیت و سوابق خدمات سلطان نسبت ب خلافت و اسلام و ملامت خلیفه در تقویت نفاق بین افراد خاندان ساجوقی و مخالفت با طغرل و لیعهد او و تهدید خلیفه و وزیر او و دعوت ایشان ب ترک این سیره.

مراسله سلطان سنجر در آنجا که سلطان از سوابق مقامات خود و جنگها و فتوحاتی که بردست او میسر شده سخن میراند متضمن بسیاری مطالب تاریخی مفید است همچنین قسمت راجع بطرز معامله او با اسماعیلیه بعلاوه دو نکته بسیار مهم از آن مستنبط میشود که گذر آنها در کمتر از تواریخ معتبر آمده: اول اسم اسلام سنجر است که

بتصریح خود سنجر در این مراسله احمد بوده و هیچکس تا کنون از این اسم سلطان که لابد آنرا ملک شاه در تاریخ ۴۸۱ که پسر ارشد و ولیعهدش احمد فوت کرده باو داده است، دیگر آنکه سنجر از خواندین و نوشتن بکلی محروم بوده است و باعتراف خود در همین مراسله خواندن و نوشتن نمیدانسته و این نیز در شرح حال پادشاه عظیم الشانی مثل سلطان سنجر که یکی از بزرگترین مشوقین ادبیات فارسی است و حکایت شعر دوستی و شاعر پروری و صلات عظیمی که بکوبند کانی بزرگ فارسی زبان داده است از مطالب بسیار دانستنی است.

متن مراسله در مجموعه مراسلات که ذکر آن گذشت بسیار مغلوط و سقیم است و ما تا آن اندازه که ممکن بوده است پاره ای از مواضع آنرا تصحیح کرده ایم و در حاشیه بعضی توضیحات نیز افزوده ایم تا مطالب مندرج در متن روشن تر شود.

☆

☆ ☆

بوده فرموده دیدیم و تعظیم آن واجب داشتیم. جواب این مفاتحت افتاد می گوئیم که الطاف صنع ایزدی از عهد طفولیت و سه سالگی در حق این بنده هر روز بحمدالله تعالی و منته برتراید بوده است و امداد آن متواصل و بحکم نظر و عاطفتی که پدر ما سلطان را تفهمده الله برحمته در تمهید کار ما بود در آن ایام ولایات فسخ بسط بما ایزانی داشت و چندین معروف را از اعیان و ارکان حشم در خدمت ما مرتب گردانید و ما را در کشف کریم خویش می پرورد و رسوم و آداب پادشاهی و جهان داری همی آموخت. چون بغیر ایزدی که او را بود در احوال ما رشد و نهج تفرس کرده بود و این خصایص و مراتب بزرگی که باری تعالی و جلّ ذکره پس از عهد او ما را ایزانی داشت در ناصیه ما دیده اگر چه برادران ما را از ملک و مال و نعمت و سلطنت بسطی و اقر بوده ما در عهد هر یکی از ایشان اندر جهان داری و فرماندهی و سروری با ایشان شریک بوده ایم بلی هر یک از ایشان بن و مال و لشکر قوتها و مدها بود (۱) چنانکه جهانیان را معلومست که ما در میلن همه برادران و اهل بیته ملک و واسطه عقد بوده ایم و دولت را رکن اشد و از خاندان نبوت و خلافت از روزگار قدیم مقتدری و مستظهری بمنایش و عهد و آئوبه و کرامات و تشریفات کریمانه مخصوص و ممتاز و بخدمتهای پسندیده حق آن گزارده و با برادر غیاث الدینا و الدین بیغلده آمده و سلطان سعید بر کیارق و ایلر را که عزم عنوان و تظهوری داشتند و می خواستند که امیر ابوالحسن را بجای برادر او مستظهر بنشانند او آنجا دفع کرده ایم و ایشان را بتاخته و لشکرها قهر کرده (۲) و از عواید و عوایط سرای عزیز

۱- یعنی بودیم برسم قدیم.

۲- سلطان سنجر بار اول در تاریخ ۸ شوال سال ۴۸۹ در ابتدای خلافت المستظهر (وفات مقتدی و جلوس مستظهر در ۱۵ محرم سال ۴۸۷) زمان سلطنت برادر خود بر کیارق بیغداد آمد (عیاد کاتب ص ۲۶۵) و بار دوم در تاریخ ۲۷ ذی الحجه سال ۴۹۴ با برادر دیگر خود سلطان غیاث الدین محمد بعد از انزمام و ازدست بر کیارق و پناه جستن به سنجر و در این مراسم بهین سفر دوم است که سنجر اشاره میکند. در این تاریخ بر کیارق که برادر خویش محمد و مغلوب کرده بود بایکی از امرای مجیدی یعنی ایلر که باو پیوسته بیغداد آمده تاخلیه مستظهر را که مرچند مباحی شعلی سلطنت عراق و آذربایجان و ابرحسب غلبه یکی بر دیگری بنام محمد با بقیه حاشیه در صفحه بعد

مثال عن الدرگاه الاعلی السلطانی الی وزیر دارالخلافه

من انشاء

مؤیدالدین منتجب الملك (۱)

بتاریخ رمضان سنه سبع و عشرين و خمسمائة

صاحب فلان بدانند که مطالعه او رسید و بر رأی ما عرضه کردند و مقامات و مآثر خویش که بر شمرده بود اندر مشایعت دولت و صدق جوالات و دویمتاری ما همچنانست که نموده است و آن حقوق و سوابق که او بدان مستظهرست منسی نیست و محل او همیشه در دولت معمور بوده است و منزلت او موقوف (؟ ظاهرأ: مرموق) و بر مناصحت و صدق لهجت و نقای طینت او در همه احوال اعتماد تمام، و کراماتی که بتازگی از مواقف مقدسه نبویه مستر شدیه اعلی الله انوارها در حق او فرموده اند امور همچنین صائب و نایب باشد و یمین و برکات و مناهج مسلمانان بدان مقرون، ایزد تعالی مبارک گرداند، و این چند فصل را در جواب آن پیش تخت املاء فرمودیم تا بواجبی آنرا تأمل کند و عرض آن واجب دارد.

مناصحتی که فلان میان جانبین بجای آورده است و جلالت حال بیان کرده و از مواقف مقدسه ضاعف الله اقتدارها در جواب آن بتوقیع اشراف آنج لایق آن مکرم و عوایط

۱- اتابک علی بن احمد کاتب جوینی ملقب بمؤید الملك و منتجب الدین یا برعکس (مؤید الدین منتجب الملك چنانکه در عنوان این مراسم آمده) از منشیان سنجر و خال جد علاء الدین عظاملك جوینی صاحب جهانگشای است و مجموعه منشآت او بنام عتبه الکتابه باقیست. برای شرح او و اطلاع در باب عتبه الکتابه رجوع کنید بجلد دوم مجموع مقالات حضرت علامه استاد آقای میرزا محمد خان قزوینی ص ۱۵۶-۱۶۷



مستترندی نیز پیش از آنکه خیالات و تصورات را بخاطر اشراف راه دهند نیکوینها و تشریفات بزرگ یافته‌ایم و بشرایط طاعت‌داری و اخلاص قیام نموده و بنام بزرگوار شمس‌الیزده و تاج‌نشین و مانجین و سند یا جوج و مانجوج و حدود قندهار و سومات همه ملوک و سلاطین و گردنکشان تر کستان و دیگر ولایات را بر طاعت او مستقیم داشته و غزوات عظیم کرده و ائوف الفوف کفار را طعمه سباع گردانیده و ضیبت آفران زنا و قواب او را حاصل کرده و خطبه و شگه بنام اشراف در همه ولایات مستمر داشته و صحت دین و پناکی عقیدت خویش اندرین دانسته و اقتدا اندرین مقانی بآباء و اشراف بخوش کرده و یک لحظه و یک نفس از آن فزونی نداشتند و هر که بخلاف این بوده است او را کفر راه خوانند. این یک فصل مقدم داشتیم بحکم آنکه اصل همه مقاصد بود و شرح الدین (۱) پیش ما بوده است و سخن ما در هر بابی شنوده و بدین احوال واقف گشته و دانسته که سخن ما از همه شوایب و غوائل دور باشد و غدر خیانت و مکر و خدایت هرگز بحضرت ما راه نیافته است و باطنع و اخلاق ما جز راستی [و] وفاداری و حسن عهد برزیدن و حلهما نگاه داشتیم و بنگار بستن و بر غایت حقوق کوشیدن انشایی نداده اما چون از جاهایی که وفایم داریم نجا ییتم و بر خلیایی که تکیه کنیم راه نیاییم و آنجا که عاطفت و شفقت برزیم بحق آن تشنه‌اند و سواج اخلاق یاد نیارند بدین مقانی اغضا فرمودن و غصه‌ها بخرج نمودن ناممکن باشد، دل آنرا احتمال نتواند کردن که مجال صبر اندر آن تنگ آید و اوصاف بشریت از آن نیفزاید (۲) و بزرگان و لجبانه‌دیدگان و اهل رأی و تدبیر در حضرت خلفا و ملوک از بهر آن باشند تا در غور کارهای ژرف بنگردند و عواقب و سرانجام آن بدانند و

بقیه حاشیه از صفحه قبل

بر گیان میخواند و بتلاقی آنرا از نام بر گیانق برگردانده و باشم محمد خوانده بود کاملاً تحت اثر خود میخواند و چنانکه از من میخواند ملوک بود و در مواضع اشاره‌ای بآن نیست و چنانچه داشته است امیر ابوالحسن بن مقتدی برادر خلیفه را بجای او بخلافت بنشانند. چون سنج و محمد بیعت داد و سیدند باران بر گیانق او را که سخت مریض بود بواسطه بزدل و خلیفه محمد و سنج را بقتد خواست و خلعت داد و بدست خود ایشان را لوا بست و در دیوان وزارت امر داد بنام محمد خطبه خوانند و هر روز با هزار تمام عراق و غراسان برگردانند.

۱- مفهوم شد مقتود از این شرف الدین گشت ظاهر از آن شرف الدین ابو شرفان بن خالد کاشانی وزیر سابق خلیفه است.

و مقادیر و مراتب ارباب دول نگاه دارند چه هر وقت که دقیقه‌ای و نکته‌ای فرو گذارند و آنجا که توقیر باید و سخن از اخلاق (۳) و بزرگ داشت باید گفت بخشی اندیشند و از رعایت حقوق بزرگ تغافل نمایند و حشتهای بی‌پایان تولد کند و آزارها مایه گیرد تا سبب فتنه و تشویش عالم گردد و نااهلان و فرومایگان در افساد ذات البین و تبیخ و رشور کوشند تا خویش را با اصحاب مناصب بزرگ در رسانند، و میثاق آن سخن آنستکه ما پادشاهی جهان را از خداوند جهان جلت عظمت یافته‌ایم و باستحقاق و میراث بدان رسیدیم و از پدر وجد امیر المؤمنین رضوان الله علی‌الماضین منهم و ادام سلطان الباقي لواو عهد داریم (۱) و امروز ایند تعالی همه جهان را در تحت تصرف و امان ما دارد بفضل و رأفت خویش چنانکه معلوم است که همه نشاندگان و نایبان ما اند و در هر حضرتی و مملکتی از دیار اسلام و کفر و در نوبت ایالت و سلطنت ما پادشاهی سه قرن و سه بطن زیادت گشته است ابتدا از دار الخلافه بگیریم آنکه مکه و مدینه حرسها الله پس غزین و ماوراءالنهر و روم و هند و دیار عرب و یمن و قباایل ایشان، بحمد الله و منه که هر روز ایند جل جلاله ملک و دولت این مستحکم تر می گرداند و در ولایت و مال و لشکر و فرمان می افزاید، ما هر روز اندرین کامرانی متواضع تریم و ببندگی و حاجتمندی خوش معترف تر و نعمتهای ایند را جل ذکره شاگرد و در متابعت و مشایعت سرای عزیز غالی [نو] و در همه احوال چنانکه باری جل ذکره بر آن مطلع است یقین ما درست بوده است و اکنون که عصر پیری در آمد و شیب اثر کرد (۲) بحمد الله تعالی که هر روز نیت و اعتقاد ما نیکوتر است و در نیک و بد و شادی و اندوه و اعتماد و فضل و عصمت و کفایت باری عز اسمه داریم و

۱- معلوم شد که سنج در عهد جد مستر شد یعنی مقتدی (۱۳ شعبان ۶۷۰-۶۷۱ هجری ۸۲۷) که طفلی خردسال بوده است (تولد سنج در سال ۴۷۷) چه مقامی داشته که مقتدی او را لوا و عهد داده و در سابق نیز که که از روزگار قدیم مقتدوی و مستطیری بنشایر و عهد و الویه میزد و مخصوص بوده. ظاهراً چنانکه در همین نامه بباید سنج را ملک شاه از سه سالگی (لا بد بر سه ساله) به میت اتابکی) بعه مملکت امرای مزیدی که مطیع و دست نشاند سلطان سلجوقی بودند فرستاده بوده و او در قلمرو بهاء الدوله منصور بن دیب مزیدی و پسر او سیف الدوله صدقه میزیسته است.

۲- سنج در این تاریخ ۵۰ سال داشته است و عجب آنکه این سن را سن پیری و شیب مینامد.

در حق مسلمانان و کفار رعایا همیشه نیکویی اندیشیده ایم و سرپرست و عقیدت از همه اندیشه‌های نمیم و ارادت ظلم و عدوان صافی داشته ایم و از تجبر و تکبر و نخوت و استطالات بر خلق خدای تعالی دوری جستیم و خویشتر را از قواعد جباران و فرارنه صیانت کز چو و راه وصول اصحاب حاجات بحضرت خویش سهل و آسان گردانیده و حجاب ترفع از میان برداشته و بقدر میسر اولیا و اصفیا و حشم و رعایا [را] اشفاق و مواسات فرموده و خویشتر را بنده گناهکار ضعیف شناخته، چه معلوم است که از همه اموال و ذخایر دنیا در روزی دو قرص و یکسوتی بیش نصیب ما نیست و میدانیم که پدر و جد و اعمام و احوال ما و دیگر ملوک و سلاطین عالم نیز جمعی که فراهم آوردند بگذاشتند و ملک باقی جز آفریدگار را نتواند بود و هر چند در جهاننداری و سیاست جمهور هر جنس تصرف و تغلب رود رفته باشد؛ اما اعتقاد ما اینست و تابوده ایم بر سیرت و سنت اسلاف خویش رفته ایم و تعظیم و طاعت‌داری خاندان امامت و ائمه و مقتدی خویش آل عباس رضوان الله علیهم اجمعین واجب دانسته و برین جمله نشو و نما و تربیت یافته و آن ولاء و مودت باخون و گوشت ما آمیخته؛ و چون حال برین جمله [است چونست] که هر وقت ما را بیگانه گردانند و شبهت و ربیت و حدس و ظن سخن گویند و شنوند و از ممالیک و موالی ما بر ما یکی را<sup>(۱)</sup> مستظهر سازند و اموال و نعمت بسیار بریشان هزینه کنند تا درهای فتنه گشاده گردانند و بلاد اسلام شوریده و نایامن کنند و مالها و خانه‌های مسلمانان اندر آن مستهلك شود و معلوم است که این جماعت که بدان حضرت التجا ساخته‌اند<sup>(۲)</sup>، و آنها که در بیشتر ممالک متمکن و متغلب‌اند و اوامر ایشان شرعاً و رسماً نافذ و طاعت و اذعان فرمان ایشان را واجب و لاکی طایفه و شرنمه از کسانی که ترسیده و رسیده گناهان خویش باشند بجایی التجا سازند و در حال ابا و شقاق خویشتر را ناموسی بپند ازیشان چه اعتضاد و استظهار توان ساخت؛ و چون رایات ما پدید آید و آفتاب حضرت ما روی نماید و پادشاهای نصرت بجنبد و اقبال و تأیید الهی بکین برکشاید و سلاطین اقالیم و ملوک

۱- در اصل: مکبر

۲- ظاهراً از اینجا چیزی افتاده چه مطلب بهم مربوط نیست.

طوایف و ارکان دولت و اعضاد ملت و حماة بیضه اسلام و اهل بصارت و تجارب درسایه آن بغنوند در آن مقام گاه که ثبات خواهد نمود؟ و تعجب از آن می‌نمائیم که چون حادثه فرزند محمود افتاد و ملک عراق مضطرب گشت ما از جهت ترتیب آن ملک و اصلاح کارهای فاسد گشته بدان جانب نهضتی فرمودیم تا گاه قراجه و جماعتی را از مفسدان بمخالفت و مجاربت ما فرستادند<sup>(۱)</sup> مگر نبود که باد داری و آخر در آن حضرت که اندران<sup>(۲)</sup>، مقابله آن رایات چند سلاطین و ملوک و خاقان ایستادند چون سلطان سعید بر کیارق و امیرداد حبشی و قدرخان و محمدخان و سلطان غزنین و فرزند محمود باجمله لشکرهای عراق و ملک ترکستان [و] آن که باخوارزم کردیم و احوال این همه قوم باجمعیهای لشکر بی‌عدد که داشتند چون شد و از تصاریف و مقادیر وضع الهی چه دیدند و امروز آن ولایات و ممالک که ایشان را بود در دست و ابالت و بتصرف کیست و ثواب و عمل کدام دیوان دارند؛ و چون آن جماعت مفسدان سیاست‌یافتند و مواکب ما بینج فرسنگی بغداد رسید و آن لشکرهای بی‌قیاس و موتور و آزرده و رنجه کشیده و زیانها دیده و چنگال<sup>(۳)</sup> طمع نیز کرده و منتظر تله‌ستوری بایند که در آن ولایت تازند و از آنچه بایشان رفت انتقامی کشند و زیانهای خویش را جبری طلبند در چنان حال حلم را کز بستن و نزعات شیطان را بایمان قهر کردن و عنان جذبات نفی را از سورت غیظ و غضب باز ستدن و بر صورت مجاملت و مراقبت تافتن همانا از جمله عظیماست امر و جسیماست متن باشد و چنان دانستیم که درین بزرگی داشت قدر و آن شفقت و اعظام و احترام که واجب داشتیم بمبالغتها رود و اندر مقابله آن فراوان تعطف و تلافی و اعتدال و امتنان فرمایند

۱- قرائت این جمله میسر نشد ولی مطلب واضح است چه سنجر میگوید که خلیفه که قراجه را بچنگی او فرستاده بهتر بود که احوال کسانی را که مثل برکیا و وزیر حبشی و قهرخان و محمدخان و پادشاه غزنین و برادرزاده سنجر محمود بن محمد که همه مغلوب و منهزم شده بپاد می‌آورد و بچنین اقدامی مبادرت نمیورزید.

۲- اشاره است بمغلوب کردن سنجر در جمادی الاخری سال ۵۲۶ لشکران مسعود و سلجوق‌نشا و قراجه را در پنج انگشت دینو و نزد بکشیدن او بپنداد و برگشتن به اموال و انهر برای دفع عصیان احمدخان صاحب سر قنده سنجر در این نامه این مراجعت خود را بر عایت احترام خلیفه منسوبه میداده و منت عظیمی از این بابت بر او تحمیل میکند

در حق مسلمانان و کافران همیشه یکویی اندیشیده ایم و سریرت و عقیدت از همه اندیشه‌های نمیم و ارادت ظلم و عدوان صافی داشته ایم و از تجبر و تکبر و نخوت و استطالات بر خلق خدای تعالی دوری جسته ایم و خویشتر را از قواعد جباران و فراغه صیانت کرمه و راه وصول اصحاب حاجات بحضورت خویش سهل و آسان گردانیده و حجاب ترفع از میان برداشته و بقدر مسور اولیا و اصفیا و حشم و رعایا [را] اشفاق و مواسات فرموده و خویشتر را بنده گناهکار ضعیف شناخته، چه معلوم است که از همه اموال و ذخایر دنیا در روزی دو قرص و یکسوی بیش نصیب ما نیست و میدانیم که پدر و جد و اعمام و احوال ما و دیگر ملوک و سلاطین عالم نیز جمعی که فراهم آوردند بگذاشتند و ملک باقی جز آفریدگار را نتواند بود و هر چند در جهان داری و سیاست جمهور هر جنس تصرف و تغلب رود رفته باشد، اما اعتقاد ما اینست و تا بوده ایم بر سیرت و سنت اسلاف خویش رفته ایم و تعظیم و طاعت داری خاندان امامت و ائمه و مقتدی خویش آل عباس رضوان الله علیهم اجمعین واجب دانسته و برین جمله نشو و نما و تربیت یافته و آن ولاء و مودت باخون و گوشت ما آمیخته، و چون حال برین جمله [است چونست] که هر وقت ما را بیگانه گردانند و شبیهت و ربیبت و حدس و ظن سخن گویند و شنوند و از ممالیک و موالی ما بر ما یکی را<sup>(۱)</sup> مستظهر سازند و اموال و نعمت بسیار برشان هزینه کنند تا درهای فتنه گشاده گردانند و بلاد اسلام شوریده و نایمن کنند و مالها و خانه‌های مسلمانان اندر آن مستهلك شود، و معلوم است که این جماعت که بدان حضرت التجا ساخته اند<sup>(۲)</sup>، و آنها که در بیشتر ممالک متمکن و متغلب اند و اوامر ایشان شرعاً و رسماً نافذ و طاعت و اذعان فرمان ایشان را واجب، و اگر طایفه و شرذمه از کسانی که ترسیده و رسیده گناهان خویش باشند بجایی التجا سازند و در حال ابا و شقاق خویشتر را ناموسی دهند از ایشان چه اعتضاد و ایستظهار توان ساخت، و چون رایات ما پدید آید و آفتاب حضرت ما روی نماید و بادهای نصرت بجنبید و اقبال و تأیید الهی بکمین بر کشاید و سلاطین اقالیم و ملوک

۱- در اصل: مکبر

۲- ظاهراً از اینجا چیزی افتاده چه مطلب بهم مربوط نیست.

طوایف و ارکان دولت و اعضاد ملت و حماة بیضه اسلام و اهل بصارت و تجارب درسایه آن بفرمودند در آن مقام گاه که ثبات خواهد نمود؟ و تعجب از آن می‌نمائیم که چون حادثه فرزند محمود افتاد و ملک عراق مضطرب گشت ما از جهت ترتیب آن ملک و اصلاح کارهای فاسد گشته بدان جانب نهضتی فرمودیم تا گاه قراجه و جماعتی را از مفسدان بمخالفت و مجاربت ما فرستادند<sup>(۱)</sup> مگر نبود که ناداری و آخر در آن حضرت که اندران<sup>(۲)</sup>، مقابله آن رایات چند سلاطین و ملوک و خاقان ایستادند چون سلطان سعید بر کیارق و امیرداد حبشی و قدرخان و محمدخان و سلطان غزنین و فرزند محمود باجمله لشکرهای عراق و ملک ترکستان [و] آن که باخوارزم گردیم و احوال این همه قوم باجمعه‌های لشکر بی‌عدد که داشتند چون شد و از تصاریف و مقادیر وضع الهی چه دیدند و امروز آن ولایات و ممالک که ایشان را بود در دست و ایالت و تصرف کیست و ثواب و عمل کدام دیوان دارند، و چون آن جماعت مفسدان سیاست یافتند و مواکب ما پنج فرسنگی بغداد رسید و آن لشکرهای بی‌قیاس و موتور و آزرده و رنجها کشیده و زیانها دیده و چنگال<sup>(۳)</sup> طمع نیز کرده و منتظر تلوستوری یابند که در آن ولایت تازند و از آنچه بایشان رفت اشقامی کشند و زیانهای خویش را جبری طلبند در چنان حال حلم را که برستن و نزاع و شیطانی را بایمان قهر و کوهی و عنان جذبات نفس را از سورت غیظ و غضب باز ستند و بر صورت مجاملت و مراقبت تافتن همانا از جمله عظیماست امر و جسیماست منن باشد و چنان دانستیم که درین بزرگ داشت قدر و آن شفقت و اعظام و احترام که واجب داشتیم مبالغتها رود و اندر مقابله آن فراوان تعطف و تطف و اعتدال و امتنان فرمایند

۱- قرائت این جمله میسر نشد ولی مطلب واضح است چه سنجر میگوید که خلیفه که قراجه را بجنکته او فرستاده بهتر بود که احوال کسانی را که مثل برکیا و ق و امیر حبشی و قدرخان و معبدخان و پادشاه غزنین و برادرزاده سنجر محمود بن محمد که همه مطلوب و منہزم شده بیاد می‌آورد و بچنین اقدامی سبابت نیور و به.

۲- اشاره است بغلوب کردن سنجر در جمادی الاخری سال ۵۲۶ لشکرهای مسعود و سلجوق شاه و قراجه را دو پنج انگشت دینور و تزدیک شدن او ببغداد و برگشتن به اموال و انهر برای دفع عصیان احمدخان صاحب سمرقند. سنجر دو این نامه را بولایت خود را بر عایت احترام خلیفه منسوب میداد و منت عظیمی از این بابت بر او تحمیل میکند.



خود شکلی دیگر حادث شد و طریقی دیگر پیش گرفتند بعداً مطمع و توفع همه آن بود که هر چه سازند مشاورت با ما کنند؛ و اگر از خواجه ابوالقاسم انسبادی کلمه ای یا سوءظنی بوده است بوقت خویش بجانب ما نویسند و بیان آن بنمایند تا بیک مثال و اشارت تدارک کنیم و همگان را مطیع و منقاد آن حضرت گردانیم. چنانکه ما هستیم بی آنکه چندین فتنه در جهان پیدا شدی و خونهای ناحق ریخته شدی و ولایت خراب گشتی و امروز سرای عزیز امامی را اختیار میباید که خروج فرماید و امور و مصالح اسلام و مسلمانان در ضبط بسطت و مناشیر خویش آرد و بغزوات روم و فرنگ و ترکستان و هندوستان و قهر ملحدان رغبت نماید، خیره [؟] این عزم درست باید کرد تا بنیابت و اسفسالاری در پیش ایستیم و دشمنان دین حق را بعون ایزدی قهر کنیم و هذه حقیقه. و دیگر بسمع ما میرسد که میگویند بر سبیل تشیع که ملحدان را امان داده است (۱) آنهم از آن سخنانست که بهر اد میرسانند و آن اثر که مارا و حشم مارا بوده

۱- عطا ملک جوینی در تاریخ جهانگشا (ج ۳ ص ۲۱۳-۲۱۴) مینویسد: «سلطان سنجر را چون ملک قرار گرفت بتدارک کار آن جماعت ابتدا لشکر بپهستان فرستاد و سالها مفاصمت تمام بود و حسن صباح در تحری مصالحت و سولان میفرستاد و قبول نمی افتاد. حسن صباح جماعتی از خواص سلطان را با انواع مصادی بفریفت تادویش سلطان حفظ الغیبی می کردند و از خادمین یکی را سالی خطیر بفریفت و کاردی بفرستاد تادویشی که سلطان مست خفته بود کارد را در پیش تفت در زمین نشانده. چون سلطان بیدار گشت و کارد بدید از آن اندیشناک شد و چون آن تهمت بر کسی نمی بست باغضی آن اشاوت فرمود حسن صباح رسولی فرستاد و پیغام داد که اگر نه بسلطان اودت خیر بودی آن کارد را که در زمین دوش می نشانده دو سینه نرم استوار کردند سلطان بترسید و بدان سبب مصلح ایشان مایل شد، غرض آن که بدین تمویه سلطان از دفع ایشان نکول کرد و در ورو کار او کار ایشان ترقی گرفت و از خزاین املاک که در ناحیت قومس بدیشان منسوب بود سه هزار دینار ادرار فرمود و دو پای گره کوه بر سمیل بدرقه و باج ایشان را معین کرد تا اندک باجی از ابناء السبیل میگرفتند و تا اکنون آن رسم از آنست و از مناشیر سنجر در کتابخانه ایشان چند منشور که بار مانده بود باستمال و احاد ایشان دیدم و از آن بر فرور اغراض و سلامت طلبی سلطان استدلال گرفت (یعنی گرفتن)، القصه در عهد سلطان آسوده و مرفه بماندند. شرایط مصالحه سنجر با اسماعیلیه الموت چنانکه از زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشی بر می آید بقرا و ذیل بوده: «اول آنکه از نو قلعه ها بنیاد نکنند. دوم سلاح و آلات حرب نخرند، سیم

بقیه حاشیه در صفحه بعد

است در قهر ایشان یاد نیارند و ندانند که مثل آن بهیچ وقت نبوده است.

اول مصاف بوزجان (۱) که ما را بود با سلطان برادر بر کیارق و امیر داد حبشی آلتو تاق معروف و مشهور است که سی هزار ملحد مدد آمده بودند بیرون سیصد مرد نجستند دیگران همه علف شمشیر ما شدند و دیگر جنگ طیس و درونک (۲) (۳) که مباشر آن امیر اسفسالار بر غش بود کم ده هزار کشته نیامدند و در جنگ با دارمنور (۲) (۳) که امیر اسفسالار تاج الدین فرخشا را فرستاده بودیم هم دوهزار کشته بودند و بجزر جان و دهستان و اطراف مازندران که بچند نوبت مثالهاداده ایم و بناحیت و دیار بسطام و دامغان بدفعات بی عدد ملحدان کشتند و قلعه (۴) را باز بستند و خراب کردند و درین نوبت

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مردم را بر عقیده و طریقه خود دعوت نکنند، فقهاء فضولان این مصالحه مذموم داشتند و سنجر را بدوستی ایشان متهم کردند و بدین مصالحه بروزگار او کار ایشان در ترقی بود... در ذی حجه سنه ۵۱۱ سلطان سنجر ابراهیم... را بالموت باستدعای مصالحت فرستاد تا بتأکید عهد و موافق مؤکد شد...

مستتر شد خلیفه بسبب مصالحه سنجر با رفیقان و نزاریان و کیا بزرگ امید سیاه علم بغون مردم خراسان فتوی کرد و در آنجا ذکر کرد که: الا اهل الخراسان قدالحدوا و جحدوا بآیات دهم و عصوا رسله فاقتلوهم حیث وجدتموهم... ۱- رجوع کنید باحوال امیرداد حبشی بن التون تاق صفحه ۲۸۵ از همین رساله.

۲- مقصود از این کلمه معلوم نشد ظاهراً این کلمه تحریفی است از درک یا دره از قلاع متصل بسیستان و از مضافات مومن آباد در قهستان (پانزده فرسخی جنوب طیس مسینان) که از قلاع اسماعیلیه بوده است. یرغ سیه سالار دوبار با سر سنجر بقلع اسماعیلیه دوقهستان و طیس ناغت برد یکی در سال ۴۹۴ دیگری در سال ۴۹۸ و دوبار این حمله دوم بود که سنجر با اسماعیلیه صلح کرد و ایشان را امان داد و قرار شد که اسماعیلیه حصاری جدید نساژند و سلاح جنگ نخرند و مردم را بمقاید خود دعوت ننمایند (این الاثر و وقایع سالهای ۴۹۴ و ۴۹۸) و این شرایط همانهاست که در فوق آنها را از زبدة التواریخ نقل کردیم و در همین مراسله نیز سنجر با آنها اشاره میکند.

۳- مقصود از این کلمه و ضبط آن نیز معلوم نشد، ظاهراً غرض از آن همان منور سمجوری است که سابقاً در احوال امیر حبشی ذکر او کردیم (رجوع کنید به صفحه ۲۸۱ از همین رساله) و گفتیم که او بعد از استیلای اتابک کلساوغ با اسماعیلیه ملتی شد و ایشان را بپهستان آورد ۴- مقصود از قلعه بطور عام همان قلعه کرد کوه دامغان است.

باز پس معلوم است که بهمه حصارهای خراسان لشکرها را قریب فرمودیم و فرستادیم، هم ده پانزده هزار از ایشان کشتند (۱) و آنچه از آن ملاعین بردست ما و حشم ما هلاک شده باشند خود کامحسور است، لیکن چون آن مفسدان از فتک و قتل غیله و انواع مکر و حیل فرو نمی‌یستادند و چندین امام و سقاسالار بزرگها را از خیار امت هلاک میکرده‌اند و راه‌ها را ایمن می‌داشتند و مسلمانان را گمراه می‌کرد موهل چند چون ناحیت سبز (۲) و کوسویه و زوزن و مایژناباد و دیه‌های خواف و باخرز بشیخونها و مغافسات فرو می‌گرفتند و می‌کشتند و کاربانه‌ها (۳) میزدند هم از جهت رعایا و عامه اسلام و ائمه و معروفان خروش برآمد و بدرخواست و التماس ایشان بود که آن سگان را امان داده شد برین شرایط که دعوت البته نکنند و در شهرهای بزرگ نزول نسازند و بر عیثی مشغول باشند و راه‌ها ایمن دارند و چون پیش ازین ایشان همه مسلمانان را ترسانده بودند سخت، نزدیک بود که هر آن مردم که در مجاورت نواحی ایشان بودند دریشان کریزند و مذهب و مقاتل ایشان گیرند رغبه و فساد و ضرر آن شاملی خواسته بود.

باری تا این قرار افتاده است آن خوف و خطر برخاسته است و دلیل بر آن آنکه در این مدت هیچ کس بدیشان التجا نساخته است و ایشان تا (۴) دعوت کردن نداشته‌اند و ندارند بل که بسیار ملتجیان و منتمیان بهن حال از ایشان برگشتند و آنچه درین معنی رفت و بدین سبب رفت و این دواعی بسیار است و پوشیده نیست که در زمین عراق ملحد

۱- ظاهر از «این نوبت باز پسین» که سنجر در اینجا بآن اشاره میکند همان حمله دوم یرغش سپهسالار است در سال ۹۸۸ هجری بقلاع قهستان و طبرستان که پس از کشتار بنیاد از اسماعیلیه بشعوت و صلاحیه بعضی از درباریان سنجر ایشانرا امان داد و بشرایط مذکور دومت با ایشان صلح کرد و همین مصالحه بود که بگفته ابن‌الاثیر و صاحب زبدة التواریخ باعث منته شدن سنجر بدوستی ایشان شد.

۲- در اصل: شیراز و گویا شبهه نباشد که این ضبط غلط است و صحیح همان سبز یعنی شهر اسفزار از بلاد معروف سیستان است و بلاد دیگر مذکور دومت هم از بلاد قدیم قهستانه ما بین این ولایت و نیشابور.

۳- یعنی کاروانها.

۴- همان تاب بمعنی قدرت.

بیش از آن است که بخراسان بایستی که از دارالخلافه و از پادشاهان آن طرف صدیک آنچه ما کردیم و فرمود (۱) اثری پدید آمده بودی و کفار و فرنگ چندین سالهست تا در بلاد شام و عراق و غیر آن استیلا گرفته‌اند و بیت المقدس که قبله انبیا علیهم السلام بوده است مرتع الخنزیر و بیاع خانه خمر ساخته‌اند و بعورات مسلمانان دست‌خرازیها کنند و بر اموال و دماء و فروج حکم میرانند (۲) و از دیگر طرف از کفار و شک و ابخار معلوم است چه نکایتها و قتل و تهب در بلاد اسلام پدید آمد و آن منکرات را هیچ غمخواری و دلسوزی نبوده است و نیست، چگونه است نزدیک خدای تعالی و رسولش خویشتن را مقصر می‌دانند یا مغفور و متوفّر؟ باری درین ولایت و ممالک که بحکم ماست و لله الحمد و المنة همه ثغور اسلام مسدود است و برادر و آن کار بعدت و آلت و استظهار بسیار مشحون و از دیوان الوف الفوف اموال سنة بعد سنة بمصالح ایشان و خاقان بزرگ و امرای نامدار و سپهسالاران مصروف بالشکر ماوراءالنهر و کاشغر و طراز و حشم خوارزم تا بحدود بلغار و نیمروز و کابل و زاولستان و دیگر ولایات که تفصیل آن دراز شود همه در هر ولایت در نحو آن ملاعین و مشرکان نشانده‌ایم و مرتب گردانیده و بقرایشان مثال داده و لاجرم فتحنامه‌ها بحضرت متواتر میرسد و هر روز دولت اسلام را در آن دیار بسطت زیادت میگردد، اینک درین عهد نزدیک چند فتح بر آمده است و لله الحمد که از جانب خوارزم چند ماه بود تا خوارزمشاه بالشکری عظیم از جانب ثغری که معروف و مشهور است و آنرا جند خوانند بقعر ترکستان فرو رفته بوده است و خطرها تحمل کرده و بامملکتی و مقتضی که او را در میان کفار بزرگتر دانند او را ملاقات افتاد و ایزد تعالی بملطف و فضل خویش نصرت و تأیید لوزانی داشته تا آن کافر را بشکسته است و حریمت گرفته و خلق بسیار از ایشان بکشته و غنائم و سببی و مال بی‌قیاس او را روزی بوده

۱- یعنی فرمودیم بر رسم قدیم.

۲- ابتداء حمله صلیبیون، فرنگی یسواجل شام در سال ۹۰۰ هجری و فتح بیت المقدس بدست ایشان در سال ۹۲۲ هجری ۳۵ سال قبل از تاریخ تحریر این مرآة

در رمضان سلامت با مقر خویش رسیده و مارا ارمغانها فرستاده<sup>(۱)</sup>. و دیگر خان کاشغر را بکه ما نشانده ایم و فرستاده همچنین فتح سنی برآمده است و فتح نامه فرستاده و شرح داده که آن کافر طاغی اعور<sup>(۲)</sup> را که چندین سال بود نازاقصای ترکستان خروچ کرده بود با جمعیکه در حصر وعد نیابند و قصد دیار اسلام داشته و ازو خشیتی و رعبی عظیم در دلها افتاده بچند منزل از آن جانب کاشغر پیش او رفته بودند و لشکر کشیده و بعون و نصرت ایزدی او را کشته و لشکر او را بهم بر شکسته و اسیر و آواره کرده بعد از آنکه از جانبین کشش و کوشش عظیم رفته بود و اسلام و مسلمانان را از شر او و فساد آن کافران امنی و فراغتی کلی حاصل شده. و الحمد لله رب العالمین این دو فتح خطیر است که بتازگی درین دیار ایزد تعالی میسر کرده است و له الحمد علی ذلك.

و دیگر در معنی ملک عرب دیس<sup>(۳)</sup> بارها عنایت رفت و ترییتها، ما آن حال را کشف و بیان کرده ایم و گفته که بسبب آنکه ما را در روزگار کودک کی بجله نزول افتاده است و امیر صدقه مارا خدمتهای پسندیده کرده و آن پسر را هم در آن سن پیش ما آورده و بما سپرده و از ما عهد و سوگند خواسته که بوقت امکان او را نیکو داریم و اگر بحضرت ما التجا سازد او را عنایت فرماییم چون گریخته بخراسان آمد از ما جز شفاعت در حق او چیزی نرفت و چون قبول نیفتاد و از سرای عزیز شکایتها فرمودند از وی معلومست که فرمودیم تا او را مدتی محبوس بداشتند و چون کار از حد بگذشت و شفیعان

۱- از این جنگ بهیچوجه اثری در تاریخ بدست نیامد و باینکه سنجر در این مرحله بآن اهمیت زیاد داده لابد بآن علت که جنگی بوده است با ترکان مشرک حدود چندکمی کیفیات آنرا ضبط نکرده.

۲- غرض از «کافر طاغی اعور» یکی از گورخانان قراخانی است که اعور بوده و دو سال ۵۲۲ باجمعی کثیر بمحمود کاشغر آمده و صاحب کاشغر یعنی احمدخان بن حسن دست نشانده سلطان سنجر او را از آنجا رانده و شکستی سخت داده است (ابن الاثیر در حوادث سال ۵۳۶)

۳- مقصود ملک العرب دیس بن سیف الدوله صدقه بن بهاء الدوله منصور بن دیس مزیدی امیر حله است که بعد از قتل پدر خود سیف الدوله بر بربره و هیت و انبار و اصال فرات و رجه و نصیبین استیلا یافت و بین او و مسترشد خلیفه همه وقت کشمکش و نزاع بود.

بزرگه انگیزفت فرمودیم تا او را اطلاق و تسریع کردند تا هر کجا خواهد رود؛ او را ولایت و لشکر نداده ایم و ترییتی نفرمودیم<sup>(۱)</sup>.

و دیگر آنچه می نمودند که کسی دیگر از آن عباس یا علویان اختیار باید کرد، ایزد تعالی داند که این سخن بیهوده نزدیک ما عظیم مستنکر است و گورنده را زجرها فرموده ایم که هرگز این صورت نبیند که ما مذهب و معتقد خویش بگردانیم و از امامان خویش که فوز و نجات دوسرای در متابعت ایشان دانیم برگردیم. و اگر سرای عزیز در توقیر و احترام جانب ما بر سنت پدران خود نخواهد رفت ما باری در طاعت داری و متابعت و موالات خاندان بزرگه عباسی بر سنت پدران خویش خواهیم رفت و تا باشیم خواهیم بود. و کرا یار کی<sup>(۲)</sup> باشد که در حضرت ما بخلاف این گوید؛ اعتقاد ما اینست و سیرت و سریرت چنین که نمودیم و هرگز از جهت ما بردار المخلافه کلفتی و مشقتی و مؤتی نیفتاده است و معلوم است که بعد برادران ما یک داوالمملک ایشان بیفداد بوده است و پیوسته آنجا می آمده اند و مقام دراز می کرده چنانکه هر دفعتی بمبلغ ششصد هفتصد هزار

۱- دیس بعد از آنکه در سال ۵۱۶ از مسترشد شکست خورد بشام گریخت و از آنجا بهمدان پیش طغرل بن محمد و لیمه سنجر آمد و در سال ۵۱۹ او را وادار کرد که بیک خلیفه و تصرف عراق حرکت کند. طغرل و دیس بیفداد رفتند و بر آنجا مستولی شدند ولی چون طغرل مریش شد و دیس نیز از خلیفه تقاضای صلح کرد بهمدان برگشتند اما چون از سلطان محمود شکست یافتند بخراسان پناه سنجر رفتند و سنجر را بگرفتن عراق تحریض کردند و محمود را بمخالفت با او متهم ساختند. سنجر در سال ۵۲۲ بهمدان آمد ولی چون محمود را برخلاف گفته دیس مطیع دید در نیمة ذی الحجه بخراسان برگشت و دیس را بمحمود سپرد و او را توصیه کرد که دو اکرامش بکوشد و بجله مملکت اجدادش برگرداند. محمود در محرم سال ۵۲۳ دیس را با خود بیفداد آورد تا او را بمسترشد صلح دهد و دختر سلطان سنجر که در عقد سلطان محمود بود هم وقت از دیس حمایت میکرد، خلیفه از گناهان دیس گذشت ولی زیر بار واگذاری ولایتی باو نرفت. دیس هم چون زوجه محمود مرد و سلطان نیز مریش شد از همدان بمراق برگشت و بمرحله مستولی شد لیکن محمود از این حرکت او متنفر گردید و در عقب او بمراق آمد و دیس هر قدر شفیع برانگیخت خلیفه و سلطان از سر جرم او نگذاشتند و او غرادر کرد.

۲- یادگی یعنی قنوت و شکل دیگری است از یادگانی، صاحب تاریخ بیهن گوید در حق ابوبکر محدث بیهنی صاحب کتاب سنجر: «و در عهد او در خراسان هیچکسی را یادگی آن نبود که در احادیث مصطفی بناوجه تصرف کردی»



دینار برایشان خرج می افتاده است وعمال و شحنگان همواره از جهت ایشان مرتب بوده آنجا چون امیران (۱) کوه آئین و سنقر بر سقی و بهروز و بر نقش زکوی (۱) و غیر ایشان که تبسطها و تحکیمهای ایشان شنوده ایم و می دانیم که چند مردم را از حرم شریعت بیرون میبردند و سیاست میکردند، ما از جهت خویش هرگز يك ثقل بر آن حضرت نیوگنده ایم (۲) و انکرامی فرو نگذاشته ایم، و عاطفت که از سرای عزیز ارزانی داشته اند در حق فرزند اعز ملک اجل عضدالدین مسعود اطال الله بقاء و تنویه ذکر او انعام فرموده معلوم است و هر چه از اعتاب نبویه در باب اولیا و صنایع دولت خویش فرمایند خاصه در حق اعزه و فرزندان ما اعز هم الله همه بشکر و منت داشت مقابل باشد و بطاعت و انقیاد ملتقی و فخر و ابهت خاندان ما زیادت شود و شفقت و عاطفت ما در باب هر یکی از فرزندان و اعزه بدرجه کمال است و چشم ما بدانچه ایشان را زیاده میشود از اقبال و تمکین و رفعت روشن باشد و چنان خواهیم که هر يك را از ملک و مال و بسطت نصیبی وافر باشد و میان همگنان اسباب الفت و موافقت بغایت مستحکم بود و هیچ حاسد و معاند را بمیان ایشان مجال تخلیط و تضریب نرسد تا خاطر از کار ایشان فارغ بود و هر چه از موافق مقدسه فرمایند بر آن اعتراض نباشد و نتوان بود. اما آنچه فرمایند اگر بر طبعی فرمایند که آتش فرو نشانده شود شمشیرهای مخالفت و معاندت در نیام بماند و آن ممالک که بریشان ایثار کرده ایم و بهر يك ارزانی داشته میباید که میان ایشان مشترك بماند تا هم ایشان و هم ما و همه رعایا و عانیان از تشویشها ایمن گردند و بر آسایند و عنایت بدان مصروف میباید داشت که این قاعده میان ایشان ممهد شود نه تعصب و وحشت افزاید هر چند که اگر چه همه نزدیک ما عزیزند و هر يك بخصال حمیمه ستوده اما حال فرزند

۱- این جمله در اصل نسخه بسیار مشوش و لا یقرء است باین شکل: «چون امیران کوران و سنقر بر سقی و عدد و دیس بکری» و شکی نیست که غرض سنجر اشاره بتعکات شحنگان عهد محمد و برکیارق است یعنی سعدالدوله کوه آئین که از عهد الباسلان تا تاریخ قتل خود در سال ۴۹۲ در جنگ بین محمد و برکیارق شهنه بنهاد بود و مجاهدالدین بهروز که در ۵۱۲ از شحنگی معزول و در ۵۱۴ مجدداً باین شغل منصوب شد و آق سنقر بر سقی که از ۵۱۶ تا ۵۱۸ شهنه بود و بعد از او مقامش به بر نقش زکوی رسید.

۲- شکل قدیم نیکنده ایم.

اعز سلطان معظم کحل العیال و الدین ولی المهدی فی العالم (۱) اطال الله بقاء بخلاف دیگرانست چه او را در همه آداب و هنرهای پادشاهی و جهانداری مستجمع یافته ایم و مدت هفت سال که در خدمت و تربیت ما بود او را تجربت فرموده ایم و در نیک و بدان آزموده جز درست قولی و نیکو اعتقادی و خویشتر داری و دین پروری و اخلاق خوب و احسان با خلق خدای از وی ندیده ایم و در قضیت ولی عهدی و نیابت خویش اندر سلطنت و ایالت ملک جهان بروی اعتماد فرمودیم و او این معانی را در مدتی که بحضرت ما بود بشکر خدمتی (۲) می پرورده است. و بچند نوبت بحضور ارکان دولت آنرا بمعهود و مواتیق مؤکد گردانیده چنانکه همگنان بر آن گواه شده اند و چون بوقت اتصال رایات ما از طرق ولایت عهد و قواعد کارهای او مستحکم گردانیده شد زمام آن ممالک بوی داده آمد تا بر سنن و سنت و سیرت ما و اسلاف و خاندان می رود و او آنرا بدین شرایط قبول کرد و بهیچ حال آن قواعد محکم را از جهت ما توهین نتواند بود و نقض و فتنه هرگز بدان قیود و مواتیق راه نباشد و هر آن حرمت که امروز او را باشد و نهند رضایی ما طلبیده باشند و هر تقصیری که در رعایت و مراقبت جانب و بزرگ داشت او رود خصم او ما باشیم تا این جمله حقیقت شناسند و بخلاف این روا ندارند که کار بر ما و بر همه مسلمانان دراز شود و ما بهیچ حال نمی پسندیم که آن فتنه و دو گروهی و مخالفت میان خاندان ما مایه گیرد چه آن رنج و اندیشه بر خاطر ما نشیند. توقع و انتظار ما از سرای عزیز بهمه اوقات چنان بوده است که در معظلمات امر و بی اتفاق آن جانب فرمان جزم نفرمایند چه مردمان را از آنجا خیالات پدید آید و اصحاب اغراض را مجال سخن دیگر افزاید.

دیگر آنچه می شنویم که در آن حضرت ذکر ما بر زبان می رانده و کسلانی اهل یانا اهل می گفته که: «سنجر چنین گفت و سنجر چنین گوید» ما را لزاین پس غصاضتی و

۱- یعنی سلطان و کن الدین طغرل بن محمد برادر زاده سنجر که او را این سلسله بولیمهدی خود اختیار کرده بود.

نقصانی نباشد بحکم آنکه پدر ما سلطان ملک‌شاه انارالله برهانه نام ما احمد و  
سنجر کرده است (۱) و نام برادر ما محمد و ازین مبارکتر نام تواند بود و مدتی مدینه  
تا یزد تعالی این نام را و صاحب این نام [را] در ممالک روی زمین عزیز گردانیده است  
و فضل خویش سروری و فرماندهی داده و احکام دینی و دنیای بدان متعلق ساخته و در  
شرق و غرب آنرا تعظیم نهاده اگر کسی از سربد اعتقادی و جهالت کلمه‌ای گوید بدان اعتبار  
و از آن انتقاصی نباشد اما عیب آن باولئ الامر و اولیای ایشان باز گردد، و من عادی  
مجدوداً فقد عادی الله.

و حدیث آنچه بخواجه عمید ابوالقاسم انسابی حواله می‌کنند ما او را  
هیچکس دیگر را مخالفت و بی‌فرمانی آن حضرت نفرموده‌ایم و نفرماییم و ما اعتقاد  
خویش بیان کردیم که همیشه چون بوده است و چون است اگر او کاری مضموم کرده  
است آنرا منکریم و بدان همداستان نباشیم و اگر بخط او نبشته‌ها دارند پیش ما  
باید فرستاد تا بروی حجت کشیم و آنچه واجب آید بفرماییم و اگر بگویند مثلاً  
بتوقیع ما یافته‌اند معلوم است که ما خواندن و نوشتن ندانیم و اگر برگاغذی سفید  
یا برهنگی در وقت تمکین خویش پیش ما توقیع شده باشد آنرا بهانه و عذر ساخته بدان  
اعتبار نباشد و اعتماد درین طریقت بود که همیشه از مجلس ما معهود بوده است (۲).

۱- ملک‌شاه سری داشت بنام احمد که ابتدا او را و لیمه خود کرده بود (دسال ۴۸۰ با  
لقب عضدالدوله و کنیه ابوشجاع) و او دسال ۴۸۱ بسن یازده در مرد و سنجر دو این تاریخ  
قریب چهار سال داشت (تولد سنجر دو رجب ۴۷۷) ظاهرأ ملک‌شاه بعد از فوت احمد و لیمه خود  
نام او را بر روی سنجر گذاشته و سنجر نام ترکی اوست برسم سلاطین اولی سلجوقی که با نام  
ترکی خود نامی اسلام نیز داشتند چنانکه نام اسلامی جفری بیک داود و از آن البارسلان محمد  
بوده است و سلطان محمد بن ملک‌شاه برادر سنجر هم نامی دیگر داشته است که آنرا دو کتب  
تواریخ باختلاف املا «طبر» و «تبر» هر دو ضبط کرده‌اند و وجه مناسبت و معنی صحیح آن درست  
معلوم نیست (رجوع کنید باخبار الدوله السلجوقیه و ذیل تاریخ دمشق [از ابن القلائس])

۲- عباد کاتب از قول انوشروان خاله گوید: «درگزینی [یعنی خواججه ابوالقاسم] انس آبادی  
که سنجر او را بعد از نشاندن طفل سلطنت عراق بوزاوت او باقی گذاشت [در موقع برکشتن  
بقیه حاشیه در صفحه بعد]

و اینست خلفی که بسیر بر نقش قاری رفت و حکیم بلخی و بومنصور ماددا (۱) (۲)  
که برسولی آمده بودند از عظیم منکرات بوده است که دوعده و مثال هیچ امتی و فرقی  
روا نداشته‌اند و بر امثال آن اقدام ننموده‌اند و بر خاطر ما از آن سبب اثری تمام بوده  
است چه ما ایشان را از بهر تسکین فتنه و ایثار مصالح همه جوانب فرستاده بودیم عجب  
است که از سرای عزیز بدین معانی رضا افتد که چنین تعدیها و تهورها کنند و ازین سبب  
مادت وحشت [بیفزاید] از بعد از آن ما رسول فرستادن در باقی کردیم. و چون  
امثله و توقیعات شریفی بجوانب محترم و ارکان دولت رسید و برای ما عرضه کردند  
و مطالعات جانب صلاحی نیز تأمل افتاد واجب دیدیم اخلاص عقیدت خویش اظهار  
کردن و این معانی بشرح نبشتن چون از جانب ما اهلیت این معایت و مفاوضت دارد آنچه  
بحسن عهد و نیکخواهی لایق است و بصدق موالات و فرط مناصحت مظنون بجای آورد امیر  
مجاهد الدین بهم (۳) را که از جمله ثقات و معتمدان بر گزیده مجلس ماست و بمحل  
اعتماد تمام و بخصال حمیده متخصص و بهره‌مند و بهمه هنرها و آداب مرضی متمم  
فرستادیم تا خدمت و دعا بمواقف مقدسه برساند و احوال بواجبی تقریر کند تا همه شیفته‌ها  
برخیزد و از الفاظ عالی شریفه جوابها بشنود و بوقت وصول ادا کند هی باید که آنچه  
نصیب صاحب اجل کبیر شرف الدین است از شفقت و مناصحت تقدیم کند تا بادیگر

#### بقیه حاشیه از صفحه قبل

سنجر بخراسان باو گفت که چون سلطان در خراسان خواهد بود و در اندن مهم امور طلب اجازه  
مشکل خواهد شد و طول خواهد کشید سلطان نشانه‌های خود را بر صفاتی سفید بگذارد و باو عطا  
کند تا در مواقع لزوم مثالی با آن علامات صادر نماید و همه کس آنرا مطیع باشد و علامات سنجر  
«تو کلت علی الله» بود در وزیر قوس طغرا بر بالای «بسم الله» درگزینی دو یک عده صفعات سفید از  
سنجر علامت او را گرفت و آنها را برای ریختن خون مردم و تعرض بناموس ایشان وسیله قرارداد الخ  
ص ۱۶۶-۱۶۷. معلوم میشود که وزیر خلیفه از درگزینی در همین خصوص شکایت کرده و سنجر که  
خود این امتیاز را یار داده بود این خط خود و سوء استفاده درگزینی را رفع و رجوع میکند.

۱- مقصود از بر نقش قاری همان بر نقش قرآن خوان است که رسول سنجر بوده و بار آخر  
اندکی قبل از اینکه مسترشد بامام و قتل خلیفه (۴ ذی حجه سال ۴۹۹) از طرف سنجر یغلولت  
نزد خلیفه آمد و عاقبت در چنگ قتلوان در ۵۳ کشته شد مقصود از دو نفر دیگر معلوم نیست.

سوابق و ذرایع ضمّ شود و در دل غصّتی عظیم بمانده است که چون قراجّه و آق سنقر و یرنقش باز داری (۱) و امثال ایشان را در مقابل رایات مایرون آرند، قراجّه که بنده ما بوده است و پیش از آنکه بخدعت برادر غیاث الدین والدین پیوست درزی ممالیک ما سالها منتظم بوده بود و چون بمراتب اتابکی و ولایت داری رسید هم در سایه عنایت ما روزگار میگذاشت و بحکم امثله ما فرزند محمود رحمه الله بروی انعام میگرد پیوسته معتمدان و کسان خویش را پیش ما فرستاده بود و بندگیها و تضرعها نموده تا وی را در آن منصب همی داشته ایم ندانیم تا این غرور از کجا درسر او شد.

این معانی نمودیم و از پس گذشته ها نمی شویم و عذرهایی که صاحب اجل نموده بود معلوم شد و حقایق آن نزدیک خدای عز و جل معلوم تر است و اگر طاعت و متابعت ما و دوهزار هزار مرد شمشیر زن یک کلمه گفته می باید حاصل است طریق آن شرایط معلوم توان داشت تاهر شفقتی و تعطفی که از سرای عزیز امامی خلد الله مجده بینیم یک بیک را مقابله کنیم پس اگر از آن جانب استغنائی است فرمان ایشان را باشد. والسلام. و کتب بالامر اعلاه الله فی منتصف شهر الله المبارک ختمه الله بالخیرات سنه سبع و عشرين و خمسیه.

☆ ☆

☆

## ضمیمه سوم خاندان آل اسحاق یا

### فرزندان و اعمام و بنی اعمام خواجه نظام الملک طوسی

دعوا الوزارة عنکم ترجعوا نصبا  
فالعجل فی الدّر مالیس ینسلک  
ووتتم یا بنی اسحاق منصبها  
نمّا لفرکم فی اوتکم شرک

«قاضی ناصح الدین اردجانی»

روان شد شعر من در آل اسحاق  
چو شعر رودکی در آل سامان

«امیر الشعر امزی نیشابوری»

ولالزال من ابناء اسحق کوکب  
بلوح اذا ولی الزمان بکوکب

«ابوالمظفر ابیوردی»

آل اسحاق یعنی فرزندان جد خواجه بزرگ قوام الدین ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق نظام الملک طوسی که شامل این خواجه و اعمام و بنی اعمام و فرزندان او از حدود سال نیمه قرن پنجم هجری که خواجه وزارت البارسلان را داشته تا سال ۵۵۲ که سال فوت سلطان سنجر است یعنی درست در مدت یک قرن در دستگاه سلاجقه باشکال مختلفه از صدارت و وزارت گرفته تا امارت و فرماندهی لشکر و حکومت ولایات و ریاست دینی داخل بوده و گرداندن غالب چرخهای اداری و سیاسی را ایشان در عهده داشته اند و در حقیقت یک قسمت عمده از شوکت و رونق سلطنت البارسلان و ملکشاه و سنجر و برکیارق و محمد از دولت سرافراد خاندان اسحاق است و بشرحیکه در زندگانی هر یک

۱- اشاره است به شکری که مسترشد خلیفه بهرامی سلطان مستود و قراجّه ساقی و یرنقش باز داری بجلوی سنجر فرستاد و سنجر آنها را در پنج انگشت دینور در ۸ رجب ۵۲۶ مغلوب کرد و قراجّه را کشت. آق سنقر احمد پلی اتابک داود بن محمود بن محمد بن ملکشاه بود که خلیفه از او نیز حمایت میکرد و او را بمخالفت طغرل دست نشاندۀ سنجر تعیین نمود.



# ۱- اسحاق جد خواجه نظام الملک

|                         |                   |                                |                                                 |
|-------------------------|-------------------|--------------------------------|-------------------------------------------------|
| ابو نصر علی (۱)         | ابو الحسن علی (۲) | معد (۳)                        | احمد<br>—<br>ابو علی                            |
| ابو نصر اسماعیل (۷)     | فتیه عبدالله      | I خواجه نظام الملک             |                                                 |
| امیرک قریب علی ترلابادی |                   |                                | شیخ رئیس شاه<br>(ذی القعد ۴۷۹ +)<br>(رجب ۵۰۳ +) |
| دختری                   | دختری             | شمس الرؤسا ابو الحسن علی (۵) = | ابو علی حسین                                    |
| (زن ابوالقاسم فرزندش)   | (زن شهاب الاسلام) | (رمضان ۵۱۹ +)                  | محمد حاجی<br>(۵۲۳ +)                            |
|                         | عبد الملک (۶)     | صفی الدین حسن                  |                                                 |

بهاء الدین رئیس القبا علی

(این جدول و اطلاعات ذیل آن مستخرج از تاریخ بیہق ابوالحسن بیہقی است)

- ۱- ابو نصر علی در طفولیت وفات کرد و فرزندش نداشت.
- ۲- ابوالحسن علی که پدر خواجه نظام الملک و فتیه اجل عبدالله پدر شهاب الاسلام فرزند او شد اسحاق بوده.
- ۳- خاندان فرزند معد یعنی مختفی الدین مقدم الرؤسا بعد از مرگ فرزند او ابو علی حسین امام بغداد بن محمد حاجی و شمش الموصی ابوالحسن علی بتولیع الزمین رفت و دیگر کسی که نام و نشانی داشته باشد از میان ایشان بر نماند.
- ۴- رئیس امام بدو الدین محمد حاجی در طریق حج در سال ۵۲۳ فوت کرد و سید اجل عزیز بن حیا الله حسینی از سادات علوی بیہقی (۵۲۷-۵۴۹) در مرثیہ او گفته:
 

میرش جزوی بود و فراقش کلی  
چون که یک ره بسحاق اندر شد
- ۵- ابن مہان امیر ضیاء الملک مغلطی الدین ابوالحسن علی بن منصور نایب خواجه نصر الملک بن نظام الملک است و امام وزارت او در دستگاه سنجر (۵۰۰ تا ۵۰۹) که از مسعود بن مزی است و ما شرح حال او را در ذیل حال فقر الملک نقل کرده ایم.
- ۶- رجوع کنید بعلوم ثانی ۷- بیہقی گوید: «از فرزندان خواجه ابو نصر برآمد نظام الملک جماعتی اندک مانند اندک و به ششمند» I وزیر ابوالاسلان و ملک شاه از یک کتبہ ۱۳ ذی الحیجہ ۴۵۵ تادم رمضان ۴۸۵ مستراً و بلا اقطاع

بتفصیل بیان کرده ایم تثبیت سلطنت الب ارسلان و ملک شاه نتیجہ زحمات خواجه نظام الملک و استقرار بر کیارق و محمد بر تخت شہریاری بر اثر تدبیر و کفایت مؤید الملک و جزء عمدہ رونق سلطنت و حسن سہیلست و فتوحات سنجر زادہ کفایت و تدبیر فخر الملک و شہاب الاسلام و صدر الدین محمد و ناصر الدین طاهر است.

از خاندان آل اسحاق غیر از خواجه نظام الملک نہ نفر از پسران و نوادگان و یک برادر زادہ او یعنی شہاب الاسلام عبد الرؤق بن عبد الله بن اسحاق در دستگاه ملوک و شہزادگان سلجوقی وزارت یافته و سلطنت الب ارسلان و ملک شاه و بر کیاوقی و محمد و سنجر و مسعود بن محمد و محمد بن طغرل بن محمد و سلیمان شاه بن محمد و امیر بوری برس بن الب ارسلان اکثر اوقات در دست ایشان می گشته و حتی یکی از پسران نظام الملک بوزارت خلیفہ ہمسای نیز رسیده و بقیہ چه در حیات خواجه و چه بعد از او در ریاست و امارت سر می گردانند و بگفتہ مؤلف تاریخ بیہق «امارت و وزارت نعت و صفات ایشان» بوده است.

اگر چه از خاندان آل اسحاق مخصوصاً از آل نظام یعنی بازماندگان خواجه نظام الملک افرادی مدتها بعد از مرگ سنجر و بر افتادن سلاجقہ عراق باقی و مصدر خدمات دولتی در دستگاه امرا و سلاطین دیگر بوده اند اما دیگر آن اهمیت سابق را نداشته و بمقاماتی کہ قابل مقایسہ با مقامات ایشان در عهد سلجوقیان باشند رسیده اند. این است کہ ما ہم در این جداول فقط بذکر بنی اعمام خواجه و پسران و نوادگان مستقیم او می پردازیم و از استقصای این مبحث خودداری می کنیم.

چون سابقاً در عنوان و زرای سلاطین سلجوقی شرح حال آن عدہ از این خاندان را کہ بوزارت رسیده اند با ملاحظاتی راجع باحوال بعضی دیگر از پسران خواجه کہ مقام وزارت نداشته مانند جمال الملک و بہاء الملک و امیر منصور ذکر کردیم در اینجا فقط برسم جداولی از اعضای این خانواده می پردازیم و پاره ای ملاحظات را کہ در بعضی کتب راجع بایشان بدست می آید در ذیل آن جداول یادداشت می کنیم:

## ۲- فقهه اجل ابو القاسم عبداللّٰه بن<sup>(۱)</sup> طه بن اسماعق برادر خواجه نظام الملک

ابو الحسن طاهر      دختر امیر لشکر تب (۶) = شهاب الاسلام وزیر II      دختری  
(زن شمس الامر ابو الحسن علی بن حسین چشمی)

خلیر الدین عبدالملک، ابو المکارم (۳)

قوام الدین ابوبکر محمد رئیس خراسان  
(۴۷۳-۵۵۶)

| علاء الدین | بهاء الدین | معین الدین | مؤید الدین | صدر الدین | عمدة الدین | عز الدین       | نصیر الدین | وکیل الدین |
|------------|------------|------------|------------|-----------|------------|----------------|------------|------------|
| عشاق       | مسعود      | عبدالمک    | یوسف       | یعقوب     | علی        | ابو الفتح محمد | محمود      | حسن        |

۱- فقهه اجل خواجه ابو القاسم عبداللّٰه بن طه بن اسماعق برادر خواجه نظام الملک و پدر شهاب الاسلام و زوجه او اجله قهای  
نیسا بود و در تاریخ ذی القعدة سال ۴۹۹ در سن نفوس فوت کرده و سرش شهاب الاسلام در این تاریخ در قلعه ترند مجوس بود و همین مناسبت  
استظهار خواجه ابو القاسم عبدالله بقیه، پسر او شهاب الاسلام را هم در این القعه میخواندند.

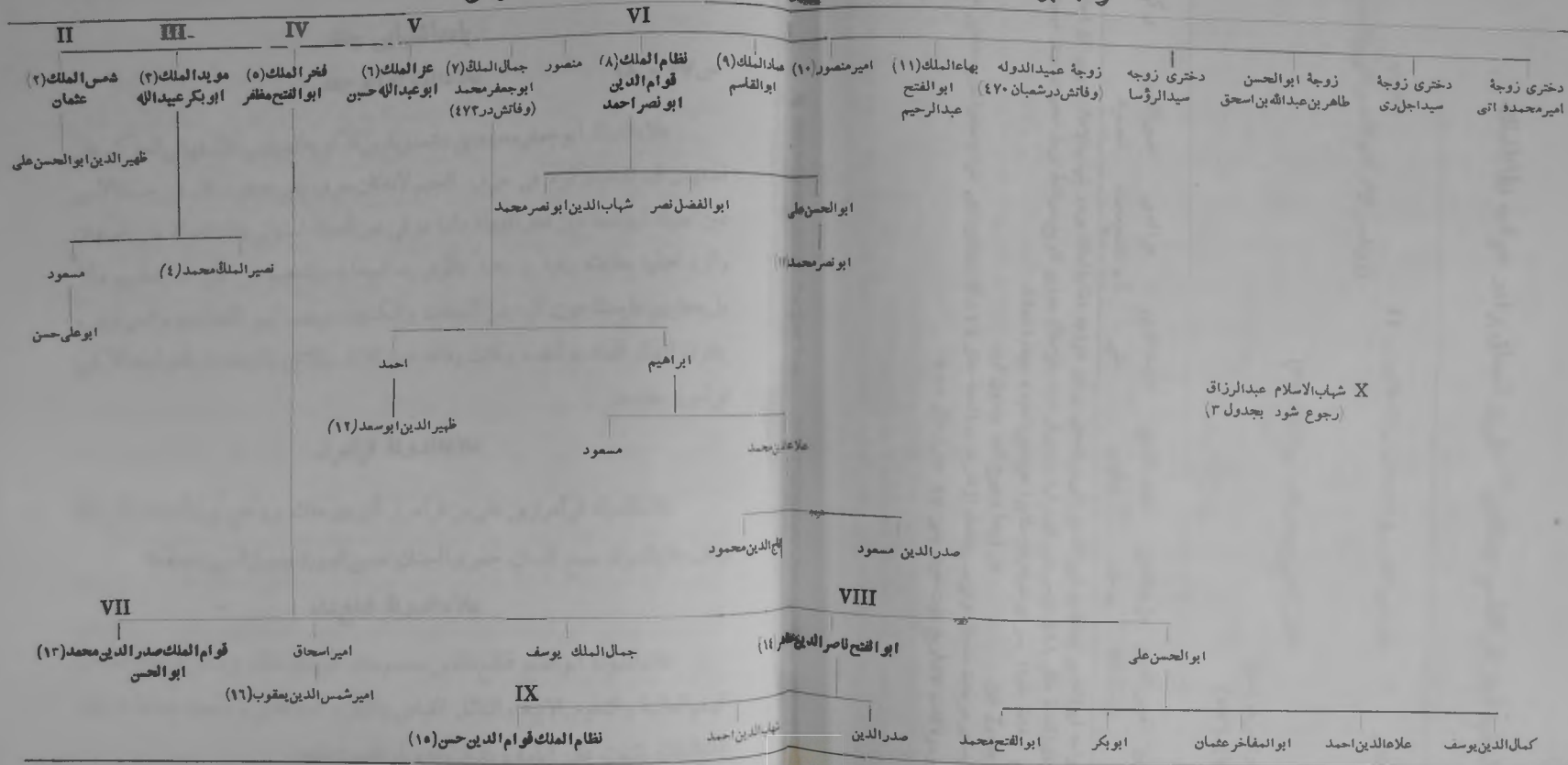
۲- در هیچ کجای بیست و نه سال و قریب بیست و نه سال که سلطان سنجر خواجها به صدق الدین محمد بن طه الملک

II وزیر سلطان سنجر در وقت غارت و تاریخ فوت یعنی ۹۷ محرم سال ۵۱۵ بن نظام الملک وزیر خود را گشت غارت و تاریخ فوت یعنی ۹۷ محرم سال ۵۱۵.

### ۳- آل نظام یعنی فرزندان و نوادگان خواجه قوام‌الدین ابوطلی حسن نظام‌الملک

(گمانی که بصدارت سلاطین سلجوقی رسیده‌اند اسامی ایشان بمرکب سرخ نوشته شده و واعداد اشاره است بمصنفات همین رساله و جامع باحوال ایشان)

#### I خواجه بزرگ ابوطلی حسن بن ~~صالح~~ اسحاق، قوام‌الدین نظام‌الملک طوسی (۱)



- (۱) رجوع کنیه بس ۴۶-۵۳ (۲) ۱۹۰-۱۸۶ (۳) ۱۴۷-۱۲۴ (۴) ۱۴۹-۱۴۸ (۵) ۲۲۱-۲۰۲ (۶) ۱۰۸-۱۰۶ (۷) حاکم بلخ که در ۴۷۳ بدستور ملک‌شاه بقتل رسید.
- (۸) ۱۷۰-۱۶۳ (۹) عماد‌الملک ابوالقاسم وزیر بوری برس برادر ملک‌شاه که در ۴۸۹ دو فتنه خراسان کشته شد (۱۰) از امرای سلطان محمد بن ملک‌شاه (۱۱) ۱۰۶ (۱۲) وفاتش در سبز واد ۱۲ شعبان ۵۴۹ (تاریخ بیهق) (۱۳) ۲۳۳-۲۲۶ (۱۴) ۲۷۸-۲۷۵ (۱۵) ۲۷۶ واد بلد ازادات سلیمان‌شاه بوزارت سلطان محمد بن محمود سلجوقی رسید و از ۵۰۳ دویب‌ق مقيم شد و در ۵۶۳ سال تألیف تاریخ بیهق هنوز زنده بوده (تاریخ بیهق ورق 44a) (۱۶) از معاصرین بیهقی مؤلف تاریخ بیهق و شمرای معتبر که بیهقی بعضی از اشعار او و اجواب گفته، مصمم الادب ۵ (۲۱۸-۲۱۶) (۱۷) از قضا و مدرسین که ۵۶۱ فوت کرده (طبقات سبکی ۴ : ۸۶) و در این چاپ با حروف سیاه ننوده شده است.



### بادداشتهایی چند

علاءالدولة ابو جعفر

ص ۳۷ س ۱۸

علاءالدولة ابو جعفر محمد بن دشمنزاري بن كويه الديلمي الاصفهاني الحاكم على اصفهان قد تقدم ذكره في حرف الجيم لانه كان يعرف بابي جعفر وكان في جملة الامير عين الدولة ابو شجاع بن فخر الدولة ولما تو في عين الدولة استولى علاءالدولة على اصفهان والزم اهلها بطاعته رغبة و رهبة وقوى يد اصحابه واشبعهم من غير أن يعطيهم مالا بل يعطيهم ما يحتاجون اليه من النفقات والكسوات ويهب لهم الجوارى والسرارى و يخزن المال الصامت لنفسه وكانت وفاته سنة ثلاث وثلاثين واربعمائة وقام ابنه الاكبر فرامرز مقامه.

### علاءالدولة فرامرز

علاءالدولة فرامرز بن علي بن فرامرز اليزدي ملك يزد من بيت الملك والرياسة وكان علاءالدولة سمح البنان حمري الجنان حسن الصورة جميل السيرة ممدحا.

### علاءالدولة قتلغ شاه

علاءالدولة ابو الفتح قتلغ شاه بن محمود شاه اليزدي ملك يزد من الملوك اصحاب الهمم العالية والنفوس الايبة والنائل الفياض والكرم المستفاض و سمعت جماعة من اهل تلك البلاد يشنون على ايامه ويشكرونه ويترحمون عليه.

### علاءالدولة كرشاسف

علاءالدولة ابو الفتح كرشاسف بن علي بن فرامرز الفارسي اليزدي الملك، ذكر ابو الحسن علي بن احمد اليزدي ان علاءالدولة كرشاسف قبض على الشيخ محمد بن ناصر اليزدي وحمله الى طبس وقتله ودفن في تلك الرمة بعد العشر وخمس مائه وقرأت في

تاریخ ابن النجار فی ترجمه ابی منصور محمد بن ناصر بن محمد بن احمد بن هارون الیزدی الصراف و قال کان رجلاً فاضلاً وله معرفة حسنة بالحديث والادب.

### فلك الدولة

ابو کالیجار گرشاسف بن کیکاویه محمد بن دشمنزیار الدیلمی امیر قال ابو الحسن بن الصابی فی تاریخہ لما خرج السلطان رکن الدین طغرل بک و انتشرت طلائعہ من اکناف خراسان الی اطراف الجبال سنة خمس وثلثین واربعمایة انفذ الی فلك الدولة گرشاسف يستدعيه الیه فلم يجد بداً من امتثال امره فصار الیه و سار معه الی ابهر. ظاهراً و استظهر علیہ باطناً ولم یزل یضعفه یتفرقة اصحابه عنه و اخذ مامعه من تجمل وعدة حتی ترک قاصر الحال قلیل الحال و سار الی همدان.

ص ۱۲۵ س ۱۴

### از کتاب بعضی مطالب التواصی

خواجہ علی سیکرامہ (۴) وزیر ملکان دیالم بود [و خیرات بسیار فرموده و ابو عبید یوسفی آوی ... و دهخدا ی عبدالصمد بزرگ بآیه و برادر ابوطاهر مہیسہ اوحد الدین ابونابت مہیسہ کہ وزیر فارس بود و بعد از وی معین الدین ابونصر کاشی وزیر محتشم شہید شدہ بتیغ ملاحظہ ملاعین... و شرف الدین انوشیروان خالد کاشی وزیر حضرت خلافت و عماد الدین وزیر و صفی بوسعید و مہذب عبدالکریم ارطمی و شرف الدین ابورجاء و اثیر الدین حسین بن الملاء الحرمی و مسلم قریش خود از متقیان بودہ صولت و عظمت و یاد شاہی او معروفست و قبۃ عسکریین علی نقی و حسن عسکری علیہا السلام بسر من رای او فرمودہ است و از ترفع درجہ آنجا مدفونست و پسرش عماد الدین ابوالمعالی بافضل رفعت و امانت و شمس الدین محمد سمایان (بنیمان) طبری بعد از آن و کمال ثابت قمی و رضی الدین ابوسعید مستوفی خوری (خوافی) و پسرش خواجہ عزیز الدین مستوفی کہ مشیر و مدبر ملک سلطان معظم اباطالب طغرل بن اوسلان و اتابک معظم جہان پهلوان اعز الله اوصارهما است و بعد از آن خواجہ مکین الدین ابوالنضر قمی و کتابہ محیی (مقتضی) اللہین و از وی ہمہ مستوفیان معتبر این جماعت ہمہ شاعی و معتقد و اصولی اند بافضل و مرتبہ و درجہ و رفعت و کمال دانش و احسان و خیرات (۱)

ص ۱۲۹ س ۱۱

### ابو الفضل منشی هروی

مخلص الغرین ابو الفضل محمد بن عاصم کاتب انشاء دیوان سنجر (سمعانی در مادۃ منشی و مقدمۃ این جانب بر مجموعۃ لئین گراد) خواہر زادہ ابواسماعیل مؤید الدین

۱- س ۱۳۸ - این صفحه شماری نسخہ ای بود کہ مرحوم اقبال در دست داشت و همین عبارتها با افزونی و کاستی و ذکر کوتکی در س ۲۲۱-۲۲۴ التفتی چاپہ تہران دیبہ میشود.

حسن بن علی طغرائی اصفهانی است؛ ظهیر الدین علی بن زید بیهقی صاحب تتمه صوان-  
الحکمة و مشارب التجارب و وشاح در مدح او گوید :

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| کریم علی اوج النجوم علاه     | وایقظ نوام المديح نبله     |
| سری و اهدی طبعی بنجم کماله   | واحمد فی وقت الصباح سراه   |
| له روضة ابدت من الفضل نرجساً | وغصناً من الاقبال طاب جناه |
| اعاد رصاع القلب فی رحل ورده  | وغادر فی قلبی ضواع هواه    |
| تفرق اشجان الافاضل یمنة      | ویجمع کل الصيد جوف فراه    |
| لقد زرت اشراف الزمان وانما   | ابی الفضل الا ان ازور فناه |

معجم الادباء ( ۵ : ۲۱۳-۲۱۴ )

ص ۱۸۰ س ۱۱

شمس الدین درگزینی وزیر مسعود سلجوقی مردی جاهل بود، کمال الدین  
زنجانی هنگامی که راهها مخوف بود از بغداد باصفهان آمد شمس الدین او را گفت  
سلامت ماندی مگر نه از جعه آمدی گفت ایها الوزير جاده است نه جعه گفت  
راست گفתי جعه آنست که کمان در آن نهند یعنی جعبه (شاهد صادق باب سیم فصل  
سیم) ( نیز بنگرید به نسائم الاسحار ص ۸۳ مدیپ )

ص ۳۲۳

محمد بن عدنان اللو کری الخطیب صاحب فضل و جاه تولى الخطبة فی نکاح جمال  
الملوک ابی حفص عمر بن نظام الملك بنت الامیر ابی علی شرف شاه الجعفری سنة سبع و ستین  
و اربعماية بقروین علی ثلاثین الف دینار عمادیة . ( ندوین رافعی )

نظام الملك دختر امیر شرف شاه جعفری را برای پسرش امیر عمر میخواست -  
نظام دختر خود را بسید مرتضی همی میداد . ( کتاب النقص ص ۲۸۰ )

عماد الدین ابونصر محمد بن محمود بن نظام الملك الطوسی الکاتب من بیت الوزارة  
والریاسة والفطنة والکیاسة وله ترسل بالفارسیة وقد ولی عمدة مواضع بخراسان .

( معجم الالقاب ) ( ۱ )

۱- این بود یادداشتی که مرحوم اقبال در پایان نسخه خود آورده و شاعر صنعت  
و سطروری که با آنها اندک مناسبتی داشته نشان داده شده است.



## فهرست منابع

مرحوم عباس اقبال در تدوین این کتاب بچندین منبع نگریسته و از روی آنها آنرا ساخته است چون از بیشتر آنها باختصار یاد کرده تا گزیر شدم که ایندک شرحی درباره آنها داده و پیاره‌ای از چاپهای آنها اشاره کرده همچنین نشان نسخه برخی از آنها را که هنوز مخطوط است در اینجا بیاورم تا اگر کسی بخواهد در زمینه سرگذشت وزیران دستگاه سلجوقی بررسی بیشتری کند راهنمای کوچکی در دست داشته باشد از این‌روی از چند کتابی که بآنها آشنا بودم و در این کتاب از آنها یاد نشده و یا اینکه مرحوم اقبال در یادداشت پایان نسخه یاد نموده است نام برده‌ام. این فهرست از روی نام کتابها است و شماره صفحاتی که در آنها از این کتابها یاد شده است نیز یاد گردید (د. پ.)

آثار الوزراء، سيف الدين حاجي بن نظام العقيلي، زیر چاپ در دانشگاه از روی نسخه ش ۶۱۹/۴ مجلس (۳۷۱:۲) (۱۴۹)

اخبار الدولة السلجوقية، صدرالدين ابی الحسن علی بن ابی الفوارس ناصربن علی حسینی، لاهور ۱۹۳۳، درباره سلجوقیان ایران در آغاز فرمانروایی (۳۱۶-۱۷۲-۸۱)

اخبار السلجوقية (کتاب-) تألیف ابی المنصور علی بن ظافر از دی در گذشته سال ۶۱۳ (معجم الادبا ۵: ۲۲۸-) (یادداشت مرحوم اقبال در پایان نسخه)

اخبار السلجوقيه منذ ابتداء امرهم الى نهايته لعلی بن یوسف القفطی صاحب تاریخ الحكماء (معجم الادبا ۵: ۴۸۴-) (یادداشت مرحوم اقبال در پایان نسخه) الانساب، سمعانی، چاپ عکسی لندن ۱۹۱۲ (۲۷۴-۲۴۷-۲۲۲-۸۲)

الاورامر العالایة فی الامور العالایة، ابن یسبی المنجمة الحسن بن محمد بن علی المنشی الجعفری الزغدی، چاپ عکسی انقره ۱۹۵۶، چلپ‌سربی، جلدیکم، آنقره ۱۹۵۷، درباره سلجوقیان روم

البصائر النصیریة، ابن سهلان ساوی، مصر ۱۸۹۸/۱۳۱۶ (۲۶۴-۲۶۳)

یست مقاله قزوینی، جزء اول بمبئی ۱۳۰۷ و جزء دوم تهران ۱۳۱۳، تاز کیها هم دوباره بیچاپ رسیده است (۳۰۲-۲۴۸-۲۱۶)

تاریخ افضل یا بدايع الازمان فی وقایع کرمان، حمیدالدین ابوحامد افضل احمد بن حامد کرمانی، تهران ۱۳۲۶

تاریخ بیهق از علی بن زید بیهقی نگارش ۵۶۳، تهران ۱۳۱۷، نسخه عکسی

از روی نسخه خطی لندن

(۱۱۲-۱۶۶-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۱۷-۲۲۲-۲۴۳-۲۸۶-۳۲۱-۳۲۳)

تاریخ سلاجقه کرمان

(۸۸-۸۹)

تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، چاپ اقبال در تهران به سال ۱۳۲۰ در دو جلد و

ترجمه کزیده آن بانگلیسی از برون در ۱۹۰۵ به چاپ رسید

(۲۶۴)

تاریخ گزیده حمدالله مستوفی قزوینی چاپ عکسی ۱۳۲۸/۱۹۱۰

(۹۴)

تاریخ مسعودی ابوالفضل بیهقی، تهران ۱۳۰۷ ق، چاپ فیاض ود کشر غنی

۱۲۲۴، نفیسی در سه جلد، ترجمه عربی آن در مصر همین سالها به چاپ رسیده است

(۴۰)

تتمه صوان الحکمه، علی بن زید بیهقی، چاپ کرد علی در دمشق و محمد شفیع

در لاهور ۱۳۵۱/۱۹۵۳

(۱۹۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۶۴-۲۷۴)

تتمه الیتمه، ابی منصور عبدالملک ثعالبی نیشابوری، تهران ۱۳۵۳ در دو جزء

بکوشش مرحوم اقبال

(۴۷-۴۸)

تجارب السلف، هندوشاه نخجوانی ۷۲۴ که ترجمه مانندی است از تاریخ خلفا

وزراء بالفخری ابن الطقطقی؛ تهران ۱۳۱۳ بکوشش مرحوم اقبال

(۲۰-۳۸-۴۳-۴۷-۵۰-۵۱-۸۳-۹۵-۹۶-۱۶۲-۱۶۴-۱۶۹-۱۸۶)

تذکره (خلاصة الاشعار)، تقی الدین محمد بن شرف الدین، علی حسینی کاشی

ش ۳۳۴ مجلس (فهرست ۲: ۱۹۵) و از کتابهای آقای خسرو فیروز که بمجلس بخشیده

و نسخه صادق انصاری ود کتبیانی، بخشی از آن بنام خلاصه بشماره ۴۰۷۸ در کتابخانه

ملک هست. گویا نسخه ای هم مرحوم اقبال داشته است

(۲۳۵-۲۳۶-۲۶۰-۲۶۱)

تذکره الشعراء، دولتشاه سمرقندی، بمبئی ۱۳۰۵ ق/۱۸۸۴ و ۱۳۱۸/۱۹۰۱-۴

وبکوشش محمد اقبال صافی لاهور ۱۹۳۹ و چاپ گیب

تذکره عرفات تقی الدین اوحدی بلیانی نسخه بتسکیپور و نسخه شماره

۵۳۲۴ کتابخانه ملک.

(۷۰-۷۱)

ترجمه حال وزیر آصف تدبیر المشتهر بنظام الملك چاپ شفر Ch. Schefer

در پاریس به سال ۱۸۹۷

تذکره الوزير الزیر الخنزیر از موفق الدوله ابوطاهر حسین بن حیدر خاتونی در

مثالب نصیر الملك محمد بن مؤید الملك بترتیب حروف معجم که گویا پاره ای از آن در

آثار الوزیر عقیلی هست او در هجو از مجد الملك ابوالفضل قمی هم رباعی دارد که در

راحة الصلوی (ص ۱۳۶) دیده میشود.

(۱۴۸-۱۴۹)

تواریخ آل سلجوق در چهار جزء، لیند ۱۳۲۷/۱۹۰۹:

I تاریخ سلجوقیان کرمان، محمد بن ابراهیم، بفارسی

II زبدة النصرة ونخبة العصرة، عماد الدین محمد بن محمد بن حامد اصفهانی،

گزیده فتح بن علی بن محمد بونداری اصفهانی، به ربی درباره سلجوقیان ایران، همین

کتاب بنام «کتاب تاریخ دولة آل سلجوق» در مصر در ۱۳۱۸/۱۹۰۰ نیز به چاپ

رسیده است

بونداری در دیباچه میگوید که من نخست البرق الشامی (نسخه اکسفورد لیندن)

عماد اصفهانی را گزین کردم سپس به عصره الفترة وعصره القطرة فی اخبار الوزراء السلجوقية

که ترجمه عربی است از «نقطة المصدور فی فتور زمان المصدور و صدور زمان القصور» فارسی

افو شیروان بن خالد کاشی بر خوردم و از آن بر اثر بزم. اقبال در ص ۹۶-۱۳۰-۱۳۳-۱۵۹  
از نسخه اصلی تاریخ سلاجقه عماد کاتب (نسخه کتابخانه ملی پاریس) بنام زبده النصره  
و نخبة العصرة یاد کرد

(۲۳-۴۳-۵۲-۵۴-۵۵-۷۱) خلاصه تاریخ عماد کاتب - ۸۱-۸۲-۹۲-۹۳-۱۰۱  
۱۰۷-۱۱۰-۱۱۱-۱۲۴-۱۲۶-۱۳۲-۱۳۳-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۹ (خلاصه عماد کاتب) ۱۶۹-۱۷۲  
۱۷۵-۱۷۶-۱۷۹-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۶-۱۸۷-۱۹۵-۲۰۱-۲۰۵-۲۰۹-۲۲۸-۲۳۳-۲۳۳-۲۴۷  
۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۸-۲۶۳-۲۷۰-۲۸۶-۳۱۶)

### III تاریخ سلجوقیان روم ترکی

IV مختصر سلجوقنامه ناصر الملة والدين يحيى بن محمد بن البیہی بفارسی در

بارة سلجوقیان

التوسل الى الترسل، بهاء الدین محمد بغدادی، تهران ۱۳۱۵

جامع التواریخ رشیدی که پاره‌ای از مجلدات آن در روسیه فرانسه و هلند  
و تهران واقفیه بچاپ رسیده است  
(۸۴-۲۸۳-۲۸۵)

جوامع الحکایات ولوامع الروایات عوفی، چاپ گزیده بهار در تهران بسال  
۱۳۲۴ و چاپ عکسی ۱۳۳۵ تهران و چاپ دکتر معین در دانشگاه تهران که هیچیکی  
از اینها کامل نیست و گزیده‌ای از آنهم بانگلیسی شده است  
(۷۲)

جهانگشای جوینی در سه جلد بچاپ کیب ۱۳۲۹ و ۱۳۲۴ و ۱۳۳۵ و چاپ تهرانی

در گاهنامه

(۴۹-۸۲-۱۶۳-۱۶۵-۱۶۹-۲۸۰-۲۸۳-۲۸۶-۳۰۲-۳۰۸)

چهارمقاله نظامی عروضی چاپ کیب ۱۳۲۷، چاپ شده در گاهنامه تهرانی

و چاپ دکتر معین

(۶۸-۷۶-۱۷۶-۱۷۷-۲۳۵-۲۶۱)

حدائق العصر، رشید وطواط، تهران بسال ۱۳۰۸ خ بادیباچه و حواشی مرحوم  
اقبال، چاپ سنگی هم‌ازان در ۱۲۷۱ ق و ۱۳۲۱ ق شده است  
(۶۴-۹۲-۲۲۱-۲۸۶)

خریدة القصر و خریدة العصر از عماد العین ابو عبد الله ابن اخی عزیز محمد بن  
محمد بن حامد بن... بن آله کتب اصفهانی (۵۹۷-۵۱۹) که بخش شاهان مصر آن در  
۱۹۵۱ و بخش شام در ۱۹۵۵ و بخش عراق در ۱۹۵۵ بچاپ رسیده و همه اینها جزء یکم  
است و از بخش ایران آن نسخهای در ترکیه و نسخه‌ای در مدرسه سیه سالار هست (۵۰۴:۲)  
سرگذشت او در دیباچه‌های چاپ خریده آمده است  
(۵۳-۱۵۹-۱۸۱-۲۷۴)

دستورالوزراء، خوندنیر، تهران ۱۳۱۷ خ

دمية القصر وعصرة اهل العصر، ابی القاسم علی بن حسن باخرزی کشته ۴۶۷،  
چاپ جلیف در ۱۳۴۹-۱۹۳۰ که بسیار کم و کاستی دارد، مرحوم اقبال نسخه‌ای خطی از آن  
در دست داشته بود

(۴۰-۴۱-۴۳-۵۳-۵۵-۵۸-۵۹-۱۳۲-۲۲۲)

دیوان ابوالمظفر محمد بن العباس ایبوردی م ۵۰۷، چاپ بیروت در ۱۳۲۷ ق  
(۵۶-۹۰-۱۰۲-۱۰۸-۱۴۲-۱۴۳-۱۵۹-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۸-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴)  
(۱۸۱-۲۵۹-۳۱۹)

دیوان قاضی ناصح الدین احمد بن محمد بن الحسین ارجانی (۴۶۰-۵۴۴)

(۱۰۰-۱۱۶-۱۴۳-۱۵۳-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۳-۱۶۸-۱۷۲-۱۷۳-۱۸۸)

(۱۸۹-۱۹۰-۲۵۹-۲۶۰-۲۷۰-۲۷۳-۲۷۴-۳۱۹)

دیوان انوری، چند بابو بچاپ رسیده و اکنون هم آقای متن‌رضوی آنرا زیر  
چاپ دارند

(۲۷۸-۲۷۶)



دیوان فخر الکتاب مؤیدالدین ابواسماعیل حسین بن علی اصفهانی منشی طغرائی  
چاپ الجوائب قسطنطنیه ۱۳۰۰  
(۱۱۳-۱۴۶-۱۶۸)

دیوان ابواسحق ابراهیم بن عثمان بن محمد کلبی شهابی غزی (۵۴۱-۵۲۴)  
نسخه مورخ ۶۵۰ بنشانه Arab 3126 در کتابخانه ملی پاریس (فهرست عربی ص ۵۵۲)  
(۸۹-۹۰-۱۴۲-۱۷۴-۲۶۳)

دیوان امیر الشعرا محمد بن عبدالملک معزی نیشابوری بچاپ مرحوم اقبال بسال  
۱۳۱۸ خ دوبارها در این کتاب از آن آورده شده است  
ذیل تاریخ دمشق ابی الحسین هلال بن الصابی از ابن الفلانی ابوعلی حمزه بن  
الاسد دمشقی (۵۵۵) (ابن خلکان در سرگذشت صلاح الدین یوسف ایوبی) بیروت ۱۹۰۸  
(۴۷-۱۸۷-۱۸۸-۳۱۶)

راحة الصدور وآية السرور ، محمد بن علی بن سلیمان راوندی در ۵۹۹ ، لندن  
۱۹۲۱ ، تهران از روی آن بسال ۱۳۳۳ ، درباره سلجوقیان ایران  
(۴۰-۸۲-۹۵-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۲-۱۵۹-۱۶۳-۲۰۵-۲۵۲)  
روضات الجنات ، میرزا محمد باقر خوانساری ، تهران دوبار ۱۳۰۷ و ۱۳۶۷ ق  
(۲۴۸)

زبدة التواریخ جمال الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی که بخش  
تاریخ اسماعیلیان آنرا اقبال در دست داشته است و از بخش سلجوقیان آن که از سلجوقنامه  
ظهیری گرفته است هم یاد میکند (ص ۱۳۳) نیز از تاریخ کرمان ضمیمه آن (ص ۱۸۶)  
و در یادداشت های قزوینی (۳ : ۱۲۴) و فهرست استوری (ص ۷۸) درباره آن گفتگو کردید  
(۸۲-۸۸-۹۴-۱۱۵-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۹-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵-۳۰۸)  
(۳۰۹-۳۱۰)

سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی چاپ برلین و چاپ های پاریس و هند و دو چاپ تهران  
و همچنین چاپ دبیر سیاقی در تهران بسال ۱۳۳۵ خ ، ترجمه ای از آن هم در مصر  
بعربی شده است  
(۲۸۱)

سلجوقنامه ، ظهیر الدین نیشابوری (تزدیک ۵۸۲) و ذیل سلجوقنامه ابو حامد  
محمد بن ابراهیم (۵۹۹) ، تهران ۱۳۳۲ ، بخش تاریخ سلجوقیان زبدة التواریخ  
ابوالقاسم کاشی از روی آنست  
(۱۲۳)

سمط العلی للحضرة العلیا ، ناصر الدین منشی ، تهران ۱۳۲۸ درباره قراختائیان  
کرمان

سیاست نامه نظام الملک چاپ پاریس از سفر و چاپ تهران از خلخال و چاپ  
اقبال در ۱۳۲۰ و مدرسی چهاردهی ۱۳۳۴  
(۳۲-۴۷)

شاهد صادق از میرزا صادق صادقی اصفهانی (۱۰۱۸-۱۰۶۱) تگارش نزدیک  
۱۰۵۶ ، نسخه ش ۱۱۱۰ دانشگاه (فهرست منزوی ۲ : ۵۹۴) و بخش تاریخ (فصل ۷۹  
باب ۳) آن در مجله یادگار (ش ۴-۱۰ ص ۲ تاریخ ۱۳۲۴ خ) آمده است  
(۲۵۳)

الصادح والباغم ، ابن الهباریه ، چاپ مصر در ۱۲۹۲ و بیروت ۱۸۸۶  
(۱۱۴)

طبقات الشافعية الكبرى ، تاج الدین عبدالوهاب سبکی ، مصر ۱۳۲۴  
(۲۴۸-۲۶۴-۲۷۴-۳۲۳)

طبقات ناصری ، ابو عمر منہاج الدین عثمان جوزجانی ، کلکته ۱۸۶۴  
(۲۲۷-۲۳۱)

عقبه الکتبه که نامهای دیوان سنجرامت بفارسی بخامه مؤید الفوله منتجب  
الدین بدیع اتابک جوینی، تهران ۱۳۲۹ بکوشش قزوینی و اقبال  
(۳۰۲)

العراضة فی الحکایة السلجوقیة ، محمد بن محمد بن عبد الله بن النظام  
حسینی یزدی م ۷۴۳ ، چاپ بریل لیدن ۱۳۲۷/۱۹۰۹ ، درباره سلجوقیان ایران  
عقد العلی للموقف الاعلی ، افضل الدین ابو حامد احمد کرمانی تهران ۱۳۱۱ خ  
(۲۰۰)

عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب ، جمال الدین احمد بن غنیه داودی  
حسینی م ۸۲۸ که دونه نسخه دارد یکی تیموری و بزرگتر که بجای ترسیده است دیگری  
جلالی و کوچکتر که دوبار چاپ شده یکی در بمبئی سال ۱۳۱۸ دومی در نجف سال  
۱۳۵۸ (فهرست دانشگاه از آقای منزوی ۲ : ۶۳۰)  
(۸۳)

فهرست اسماء مشایخ الشیعة ، شیخ منتجب الدین علی بن عبید الله ابن بابویه  
قمی چاپ شده در جلد ۲۵ بحار چاپ کمپانی در ۱۳۱۵  
(۸۳)

قصاید ابو المعالی نحاس رازی  
(۲۸۶-۲۲۱)

قصیده رودکی که سرگذشت اورا آقای سعید نفیسی نوشته اند  
(۱۷۷)

قلائد الشرف از ابو عامر فضل بن اسماعیل جرجانی که در سرگذشت و ستایش از  
نظام الملک طوسی است  
(۵۳)

الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر جزری (م ۶۳۰) که تا سال ۶۲۸ میباشد  
(۳۹-۳۸-۴۰-۴۷-۵۱-۵۵-۶۵-۸۱-۸۲-۸۳-۸۹-۹۶-۹۲-۱۰۰-۱۰۷)  
۱۱۵-۱۲۶-۱۳۲-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۴-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۳-۱۶۹  
۱۷۰-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۶-۱۹۵-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۸-۲۱۴-۲۱۷-۲۲۷-۲۲۸  
۲۳۲-۲۳۶-۲۴۷-۲۷۰-۲۸۰-۲۸۴-۳۰۹)

لباب الالباب نورالدین محمد عوفی بخاری (سده ۷)، لیدن ۱۳۲۴، تهران ۱۳۳۶  
(۶۸-۶۷-۷۴-۱۳۲-۱۳۵-۲۶۱-۲۶۳-۲۶۴)

مجمع الفصحی ، رضاقلی هدایت ، تهران ۱۲۹۵ ق در دو جلد رحلی  
(۹۲)

مجموع التواریخ و القصص نگارش ۵۲۰ ، عکس نسخه پاریس- چاپ تهران  
سال ۱۳۱۸  
(۵۱-۱۶۳-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲)

مجموعه مراسلات رسمی دیوان سلاجقه نسخه کتابخانه شرقی لنینگراد  
(۲۳)

مجموعه ۴ ای از منتخبات شش تن شاعر فارسی نسخه سده هشتم لندن  
(۲۳۶-۲۳۹)

مسامرة الاخبار و مسامرة الاخیار ، کریم محمود بن محمد لقسنائی، انقره  
۱۹۴۳-۴ ، درباره سلجوقیان روم

المضاف الی بدایع الزمان فی وقایع کرامان حمید الدین ابو حامد افضل احمد بن  
حامد کرمانی، چاپ مرحوم اقبال در تهران در ۱۳۳۱

معالم العلماء ، ابن شهر آشوب ساری ، چاپ اقبال در تهران سال ۱۳۵۳ ق  
(۸۳)

معجم الادباء ، یاقوت حموی  
(۴۲-۴۱-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۲۶۴)

معجم البلدان ، یاقوت حموی

(۲۷۰)

**معجم الاقصاب** ابی الفضل عبدالرزاق ابن الفوطی بغدادی (۶۶۲ - ۷۲۳) که نسخه‌ای از جلد چهارم آن در خزانه ظاهریه دمشق هست و بخشی از آن هم در یکی از مجلات هند بیچاپ رسید. ابن عنبه در عمدة الطالب (چاپ هند ص ۲۳۴ و ۲۱۹) از او یاد کرده است. الحوادث الجامعة در بغداد بسال ۱۳۵۱ بنام او چاپ شده است و «مؤرخ العراق ابن الفوطی» از محمدرضا شبیبی در سرگذشت او میباید (چاپ ۱۲۷۰/۱۹۵۰) (۹۲-۲۷۴)

**مقاله‌ای تاریخی و انتقادی**، میرزامحمدخان قزوینی در باب نسخه نفثة المصنوع تألیف نورالدین محمد منشی بکوشش عباس اقبال، تهران ۱۳۰۸

(۱۸۵)

**مقامات** ، ابو محمد قاسم بن علی حریری

(۱۸۴)

**منهج المقال فی تحقیق الرجال** میرزامحمد استرآبادی ، تهران ۱۳۰۶ ق

(۲۴۸)

**مونس الاحرار** محمد بن بدر جاجرمی نسخه آقای نفیسی و نسخه عکسی

کتابخانه ملی

(۲۸۶)

**نامه سنجر** بوزیر مسترشد در ۵۲۷ از مجموعه نسخه کتابخانه انجمن علمی

لنینگراد

(۲۹۶-۳۰۲)

**نسائم الاسحار من لطائف الاخبار** زیر چاپ در دانشگاه تهران از روی نسخه

ترکیه

**نصرة الفتره وعصرة الفطرة** که اصل زبدة النصرة ونخبة العصرة است از عماد کاتب اصفهانی ، نسخه کتابخانه ملی پاریس شماره ۲۱۴۵ (ص ۳۸۰ فهرست) که اقبال یاد نمود و از آن نسخه‌ای در بودلیان (۱: ۶۶۲) هست (۱۳۰-۱۳۳-۱۵۹)

**نفثة المصنوع** فی صدور زمان الفتور وفتور زمان الصدور بفارسی از انوشیروان بن خالدکاشی که نصرة الفتره وعصرة الفطرة فی اخبار الوزراء السلجوقية عماد اصفهانی ترجمه عربی آنست ابن خلکان (سرگذشت حریری) از این کتاب چنین یاد نمود و قزوینی در مقاله خود درباره نفثة المصنوع نسوی از آن گفتگو نموده است

(۱۶۳-۱۶۳-۱۸۴-۲۳۲-۲۳۳-۲۷۰-۲۸۶)

**نصحات الانس** ، عبدالرحمن جامی که چندین بار بیچاپ رسیده است

(۲۶۲)

**النقض** (بعض مثالب النواصب) عبدالجلیل قزوینی رازی ، تهران ۱۳۳۱ یا دو جلد دیگر حاشیه و فهرست ، از صفحه‌شماریها که مرحوم اقبال میدهد پیداست که او نسخه‌ای خطی در دست داشته بود

(۸۲-۹۶-۱۱۴-۱۵۶-۱۷۶-۲۵۱-۲۵۶-۲۵۸)

**نگارستان** ، قاضی احمد غفاری ، چاپ هند و پاره‌ای از آن هم در مطارح الانظار

ص ۱۲۲-۱۸۸ چاپ بمبئی آمده است

(۷۳)

**وصایای نظام الملک** ، گویا از عبدالوهاب امامی چنانکه در فهرست دانشگاه

ص ۲۳۷۳ آمده است ، چاپ با آئین شاه تهماسب در بمبئی بسال ۱۳۰۵

(۴۹)



وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان ، ابن خلکان، که در ایران و مصر بچاپ  
رسیده است نسخه کامل آن هنوز مخطوط است

(۸۹)

هفت اقلیم امین احمد رازی، تلکته ۱۹۳۹ (بخشی از آن)

(۲۸۶-۹۲)

## فهرست نام کسان

### الف

ابن عبدالله (سالار بوژکان): ۴۱  
ابن القلاسی: ۳۱۶، ۱۸۸، ۱۸۷  
ابن الهباریه: ۱۱۴، ۹۶  
ابو ابراهیم اسماعیل بن قسطن: ۷۰  
ابو اسحاق شیرازی (شخ): ۱۲۷  
ابو اسحق ابراهیم بن عثمان بن محمد کلینی  
غزی: ۲۶۳، ۲۴۴، ۱۷۴، ۸۹، ۸۷  
ابو اسعد زین الاسلام هروی: ۱۶۴  
ابو اسماعیل مؤید الدین طغرانی اصفهانی:  
۱۸۱، ۱۶۷، ۱۵۲، ۵۹، ۵۸  
ابو اسماعیل عبدالله بن علی خطیبی: ۲۵۴  
ابو اسماعیل کاتب اصفهانی: ۱۷۸، ۷۲  
ابو البدر: ۴۳  
ابو بکر عبیدالله مؤید الملک بن نظام الملک:  
۱۳۸، ۱۳۵، ۱۰۴، ۶۵  
ابو بکر علی بن حسن رخجی قهستانی: ۵۸  
۱۴۵، ۱۱۴، ۱۰۹، ۶۷، ۵۹  
ابو بکر محدث بیهقی: ۳۱۳  
ابو جعفر بیاضی: ۵۴  
ابو جعفر محمد بن احمد مختار زوزنی: ۵۸  
۹۳، ۷۴، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۸، ۶۷، ۵۹  
۱۰۹  
ابو الحسن بن مقتدی: ۳۰۴  
ابو الحسن بیهقی: ۲۱۷، ۲۱۶، ۱۹۹، ۵۱  
۲۷۴، ۲۴۸، ۲۲۲  
ابو الحسن گیلکی بن محمد: ۲۸۱  
علی بن احمد سمیرمی: ۱۷۲

آتش (خوارزمشاه): ۲۹۸، ۲۸۲، ۲۷۵  
آق سقر احمد یلی: ۳۱۸، ۲۹۹  
آق سقر (قسیم الدوله): ۱۰۶  
آل بارسلان (محمد): ۲۱۰، ۲۰، ۱۹، ۱۵، ۹  
۷۷، ۷۶، ۶۹، ۶۳، ۵۹، ۵۴، ۴۷، ۴۶، ۴۵  
۲۷۹، ۲۲۷، ۱۲۴، ۸۹، ۸۵، ۸۳، ۸۰  
۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۶، ۲۸۲، ۲۸۰  
آلتون تاش: ۱۷۶  
آلتون تاق: ۳۰۹، ۲۸۳، ۲۸۲  
ابا احمد الدهستانی عمروک: ۴۰  
ابراهیم (فرزند پیغمبر اسلام): ۱۹۷  
ابراهیم پتال: ۱۵، ۱۴  
ابن الانیر: ۵۱، ۴۷، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸  
۹۶، ۹۵، ۹۲، ۸۹، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۶۵، ۵۵  
۱۲۶، ۱۲۵، ۱۱۵، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۰  
۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۳۲  
۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۳، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷  
۱۹۵، ۱۹۲، ۱۸۶، ۱۷۶، ۱۷۳، ۱۷۲  
۲۱۷، ۲۱۴، ۲۰۸، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۱  
۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۱۸  
۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۰، ۲۷۰، ۲۴۷، ۲۳۶  
۳۱۲، ۳۱۰، ۳۰۹  
ابن خلکان: ۱۸۰، ۸۹  
ابن شادان: ۴۷  
ابن شهر آشوب: ۸۳

ابوالحسن علي بن أحمد شزال : ٢٤٨  
 < علي بن حسن باخرزی : ٧٠  
 < علي بهرامی سرخسی : ٦٨، ٦٧  
 < علي بن عبدالرحمن السنجانی : ١٥٨  
 ابوالحسن علي بن يحيى : ٥٩  
 ابوحنيفه : ٥٥، ٥٤  
 ابوالرضا فضل بن فضل الله بن محمد  
 كمال الدوله بن ابي نصر : ٦١، ٦٠، ٥٧  
 ٩٣، ٧٢، ٦٦، ٦٤  
 ابوسعدي زين الملك : ١٥٩  
 < محمد بن نصر بن منصور هروي : ٢٦٨  
 ابوشجاع احمد تاج الملك : ١١٨، ٩٨، ٩٣  
 ١٩٢  
 ابوشجاع حشيش بن آلتون تاق (امير) : ١٢  
 ٢٩٠، ٢٨٩، ٢٨٨  
 ابوشجاع غياث الدين محمد بن ملكشاه : ١٧  
 ١٩٣، ١٧٤، ١٦٢، ١٣٨، ١١٩  
 ابوشجاع محمد بن حدين همداني وزير : ١٧١، ١٢٢  
 ابوشجاع محمد بن داود جفري بيك (آلب  
 ارسلان) : ٨٠، ١٦  
 ابوطالب محمد طاهر ليك : ٣٧  
 ابوطاهر بن علي بن حسين مجير الدوله  
 اردستاني : ١٩٧، ١٩٦  
 ابوطاهر خاتوني : ١٥٣  
 < مطهر بن علي ذوالفخرين : ٨٢  
 < سعد بن علي بن عيسى قمي : ٢٤١  
 ٢٥١، ٢٤٢  
 ابو عامر فضل بن اسماعيل : ٥٣  
 ابو عبدالله حسين بن علي بن ميكال : ٤٠

ابو عبدالله حسيني عز الملك بن نظام الملك :  
 ١٠٦، ١٠٥، ١٠٤  
 ابو عبدالله ناصر الدين مكرم بن الملاء : ٨٦  
 ٨٧  
 ابوالملاء حمزة بن علي مجيري فريومدي :  
 ٢٠٠  
 ابوالملاء حنفي (صاعد بن يحيى) : ١٥٨  
 < محمد بن غانم غانمي : ٢٢٢  
 ابو علي احمد بن محمد رازي مسكويه : ٤٧  
 ابو علي بن شادان : ٣٦  
 ابو علي حسن بن علي بن اسحق : ٤٦، ١٩  
 ٤٩  
 ابو علي حسن بن موسى بن سلجوقي : ١٤  
 < شرفشاه علوي جعفري : ٨٤، ٧٩  
 < قوام الدين حسن نظام الملك : ٢٧٦  
 < محمد بن احمد بن علي فتال  
 نيشابوري : ٢٤٨  
 ابوغالب محمد بن علي : ٤٧  
 ابوالفنايم تاج الملك مرزبان بن خسرو  
 فيروز شيرازي : ٥٨، ٥١، ٥٠، ٢٩، ٢٠  
 ١٦٠، ١٠٩، ٩٩، ٩٨، ٩٧، ٩٥، ٩٣  
 ٢٧٩، ١٩٥  
 ابوالفتح بهاء الملك : ١٠٦  
 < رازي : ٣٩، ٣٨، ٣٧  
 < طاهر بن فخر الملك : ٢٧٦، ٢٧٥  
 ٢٧٧  
 ابوالفتح علي بن حسين طغرائي : ١٩٥  
 < علي بن حسين اردستاني : ٥٩  
 ٢٠٩، ٢٠٥، ١٩٩، ١٩٨  
 ابوالفتح مسعود بن محمد بن سهل : ٤١  
 < مظفر بن نظام الملك : ١٤١، ١٠٥  
 ٢٠٦  
 ابوالفتح ملكشاه : ١٧٠، ١٦

ابوالفرج روني : ٢٦٤  
 < محمد بن جعفر بن محمد بن فسا نجس :  
 ٣٩  
 ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسى مجد الملك  
 قمي : ١١٣، ١١١، ١٠٩، ١٠٥، ١٠٤، ٥٥  
 ابوالفضل بيهقي : ٤٠  
 < نصر بن خلف صفاري ملك نيمروز :  
 ٢٩٦، ٢٦٦، ٢٤٧، ٢٢٧  
 ابوالقاسم انس آبادي : ٣١٦، ٣٠٨، ٢٦٥  
 < جويني : ٤٢، ٤١، ٣٩، ٣٧  
 < دركزني : ٢٤٧، ١٨٢، ١٨٢، ١٨٢  
 ٢٧١، ٢٧٠، ٢٦٩، ٢٦٨، ٢٦٣، ٢٥٧  
 ٢٩٩، ٢٩٨، ٢٧٩، ٢٧٥، ٢٧٣، ٢٧٢  
 ٣٠٠  
 ابوالقاسم عبدالله بن علي بن اسحاق : ٢٤٣  
 < علي بن عبدالله سالار : ٢٨٥، ١٩  
 < علي بن محمد بن جهير : ١٧١  
 < كاشي : ٢٨٣، ١٣٣، ٨٨، ٨٢  
 ٣٠٨، ٢٨٥  
 ابوالقاسم الكوبائي : ٤٠  
 < محمود بن ملكشاه : ٢٧٤  
 ابوكاليجار بن بويه : ٣٩، ٣٨  
 ابوالمعاش سعد الملك سعد بن محمد آبي :  
 ١٢٢  
 ابوالمعاش عبدالجليل اعز دهستاني : ١٠٥  
 ٢٧٩، ١٥١، ١٣١، ١٢١، ١٢٠  
 ابوالمعاش عبدالرزاق بن قفيه شهاب  
 الاسلام : ٢٤٥، ٢٤٤، ٢٤٣، ٢٤١، ٥٠  
 ٢٤٦  
 ابوالمعاش صفى همداني : ١٥٦  
 ابوالمعاش معين الملك محمد بن كمال  
 الدوله (سيد الروسا) : ٦١، ٥٩، ٥٨، ٥٧  
 ١٨٠، ١٢٦، ١٢٢، ٦٣، ٦٢

ابومحمد حسن بن محمد دهستاني  
 (نظام الملك) : ٤٧، ٤١، ٤٠  
 ابومحمد قاسم بن علي حريري : ١٨٤  
 ابوالمظفر ايوردي : ١٠٢، ١٠١، ٩٠، ٥٦  
 ١٦٣، ١٥٩، ١٤٢، ١٣٨، ١٣٤، ١٠٨  
 ٢٩٢، ٢٥٨، ١٧٤، ١٧٢، ١٦٨، ١٦٤  
 ابوالمظفر رضي الدين ابراهيم بن مسعود  
 غزنوي : ٢٦٤  
 ابوالمظفر ركن الدين بركيارقي : ١٠٤، ١٧  
 < شمس المعالي اسماعيل كيلكي  
 طبرسي : ٢٩١  
 ابوالمظفر فخر الملك : ٢٠٣  
 < فضلون بن ابي السوار : ١١٩  
 ابوالمعالي سديد الملك : ١٠٩، ٩٣، ٩٢  
 < عين القضاة : ٢٧٤  
 < نغاس رازي : ٢٨٦، ٢١٩  
 < هبة الدين بغدادی : ١٦٢  
 ابوالمفاخر قمي : ١٨٣  
 ابومسلم سروشياري (نقا الملك) : ٨١  
 ٩٥، ٨٢  
 ابومنصور خطير الملك محمد بن حسين  
 ميدي : ١٥٠، ١٢٣، ١٠٥  
 ابومنصور فرامرزي بن علاه الدوله : ٣٩، ٣٨  
 ابونصر احمد بن حامد عزيز : ١٨٢  
 < احمد بن حسن باخرزي : ٤١  
 ابونصر احمد نظام الملك بن خولاجه  
 نظام الملك : ١٦٥، ١٦٤، ١٦٣، ١٥٢  
 ٢٩٢  
 ابونصر بن احمد (شيخ) : ٥٨  
 < شرف الدين انوشروان بن خالد  
 كاشاني : ١٨٣  
 ابونصر القايد المهلبی : ٤١

ابو نصر منصور بن محمد بن عبد الملك ككهری:

۴۶، ۱۹

ابو الهیچاه: ۸۷

ابن البركات: ۲۶

ابی قویه: ۲۶۹

ابی علی قمی: ۱۰۶

ابی منصور: ۱۷۳، ۸۲

اثیر الملك ابوالمجد: ۱۱۴

احمد بن جعفر خان ایلکی: ۱۰۰

عبد الملك عطاش: ۱۵۹، ۱۵۷

۲۸۳

احمد بن محمد رازی مسکویه: ۴۸

احمدخان بن حسن: ۳۱۲، ۲۹۹

احمد زوزنی: ۵۸

کاتب جوینی: ۳۰۲

اخطل: ۱۱۲

ادیب مختار: ۷۵، ۷۲

ارجانی: ۲۶۰، ۲۵۹، ۱۷۳، ۱۴۶، ۱۳۸

۲۹۶، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۰

ارسلان ارغو: ۱۹۲، ۱۲۷، ۱۱۲، ۱۰۹، ۸۱

۲۸۷، ۲۸۱، ۲۲۳، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵

۲۸۹

ارسلان بن سلجوق: ۱۳، ۱۲

ارسلانشاه: ۲۳۲، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷

ارغش: ۲۸۵، ۲۸۴

اسحاق طوسی: ۱۰۸، ۱۹

اسعد بن محمد بن موسی (مجد الملك قمی):

۲۷۹، ۱۴۴، ۱۱۲، ۱۰۵، ۱۰۴

اسفندیار: ۱۹۷

اسماعیل بن ابوالحسن گیلکی: ۲۰۵، ۱۲۰

۲۸۷، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۰، ۲۱۵

۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۰

اسماعیل بن عباد: ۸۷

عاج الدین ابوالفضل سیستانی (ملك): ۲۶۶

۲۹۶

تاج الدین خاتون سفریه: ۱۹۲، ۱۱۹، ۱۱۸

۲۷۳، ۲۷۱، ۲۶۷، ۲۵۰، ۲۴۹

تاج الدین فرخشاہ (امیر اسقہسالار): ۳۰۹

تاج الملة (ابوشجاع ملك الملوك): ۹۸

تاج الملك (ابوالفتاح مرزبان بن خسرو

فیروز شیرازی): ۵۹، ۵۸، ۵۱، ۲۹، ۲۰

۱۰۴، ۱۰۰، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۷۱

۲۷۹، ۱۸۶، ۱۰۹، ۱۰۶

تاج المالك: ۲۶

ترکان خاتون: ۱۱۸، ۱۰۴، ۵۹، ۵۱، ۲۰

۱۵۷، ۱۲۸، ۱۱۹

تقی الدین کاشی: ۲۶۱، ۲۳۶، ۲۳۵، ۷۸

۲۶۲

تکش (سلطان): ۸۳، ۸۱

ث

ثعالبی: ۴۷

ثقة الملك ابو مسلم سروشیاری: ۸۲، ۸۱

ج

جامی: ۲۶۲

جاولی (امیر): ۱۶۵

جرفادقانی: ۵۵

جریر: ۱۱۲

جعفر بن محمد بن فسانجس: ۳۸

جعفری بیگدادی: ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۱، ۹

۱۲۴، ۸۳، ۴۷، ۴۶، ۳۶، ۳۵، ۳۳، ۲۱

۳۶۱، ۲۸۲، ۲۰۲، ۱۲۵

۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۸۳

۲۱۵، ۲۱۴، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶

۲۸۲، ۲۷۹، ۲۶۱، ۲۵۷، ۲۵۴، ۲۲۳

۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳

۳۲۰، ۳۱۹، ۳۰۹، ۳۰۴، ۳۰۳، ۲۹۲

برهانی نیشابوری: ۷۷، ۷۶، ۷۴، ۷۰، ۶۹

۸۱، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۲، ۷۸

بساسیری: ۱۵

بفراخان: ۱۱

بلاسانی: ۱۹

بوری برس (امیر): ۲۸۲، ۲۰۵، ۱۲۷، ۱۰۹

۳۲۰

بوزان (امیر): ۱۰۶

بهاء الدوله دیلمی: ۳۸

بهاء الدین: ۳۰۵

بهاء الملك: ۲۵۶

بهرامشاه غزنوی: ۲۲۹، ۲۲۷، ۱۹۳، ۷۲

۲۳۱

بهرامی: ۶۷

بهروز (مجاهد الدین): ۳۱۴، ۲۶۹

بهمنیار: ۲۰۰

بیہقی: ۲۶۴، ۲۱۷، ۱۹۵، ۱۱۲، ۵۲

پ

پوشنگ: ۱۴

ث

تاج الدوله تش: ۱۱۰، ۱۰۷، ۱۰۴، ۸۳، ۱۶

۲۸۲، ۲۰۵، ۲۰۴، ۱۸۴، ۱۱۲

تاج الدوله دیلم: ۱۷۶

ب

باجر: ۲۰۲، ۱۲۵، ۱۲۴

باخرزی: ۵۹، ۵۸، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۲

۲۲۲، ۸۲، ۷۱، ۷۰

بدیع جوینی: ۲۹۶

برکیلاق: ۵۵، ۵۱، ۲۱۲، ۲۰۱، ۱۷، ۱۶، ۹

۱۰۵، ۱۰۴، ۹۵، ۹۲، ۸۳، ۸۲، ۸۱

۱۱۴، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۶

۱۲۲، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۵

۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷

۱۵۱، ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸

۱۷۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۲



جلال الدوله (جلال الدین ؟) ملکشاہ  
سلجوقی: ۱۷۰۱۶، ۶۹، ۱۱۸، ۱۵۷  
۲۸۱  
جلال الدین بن صدقہ: ۱۶۹  
جلال الدین مسعود غزنوی: ۲۹۱  
جمال الدین عبدالرحیم بغدادی: ۲۶۳  
« مرزبان بن خسرو فیروز شیرازی:  
۹۳  
جمال الملک بن خواجہ نظام الملک: ۱۲۵  
۳۲۰، ۱۸۶، ۱۲۶  
جمشید بهمنیار: ۱۰۱  
جوزجانی (امیر محمد عمید): ۲۵۵  
جوینی: ۱۶۹، ۱۹

## ح

حامدی: ۲۶۹  
حبشی بن آلتون تاق (امیرداد): ۱۰۸، ۱۰۰  
۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۰، ۱۳۱، ۱۹۲، ۲۰۵  
۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۰، ۲۱۵  
۳۰۹، ۳۰۷، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶  
حسان: ۶۱  
حسین بن علی (امام): ۱۱۴  
« محمد دهستانی: ۴۰  
« موسی براوستانی: ۵۵  
« موسی ییغو: ۴۲  
حسن صباغ: ۲۸۰، ۱۶۷، ۱۵۸، ۹۶، ۸۱  
۳۰۸، ۲۸۴  
حسین بن خواجہ نظام الملک: ۲۱، ۱۰۴  
۱۰۷  
حسین بن رضی: ۱۰۷  
« علی (امام): ۲۱۷، ۱۹۷  
« محمد همدانی (ربیب الدوله): ۱۷۳

حسین قانی: ۲۸۰  
« قهستانی: ۱۶۹

## خ

خسرو فیروز شیرازی: ۹۳، ۵۹، ۵۰  
خطیر الملک ابومنصور محمد بن حسین  
میبی: ۱۲۱، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۵، ۲۳  
۱۶۳، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۲۲  
۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰  
۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۶۶  
خوارزمشاه: ۲۷۵، ۲۶۶

## د

داود (جغری بیک): ۳۶، ۱۵، ۱۳  
داود بن محمود بن محمد بن ملکشاہ: ۲۹۷  
۳۱۸، ۳۱۲، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸  
دیس بن صدقہ مزیدی: ۲۶۹، ۲۶۵، ۱۶۹  
۳۰۰  
درگزینی: ۲۷۰، ۲۶۷، ۲۶۵  
دولتشاہ سمرقندی: ۷۸، ۶۹  
دهخدا: ۴۳  
دهستانی: ۳۹

## ذ

ذوالسمادات: ۸۵، ۸۴، ۷۹، ۷۰، ۳۹، ۳۸

## ر

رئیس الرؤسا (ابو عبد الله حسین غزنوی):  
۳۷، ۱۹  
رباطی: ۴۱

ربیب الدوله: ۱۷۲، ۱۵۲، ۱۲۳، ۱۲۲  
۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۴، ۱۷۳  
رحیم دیلمی: ۱۵  
رستم بن مرزبان دیلمی: ۸۳  
رشید الدین فضل الله وزیر همدانی: ۱۹  
رشید الدین محمد وطواط: ۲۹۶  
رکن الدین ابوطالب محمد طغرل: ۱۴  
۳۱۵، ۴۱، ۱۷  
رکن الدین (رکن الدوله) برکیاتی: ۱۷  
۱۴۸، ۱۰۳  
رودکی: ۱۷۷

## ز

زبیده خاتون: ۱۱۱، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۴  
۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۲۰۴  
۲۰۵  
زنکی آقسنقری (امیر): ۲۶۹  
زیار: ۱۵۷  
زین الاسلام: ۲۶۸  
زین الدین: ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۷  
زین العابدین (امام): ۱۱۴، ۸۳  
زین الملک: ۲۷۴، ۲۶۵، ۱۷۷، ۱۷۴

## ص

سعد الدوله گوهر آیین: ۱۳۰، ۱۲۵  
سعد الملک آبی: ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۲، ۲۶  
۱۷۴، ۱۶۸، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۹  
۲۵۴، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۷۸، ۱۷۵  
۲۹۲  
سفریه: ۱۹۲  
سلجوق بن دقاق: ۴۶، ۳۷، ۱۷، ۱۱  
سلجوقشاہ: ۳۰۷، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۶۶، ۱۵۳  
سلطانشاہ: ۸۸  
سلیمان بن جغری بیک: ۴۷، ۲۱، ۱۵  
سلیمانشاہ بن محمد: ۳۲۰، ۲۷۶  
سمعاتی: ۲۷۴، ۲۴۷، ۲۲۲، ۸۲  
سنائی: ۲۶۲، ۲۳۶، ۲۳۴  
سنجر (سلطان): ۳۳، ۲۱، ۱۸، ۱۷، ۱۶  
۱۱۶، ۱۱۰، ۹۴، ۸۹، ۵۹، ۵۱، ۵۰  
۱۲۸، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸  
۱۷۲، ۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۱، ۱۳۱، ۱۲۹  
۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۲، ۱۷۴  
۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱  
۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶  
۲۱۷، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰  
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸  
۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۳  
۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱  
۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸  
۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵  
۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶  
۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲  
۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰  
۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰  
سندھ بر سقی: ۳۱۴  
سوزنی: ۶۴

علي الشريف : ۹۴

عمادالدوله ساوتكين : ۹۳، ۷۷

« سعد بن علي بن عيسى قتي : ۲۵۱

« قوام الدين ابوالقاسم انس -

آبادي : ۲۷۴، ۲۶۵

عماد الدين ابوبكر عبيد الله مؤيد الملك :

۱۴۷، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۲۴، ۱۲۳

عماد الدين ابوسعاد : ۵۴

« ابومنصور ربيب الدوله : ۱۲۳

۱۷۳، ۱۷۱

عماد الدين زنگي : ۲۹۷

عماد كاتب : ۷۱، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۴۳، ۴۲، ۲۹

۱۰۷، ۱۰۱، ۹۸، ۹۶، ۹۲، ۸۲، ۸۱

۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۱۱

۱۷۲، ۱۶۹، ۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۳۳

۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۵، ۱۷۴

۲۰۰، ۱۹۵، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۸۳

۲۳۲، ۲۲۸، ۲۱۵، ۲۰۹، ۲۰۵، ۲۰۱

۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۴۷، ۲۴۳، ۲۳۳

۲۷۴، ۲۷۰، ۲۶۷، ۲۵۸، ۲۵۵، ۲۵۳

۳۱۶، ۳۰۳، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴

عماد الملك : ۱۰۵

« مر بن خطاب : ۱۱۴

« سهلان ساوجي : ۲۶۴، ۲۶۳

« عمر خيام : ۲۴۸، ۲۱۶، ۱۹۵

« عمروك : ۴۱

« عبيد (امير) : ۱۸۲

« عبيد الدوله : ۱۲۶، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۲، ۵۰

« عبيد الملك : ۴۳، ۴۰، ۳۷، ۳۲، ۲۱، ۱۵

۲۷۹، ۴۸، ۴۷

« هوفي : ۲۶۱، ۱۳۲، ۷۴، ۷۱، ۷۰، ۶۸

« عين القضاة هبداني : ۲۶۸

## غ

غزاوغلي : ۱۵۵

غزل سارغ : ۲۸۹، ۲۸۶، ۲۸۰

غزى : ۲۰۰، ۱۴۲، ۹۱، ۸۹، ۸۷

غصن : ۶۸

غلامى ارسي : ۱۱۵

غياث الدوله : ۱۴۶، ۴۶

غياث الدين محمد : ۱۳۰، ۱۱۷، ۹۲، ۱۷

۱۳۴، ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۴۸، ۱۴۴، ۱۳۴

۳۰۳، ۲۴۳، ۲۳۵

## ف

فخر الدوله : ۸۷

فخر العاللي : ۸۴، ۷۹

فخر الملك : ۱۱۰، ۱۰۶، ۱۰۵، ۴۷، ۲۱

۱۹۴، ۱۶۰، ۱۳۳، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۴

۲۰۵، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۵

۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵

۲۲۳، ۲۲۱، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۵، ۲۱۱

۲۷۶، ۲۵۱، ۲۳۶، ۲۳۳، ۲۲۶، ۲۲۵

۳۲۰، ۲۸۶، ۲۸۱، ۲۷۹

فرامرزي : ۸۳، ۳۸، ۳۷

فرخزاد غزنوي : ۲۸

فرخي : ۶۴

فردوسي : ۲۴۸

فريومدي : ۲۷۴

فصل الله : ۶۶، ۶۴، ۶۱، ۱۹

فضلون بن ابني السوار : ۱۱۹

فقيه اجل : ۲۴۵، ۲۴۳

## ق

قاضي احمد غفاري : ۷۳

قاضي ارجاني : ۱۳۴، ۱۱۶، ۱۰۰، ۹۶

۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۴، ۱۸۸

۲۶۳

قاضي فرامرزي : ۸۹

قاورد (قاووريت) : ۸۹، ۸۸، ۷۷

القائم بالله : ۱۷۱، ۱۲۶، ۱۲۵، ۸۰، ۱۴

قايماز : ۲۳۲

قدرخان : ۳۰۷، ۲۱۵

قراجه سالي : ۳۰۷، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۶۹

۳۱۸

قزويني (ميرزا محمد خان) : ۱۸۵، ۸۲، ۴۹

۳۰۷، ۳۰۲، ۲۹۶، ۲۸۰، ۲۱۷، ۲۱۶

قسيم الدوله : ۱۰۶

قصار مستوفي : ۴۱

قطب الدين : ۲۶۴، ۲۴۷، ۱۹۵، ۷۷، ۹۳

۲۸۲، ۲۸۰، ۲۶۶

قطلمش بن اسرائيل : ۲۸۲

قماج (امير) : ۲۲۷، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۷۳

۲۹۸، ۲۸۲، ۲۶۶، ۲۴۷، ۲۳۳

قوام الاسلام : ۲۵۱

قوام الدين : ۱۳۵، ۱۰۸، ۴۹، ۴۸، ۴۶، ۱۹

۱۷۶، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۶۹، ۱۶۳، ۱۴۱

۲۶۵، ۲۵۴، ۲۴۶، ۲۰۱، ۱۸۶، ۱۸۳

۲۹۲، ۲۷۹، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۰

۳۱۹، ۲۹۷

قوام الملك : ۲۳۶، ۲۲۷، ۱۹۴، ۴۸، ۴۷، ۲۶

۲۷۵، ۲۶۱

قوامي : ۲۷۴، ۲۰۰

قودن (امير) : ۲۸۹، ۲۸۱، ۲۰۳، ۱۸۶

## ک

کا کويه : ۸۳، ۱۵

کچ کلاه : ۲۳۳، ۲۳۲

کلسارغ : ۳۰۹

کمال الدوله : ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۱، ۵۹، ۵۸

۱۷۹، ۱۰۱، ۹۳، ۸۱، ۷۵، ۷۴، ۷۱، ۶۷

کمال الملك : ۷۱، ۷۰، ۶۸، ۶۷، ۵۹، ۵۸

۱۷۴، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۵، ۱۰۹، ۹۳، ۷۴

۱۹۵، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰

۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۵، ۲۵۵

کيا بزرگ امير : ۳۰۹

کيا فخر آور اسد آبادي : ۱۱۵

کيا مجير الدوله : ۲۱۰، ۲۰۱، ۱۹۵، ۱۹۲

۲۱۷

کيخسروين مجد الدين : ۲۶

## گ

گشتاسب : ۱۹۷

گرشاسف : ۲۶۶

گمشكين : ۱۰۶

گندگر : ۲۸۴

گودرخان قراخاني : ۲۷۵، ۱۹۳

گوهر آيين : ۳۱۴، ۱۷۱، ۱۴۸، ۱۳۱

گوهرخان : ۱۷۹

گوهر خاتون : ۲۶۵، ۲۵۵، ۱۸۲، ۱۸۱

## ل

لامعي کرکاني : ۸۰، ۴۲

متوكل عباسي : ١٧  
مجاهد الدين بهروز : ٣١٧، ٣١٤، ٢٦٦  
مجد الدوله : ٦٢  
مجد الدين ابو الفضل : ٢٥٦، ١١٤، ٢٥  
٢٥٩  
مجد الملك قمي : ١٠٥، ١٠٤، ٩٤، ٩٣، ٥٥  
١١٤، ١١٣، ١١٢، ١١١، ١١٠، ١٠٩  
١٣١، ١٣٠، ١٢٩، ١٢٨، ١٢٧، ١١٩  
١٤٤، ١٤٣، ١٤٢، ١٤١، ١٣٩، ١٣٣  
٢٠٧، ٢٠٥، ٢٠٤، ١٧٩، ١٧٨، ١٤٨  
٢٧٩  
مجير الدوله اردستاني : ١١٠، ٩٠، ٨٧، ٥٩  
٢١٦، ١٩٧، ١٩٦، ١٩٤  
مجير الملك : ٢٠٠، ١٩٥  
مجيري : ٢٧٤، ٢٠١  
محمد (ص) : ١٥٨  
محمد : ٢٣، ٢١، ١٩، ١٧، ١٦، ١٤، ١٢، ٩  
٧٤، ٦٤، ٦٢، ٦١، ٦٠، ٥٩، ٥٨، ٣٨، ٣٧  
١١٨، ١١٢، ١١١، ١٠٥، ١٠٤، ٨٥  
١٣١، ١٣٠، ١٢٩، ١٢٢، ١٢١، ١٢٠  
١٤٥، ١٤٤، ١٤٣، ١٤١، ١٣٩، ١٣٢  
١٥٦، ١٥٥، ١٥٣، ١٥٢، ١٥١، ١٤٨  
١٦٥، ١٦٤، ١٦٣، ١٥٩، ١٥٨، ١٥٧  
١٧٥، ١٧٤، ١٧٢، ١٧١، ١٦٨، ١٦٧  
١٨٣، ١٨٢، ١٨١، ١٨٠، ١٧٩، ١٧٨  
٢٣٣، ٢٢٩، ٢٢٨، ٢٢٧، ١٩٣، ١٨٦  
٢٦١، ٢٥٧، ٢٥٥، ٢٥٤، ٢٤٩، ٢٣٦  
٢٧٩، ٢٧٦، ٢٧٥، ٢٦٨، ٢٦٦، ٢٦٥  
٢٩٢، ٢٨٧، ٢٨٦، ٢٨٥، ٢٨٤، ٢٨٢  
٣٢٠، ٣١٩، ٣١٦، ٣٠٤، ٢٩٩، ٢٩٨

محمد ارسلان خاني : ٢٢٧، ٢١٥  
محمد استرآبادي : ٢٤٨  
محمد بن ابراهيم : ٨٧  
احمد ابوردي : ١٨١  
احمد مختار زوزني : ٦٧، ٥٩  
انوشكين : ٢٨٢  
بدر جاجرمي : ٢٨٦، ٨٤  
جعفر بن فسانجس : ٣٩  
داود جفري : ١٦  
دشمنزيار : ٨٣  
طغرل بن محمد : ٣٢٠  
عبد الملك معزي : ٢٨٧  
نصر : ٢٦٨  
موسي براوستاني : ٥٥  
محمد تقى (امام) : ١١٤  
محمد حسن : ١٩  
محمد عميد جوزجاني : ١٨٠، ١٧٩، ١٨٧  
١٨١  
محمد كليبي : ٨٩  
محمد نظام الملك دهستاني : ١٩  
محمود : ٩٥، ٩٣، ٨٥، ٢١، ٢٠، ١٣، ١٢  
١٧٢، ١٦٩، ١٥٧، ١١٩، ١١٨، ١٠٤  
٢٥٧، ٢٤٧، ٢٠٥، ٢٠٤، ١٨٧، ١٨٦  
٢٧٢، ٢٧١، ٢٧٠، ٢٦٩، ٢٦٨، ٢٦٧  
٣١٨، ٣١٣، ٣٠٧، ٢٩٧، ٢٨٢، ٢٧٣  
محمود غزنوي : ٦٤، ٣٦، ١٢  
مختص الملك كاشي : ١٨٢، ١٧٨، ١٤٨  
٢٦٠، ٢٥٨، ٢٥٦، ٢٥٥، ٢٥٤، ٢٤٢  
٢٧٩، ٢٦٨، ٢٦٣، ٢٦٢، ٢٦١  
مرتضى (سيد ابو هاشم زيبه علوي حسني :  
١٦٣، ٨٢

مرزبان : ٩٦، ٩٣، ٥٩، ٥٨، ٥٠  
مروزي : ٢٦٩  
المجتر شدياش : ٢٩٦، ١٨٤، ١٦٩، ١٦٣  
٣١٨، ٣١٧، ٣١٣، ٣١٢، ٣٠٩، ٢٩٧  
المستظهر بالله : ١٧٣، ١٧١، ١٦١، ١٥٧  
٣٠٣، ٢٠٤، ١٩٣، ١٩٢  
مسعود بن محمد : ١٨٠، ٨١، ٣٦، ١٣، ١٢  
٣٠٧، ٣٠٠، ٢٩٨، ٢٩٧، ٢٢٢، ١٨٤  
٣٢٠، ٣١٨  
المستصر فاطمي : ١٥  
مشيد الدوله : ١١٢، ١٠٩  
مظفر دهخدا : ٤٣  
ليثي : ٧٢  
مستوفي : ٢٨٤، ٢٨٣، ٢٧٤  
معز الدوله : ٢٥٣  
معز الدين : ٢٠٦، ١٣٥، ١٠٨، ٨٠، ١٧، ١٦  
٢٩٦  
معزي : ٥٢، ٥١، ٥٠، ٤٨، ٤٦، ٢٩، ٢٦، ٩  
٦٨، ٦٧، ٦٤، ٦٢، ٦١، ٦٠، ٥٩، ٥٥، ٥٣  
٨٢، ٨٠، ٧٨، ٧٧، ٧٦، ٧٥، ٧٤، ٧٠، ٦٩  
٩٨، ٩٦، ٩٤، ٨٨، ٨٧، ٨٦، ٨٥، ٨٤  
١١٢، ١١١، ١٠٨، ١٠٧، ١٠١، ١٠٠  
١٣٦، ١٣٥، ١٣٤، ١٢٧، ١٢٤، ١١٤  
١٩٥، ١٧٧، ١٦٠، ١٤١، ١٣٩، ١٣٧  
٢٠٥، ٢٠٣، ١٩٩، ١٩٨، ١٩٧، ١٩٦  
٢١٨، ٢١٥، ٢١١، ٢١٠، ٢٠٩، ٢٠٧  
٢٣٤، ٢٢٩، ٢٢٦، ٢٢٥، ٢٢٣، ٢٢٢  
٢٤٤، ٢٤٢، ٢٤١، ٢٣٩، ٢٣٨، ٢٣٥  
٢٥٢، ٢٥١، ٢٥٠، ٢٤٩، ٢٤٨، ٢٤٦  
٢٦٢، ٢٦٠، ٢٥٨، ٢٥٦، ٢٥٤، ٢٥٣  
٢٨٣، ٢٧٦، ٢٧٤، ٢٧٠، ٢٦٤، ٢٦٣  
٢٩٥، ٢٩٣، ٢٩٠، ٢٨٩، ٢٨٨، ٢٨٦  
٣١٩  
معين الدين : ٢٥٦، ٢٥٤، ١٩٤، ١٨١، ١٧٤  
٢٧٩، ٢٥٨، ٢٥٧  
معين الملك : ٦٤، ٦٣، ٦١، ٥٩، ٥٨، ٥٧  
٢٢٤، ٢٢٣، ٢٢٢، ٢٠٩، ١٧٩، ١٤٨  
٢٢٥  
مقيث الدين : ٢٦٥، ١٨٢، ١٧٢، ١٦٩، ١٥٢  
٢٩٩، ٢٩٨، ٢٩٦  
مفضل بن عبدالرزاق : ١٠٩، ٩٢  
مقابل بن عطيه بكري : ٨٧  
المقتدي (خليفة) : ١٢٦، ١٠٧، ١٠٦، ٤٩  
٣٠٥، ٢٠٣، ١٧١  
مكرم بن العلاء : ٩٠، ٨٩، ٨٨، ٨٧، ٨٦  
ملك خاتون : ٢٦٧  
ملكشاه : ٤٦، ٤٥، ٢١، ٢٠، ١٩، ١٧، ١٦، ٩  
٧٠، ٦٩، ٦٧، ٦٥، ٥٨، ٥٢، ٥١، ٥٠، ٤٩  
٨٩، ٨٥، ٨٠، ٧٧، ٧٦، ٧٤، ٧٣، ٧٢، ٧١  
١٠٠، ٩٨، ٩٧، ٩٦، ٩٥، ٩٤، ٩٣، ٩٢  
١٠٩، ١٠٨، ١٠٧، ١٠٦، ١٠٥، ١٠٤  
١٣٤، ١٢٧، ١٢٦، ١٢٥، ١٢٢، ١١٥  
١٥٧، ١٥٦، ١٤٠، ١٣٨، ١٣٦، ١٣٥  
١٩٢، ١٨٦، ١٨١، ١٧٩، ١٧١، ١٦٠  
٢٥٧، ٢٢٩، ٢٠٥، ٢٠٣، ١٩٦، ١٩٥  
٢٨٦، ٢٨٣، ٢٨٢، ٢٧٩، ٢٦٢، ٢٦١  
٣٢٠، ٣١٩، ٣١٦، ٣٠٥، ٢٨٧  
ملك العرب : ١٦٤  
منتجب الدين : ٢٩٦، ٨٣  
منصور : ٢٦٦، ٢٤٧، ١٥٥، ٨٥، ٤٢، ٢٥  
٢٦٨  
منكو برس : ٢٦٦، ٢٤٧  
منور سيجوري : ٣٠٩، ٢٨١، ٢٨٠  
موسي : ١١٢  
موسي الكاظم (امام) : ١١٤  
موفق : ٢٧٤، ٤٣، ٤٢



موفق الدوله : ۱۱۴

مؤید (امیر) : ۵۹، ۲۵

مؤیدالدین طغرائی : ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۴

۲۹۲، ۱۷۹، ۱۴۶

مؤیدالدین منتجب الملك : ۳۰۲

مؤید الملك : ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۶۵، ۵۹، ۵۸

۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰

۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱

۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷

۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵

۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹

۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۴

۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۶۳، ۲۸۴، ۲۷۸

۳۲۰

میکالی : ۳۹

میکائیل بن سلجوق : ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۳۶

۳۷

ن

ناصرالدین آرجانی : ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۸۸

۳۱۹، ۲۵۸

ناصر بن حسین : ۲۷۰

علی : ۲۷۳، ۲۷۰

ناصر خسرو : ۲۸۱

ناصرالدین : ۲۱، ۲۷، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۱۱۸

۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۲۷، ۲۷۵، ۲۷۶

۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۲۰

نحاس رازی : ۹۲

نصیر بن صاحب : ۲۶

نصیرالدین : ۱۲۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۶

۱۶۲، ۱۹۴، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۹

نصیر الملك : ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۸، ۱۵۰

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۸، ۲۵۴

نصیر الملک : ۱۲۴

نظام الدوله : ۱۳۸

نظامالدین : ۲۶، ۴۸، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۵

۱۱۶، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۵۲، ۲۵۵

۲۷۹

نظام الملك : ۱۵، ۱۶، ۳۲، ۳۶، ۴۰، ۴۳

۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۵، ۶۶

۶۹، ۷۱، ۷۳، ۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۰۶

۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۲

۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶

۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۷۹

۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۷

۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵

۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۳

نظامی عروضی : ۶۸، ۷۶، ۷۸، ۸۲

و

واصل بن عطاء معتزلی : ۱۶۱

وطواط : ۲۸۶

ه

هارون بن آلتون تاش : ۱۳

هلاکوخان : ۲۸۰، ۲۹۵

همدانی : ۱۷۴

هندوشاه : ۳۸

ی

یادق طاش : ۲۸۲، ۲۸۹

یاقوت : ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۷۰

یغفو : ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۳۶، ۴۱، ۲۵۳

یرغش (امیر) : ۱، ۲۰، ۳۰، ۳۱

یرنقش : ۱۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹

یمقوب : ۱۰۰

یغان بک کاشغری : ۲۵۲

یغما : ۶۱

بیت المقدس : ۳۱۹  
 بیلقان : ۲۶۸، ۱۸۷  
 بیق : ۹۴

### ب

باریس : ۲۵۲، ۱۷۴، ۱۳۰، ۹۶، ۹۰، ۵۱  
 ۲۶۳  
 پنج انگشت : ۳۱۸، ۳۰۷، ۲۶۹

### ت

تیریز : ۲۹۷، ۱۷۵، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۴۸، ۱۲۲  
 تربت نظام : ۵۰  
 ترکستان : ۳۱۱، ۳۰۸، ۱۹۳، ۱۱۴، ۱۱  
 ترمذ : ۳۱۲، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۴۳، ۳۶  
 تکريت : ۲۶۹  
 توران : ۲۳۵، ۱۹۳، ۱۶، ۱۲

### ج

جرجان : ۲۸۵، ۱۳۱، ۱۲۱، ۱۲۰، ۳۸، ۱۴  
 ۲۹۷، ۲۸۶  
 جرفادقان : ۱۶۵  
 الجزیره : ۱۲۵، ۱۱۸، ۱۰۷، ۱۶، ۱۵، ۱۳  
 ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۷  
 جلالی (قلعه) : ۱۵۹، ۱۵۷  
 جند : ۳۱۲، ۳۱۱، ۱۱  
 جوزجانان : ۱۳  
 جوین (کوبین، کویان) : ۴۰  
 جیعون : ۲۸۲، ۱۴، ۱۳

### چ

چینه : ۱۱۴

### ح

حله : ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۰۵، ۱۳۱، ۱۲۸، ۱۱۴

### خ

خان لنجان : ۱۵۹، ۱۵۸  
 ختلان : ۱۶  
 ختن : ۱۰۰

خراسان : ۴۰، ۳۶، ۱۸، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲  
 ۱۰۴، ۱۰۰، ۹۴، ۸۹، ۸۵، ۸۱، ۴۷، ۴۱  
 ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۸  
 ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۸  
 ۱۹۲، ۱۸۷، ۱۷۹، ۱۶۰، ۱۴۱، ۱۳۲  
 ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳  
 ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۲، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵  
 ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۴۳، ۲۴۰، ۲۳۶، ۲۳۵  
 ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۰، ۲۵۸  
 ۲۷۵، ۲۷۳، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷  
 ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۶  
 ۳۰۴، ۲۹۹، ۲۹۵، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۶  
 ۳۱۷، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹

خرقان : ۱۳۰

خزر : ۱۱

خلج : ۹۷، ۶۱

خوار : ۱۲۹

خوارزم : ۱۰۷، ۴۳، ۳۲، ۱۶، ۱۴، ۱۳، ۱۱

۳۱۱، ۲۸۴، ۲۸۲، ۱۰۸

خواف : ۳۱۰

خوزستان : ۴۶۳، ۱۵۷، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۰

۲۸۵

خوی : ۱۵۵، ۱۲۲

## فهرست نام جایها

### الف

آبسون : ۱۴، ۱۱  
 آذربایجان : ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۴، ۱۳، ۱۲  
 ۳۰۳، ۲۹۹، ۲۹۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۲۲  
 آرال (بحیره) : ۱۱  
 آسیای صغیر : ۱۷  
 آنی : ۱۶  
 ابغاز : ۳۱۱  
 اران : ۱۵۵، ۱۲۲، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۰۴، ۱۶  
 اورمیه : ۱۴  
 استاوند : ۱۶۵  
 اسفراین : ۲۸۴

اصفهان : ۸۱، ۵۵، ۵۰، ۳۸، ۳۷، ۱۴، ۱۲  
 ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۵، ۸۲  
 ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۵، ۱۱۰، ۱۰۹  
 ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۱  
 ۱۵۱، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۳۱  
 ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۲  
 ۲۰۴، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۶، ۱۶۳  
 ۲۸۳، ۲۸۱، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۵۴  
 ۲۹۹، ۲۸۵

الموت : ۳۰۸، ۲۶۶، ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۶۴

انیار : ۳۱۲

اندجود : ۱۶۵

انظاکیه : ۹۷، ۱۶

### ب

باب‌الابواب : ۱۲۱  
 باخرز : ۳۱۰  
 بادغیس : ۱۴  
 بخارا : ۱۲  
 براوستان : ۱۰۹  
 برلین : ۲۸۱، ۲۴۳  
 بروجرد : ۱۰۴، ۹۵، ۴۹  
 بریقانیا : ۲۸۶  
 بنست : ۲۳۲  
 بسطام : ۳۰۹  
 بصره : ۳۱۲، ۱۸۴

بغداد : ۱۰۶، ۹۵، ۹۲، ۵۲، ۵۱، ۴۹، ۱۷  
 ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۰۷  
 ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۲۱  
 ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۳۱، ۱۳۰  
 ۱۷۹، ۱۷۶، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۴  
 ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۴۷، ۱۹۳، ۱۸۷، ۱۸۱  
 ۳۰۳، ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۸۱، ۲۶۹، ۲۶۸  
 ۳۱۳، ۳۰۷، ۳۰۴  
 بلخ : ۲۰۳، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۰، ۴۷، ۳۶، ۱۳  
 ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۳۲، ۲۲۸

بلخان (جبل) : ۱۲

بلقار : ۱۳۱

بوژکان (بوزجان) : ۱۹۲، ۱۳۱، ۱۲۰  
 ۳۰۹، ۲۸۵، ۲۱۵

د

د افغانستان: ۳۰۹، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۱۲۰  
 دجله: ۱۲۵  
 درگزین: ۲۶۵  
 درونک: ۳۰۹  
 دنداقان: ۱۴  
 دهستان: ۳۰۹، ۱۳، ۱۲  
 دیار بکر: ۱۲۲، ۱۱۸، ۱۵، ۱۲  
 دینور: ۳۰۷، ۲۹۸

ر

راور نهانند (رود): ۱۵۰  
 ربض بردسیر: ۸۸  
 رجه: ۳۱۲  
 روم: ۳۰۸، ۳۰۵، ۱۱۴، ۱۷، ۱۶، ۱۴  
 روم شرقی: ۱۶  
 ری: ۱۱۰، ۱۰۴، ۹۵، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۴۷، ۳۸، ۱۱۱  
 ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۱  
 ۱۵۵، ۱۵۱، ۱۴۴، ۱۳۹، ۱۳۱، ۱۳۰  
 ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۰۴، ۱۷۶، ۱۵۸  
 ۲۹۹، ۲۸۷، ۲۸۴، ۲۶۹

ز

زنجان (زنکان): ۱۴۱، ۱۲۹، ۱۲۱، ۱۱۱  
 زوزن: ۳۱۰

س

ساوه: ۲۴۷، ۱۸۶، ۱۸۲، ۱۷۶، ۷۶، ۶۵  
 ۲۷۱، ۲۶۶  
 سبزار: ۳۱۰

سینرود (گیلان): ۱۳۱، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۸

سجاس: ۱۲۹

سرخس: ۲۶۴، ۲۴۳، ۲۲۵

سمرقند: ۲۷۵، ۲۱۵، ۲۱۴، ۱۹۳، ۱۰۰، ۷۸

۳۰۷، ۲۹۹، ۲۸۲

سمیرم: ۱۸۱

سنجار: ۱۹۲، ۱۵

سیستان: ۲۹۵، ۲۸۱، ۲۲۷، ۱۳۴، ۱۲۷، ۱۴

۳۱۰، ۳۰۹

ش

شاپور (خرم آباد حالیه): ۲۷۰

شام: ۳۱۳، ۳۱۱، ۱۱۸، ۹۷، ۱۶

شاهدز: ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۷

شیانکاره: ۲۶۶

شراه: ۱۴۸

شروان: ۱۸۷

شکی: ۳۱۱

شهرآباد: ۲۲۸

ص

صحنه: ۴۹

ط

طیس: ۳۱۰، ۳۰۹، ۲۸۴، ۲۱۵، ۱۲۰

طیس کیلکی: ۲۸۱

مسینان: ۳۰۹، ۲۸۱

طبرستان: ۱۵۱، ۳۸، ۳۷، ۱۴، ۱۳

طوس: ۲۲۵، ۲۲۲، ۱۳

ع

عراق: ۴۱۳، ۲۱، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۴، ۱۳

۱۱۱، ۱۰۸، ۱۰۴، ۹۳، ۸۹، ۸۵، ۷۷

۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۳، ۱۱۲

۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸

قیرون: ۱۰۰

ک

کابل: ۳۱۱، ۱۹۳

کاشان: ۱۸۳

کاشغر: ۳۱۱، ۲۵۲، ۱۹۳، ۱۰۰، ۹۷، ۱۶

۳۱۲

کران: ۵۰

کرمان: ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۷۷، ۶۷، ۱۶، ۱۴

۲۹۵، ۲۹۱، ۲۸۱، ۲۰۰، ۹۳، ۸۹

کرمانشاهان: ۴۹

کندر (قریه): ۴۲

کنگاور: ۱۳۱، ۱۳۰

کوبر لوت: ۲۹۳

کوسویه: ۳۱۰

گ

گردکوه: ۳۰۸، ۲۸۴، ۲۸۳

گنبدان دز: ۲۸۳

گنجه: ۱۲۹، ۱۲۲، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۰۴

۲۹۸، ۲۸۷، ۲۸۴، ۱۵۵، ۱۴۸، ۱۳۹

۲۹۹

ل

لندن: ۲۷۴، ۲۳۴، ۲۲۳، ۲۰۰، ۱۲۱، ۵۱

لنینگراد: ۲۹۶

م

مؤمن آباد: ۳۰۹

مایون آباد: ۳۱۰

غ

غزنه (غزنین): ۲۲۷، ۲۰۱، ۱۹۳، ۱۳، ۱۲

۲۴۶، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸

۳۰۷، ۳۰۵، ۲۹۱

غور: ۱۴

ف

فارس: ۲۵۱، ۱۵۳، ۱۰۱، ۹۳، ۷۷، ۵۸، ۵۰

۲۹۹، ۲۹۷، ۲۶۶

فراوه: ۱۳

فرنک: ۳۰۸

فلسطین: ۱۶

فین: ۱۸۳

ق

قزوين: ۸۴، ۷۹، ۷۷، ۷۶، ۷۰، ۶۹، ۴۷

۲۸۷، ۱۵۱، ۱۵۰

قطوان: ۳۱۷، ۲۷۵، ۱۹۳

قم: ۲۹۹، ۱۰۹

قندهار: ۱۰۰

قومس: ۳۰۸، ۲۸۴، ۲۸۳، ۱۳۱، ۱۲۰

قهبستان: ۲۹۵، ۲۸۶، ۲۸۱، ۲۱۵، ۱۲۹



## فهرست نام کتابها

تقمة البيتية : ٤٨،٤٧

تجارب الامم : ١٧١

تجارب السلف : ٤٧،٤٣،٤٢،٣٩،٣٨،٣٦

١٨٦،١٦٩،١٦٤،٩٦،٩٥،٨٣،٥١

تذكرة خلاصة الاشعار : ٢٦٠،٢٣٦،٢٣٥

٢٦١

تذكرة عرفات : ٧١،٧٠

تنزيير الوزير الخزير : ١٤٩،١٤٨

### ج

جامع التواريخ رشیدی : ٢٥٢،٩٤،٨٤

٢٨٥،٢٨٤،٢٨٣

جوامع الحكايات ولوامع الروايات : ٧٢

جهانگشای جویی : ١٦٣،١٥٨،٨٢،٤٩

٣٠٢،٢٨٦،٢٨٣،٢٨٠،١٦٩،١٦٥

٣٠٨

### چ

چهارمقاله عروضی : ٧٦،٧١،٧٠،٦٨،٥٨

٢٦١،٢٤٨،٢٣٥،١٧٧،١٧٦

### ح

حبيب البهر : ٢٥٢

حدائق السمر : ٢٨٦،٢٢١،٩٢،٦٤

حدیقة الحقیقه : ٢٦٢

## الف

آثار الوزراء : ١٤٩

اخبار الدولة السلجوقية : ١٤٩، ٨١، ٣٦

٣١٦،٢٨٣،١٧٢

الانساب السمعاني : ٢٧٤،٢٤٧،٢٢٢،٨٢

البصائر النصيرية : ٢٦٤،٢٦٣

## ب

بعض مطالب النواصب : ١٥٩، ١١٤، ٩٦

٢٥٨،٢٥٦،٢٥١،١٧٦

بیست مقاله قزوینی : ٣٠٢،٢٤٨،٢١٦

## ت

تاریخ بیهق : ١٩٥، ١٦٤، ١١٢، ٥٢، ٤٧

٢٢٢، ٢١٨، ٢١٧، ٢٠١، ٢٠٠، ١٩٧

٣٢٠، ٣١٣، ٢٨٦، ٢٧٤، ٢٤٣، ٢٢٣

تاریخ سلاجقه کرمان : ٩٦، ٨٩، ٨٨، ٨٧

١٨٥، ١٨٤، ١٨٢

تاریخ سیستان : ٢٨٦

طبرستان (ابن اسفندیار) : ٢٦٤

گزیده : ٩٤

مسنودی : ٤٠

تنه صوان الحکمه : ٢١٧، ٢١٦، ١٩٥

٢٧٤، ٢٦٤، ٢٤٨، ٢١٨

نور : ١١٩

نوقان (طوس) : ٤٧

نهاوند : ٤٩

نیشابور : ٧٨، ٤٢، ٤٠، ٣٦، ١٤، ١٣، ١٢

٢٠٩، ٢٠٨، ٢٠٧، ٢٠٥، ١٢٠، ٧٩

٢٨١، ٢٦٣، ٢٤٨، ٢٤٣، ٢٤١، ٢٢٣

٣١٠، ٢٨٥، ٢٨٤

نیمروز : ٣١١

## و

واسط : ١٢١

## ه

هرات : ١٣٥، ١٣٤، ١٢٧، ١٢٠، ٤٢، ١٤

٢٨٧، ٢٨٥، ٣٦٣

همدان : ١٢١، ١٢٠، ١٠٤، ٤٩، ٣٨، ١٥، ١٤

١٧٢، ١٦٣، ١٥٥، ١٤٨، ١٣١، ١٣٠

٢٦٩، ٢٦٨، ٢٦٥، ٢٠٤، ٢٠٣، ١٧٩

٢٩٩، ٢٩٨، ٢٩٧، ٢٨٤، ٢٧٦، ٢٧٢

٣١٣

هند : ٣٠٨، ٣٠٥، ١٣، ١٢

## ی

یزد : ٢٩٥، ٢٨١، ٢٦٦

یمن : ٣٠٥

ماچین : ١١٤

مازندران : ٣٠٩، ٢٨٣، ١٧٧

ماوراءالنهر : ١٦، ١٥، ١٤، ١٣، ١٢، ١١

٢١٤، ١٩٤، ١٩٣، ١١٨، ١٠٠، ٣٦، ١٨

٣٠٧، ٣٠٥، ٢٩٩، ٢٢٢، ٢٢٧

معلات : ١٥٨

مدینه : ٣٠٥، ١٧١، ١١٤

مراغه : ١٥٥

مرو : ١٢٥، ١٢٤، ٥٥، ٣٦، ٢١، ٢٠، ١٥، ١٣

٣٤٢، ٢٣٥، ٢٣١، ١٩٦، ١٩٢، ١٨٦

٢٦٧

مشهد : ١١٤

مصر : ١٧١، ١٥٨، ٩٠، ١٦

مکران : ١٦، ١٤

مکه : ٣٠٥

ملایر : ١٤٨

موصل : ١٣٠، ١٢٢، ١١٨، ١٠٧، ١٥، ١٢

٢٩٧، ١٣١

میبد : ١٥١، ١٢٢

## ن

نسا : ٧٨، ١٤

نشابور : ٥٠

نصیبین : ٣١٢

نعمانیه : ١٦٤

خ

خريدة القصر وجريدة المصر : ١٥٩، ٥٣ : ٢٧٤، ١٨١

د

دمية القصر وعصرة اهل مصر : ٤٠، ٣٢ : ٢٢٢، ١٣٢  
٥٥، ٥٣، ٤٢، ٤١ : ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٧٠

ديوان ابيوردى : ١٠٨، ١٠٢، ٩٠، ٥٦ : ١٦٥، ١٦٤، ١٦٣، ١٥٩، ١٤٣، ١٤٢  
٣١٩، ٢٥٩، ١٨١، ١٧٤، ١٧٣، ١٦٨  
ديوان ارجانى : ١٤٥، ١٤٣، ١٦٦، ١٠٠ : ١٥٣، ١٦٧، ١٦٦، ١٦١، ١٦٠، ١٥٣  
٢٥٩، ١٩٠، ١٨٩، ١٨٨، ١٧٣، ١٧٢ : ٣١٩، ٢٧٤، ٢٧٣، ٢٧٠، ٢٦٠

ديوان انورى : ٢٧٨، ٢٧٦

طغرائى : ١٦٨، ١٦٨، ١٤٦، ١١٣ : ٢٥٢، ١٧٤، ١٤٢، ٩٠، ٨٩ : ٢٦٣

ديوان معزى : درموارد عديده ازاين ديوان  
استفاده شده است. رجوع شود به نام  
معزى در فهرست اسماء اشخاص

ذ

ذيل تاريخ دمشق : ٣١٦، ١٨٨، ١٨٧، ٤٧

ر

راحة الصدور وآية السرور : ٩٥، ٨٢، ٤٠ : ١٥٩، ١٣٢، ١٣٠، ١٢٩، ١٢٨، ١١٥ : ٢٥٢، ٢٠٥، ١٦٣

روضات الجنات : ٢٤٨  
روضة الواعظين : ٢٤٨

ز

زبد التواريخ : ١٣٢، ١١٥، ٩٤، ٨٨، ٨٢ : ٢٨٤، ٢٨٣، ١٦٩، ١٦٥، ١٦٤، ١٥٩، ١٥٨  
٣١٠، ٣٠٩، ٣٠٨، ٢٨٥  
زبدة النصره ونخبة العصرة : ١٣٣، ١٣٠

ص

سلجوقنامه ظهيرى نيشابورى : ١٣٣  
سياست نامه : ٤٧، ٣٢

ش

شهر ياران گمنام : ١١٩  
شاهد صادق : ٢٥٣

ص

صيقل الالباب : ١٩٩

ط

طبقات الشافعية الكبرى : ٢٤٦، ٢٤٨ : ٣٢٣، ٢٧٤  
طبقات ناصرى : ٢٣١، ٢٢٧

ع

عتبة الكتب : ٣٠٢  
المراضه فى الحكاية السليجويه : ٢٥٢  
عقد الملى للموقف الاعلى : ٢٠٠  
عمدة الطالب فى انساب آل ابي طالب : ٨٣

ف

فضائح النواصب : ٨٢

ق

قلاهد الشرف : ٥٣  
قوامع ولوامع : ٢٠٠

ك

كامل التواريخ : ١١٩ (رجوع شود به  
ابن الاثير در فهرست اسماء اشخاص)  
كتاب التنقيح : ٢٠٠  
كتاب السنين : ٣١٣  
كتاب الصادح والباغم : ١١٤

ل

لباب الالباب عوفى : ٧١، ٧٠، ٦٩، ٦٨، ٦٧ : ٢٦٤، ٢٦٣، ٢٣٥، ١٣٢، ٧٨

م

مجمع الفصحا : ٩٢  
مجل التواريخ : ٢٧١، ٢٧٠، ١٦٣، ٥٠ : ٢٧٢  
معالم العلماء : ٨٣

مجمع الادبا : ٢٦٤، ١٨١، ١٨٠، ١٧٩ : ٢٧٤، ١٠٧، ٩٢ : ٢٧٠  
مجمع البلدان : ٢٧٠  
مشارب التجارب : ٢١٧  
مقامات حريرى : ١٨٤  
منهج المقال فى تحقيق الرجال : ٢٤٨  
مونس الاحرار : ٢٨٦، ٨٤

ن

نخبة العصر : ٢٨٦  
نصرة النصره وعصرة الفطرة : ٢٧٤  
نظم السلك فى مدايح معين الملك : ٢٢٢  
نفثة المصدور فى فتور زمان الصدور وصدور  
زمان الفتور : ١٨٤، ١٦٣، ١٥٣، ١٣٣ : ٢٨٦، ٢٠٠

نفعات الانس : ٢٦٢  
نكارستان : ٧٣

ه

هفت اقليم : ٢٨٦، ٩٢

ي

يادگار : ٢٨٠

## فهرست انتشارات دانشگاه تهران

- ۱ - وراثت (۱)
- ۲ - A Strain Theory of Matter
- ۳ - آراء فلاسفه درباره عادت
- ۴ - کالبدشناسی هنری
- ۵ - تاریخ بیهقی جلد دوم
- ۶ - بیماریهای دندان
- ۷ - بهداشت و بازرسی خوراکیها
- ۸ - حماسه سرانی در ایران
- ۹ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی
- ۱۰ - نقشه برداری (جلد دوم)
- ۱۱ - گیاه شناسی
- ۱۲ - اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی
- ۱۳ - تاریخ دیپلماسی عمومی (جلد اول)
- ۱۴ - روش تجزیه
- ۱۵ - تاریخ افضل - بدایع الازمان فی وقایع کرمان
- ۱۶ - حقوق اساسی
- ۱۷ - فقه و تجارت
- ۱۸ - راهنمای دانشگاه
- ۱۹ - مقررات دانشگاه
- ۲۰ - درختان جنگلی ایران
- ۲۱ - راهنمای دانشگاه با انگلیسی
- ۲۲ - راهنمای دانشگاه بفرانس
- ۲۳ - Les Espaces Normaux
- ۲۴ - موسیقی دوره ساسانی
- ۲۵ - حماسه ملی ایران
- ۲۶ - زیست شناسی (۲) بحث در نظریه لامارک
- ۲۷ - هندسه تحلیلی
- ۲۸ - اصول گداز و استخراج فلزات (جلد اول)
- ۲۹ - اصول گداز و استخراج فلزات (جلد دوم)
- ۳۰ - اصول گداز و استخراج فلزات (جلد سوم)
- ۳۱ - ریاضیات در شیمی
- ۳۲ - جنگل شناسی (جلد اول)
- ۳۳ - اصول آموزش و پرورش
- ۳۴ - فیزیولوژی گیاهی (جلد اول)
- تألیف دکتر عزت الله خیری
- « « محمود حسابی
- ترجمه « برزو سپهری
- تألیف « نعمت الله کیهانی
- بتصحیح سعید نفیسی
- تألیف دکتر محمود سیاسی
- « « سرهنگ شمس
- « « ذبیح الله صفا
- « « محمد معین
- « « مهندس حسن شمش
- « « حسین گل کلاب
- بتصحیح مدرس رضوی
- تألیف دکتر حسن ستوده تهرانی
- « « علی اکبر یرین
- فراهم آورده دکتر مهدی بیانی
- تألیف دکتر قاسم زاده
- « « زین العابدین ذوالمجدین
- 
- « « مهندس حبیب الله ثابتی
- 
- تألیف دکتر هشترودی
- « « مهدی برکشلی
- ترجمه بزرگ علوی
- تألیف دکتر عزت الله خیری
- « « علینقی وحدتی
- تألیف دکتر یگانه حایرد
- « « «
- « « «
- نکارش دکتر هورفر
- « « مرحوم مهندس کریم ساهی
- « « دکتر محمد باقر هوشیار
- « « اسمعیل زاهدی

خواهشمند است قبل از مطالعه افلاط چاپی زیر را تصحیح فرمائید:

| صفحه | سطر           | غلط           | صحیح               |
|------|---------------|---------------|--------------------|
| ۱۷   | ۱۴            | بنیامه در قرن | بنیامه و در قرن    |
| ۶۵   | ۹             | قدوب          | قدرت               |
| ۶۹   | ۱۳            | بکلی          | بشکلی              |
| ۹۶   | ۸             | بوزارت رسیدن  | بوزارت رسیده       |
| ۱۰۱  | ۱             | —             | —                  |
| ۱۱۰  | ۲۱            | اموال         | احوال              |
| ۱۱۵  | ۱۸            | الوزیر الاز   | الوزیر الاعز       |
| ۱۳۶  | ۱۱            | ۵ - از        | ۵ - ۸ از           |
| ۱۵۲  | سطر ماقبل آخر | (ص ۱۱۶ - ۱۱۷) | (عماد ص ۱۱۶ - ۱۱۷) |
| ۱۵۸  | ۱۹            | بگناه         | بکاه               |
| ۱۷۷  | ۳             | دیل           | ذیل                |
| ۱۸۹  | ۳             | المرتجلی      | المرتجی            |
| ۲۶۷  | ۲             | را            | را                 |

کتابخانه استاد مدرس رضوی  
وقف گروه زبان و ادبیات فارسی  
دانشگاه تهران - ۱۳۷۱ شمسی



- ۳۵- جبر و آنالیز  
۳۶- گزارش سفر هند  
۳۷- تحقیق اقتصادی در عروض فارسی  
۳۸- تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین  
۳۹- واژه نامه طبیری  
۴۰- تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی  
۴۱- تاریخ اسلام  
۴۲- جانورشناسی عمومی  
۴۳- Les Connexions Normales  
۴۴- کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان‌شناسی  
دکتر کیهانی- دکتر نجم آبادی- دکتر نیک نفس- دکتر نائینی
- ۴۵- روان شناسی کودک  
۴۶- اصول شیمی پزشکی  
۴۷- ترجمه و شرح تبصره علامه (جلد اول)  
۴۸- اکوستیک صوت (۱) ارتفاعات - سرعت  
۴۹- انگل شناسی  
۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط  
۵۱- هندسه تریسمی و هندسه رقومی  
۵۲- درس اللغة والادب (۱)  
۵۳- جانور شناسی سیستماتیک  
۵۴- پزشکی عملی  
۵۵- روش تهیه مواد آلی  
۵۶- ماهالی  
۵۷- فیزیولوژی گیاهی (جلد دوم)  
۵۸- فلسفه آموزش و پرورش  
۵۹- شیمی تجزیه  
۶۰- شیمی عمومی  
۶۱- امیل  
۶۲- اصول علم اقتصاد  
۶۳- مقاومت مصالح  
۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر  
۶۵- آسیب شناسی  
۶۶- مکانیک فیزیک  
۶۷- کالبد شناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی
- ۶۸- درمان شناسی (جلد اول)  
۶۹- درمان شناسی (۲) دوم  
۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات  
۷۱- شیمی آنالیتیک  
۷۲- اقتصاد جلد اول  
۷۳- دیوان سید حسن غزنوی
- نگارش دکتر محمد علی مجتهدی  
« غلامحسین صدیقی  
« پرویز نائل خانلری  
تألیف دکتر مهدی بهرامی  
« صادق کیا  
« عیسی بهنام  
« دکتر فیاض  
« فاطمی  
« هشترویدی  
« امیراعلم - دکتر حکیم  
نگارش دکتر مهدی جلالی  
« آ. وارتانی  
« زین العابدین ذوالمجدین  
« ضیاء الدین اسمعیل بیگی  
« ناصر انصاری  
« افضل یور  
« احمد بیرشک  
« دکتر محمدی  
« آذر  
« نجم آبادی  
« صفوی کلیایکانی  
« آهی  
« زاهدی  
« دکتر فتح الله امیر هوشمند  
« علی اکبر پیریم  
« مهندس سعیدی  
ترجمه مرحوم غلامحسین زیرک زاده  
تألیف دکتر محمود کیهان  
« مهندس گوهریان  
« مهندس میردامادی  
« دکتر آرمین  
تألیف دکتر کمال جناب  
« امیراعلم - دکتر حکیم  
دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس  
تألیف دکتر عطائی  
« « «  
« مهندس حبیب الله ثابتی  
« دکتر کاکیک  
« علی اصغر پورهما یون  
بتصحیح مدرس رضوی

- ۷۴- راهنمای دانشگاه  
۷۵- اقتصاد اجتماعی  
۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد دوم)  
۷۷- زیبا شناسی  
۷۸- تئوری سنتتیک سازها  
۷۹- کارآموزی داروسازی  
۸۰- قوانین دامپزشکی  
۸۱- جنگل شناسی جلد دوم  
۸۲- استقلال آمریکا  
۸۳- کنجکاوهای علمی و ادبی  
۸۴- ادوار فقه  
۸۵- دینامیک سازها  
۸۶- آئین دادرسی در اسلام  
۸۷- ادبیات فرانسه  
۸۸- از سرین تا یونسکو - دوام در پاریس  
۸۹- حقوق تطبیقی  
۹۰- میکروپزشکی (جلد اول)  
۹۱- میز راه (جلد اول)  
۹۲- « (جلد دوم)  
۹۳- کالبد شکافی (تشریح عملی دست و پا)  
۹۴- ترجمه و شرح تبصره علامه (جلد دوم)  
۹۵- کالبد شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی  
۹۶- « « (۴) - رگ شناسی  
۹۷- بیماریهای گوش و حلق و بینی (جلد اول)  
۹۸- هندسه تحلیلی  
۹۹- جبر و آنالیز  
۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)  
۱۰۱- کالبد شناسی توصیفی - استخوان شناسی اسب  
۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی  
۱۰۳- آزمایش و تصفیه آبها  
۱۰۴- هشت مقاله تاریخی و ادبی  
۱۰۵- فیه مافیه  
۱۰۶- جغرافیای اقتصادی (جلد اول)  
۱۰۷- الکتريسته و موارد استعمال آن  
۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه  
۱۰۹- تلخیص الیاب عن مجازات اقران  
۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر  
۱۱۱- شیمی آلی (جلد اول) تئوری و اصول کلی  
۱۱۲- شیمی آلی دارماتیک (جلد اول)  
۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص  
۱۱۴- امراض خلق و بینی و حنجره
- تألیف دکتر شیدش  
« حسن ستوده تهرانی  
« علیقنق وزیر  
« دکتر روشن  
تألیف دکتر جنیدی  
« میندی نژاد  
« مرحوم مهندس سامی  
« دکتر مجیر شبانی  
« معهود شهابی  
« دکتر غفاری  
« محمد سنگلجی  
« دکتر سپیدی  
« علی اکبر سیاسی  
« حسن افشار  
تألیف دکتر سهراب دکتر میردامادی  
« حسین گلز  
« « «  
« نعمت الله کیهانی  
« زین العابدین ذوالمجدین  
« دکتر امیراعلم - دکتر حکیم  
دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس  
« « «  
تألیف دکتر جمشیداعلم  
« کامکار پاری  
« « «  
« بیانی  
تألیف دکتر میر بابایی  
« معصن عزیزی  
نگارش « محمد جواد جنیدی  
« نصر الله فلسفی  
« بدیع الزمان فروزانفر  
« دکتر معصن عزیزی  
« مهندس عیدالله ریاضی  
« دکتر اسمعیل زاهدی  
« سید محمد باقر سبزواری  
« معهود شهابی  
« دکتر عابدی  
« شیخ  
« مهدی قشقه  
« دکتر علیم مروستی



- ۱۹۶- درمان تراخیم بالکتروکوآگولاسیون  
 ۱۹۷- شیمی وفیزیک (جلداول)  
 ۱۹۸- فیزیولوژی عمومی  
 ۱۹۹- داروسازی جالبیوسی  
 ۲۰۰- علم العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)  
 ۲۰۱- استخوان شناسی (جلد اول)  
 ۲۰۲- پیوره (جلد دوم)  
 ۲۰۳- علم النفس ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید  
 ۲۰۴- قواعد فقه  
 ۲۰۵- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران  
 ۲۰۶- فهرست مصنفات ابن سینا  
 ۲۰۷- مخارج الحروف  
 ۲۰۸- عیون الحکمه  
 ۲۰۹- شیمی بیولوژی  
 ۲۱۰- میکروشناسی (جلد دوم)  
 ۲۱۱- حشرات زبان آور ایران  
 ۲۱۲- هواشناسی  
 ۲۱۳- حقوق مدنی  
 ۲۱۴- ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی  
 ۲۱۵- مکانیک استدلالی  
 ۲۱۶- ترمودینامیک (جلد دوم)  
 ۲۱۸- گروه بندی و انتقال خون  
 ۲۱۸- فیزیک، ترمودینامیک (جلداول)  
 ۲۱۹- روان پزشکی (جلد سوم)  
 ۲۲۰- بیماریهای درونی (جلداول)  
 ۲۲۱- حالات عصبانی یا نوروز  
 ۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷)  
 (دستگاه گوارش)  
 ۲۲۳- علم الاجتماع  
 ۲۲۴- الهیات  
 ۲۲۵- هیدرولیک عمومی  
 ۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلداول)  
 ۲۲۷- آسیب شناسی آذردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »  
 ۲۲۸- اصول الصرف  
 ۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران  
 ۲۳۰- فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)  
 ۲۳۱- راهنمای دانشگاه  
 ۲۳۲- مجموعه اصطلاحات علمی  
 ۲۳۳- بهداشت غذایی (بهداشت نسل)

- دکتر پروفسور شمس  
 > > توسلی  
 > > شیبانی  
 > > مقدم  
 > > میندی نژاد  
 > > نعمت اله کیهانی  
 > > محمود سیاسی  
 > > علی اکبر سیاسی  
 > > آقای محمودشاهی  
 > > دکتر علی اکبرینا  
 > > مهدوی  
 تصحیح و ترجمه دکتر پرویز نائل خانلری  
 از ابن سینا - چاپ عکسی  
 تألیف دکتر مافی  
 > آقایان دکتر سهراب  
 دکتر میردامادی  
 > > مهندس عباس دواجی  
 > > دکتر محمد منجمی  
 > > سید حسن امامی  
 نگارش آقای فروزانفر  
 > > پرفسور فاطمی  
 > > مهندس بازرگان  
 > > دکتر یحیی پویا  
 > > روشن  
 > > میرحسینی  
 > > میندی نژاد  
 ترجمه > > چهارزی  
 تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم  
 دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس  
 تألیف دکتر مهدوی  
 > > فاضل تونی  
 > > مهندس ریاضی  
 تألیف دکتر فضل الله شیروانی  
 > > آرمن  
 > > علی اکبرشاهی  
 تألیف دکتر علی کنی  
 نگارش دکتر روشن  
 -  
 -  
 نگارش دکتر فضل الله صديق

- ۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران  
 ۲۳۵- ترجمه النهایه باتصحيح ومقدمه (۱)  
 ۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)  
 ۲۳۷- اصول تشریح خوب  
 ۲۳۸- خون شناسی عملی (جلداول)  
 ۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی  
 ۲۴۰- شیمی تجزیه  
 ۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا  
 ۲۴۲- بازنده گفتار  
 ۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)  
 ۲۴۴- اقتصاد کشاورزی  
 ۲۴۵- علم العلامات (جلد سوم)  
 ۲۴۶- بتن آرمه (۲)  
 ۲۴۷- هندسه دیفرانسیل  
 ۲۴۸- فیزیولوژی گل ورده بندی لك ليه ايها  
 ۲۴۹- تاریخ زندیه  
 ۲۵۰- ترجمه النهایه باتصحيح ومقدمه (۲)  
 ۲۵۱- حقوق مدنی (۲)  
 ۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)  
 ۲۵۳- یادداشت های قزوینی (جلد دوم پ، ت، ث، ج)  
 ۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا  
 ۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)  
 ۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸)  
 دستگاه ادرار و تناسل - برده صفات  
 ۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی  
 ۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه ای)  
 ۲۵۹- اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق  
 ۲۶۰- بیماریهای خون و لنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)  
 ۲۶۱- سرطان شناسی (جلد اول)  
 ۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)  
 ۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلد دوم)  
 ۲۶۴- انگل شناسی (بندپایان)  
 ۲۶۵- بیماریهای درونی (جلد دوم)  
 ۲۶۶- دامپروزی عمومی (جلداول)  
 ۲۶۷- فیزیولوژی (جلد دوم)  
 ۲۶۸- شعر فارسی (در عهدشمارخ)  
 ۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلداول و دوم)  
 ۲۷۰- منطق التلویجات  
 ۲۷۱- حقوق جنائی  
 ۲۷۲- سمیو لوژی اعصاب  
 > > دکتر هدی بهرامی  
 > > آقای سید محمد سبزواری  
 > > دکتر مهدوی اردبیلی  
 > > مهندس رضا حجازی  
 > > دکتر رحمتیان دکتر شمس  
 > > بهمنش  
 > > شیروانی  
 > > ضیاء الدین اسمعیل یگی  
 > > آقای مجتبی مینوی  
 > > دکتر یحیی پویا  
 نگارش دکتر احمد هومن  
 > > میندی نژاد  
 > > آقای مهندس غلیلی  
 > > دکتر بهروز  
 تألیف دکتر زاهدی  
 > > هادی هدایتی  
 > > آقای سبزواری  
 > > دکتر امامی  
 -  
 > > ایرج افشار  
 > > دکتر خانبا با بیانی  
 > > احمد پارسا  
 تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی  
 دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس  
 نگارش دکتر علینقی وحدتی  
 > > میربابائی  
 > > مهندس احمد وضوی  
 > > دکتر رحمتیان  
 > > آرمن  
 > > امیر کیا  
 > > بیشور  
 > > عزیز رفیعی  
 > > میندی نژاد  
 > > بهرامی  
 > > علی کاتوزیان  
 > > یار شاطر  
 نگارش ناصرقلی وادسر  
 > > دکتر فیاض  
 تألیف آقای دکتر عبدالصالح علی آبادی  
 > > > > چهارزی



۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹)

(دستگاه تولید صوت و تنفس)

۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی

۲۷۵- گزارش کنفرانس آمی ژنو

۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب

۲۷۷- مدخل منطق صورت

۲۷۸- ویروسها

۲۷۹- تالیفات ها (آلکها)

۲۸۰- گیاه شناسی سیستماتیک

۲۸۱- تیره شناسی (جلد دوم)

۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی

۲۸۳- احادیث مثنوی

۲۸۴- قواعد النحو

۲۸۵- آزمایشهای فیزیک

۲۸۶- پندنامه اهواری یا آئین پزشکی

۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)

۲۸۸- جنین شناسی (رویان شناسی) جلد اول

۲۸۹- مکانیک فیزیک (اندازه گیری مکانیک نقطه

مادی و فرضیه نسبیت) (چاپ دوم)

تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی

دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس

نگارش دکتر محسن صبا

دکتر جناب - دکتر بازرگان

نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میندی نژاد

نگارش دکتر غلامحسین مصاحب

دکتر فرج الله شفا

دکتر عزت الله خبری

دکتر محمد درویش

دکتر بارسا

دکتر مدرس رضوی

دکتر آقای فروزانفر

دکتر قاسم تویرسانی

دکتر محمد باقر محمودیان

دکتر محمود نجم آبادی

نگارش دکتر یحیی پویا

دکتر احمد شفا

تألیف دکتر کمال الدین جناب

دکتر محمد تقی قوامیان

دکتر ضیاء الدین اسماعیل یگی

بصالح محمد معین

نگارش منشی زاده

دکتر نعمت الله کیهانی

دکتر محمد معتمدی

دکتر بکوش محمد تقی دانش بزو

نگارش دکتر هشتروندی

دکتر بکوش محمد تقی دانش بزو

نگارش محمد تقی دانش بزو

دکتر بکوش محمد تقی دانش بزو

دکتر بکوش محمد تقی دانش بزو

دکتر بکوش محمد تقی دانش بزو

دکتر بکوش محمد تقی دانش بزو

دکتر بکوش محمد تقی دانش بزو

دکتر بکوش محمد تقی دانش بزو

دکتر بکوش محمد تقی دانش بزو

دکتر بکوش محمد تقی دانش بزو

دکتر بکوش محمد تقی دانش بزو

دکتر بکوش محمد تقی دانش بزو

دکتر بکوش محمد تقی دانش بزو

دکتر بکوش محمد تقی دانش بزو

۳۱۰- فیزیک (پدیده های فیزیکی در مایه های بسیار خفیف)

کتاب هفتم

۳۱۱- رساله جبر و مقابله خواجه نصیر طوسی

۳۱۲- آلرژی بیماریهای ناشی از آن

۳۱۳- راهنمای دانشگاه (فرانسه) دوم چاپ

۳۱۴- احوال و آثار محمد بن جریری طبری

۳۱۵- مکانیک سینماتیک

۳۱۶- مقدمه روانشناسی (نست اول)

۳۱۷- دامپوری (جلد دوم)

۳۱۸- تمرینات و تجربیات (شیمی آلی)

۳۱۹- جغرافیای اقتصادی (جلد دوم)

۳۲۰- پاتولوژی مقایسه ای (بیماریهای مشترک انسان و دام)

۳۲۱- اصول نظریه ریاضی احتمال

۳۲۲- رده بندی دوله ای ها و بازداگان

۳۲۳- قوانین مالیه و محاسبات عمومی و مطالعه بودجه

از ابتدای مشروطیت تا حال

۳۲۴- کالبدشناسی انسانی (۱) سروگردن

(توصیفی - موضعی - طرز تشریح)

۳۲۵- ایمنی شناسی (جلد اول)

۳۲۶- حکمت الهی عام و خاص (تجدید چاپ)

۳۲۷- اصول بیماریهای ارثی انسان (۱)

۳۲۸- اصول استخراج معادن

۳۲۹- مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی و مالی

۳۳۰- شلیمر

۳۳۱- تجزیه ادرار

۳۳۲- جراحی فك و صورت

۳۳۳- فلسفه آموزش و پرورش

۳۳۴- اکوستیک (۲) صوت

۳۳۵- الکتریسته صنعتی (جلد اول چاپ دوم)

۳۳۶- سالنامه دانشگاه

۳۳۷- فیزیک جلد هشتم - کارهای آزمایشگاه و مسائل ترمودینامیک

۳۳۸- تاریخ اسلام (چاپ دوم)

۳۳۹- هندسه تحلیلی (چاپ دوم)

۳۴۰- آداب اللغة العربیة و تاریخها (۱)

۳۴۱- حل مسائل ریاضیات عمومی

۳۴۲- جوامع الحکایات

۳۴۳- شیمی تحلیلی

مجدد مدرسی (زبانهای)

دکتر روشن

سکوش اکبردانا سرشت

تألیف دکتر هادوی

تألیف آقای علی اکبر شهابی

دکتر احد وزیر

دکتر مهدی جلالی

دکتر قی بهرامی

دکتر ابوالحسن شیخ

دکتر عزیزی

دکتر میندی نژاد

تألیف دکتر افشلی پور

دکتر زاهدی

دکتر جزایری

دکتر منوچهر حکیم و

سید حسین گنج بخش

میردامادی

آقای مهدی الهی قمشه ای

دکتر محمد علی مولوی

مهندس محمودی

جمع آوری دکتر کی نیا

دانشکده پزشکی

مرحوم دکتر ابوالقاسم بهرامی

تألیف دکتر حسین مهدوی

امیر هوشمند

اسماعیل یگی

مهندس زنکنه

مهندس قاسمی

- ۳۴۴ - ارادة معتوف قدرت (ترجمه)  
 ۳۴۵ - دفتر دانش و ادب (جلد سوم)  
 ۳۴۶ - حقوق مدنی (جلد اول تجدید چاپ)  
 ۳۴۷ - نمایشنامه لوسید  
 ۳۴۸ - آب شناسه هیدرولوژی  
 ۳۴۹ - روش شیمی تجزیه (۱)  
 ۳۵۰ - هندسه ترسیمی  
 ۳۵۱ - اصول الصرف  
 ۳۵۲ - استخراج نفت (جلد اول)  
 ۳۵۳ - مخترانیهای پروسفور رنه و نسان  
 ۳۵۴ - کورش کبیر  
 ۳۵۵ - فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول)  
 ۳۵۶ - اقتصاد اجتماعی  
 ۳۵۷ - یولوژی (وراثت) (تجدید چاپ)  
 ۳۵۸ - بیماریهای مغزو روان (۳)  
 ۳۵۹ - آئین دادرسی در اسلام (تجدید چاپ)  
 ۳۶۰ - تقریرات اصول  
 ۳۶۱ - کالبد شکافی توصیفی (جلد ۴ - عضله شناسی اسب)  
 ۳۶۲ - الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه  
 ۳۶۳ - بی حی های ناحیه ای دردندان پزشکی  
 ۳۶۴ - چشم و بیماریهای آن  
 ۳۶۵ - هندسه تحلیلی  
 ۳۶۶ - شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم)  
 ۳۶۷ - پزشکی عملی  
 ۳۶۸ - اصول آموزش و پرورش (چاپ سوم)  
 ۳۶۹ - پرتو اسلام  
 ۳۷۰ - جراحی عملی دهان و دندان (جلد اول)  
 ۳۷۱ - درد شناسی دندان (۱)  
 ۳۷۲ - مجموعه اصطلاحات علمی (قسمت دوم)  
 ۳۷۳ - تیره شناسی (جلد سوم)  
 ۳۷۴ - المعجم  
 ۳۷۵ - جواهر الآثار (ترجمه مشنوی)  
 ۳۷۶ - تاریخ دیپلوماسی عمومی  
 ۳۷۷ - Textes Français  
 ۳۷۸ - شیمی فیزیک (جلد دوم)  
 ۳۷۹ - زیباشناسی  
 ۳۸۰ - بیماریهای مشترک انسان و دام  
 ۳۸۱ - فرزانه و روان  
 ۳۸۲ - بهبود نسل بشر

- ترجمه دکتر هوشیار  
 مقاله دکتر مهدوی  
 تألیف دکتر امامی  
 ترجمه دکتر سپیدی  
 تألیف دکتر چندی  
 « فخرالدین خوشنویسان  
 « جمال عصار  
 « علی اکبر شهابی  
 « دکتر جلال الدین توانا  
 ترجمه دکتر سیاسی - دکتر سیمجور  
 تألیف دکتر هادی هدایتی  
 مهندس امیرجلال الدین غفاری  
 دکتر سید شمس الدین جزایری  
 « خیبری  
 « حسین رضایی  
 آقای محمد سنگلی  
 « محمود شهابی  
 « سبزواری  
 « دکتر محمود مستوفی  
 تألیف دکتر باستان  
 « مصطفی کامکارپادسی  
 « ابوالحسن شیخ  
 « ابوالقاسم نجم آبادی  
 « هوشیار  
 بقلم عباس خلیلی  
 تألیف دکتر کاظم سیمجور  
 « محمود سیاسی  
 -  
 « احمد بارسا  
 بتصحیح مدرس رضوی  
 بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر  
 تألیف دکتر محسن عزیزی  
 « بانو نفیسی  
 « دکتر علی اکبر توسلی  
 « آقای علی نقی وزیری  
 « دکتر مبینی نژاد  
 « بصیر  
 « محمد علی مولوی

- ۳۸۳ - یادداشت های قزوینی (۳)  
 ۳۸۴ - گویش آشتیان  
 ۳۸۵ - کالبد شکافی (تشریح عملی قفسه سینه و قلب ریه) نگارش دکتر نعمت الله گیاهانی  
 ۳۸۶ - ایران بعد از اسلام  
 ۳۸۷ - تاریخ مصر قدیم (جلد اول چاپ دوم)  
 ۳۸۸ - آرفلونیاتها (۱) سرخس ها  
 ۳۸۹ - شیمی صنعتی (جلد اول)  
 ۳۹۰ - فیزیک عمومی الکتروستاتیک (جلد اول)  
 ۳۹۱ - مبادی علم هوا شناسی  
 ۳۹۲ - منطق و روش شناسی  
 ۳۹۳ - الکترونیک (جلد اول)  
 ۳۹۴ - فرهنگ غفاری (جلد دوم)  
 ۳۹۵ - حکمت الهی عام و خاص (جلد دوم)  
 ۳۹۶ - گنج جواهر دانش (۴)  
 ۳۹۷ - فن کالبد گشائی و آسیب شناسی  
 ۳۹۸ - فرهنگ غفاری (جلد سوم)  
 ۳۹۹ - مزدا پرستی در ایران قدیم  
 ۴۰۰ - اصول روشهای ریاضی آمار  
 ۴۰۱ - تاریخ مصر قدیم (جلد دوم)  
 ۴۰۲ - عددهن بلغاء ایران فی اللغة  
 ۴۰۳ - علم اخلاق (نظری و عملی)  
 ۴۰۴ - ادوار فقه (جلد دوم)  
 ۴۰۵ - جراحی عملی دهان و دندان (جلد دوم)  
 ۴۰۶ - فیزیولوژی بالینی  
 ۴۰۷ - سهم الارث  
 ۴۰۸ - جبر آتالیز  
 ۴۰۹ - هوا شناسی (جلد اول)  
 ۴۱۰ - بیماریهای درونی (جلد سوم)  
 ۴۱۱ - مبانی فلسفه  
 ۴۱۲ - فرهنگ غفاری (جلد چهارم)  
 ۴۱۳ - هندسه تحلیلی (چاپ دوم)  
 ۴۱۴ - کالبد شناسی (عضله شناسی مقایسه ای) (جلد پنجم)  
 ۴۱۵ - سالنامه دانشگاه ۱۳۳۶-۱۳۳۵  
 ۴۱۶ - یادنامه خواجه نصیر طوسی  
 ۴۱۷ - تئوریهای اساسی ژنتیک  
 ۴۱۸ - فولاد و عملیات حرارتی آن  
 ۴۱۹ - تأسیسات آبی  
 ۴۲۰ - بیماریهای اعصاب (جلد نخست)  
 ۴۲۱ - مکانیک عمومی (جلد دوم)  
 ایرج افشار  
 تألیف دکتر صادق کیا  
 « عباس غلیلی  
 « دکتر احمد بهمنش  
 « « خیبری  
 « « رادفر  
 « « روشن  
 « « احمد سعادت  
 « « علی اکبر سیاسی  
 « « رحیمی قاجار  
 « مهندس جلال الدین غفاری  
 « معنی الدین مهدی الهی قمشه ای  
 « حسن آل طه  
 « دکتر محمد کار  
 « مهندس جلال الدین غفاری  
 « دکتر ذبیح الله صفا  
 « « افضل بور  
 « « دکتر احمد بهمنش  
 « « قاسم توپسرگانی  
 « دکتر علی اکبر سیاسی  
 « آقای محمود شهابی  
 نگارش دکتر کاظم سیمجور  
 « « گیتی  
 « نصر اصفهانی  
 « دکتر محمد علی مجتهدی  
 « « معد منجی  
 « « مبینی نژاد  
 « « علی اکبر سیاسی  
 « مهندس امیر جلال الدین غفاری  
 « دکتر احمد سعادت غلیلی  
 « « میربابائی  
 -  
 نگارش دکتر صفا  
 « « آذر  
 « مهندس هوشنگ خسرویوار  
 « مهندس عبدالله ریاضی  
 نگارش دکتر صادق صبا  
 « دکتر مجتبی ریاضی

۴۲۲ - صنایع شیمی معدنی (جلد اول)

۴۲۳ - مکانیک استدلالی

۴۲۴ - تاریخ فرهنگ ایران

۴۲۵ - شرح تبصره آیه الله علامه حلی (جلد دوم)

۴۲۶ - حکیم ازرقی هروی

۴۲۷ - علوم عقلی

۴۲۸ - شیمی آنالیتیک

۴۲۹ - فیزیک الکتريسته (جلد دوم)

۴۳۰ - کلیات شمس تبریزی

۴۳۱ - کانی شناسی (تحقیق دوباره بعضی از کانیهای جزیره هرمز)

۴۳۲ - فرهنگ غفاری فارسی بفرانسه (جلد پنجم)

۴۳۳ - ریاضیات در شیمی (جلد دوم)

۴۳۴ - تحقیق در فهم بشر

۴۳۵ - المعاده والاسمار

۴۳۶ - تاریخ فرهنگ اروپا

۴۳۷ - نقشه برداری (جلد دوم)

۴۳۸ - بیماریهای گیاه (تجدید چاپ)

۴۳۹ - حقوق مدنی (جلد سوم)

۴۴۰ - سخنرانیهای آقای انیس المقدسی (استاد دانشگاه آمریکائی بیروت)

۴۴۱ - دردشناسی دندان (جلد دوم)

۴۴۲ - حقوق اساسی فرانسه

۴۴۳ - حقوق عمومی واداری

۴۴۴ - پاتولوژی مقایسه ای (جلد سوم)

۴۴۵ - شیمی عمومی معدنی فلزات

۴۴۶ - فیل شناسی

۴۴۷ - فرهنگ غفاری فارسی بفرانسه (جلد ششم)

۴۴۸ - تحقیق در تاریخ قندسازی ایران

۴۴۹ - مشخصات جغرافیای طبیعی ایران

۴۵۰ - جراحی فک و صورت (جلد دوم)

۴۵۱ - تاریخ هروئت

۴۵۲ - تاریخ دیپلماسی عمومی (چاپ دوم)

۴۵۳ - سازمان فرهنگی ایران (تجدید چاپ)

۴۵۴ - مسائل گوناگون پزشکی

۴۵۵ - فیزیک الکتريسته (جلد سوم)

۴۵۶ - جامعه شناسی یا علم الاجتماع

۴۵۷ - اورمی

۴۵۸ - بهداشت عمومی (بیش گیری بیماریهای واگیر)

۴۵۹ - تاریخ عقاید اقتصادی (چاپ دوم)

۴۶۰ - تبصره و دورسائه دیگر در منطق

۴۶۱ - مسائل گوناگون پزشکی (جلد سوم)

مهندس مرتضی فاطمی

دکتر عیسی صدیق

زین المابدین ذوالعجدين

بصحيح مرحوم علی عبدالرسولی

نگارش دکتر ذبیح الله صفا

دکتر گایک

دوشن

باتصحيحات وحواشی آقای فروزانفر

نگارش دکتر عبدالکریم قریب

امیرجلال الدین غفاری

دکتر هوردر

ترجمه دکتر رضا زاده شفق

بصحيح مجتبی مینوی

نگارش دکتر عیسی صدیق

مهندس حسن شمس

دکتر خیبری

دکتر سیدحسن امامی

نگارش دکتر محمود سیاسی

قاسم زاده

شیدفر

میمندی نژاد

شیروانی

فرشاد

نگارش امیرجلال الدین غفاری

مهندس ابرهیم ریاضی

دکتر حسین گل گلاب

حسین مهدوی

هادی هدايتی

حسن ستوده تهرانی

علی کنی

محمده علی مولوی

روشن

یعنی مهدوی

رفت

نگارش دکتر اعتمادیه

مرحوم دکتر حسن شهید

بکوشش دانش پژوه

نگارش دکتر مولوی

۴۶۲ - کلیات شمس تبریزی (جزوه دوم)

۴۶۳ - اولتدسی (جلد اول)

۴۶۴ - یادداشت های قزوینی (جلد اول)

۴۶۵ - فهرست پیشنهادی اسامی پرنده گان ایران

۴۶۶ - تاریخ دیپلوماسی جلد اول

۴۶۷ - مینودر - باباب الحجه

۴۶۸ - فلسفه عالی یا حکمت صدرالمتألهین

۴۶۹ - کالبد شناسی انسانی (ته)

۴۷۰ - شیمی آلی

۴۷۱ - بابا افضل کاشی (جلد دوم)

۴۷۲ - تجزیه سنگهای معدنی

۴۷۳ - اکوستیک

۴۷۴ - تاریخ دیپلوماسی عمومی (جلد دوم)

۴۷۵ - راهنمای زبان اردو (جلد اول)

۴۷۶ - تشخیص جراحی های فوری شکم

۴۷۷ - اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی (تجدید چاپ)

۴۷۸ - جواهر الآثار در ترجمه مثنوی (جلد دوم)

۴۷۹ - لغات واصطلاحات مثنوی (جلد اول)

۴۸۰ - تاریخ دامپزشکی (جلد اول)

۴۸۱ - نشانه شناسی بیماریهای اعصاب

۴۸۲ - حساب عددی ژریمی

۴۸۳ - شرح تبصره آیت الله علامه حلی جلد دوم (چاپ دوم)

۴۸۴ - ترمودینامیک جلد اول (چاپ دوم)

۴۸۵ - کتابشناسی فهرستهای نسخه های خطی فارسی

۴۸۶ - واژه نامه فارسی (بخش ۴ معیار جمالی)

۴۸۷ - دیوان قصائد - هزار غزل - مقطعات

۴۸۸ - مکانیک عمومی (جلد اول)

۴۸۹ - میکروشناسی و زیستهای شناسی عمومی

۴۹۰ - حقوق جنائی (۹) (تجدید چاپ)

۴۹۱ - داروهای جالینوسی (۴) (تجدید چاپ)

۴۹۲ - روش تدریس زبان انگلیسی در دبیرستان (تجدید چاپ)

۴۹۳ - اندام شناسی اسب

۴۹۴ - شیمی آلی (جلد اول)

۴۹۵ - بیماریهای دندان

۴۹۶ - راهنمای مذهب شافعی (جلد اول)

۴۹۷ - مفرد و جمع و معرفه و نکره

۴۹۸ - بافت شناسی

بصحيح فروزانفر

نگارش دکتر ریاض

بکوشش ایرج افشار

سایمون جرویس رید

نگارش دکتر سینا

محمده علی گلریز

ترجمه جواد مصلح

نگارش پرفسور حکیم

دکتر شیخ

مهدوی

مهندس محمدرضا رجالی

دکتر اسمیل یکی

محسن عزیزی

سید باحیدر شهریار

امان الله وزیرزاده

معسن صبا

جواهر کلام

گوهرین

میمندی نژاد

صادق صبا

مهندس ریاضی

زین المابدین ذوالعجدين

دکتر روشن

ایرج افشار

دکتر صادق کیا

تقی دانش

دکتر مجتبی ریاضی

دکتر کاوه دکتر احمدشیمی

غلامحسین علی آبادی

صادق مقدم

بازار گادی

محمود یزدی زاده

نادر شرقی

محمود سیاسی

حاج سید محمد شیخ الاسلام

کردستانی

دکتر محمد معین

ناصرالدین بامشاد

(علوی)



- نگارش آقای مهندس ریاضی  
 > دکتر محمود نجم آبادی  
 > نظری  
 > حسین زادمرد  
 > احمد وزیری  
 > احمد پارسا  
 > پریمین  
 -  
 > امیرجلال الدین غفاری  
 >  
 >  
 > دکتر اسمعیل زاهدی  
 >  
 > آقای دکتر گامیک  
 > کمال آرمین  
 > مهندس محمدی  
 > علینقی منزوی  
 > دکتر پرویز ناتل خانلری  
 > علی اصغر حکمت  
 > دکتر مهدی جلالی  
 > ایرج افشار  
 > آقای دکتر یاسمی  
 > مهندس ابراهیم ریاحی

- ۴۹۹ - هیدرلیک (تجدید چاپ)  
 ۵۰۰ - مؤلفات و مصنفات رازی  
 ۵۰۱ - روشهای نوین سرم شناسی  
 ۵۰۲ - شیمی آنالیتیک  
 ۵۰۳ - مکانیک سیالات  
 ۵۰۴ - فلور ایران (جلد هفتم)  
 ۵۰۵ - شیمی مختصر آلی  
 ۵۰۶ - راهنمای دانشگاه (انگلیسی)  
 ۵۰۷ - فرهنگ غفاری (جلد هفتم)  
 ۵۰۸ - > (جلد هشتم)  
 ۵۰۹ - نام علمی گیاهان - واژه نامه گیاهی  
 به انگلیسی - فرانسه - آلمانی - عربی - فارسی  
 ۵۱۰ - بیوشیمی  
 ۵۱۱ - سرطان شناسی (جلد دوم)  
 ۵۱۲ - مکانیک صنعتی (مقاومت مصالح)  
 ۵۱۳ - فرهنگنامه های عربی بفارسی  
 ۵۱۴ - وزن شعر فارسی  
 ۵۱۵ - سرزمین هند  
 ۵۱۶ - مقدمه روان شناسی (تجدید چاپ با اصلاحات)  
 ۵۱۷ - یادداشت های قزوینی (جلد چهارم)  
 ۵۱۸ - پزشکی قانونی  
 ۵۸۹ - کلیات صنعت قندسازی



۱۰۰۴۱۵۰۰۱۸۹۰۸۶

کتابخانه ادبیات و علوم انسانی



۱۰۰۴۱۵۰۰۱۸۹۰۸۶

کتابخانه ادبیات و علوم انسانی